

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱ یس

۲ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ

۳ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

۴ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

۵ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ

۶ لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ^۱

یس، سوگند به قرآن حکیم که به طور حتم تو از فرستادگان [خدا] هستی بر راهی مستقیم. [این قرآن] نازل شده‌ی از سوی خداوند عزیز رحیم است، برای این که قومی را انداز کنی که پدرانشان انداز نشده‌اند از این رو آنها در حال غفلتند.

فضیلت سوره‌ی یس

کمتر سوره‌ای در فضیلت، مانند سوره‌ی "یس" است. در فضیلتش همین بس که گفته‌اند:

(إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا وَقَلْبُ الْقُرْآنِ سُورَةُ يَس)^۲

هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن سوره‌ی یس است.

احتمالاً راز آن این است که مقصود اصلی انبیاء علیهم‌السلام تنبّه دادن مردم به عقاید سه‌گانه است؛

۱- سوره‌ی یس، آیات ۱ تا ۶.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۴۷.

عقیده‌ی توحید، نبوت و معاد که امامت هم تداوم بخش نبوت است!! این عقاید ثلاثه مربوط به قلب انسان است. "احکام" مربوط به بدن و "اعتقادات" مربوط به قلب است. همان گونه که قلب، حیات جسمانی انسان را تأمین می‌کند، این عقاید سه گانه هم حیات دینی انسان را تأمین می‌کند. اگر این عقاید ثلاثه نباشد، به طور مسلم دین انسان، حیاتی ندارد! خود نماز و حرکات بدن به تنهایی ارزشی ندارد، امساك معده از غذا ارزشی ندارد؛ انفاق کردن فقط بخشیدن مال و دارایی نیست. اگر تمام این اعمال از اعتقاد به خدا و اعتقاد به معاد منبث شود، ارزش پیدای می‌کند!

بنابراین عقاید سه گانه در دین انسان، کار قلب را انجام می‌دهد، آن طور که قلب در بدن عامل حیات است، عقاید ثلاثه هم در دین انسان، عامل حیات است. در تمام سوره‌های قرآن، به توحید و نبوت و معاد اشاره شده است، ولی در سوره‌ی یس، این سه عقیده یعنی اعتقاد به توحید، نبوت و معاد، به نحو جامع و بالغ آمده و احتمالاً به همین علت سوره‌ی یس در قرآن مثل قلب است در بدن انسان.

ریشه‌ی آسمانی قرآن کریم

اینجا سؤالی پیش می‌آید که آیا آیه‌ی اوّل سوره‌ی یس از حروف مقطعه است، یعنی دو حرف از هم جداست یا یک جمله‌ی مرکب، شامل "یا" و "سین" است. این هر دو وجه، محتمل است. اگر مرکب از "یا" و "سین" هم باشد، حرف "یا"، حرف ندا خواهد بود و "سین" رمز و اشاره‌ای به سید المرسلین یعنی رسول اکرم ﷺ است که:

﴿يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱﴾

قرآن هم توصیف شده به این اوصاف است، هم حکیم است و هم تنزیل؛ یعنی ریشه‌ی آسمانی دارد و یک کتاب آسمانی است، مولود فکر و مغز بشر نمی‌باشد که یک انسان آن را تألیف و تنظیم کرده باشد، حتی شخص پیغمبر اکرم ﷺ نیز در آن دخیل نبوده، تنزیل است یعنی فرود آمده از عالم ربوبیت است، هم چنان که در سوره‌ی واقعه هم داریم:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ

الْعَالَمِينَ؛^۳

از عالم ربوبیت فرود آمده، کلام، کلام آسمانی است.

﴿تَنْزِيلَ الْغَزِيرِ الرَّحِيمِ﴾

از جانب خداوندی است که عزیز و قدرتمند و شکست ناپذیر و رحیم است.

این کتاب هم حکیم است، یعنی محتویاتش حکیمانه و منطبق بر عقل و فطرت انسان است و هم عزیز است یعنی هیچ منطقی نمی تواند منطق قرآن را بشکند و هیچ قانونی در عالم برای احیای جامعه ی بشری نمی تواند قانون آن را نقض کند و در عین حال رحیم است، یعنی نسبت به پیروانش منشأ رحمت و نسبت به دشمنانش در موضع عزت و شکست ناپذیری است.

سوگند قرآن دلالت بر قاطعیت دارد نه حقانیت

در این آیات، قَسَم (سوگند) دلیل بر حَقَّانیت قرآن نیست، خدا نمی خواهد با قسم خوردن حَقَّانیت قرآن را اثبات کند، زیرا قسم، قطعیت و حَقَّانیت مطلبی را اثبات نمی کند، بلکه فقط قاطعیت گوینده در گفتار را نشان می دهد. در واقع قسم، ادبی از آداب فنّ مناظره است که قاطعیت گوینده را نشان می دهد و خود این قاطعیت؛ طرف بحث را تحت تأثیر قرار می دهد. آنچه دلیل بر حَقَّانیت قرآن است، حکیم بودن آن است و تمام محتویاتش حکمت است و حکمت هم حقایق منطبق بر واقعیت هاست. پس قرآن چون دارای حکمت است، حقّ می باشد نه چون خدا قسم خورده حقّ است. علاوه بر این، آورنده اش هم بر صراط مستقیم انسانی است:

﴿عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

[رفتار، افکار و گفتارش] بر صراط مستقیم است.

کسی که با رسول خدا ﷺ معاشرت می کرد، از تمام ابعاد وجودی آن حضرت، آثار حقّ را مشاهده می نمود؛ از او امانت، صداقت، عدالت، شجاعت و... می دید. آنچه از کمالات انسان کامل است؛ در او بالعیان مشاهده می نمود. آن راه مستقیمی را که انسان کامل باید برود

اومی رفت و لذا خود این صراط مستقیم بودنش، دلیل بر حقیقت است. حکیم بودن قرآن دلیل بر حقیقت است. رفتار رسول هم که بر صراط مستقیم است دلیل بر حقیقت است. خلق عظیم رسول نیز دلیل بر حقیقت است و گرنه صرف قسم خوردن اثبات حقیقت نمی کند.

﴿یس ﴿۱﴾ وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ ﴿۲﴾ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ ﴿۳﴾ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ ﴿۴﴾ تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ ﴿۵﴾ لِنُنْذِرَ قَوْمًا...﴾؛

تو مرسل و رسول از جانب ماهستی، این قرآن نیز نازل شده از جانب ماست، هم رسالت تو و هم نزول قرآن از جانب ماست.

مگر ممکن است بشر مُنذر نداشته باشد؟

حالا هدف از این ارسال رسول و انزال کتاب چیست؟

﴿لِنُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾؛

هدف این است که جمعیتی را که انذار نشده اند و هشدار داده نشده اند و در حال غفلت زندگی می کنند، تو آنها را هشدار دهی و انذارشان کنی و از این لجنزار زندگی حیوانی بیرونشان بکشی.

این مردمی که پدرانشان انذار نشده اند، از این رو در حال غفلت زندگی می کنند؛ تو موظفی اینها را بیدار کنی. از این آیه استفاده می شود که مردمی انذار نشده بودند و حال این که در جای دیگر فرموده است:

﴿...وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾؛^۴

...هیچ امتی را [خداوند در هیچ زمانی بدون حجت نگذاشته و] بی انذار، رها نکرده است. لذا پیش از این که بشر روی زمین بیاید، حجت به نام آدم علیه السلام آمد که خلیفه الله و حجت در روی زمین بوده است و فرموده اند:

(لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا)؛^۵

اگر حجت در روی زمین نباشد، زمین اهلس را فرو می برد!

۴-سوره ی فاطر، آیه ی ۲۴.

۵-بحار الانوار، جلد ۵۷، صفحه ی ۲۱۳.

در نهج البلاغه هم داریم:

(اللَّهُمَّ بَلِّ لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا)؛^۶

زمین هیچ گاه از یک فردی که به امر خدا قیام به حجت کند خالی نبوده است و خالی نمی باشد. منتها گاهی حجت مشهود است و ظاهر در میان مردم و گاهی خائف و ناامن است و غایب از مردم. پس، از یک طرف به حکم آیه ی ﴿...وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾؛ هیچ گروهی بدون منذر نبوده اند و به مفاد حدیث (لولا الحجة لساخت الارض باهلها)؛ اگر حجت در روی زمین نباشد، زمین اهلس را فرو می برد و همچنین در نهج البلاغه آمده است که هیچ گاه زمین از حجت خالی نبوده و نخواهد بود؛ در حالی که از این طرف سوره ی یس می فرماید:

﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ...﴾؛

تو باید مردمی را انذار کنی که پدرانشان انذار نشده بوده اند... یعنی معلوم می شود در روی زمین مردمی بوده اند که نذیر و منذر نداشته اند.

در این صورت این دو مطلب چگونه قابل جمعند؟

در جواب به گونه ی احتمال آن چنان که از گفتار بعض آقایان مفسران نیز استفاده می شود عرض می شود: آری! زمین در هیچ زمانی از نذیر به معنای حجت الهی که احکام و شریعت آسمانی به دست مردم بدهد و مرجع و ملجأ مردم باشد خالی نبوده است:

﴿...لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ...﴾؛^۷

...تا برای مردم بر خدا حجتی باقی نماند...

که اگر زمانی خالی از حجت خدا می شد، مردم حق اعتراض به خدا داشتند که ما پیام آوری از سوی تو نداشتیم تا به راه آییم. منتها لازم نبوده است که آن حجت در هر زمان یکی از انبیای اولوالعزم و پیامبران صاحب شریعت مستقل باشد. بلکه کافی بود که شریعت

۶- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۴۷.

۷- سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

یکی از انبیای اولوالعزم قرن‌ها در میان مردم متبع* باشد و حجت هر زمان، آن شریعت را در میان مردم ترویج و تبلیغ نماید. در این صورت می‌توان گفت، مردم آن زمان در عین حال که نذیر به معنای حجت الهی داشته‌اند، دارای نذیر و منذر به معنای پیامبری از پیامبران اولوالعزم دارای شریعت مستقل نبوده‌اند و انبیایشان انبیای تبلیغی بوده‌اند نه انبیای تشریعی.

مثلاً حضرت نوح علیه السلام از انبیای اولوالعزم است ولی در فاصله‌ی زمان آن حضرت تا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام زمین از انبیای اولوالعزم خالی بوده است و مردم منذر و انذار کننده‌ای به آن معنا نداشته‌اند و در عین حال موظف بوده‌اند که شریعت حضرت نوح را از طریق پیامبر زمانشان - که حجت الهی بوده است - بشناسند و عمل کنند. حال آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی

یس خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ...﴾

تو باید انذار کنی مردمی را که پدرانشان انذار نشده‌اند...

یعنی پیامبر منذر از انبیای اولوالعزم در میانشان نیامده و شریعت الهی حضرت مسیح علیه السلام که از انبیای اولوالعزم بوده، بر حسب مرور زمان در میانشان متروک و مهجور گشته است.

﴿...فَهُمْ غَافِلُونَ﴾

[در نتیجه] آنها در حال غفلت [از خدا و آخرت] زندگی می‌کنند.

چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر مأمور به انذار است تا تبشیر

مطلب دیگری هم که از آیه استفاده می‌کنیم این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث و مأمور به انذار است در حالی که می‌دانیم آن حضرت مبشّر هم هست:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾^۸

ای پیامبر! ما تو را فرستاده‌ایم که شاهد [اعمال مردم] و بشارت دهنده و بیم دهنده باشی.

ولی در عین حال انذار در برنامه‌ی کار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موقعیت بیشتری دارد و مخصوصاً در سوره‌های مکیه روی انذار تکیه‌ی بیشتری شده است. علتش این است که

* متبع: مورد تبعیت و پیروی.

۸- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۵.

اکثریت مردم، مقهور شهوات هستند. اگر اندازشان نکنیم و از عاقبت شوم زندگی شان نترسانیم، از حالت غفلت بیدار نمی شوند! با مردمی که مقهور شهوات هستند اگر زیاد حرف رجاء و بشارت بزنیم، مغرورتر و فاسدتر می شوند. از این رو اکثریت مردم به انداز محتاجند. در مکه که پیغمبر اکرم ﷺ مبعوث شد، چون اهل مکه مردمی خشن، ثروتمند، زورمند و غرق در اهوای نفسانی بودند و با آنها نمی شد از رجاء و بشارت صحبت کرد؛ لذا به آن حضرت خطاب شد:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۖ قُمْ فَأَنْذِرْ﴾^۹

...به پاخیز و انداز کن!

خدایان در آیهی مزبور فقط دستور انداز داده و هیچ صحبتی از بشارت به میان نیاورده است. زیرا آنها اهل بشارت نبودند، برخیز و اینها را از آیندهی شومشان بترسان.

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ﴾^{۱۰}

اصلاً تو منذر هستی.

کلمه‌ی «انما» را آورده یعنی منحصرأ تو منذر هستی، در حالی که منحصرأ منذر نیست و مبشر هم هست، ولی برای شدت اهتمام به انداز از ادات انحصار استفاده شده است، یعنی به قدری این مردم نیاز به انداز دارند که حرف بشارت با اینها زدن و دل گرم کردنشان درست نیست؛ تو باید نسبت به اینها منذر باشی و از آیندهی شومی که در انتظار آنهاست بیمشان دهی.

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^{۱۱}

﴿...إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾^{۱۲}

انذار تکان دهنده‌ی رسول اکرم ﷺ

در جمله‌ای (که نمی دانم از رسول اکرم ﷺ است یا خیر) می گوید:

۹- سوره ی مدثر، آیات ۱ و ۲.

۱۰- سوره ی نازعات، آیه ی ۴۵.

۱۱- سوره ی حج، آیه ی ۴۹.

۱۲- سوره ی سبأ، آیه ی ۴۶.

(اَنَا نَذِيرٌ عُرْيَانٌ)؛

کلمه‌ی "نذیر عریان" در ادبیات عرب هست، اما در وجود کلمه‌ی "اَنَا" تردید داریم که آیا این حدیث از رسول اکرم ﷺ رسیده یا نه! چون نذیر عریان در عرب به این مفهوم بوده که وقتی مردی متوجه می‌شد دشمن به سمت قومش هجوم آورده است، برای این که آنها را از این حادثه‌ی شوم باخبر کند و آنها را تکان بدهد، برهنه می‌شد و در میان مردم فریاد می‌زد، از این برهنه شدن او مردم می‌فهمیدند حادثه‌ای در شرف وقوع است و خودشان را آماده می‌کردند. این حدیث نیز همین حرف را می‌زند؛ یعنی من همان نذیر عریان هستم و همان هشدار را به مردم می‌دهم.

اگر این جمله از پیامبر ﷺ هم نباشد، در تاریخ هست که وقتی رسول اکرم ﷺ در اوایل بعثت خواستند دعوت خود را اعلان کنند، بالای کوه صفا رفتند، بالای سنگ بلندی ایستادند و آنجا با صدای هر چه رساتر فرمودند:

(یا صَبَاحَاهُ)؛

کلمه‌ی "یا صباحاه" زمانی گفته می‌شود که یک حادثه‌ی وحشتناکی پیش آمده باشد و بخواهند مردم را باخبر کنند، رسول خدا ﷺ با صدای بلند فرمود: "یا صباحاه". مردم شنیدند و دست از کار کشیدند و همه پای کوه صفا آمدند. چون قبل از بعثت به رسول خدا ﷺ اعتماد داشتند و او را "امین" می‌دانستند و اموال خود را به او می‌سپردند و گفتارش برای مردم سند بود، لذا در قصه‌ی نصب "حجرالاسود" نقل شده که وقتی سیلی آمد و کعبه را ویران کرد خواستند دوباره آنجا را آباد کنند، کعبه را ساختند تا رسیدند به حدّ نصب "حجرالاسود". در نصب آن اختلاف شدیدی بین قبایل عرب به وجود آمد، هر کس متصدی آن می‌گردید، صاحب افتخار می‌شد و به همین جهت هر قبیله می‌خواست عهده‌دار نصب آن شود. اختلاف شدت پیدا کرد و نزدیک بود به جنگ خونینی تبدیل شود. در این حال گفتند: صبر می‌کنیم، هر کس از این در (باب بنی شیبه) وارد مسجد الحرام شد، او را حَکَم قرار می‌دهیم که هر چه او گفت، به آن عمل کنیم.

در این حال دیدند رسول اکرم ﷺ از باب بنی شیبه وارد شد (البته پیامبر ﷺ هنوز به

رسالت مبعوث نشده بود) گفتند امین آمد و ما به امانت و صداقت او ایمان و اعتماد داریم... و او را بین خود حکم قرار دادند. رسول اکرم ﷺ عباى خود را از دوششان برداشته؛ پهن کردند و آن سنگ را داخل عبا گذاشتند، بعد فرمودند: رئیس هر قبیله گوشه‌ای از آن عبا را بگیرد و همه با هم آن را بلند کنند و سنگ را تا پای بیت برسانند. رؤسای قبایل آمدند و در حمل سنگ شرکت کردند و آنگاه خود رسول اکرم ﷺ سنگ را برداشته به زاویه‌ی بیت نصب کردند و با این عمل اختلاف میان قبایل از بین رفت.

این ایمان و اعتماد مردم در زمان قبل از بعثت بود، حالا که آن حضرت به پیامبری مبعوث شده، رفت بالای کوه صفا صدا زد: "یا صباحاه". مردم همه جمع شدند.

فرمود: آیا تا به حال از من دروغی شنیده‌اید؟ حرفی خلاف واقع شنیده‌اید؟ همه گفتند: نه! ما از تو جز صدق و صفا چیزی ندیده و نشنیده‌ایم، فرمود: اگر من به شما اعلام کنم دشمن خونخواری کمین کرده و می‌خواهد به شما حمله کند، آیا شما گفتار مرا تکذیب می‌کنید و آسوده خاطر می‌نشینید؟ گفتند: ما حرف تو را تصدیق می‌کنیم و خود را برای دفاع آماده می‌کنیم، رسول خدا ﷺ فرمود: حال که این طور به من اعتماد دارید و حرف مرا تصدیق می‌کنید، اینک به شما اعلام می‌کنم، پشت سر این زندگی دنیایی که دارید، عالمی پر غوغا فرا خواهد رسید، عالمی که دردها دارد، رنج‌ها و عذاب‌ها دارد، شکنجه‌ها و بدبختی‌ها و محرومیت‌ها دارد. این طور که شما آسوده خاطر زندگی می‌کنید، عاقبت به دست آن دشمن خونخوار و عذاب‌های الیم گرفتار می‌شوید.

(إِنِّي لَكُمْ مِثْلُ رَجُلٍ رَأَىٰ عَدُوًّا وَفَانْطَلَقَ يُرِيدُ أَهْلَهُ فَخَشِيَ أَنْ يَسْتَبِقُوهُ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَعَلَ يَصِيحُ يَا صَبَاحَاهُ)؛^{۱۳}

من نسبت به شما مانند آن دیده‌بانی هستم که وقتی دشمن را از نقطه‌ی دور می‌بیند، برای این که قوم خودش را باخبر کند، به سمت آنها می‌رود و فریاد می‌کشد: یا صباحاه! و مردم را از دشمن باخبر می‌سازد؛ من هم آن دیده‌بانم که از راه دور عذاب‌ها و بدبختی‌ها را می‌بینم و آمده‌ام اعلام

کنم. آن حضرت این سخنان را می گفتند و خود نیز عملاً با خشیت* زندگی می کردند.

یکی از همسران آن حضرت چنین نقل کرده:

یک شب دیدم آن حضرت از بستر خود برخاست، وضویی گرفت و به نماز ایستاد، رکوع می رفت، اشک می ریخت، سجده می رفت، اشک می ریخت... در همین حال بود تا بلال مؤذن آمد و رسیدن موقع نماز صبح را اعلام کرد. دید رسول خدا ﷺ همچنان گریان است. گفت:

(مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ)؛^{۱۴}

شما [برای چه ناراحت و] این چنین گریان هستید در حالی که خداوند همه ی گناه گذشته و آینده ی شمارا بخشوده است.

پیامبر ﷺ فرمود: برای چه گریه نکنم؟ در حالی که امشب این آیه بر من نازل شده است:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا...﴾؛^{۱۵}

«به راستی در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و شد شب و روز هر آینه نشانه هایی است برای صاحبان خرد، همان کسانی که خدا را در حال ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده یاد می کنند و در آفرینش آسمان ها و زمین تفکر می کنند...».

این آیه هشدار می دهد که انسان عاقل آن است که در آفرینش این عالم بیندیشد، مبدأ و منتهای خلقت را بفهمد و این طور غافلانه زندگی نکند.

پس هدف آیه ی مورد بحث از سوره ی یس انذار بود.

﴿لِنُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤَهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾؛

تو را فرستاده ایم و آیه نازل کرده ایم تا مردم انذار شوند.

*خشیت: ترس و خوفی که مبنای آن معرفت به خدای تعالی باشد.

۱۴- زبدة البیان، صفحه ی ۱۳۹، با اندکی تفاوت.

۱۵- سوره ی آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

عکس العمل ما در قبال هشدارهای قرآنی؟!

حال ما چقدر از اندازهای قرآن تکان می خوریم، خدا می داند. نمی دانیم چرا این قرآن می فرماید:

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مَتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...﴾^{۱۶}

اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، کوه را متلاشی می کرد...

ما نمی دانیم این دل های ما را چه سختی و قساوتی گرفته که از صخره های کوهستان نیز سخت تر شده است.

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...﴾^{۱۷}

گاهی دل ها سنگین می شود، از کوه هم سنگین تر که هر چه آیات قرآن بر آن خوانده شود تکان نمی خورد. به خدا پناه می بریم.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

(أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ)^{۱۸}

ای مردم [که سنگ محبت ما را به سینه می زنید] شمارا سفارش می کنم تقوا پیشه کنید و در دینتان ورع داشته باشید.

بی مبالاتی و بی بندوباری را ترک کنید و در زندگی تان خدا را هم به حساب بیاورید. توقع این بود که مردم بعد از انقلاب بیشتر به دین و مسائل دینی گرایش پیدا کنند، پول دوستی کمتر بشود و... ولی یاللاسف که محبت پول در دل ها بیشتر جا گرفته است و بی شک تاحب دنیا در دل ها غوغا می کند آخرت فراموش شده است. امام عسکری علیه السلام مردم را به ورع در دین توصیه می کنند که هدف اصلی از خلقت را فراموش نکنید. آنچه امام معصوم علیه السلام از ما خواسته این است که خوش گفتار و خوش رفتار و امانتدار باشید. با همسایگان به خوبی رفتار کنید! اگر یک نفر از شما در دینش ورع داشته باشد و پرهیزکار باشد در گفتارش صادق باشد و در رفتارش امین، مردم

۱۶- سوره یحشر، آیه ی ۲۱.

۱۷- سوره بقره، آیه ی ۷۴.

۱۸- کافی، جلد ۲، صفحه ی ۶۳۶.

می گویند: آفرین! این شیعه است و امام علیه السلام فرمود: من از این رفتار و کردار شما خوشحال می شوم. بابد عملیتان ننگ مانباشید، ما می خواهیم باخوش عملیتان زینت ما باشید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: من ریشه ی درختم، علی علیه السلام ساقه ی درخت است. زهرا علیها السلام عنصر و وسیله ی بارور شدن درخت است و ائمه ی دین علیهم السلام شاخه ها و شیعیان ما برگ آن درختند و زینت هر درختی به برگ آن است. با اعمال و رفتار صالح خود کاری کنیم که محبت مردم را به سوی خاندان عصمت و نبوت جلب کنیم.

نشانه های امام حق بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

از ابوالادیان نقل است که: من مأمور رساندن نامه ها از سوی امام عسکری علیه السلام بودم، در ایام کسالت آن حضرت خدمتشان رسیدم. نامه هایی به من دادند و فرمودند: به مدائن ببر. تا بروی و برگردی پانزده روز طول می کشد، روز پانزدهم که وارد شدی، خواهی دید که از خانه ی من صدای شیون بلند است و بدن من در حال غسل دادن می باشد. گفتم: آقا! اگر این حادثه پیش آمد مرجع ما بعد از شما که خواهد بود؟ فرمود: آن کس که جواب نامه های من را از تو مطالبه کند. گفتم: آقا! یک علامت دیگر بفرمایید. فرمود: آن کسی که نماز بر جنازه ام بخواند و خبر از محتوای همیان بدهد، امام بعد از من است. این جمله ی آخر را نفهمیدم و از طرفی جلالت و عظمت امام علیه السلام باعث شد که توضیح نخواهم.

برخاستم و با امام وداع کرده، رفتم. بعد از پانزده روز باز گشتم و صدای شیون شنیدم! در خانه ی امام علیه السلام آمدم. دیدم در خانه ی ایشان جعفر (برادر امام عسکری علیه السلام که انسان خوبی نبوده) ایستاده. به هر حال جعفر کذاب برادر امام بوده، پسر امام و عموی امام بوده ولی آدم منحرفی بوده است! دیدم در آستانه ی در ایستاده و خود را صاحب عز و جانشین برادر نشان می دهد. من متحیر شدم! آیا جعفر می خواهد جانشین امام بشود؟ من هم پیش رفتم و تسلیت گفتم اما او هیچ جوابی راجع به نامه ها از من نخواست تا اینکه خادم خانه به جعفر گفت: مولای من! برادر تان را غسل داده اند و کفن بر او پوشانده اند و آماده ی نماز است. شما باید بر او نماز بخوانید.

او در مقابل جنازه ایستاد و مردم هم به دنبال او صف کشیدند. همین که خواست تکبیر

نماز را بگوید، دیدم ناگهان پرده‌ای که مقابل اتاق افتاده بود کنار رفت و کودکی (چهار-پنج ساله) اما بسیار پرهیت و پر جلالت مانند پاره‌ی ماه از اتاق بیرون آمد و کنار جنازه ایستاد و بایک فرمان محکم و قاطع، گوشه‌ی عبای جعفر را کشید و فرمود:

(تَنَحَّ يَا عَمَّ اَنَا اَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلٰی اَبِي)؛

عمو! کنار بیا، من سزاوارترم که بر جنازه‌ی پدرم نماز بخوانم.

دیدم جعفر رنگش پرید و بدون مقاومت خودش را کنار کشید و آن کودک، نماز بر جنازه خواند!

ابوالادیان می گوید: من به دنبال سایر علایم بودم که کسی جواب نامه‌ها را از من بخواهد. وقتی آن کودک از مقابل من گذشت به من نگاه کرد و فرمود:

(يَا بَصْرِي هَاتِ جَوَابَ الْكُتُبِ)؛

جواب نامه‌ها را بیاور.

من فوراً نامه‌ها را دادم و او داخل اتاق شد و دیگر او را ندیدم و من این دو علامت را از ایشان دیدم تا این که در همین زمان کاروان قم وارد شدند. این کاروان با امام عسکری علیه السلام کار داشتند. آنها روز شهادت امام عسکری علیه السلام به سامراء رسیدند و با خبر شدند که آن حضرت به شهادت رسیده است. پی جوی جانشین ایشان شدند. مردم جعفر را به آنان معرفی کردند. بزرگ قبیله با او صحبت کرد و شرح ماوقع را چنین گفت: ما از قم آمده‌ایم، نامه‌هایی داریم، اموالی داریم (سهم امام) و روش ما این بود: هر زمان خدمت امام می‌رسیدیم، قبل از این که نامه‌ها را بخواند می‌فرمود چه کسی نامه‌ها را نوشته و مقدار پولی را که در این همیان است می‌گفت!

ابوالادیان می گوید، وقتی بزرگ قبیله، سخن از همیان* به میان آورد؛ من شرط سوم یادم آمد. بزرگ قبیله به جعفر گفت: شما بگویید این نامه‌ها را چه کسی نوشته و داخل کیسه چقدر پول است؟ جعفر رنگش متغیر شد و برخاست و در حالی که لباس خود را تکان می‌داد گفت:

(يُرِيدُونَ مِنَّا اَنْ نَّعْلَمَ الْغَيْبِ)؛

[عجب مردمی هستند] از ما توقع علم غیب دارند.

*همیان: کیسه‌ی پول.

در همین حال از درون اتاق خادمی بیرون آمد و گفت: کاروانی که از قم آمده‌اند نامه‌هایی دارند که نویسندگان نامه چنین کسانی هستند و در میان همیان، هزار دینار پول است که ده دینار آن سائیده شده...

بزرگ قبیله اعتماد کرد و نامه‌ها و اموال را به او سپرد. ابوالادیان می‌گوید: من راحت شدم زیرا هر سه علامت را دیدم و فهمیدم که امام و ملجأ و مرجع ما بعد از امام عسکری علیه السلام همان کودک پنج ساله‌ی باهیتی است که هم نماز بر جنازه‌ی پدر خواند، هم جواب نامه‌های پدر را از من مطالبه کرد و هم خبر از محتویات همیان داد.^{۱۹}

جعفر از این ماجرا ناراحت شد و پیش خلیفه‌ی عباسی سعایت* و شکایت کرد که چنین فرزندی در دودمان امام عسکری علیه السلام پیدا شده، مأمورین دولت داخل خانه‌ی امام علیه السلام ریختند که بچه‌ای را که گزارش شده بود بیابند، اما ندیدند. بدین شکل امام زمان علیه السلام از نظر مردم غایب شدند. از همان روز تا هفتاد سال، غیبت صغری طول کشید و طی این مدت چهار نفر نایب خاص ایشان بودند که با مردم در ارتباط بودند و بعد از هفتاد سال غیبت کبری شروع شد و تا به حال بشر در فراق آن امام بزرگوار در سوز و گداز است و به انواع گرفتاری‌ها و مصائب مبتلاست تا این که با ظهور باهر التور حضرتش این ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها برطرف و عالم بشریت غرق در امن و امان شود؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**

اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ اَظْهَرْ بِهٖ دِيْنَكَ وَ اَخِيْ بِهٖ سُنَّةَ نَبِيِّكَ
وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَعْوَانِهٖ وَ اَنْصَارِهٖ وَ مِنَ الْمُتَنَتِّظِيْنَ لِظُهُوْرِهٖ

وَالسَّلَامُ عَلَيكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

۱۹- بحار الانوار، جلد ۵۲، صفحه‌ی ۶۷.

*سعایت: سخن چینی، تهمت زدن.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۷ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ

۸ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

۹ وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ^{۲۰}

مادر گردن‌های آنها غل‌هایی قرار دادیم که تا چانه‌ها کشیده شده و قهراً سرهای آنها بالا مانده [و توانایی نگاه به پایین را ندارند] و از پیش روی آنها سدّی قرار دادیم و از پشت سرشان سدّی و چشمانشان را پوشانیدیم؛ از این رو چیزی را نمی‌بینند. برای آنها یکسان است چه اندازشان کنی یا نکنی ایمان نمی‌آورند.

”انذار“ در انحصار انبیای الهی ﷺ

هدف از انزال قرآن و ارسال رسول، انذار است. یعنی پیامبر آمده است مردم را از گذرگاه‌های خطرناکی که بر سر راه دارند، هشدار داده؛ آنها را با خبر سازد تا با حال غفلت در این دنیا زندگی نکنند و ناگهان با عالمی که از وضعش بی‌خبر بوده‌اند روبه‌رو نشوند و انذار به این معنا منحصرّاً کار انبیاء و پیامبران خدا ﷺ است. زیرا کسی در این عالم نمی‌تواند ادّعا کند که از منازل پس از مرگ آگاهی کامل دارد جز فرستادگان خدا. البته ممکن است برخی از حکما و عرفا روی استدلال‌ات عقلی و کشف و شهود عرفانی چیزی بگویند ولی مورد اعتماد ما نخواهد بود! زیرا آنها که فعلاً نمرده‌اند تا به آن عالم رفته و برگشته باشند و بگویند عوالمی را در آن جهان دیدیم و آمده‌ایم شما را با خبر کنیم و ارتباط مستقیم با خالق و سازنده‌ی عالم هم که ندارند تا از گفتار او خبر دهند.

بنابراین غیر پیام‌آوران و رسولان خدا کسی نمی‌تواند مدّعی انذار باشد! تنها آنها هستند

که از راه خبر دارند؛ آن هم به وسیله‌ی وحی الهی، نه از پیش خود! مانند این که ما از راهی بخواهیم برویم که تا به حال نرفته‌ایم، اگر کسی بیاید و بگوید من این راه را می‌دانم، دشت، کوه، دریا و... آنها را می‌شناسم، شما باید مجهّز حرکت کنید؛ آب و نان خود را بردارید، مسلّح باشید، گردنه‌های صعب‌العبور در پیش خواهید داشت، راهزن‌ها و دزدها هستند، اگر کسی ما را این گونه باخبر کند و ما هم از گفتار او اطمینان پیدا کرده و مجهّز و آماده حرکت کنیم، این فرد چه قدر به ما خدمت کرده که ما را از راه باخبر ساخته است. اگر او نمی‌گفت و ما هم بی‌خبر وارد آن راه می‌شدیم و به دام راهزن‌ها و... گرفتار می‌شدیم، واقعاً چه وضعی داشتیم و چه گرفتاری‌هایی به سرمان می‌آمد.

التماس منافقان به مؤمنان در فردای قیامت

انبیاء علیهم‌السلام چنین موقعیتی دارند، آنها از راه و آفات راه باخبرند و می‌دانند پس از مرگ چه خبرها خواهد بود! چه عوالمی بر سر راه شما خواهد آمد. انبیاء علیهم‌السلام این آگاهی را از طریق وحی دارند و ما را باخبر می‌کنند و فریاد می‌کشند:

(تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ...);

خدا شما را مشمول رحمت خود قرار بدهد، مجهّز شوید [و حرکت کنید]...

(فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوْوداً وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً)؛^{۲۱}

سر راه شما گردنه‌های صعب‌العبور، منزل‌های ترسناک و هول‌انگیز فراوان است.

این هم ندای قرآن است که:

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ

ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...﴾؛^{۲۲}

روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند، به ما نگاه کنید بلکه از نور شما شعله‌ای بگیریم و روشن شویم و مؤمنان در پاسخ می‌گویند، اینجا جای نور گرفتن نیست، به دنیا

برگردید و از آنجا کسب نور کنید...

۲۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۰۴.

۲۲- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۳.

این جریان خواهد آمد که مردم منافق بی ایمان و بی اعتنا به این مطالب، می گویند: عجب خبرهایی بوده و ما باورمان نمی شد. از این رو به مؤمنین التماس می کنند از آن نوری که دارید به ما هم بدهید تا ما هم روشن شویم. آنها می گویند: این جا به شما نوری داده نمی شود! اگر می توانید به دنیا برگردید و از دنیا همراهتان نور بیاورید و لذا خداوند حکیم به وسیله ی انبیاء علیهم السلام که وجودشان بالاترین نعمت برای عالم انسان است، انسان ها را انداز کرده و هشدار داده و آنها را بی خبر رها نکرده است ولی متأسفانه قرآن می فرماید: انبیاء وقتی میان مردم می آیند، اکثریت مردم با آنها برخورد نامناسبی دارند و آنها را تکذیب می کنند:

﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛^{۲۳}

به یقین، فرمان درباره ی اکثر آنان صادر شده است و آنها ایمان نمی آورند.

این فرمان همان است که در سوره ی سجده آمده:

﴿...وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾؛^{۲۴}

...به طور حتم این فرمان از جانب من صادر شده که جهنم را از جن و انس پر خواهم کرد که با انبیاء لجوجانه برخورد کرده اند.

در سوره ی ص نیز این آیه را داریم:

﴿قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛^{۲۵}

حق مطلب همین است، آنچه می گویم حق می گویم. جهنم را از تو [شیطان] و پیروانت پر خواهم کرد!

پس این جا هم مقصود از "قول" همان "فرمان" است. باز هم آیه ی دیگر:

﴿...وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛^{۲۶}

...نسبت به کفار، فرمان عذاب تحقق یافته است.

پس منظور از کلمه ی "قول" که در سوره ی یس آمده، "فرمان" است. البته منظور از

"فرمان"، اجبار نیست که از جانب خدا "فرمان" کفر کافران و عذاب آنان صادر شده و اینها دیگر

۲۳- سوره ی یس، آیه ی ۷.

۲۴- سوره ی سجده، آیه ی ۱۴.

۲۵- سوره ی ص، آیات ۸۴ و ۸۵.

۲۶- سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.

ایمان نخواهند آورد. بلکه این "فرمان" نشان دهنده‌ی این است که ماسّت و قانونی در عالم قرار داده‌ایم که اگر انسان‌ها با اراده و اختیار خودشان انبیاء علیهم‌السلام را بدون تحقیق یا با لجاجت و عناد تکذیب کردند، فرمان عذاب درباره‌ی آنها صادر می‌شود و آنها دیگر ایمان نخواهند آورد! یعنی فطرت انسان "توحیدی و خداپرستی" است اما چه می‌شود کرد؟ وقتی که این فطرت، آلوده شد، به سبب اعمال زشت و اخلاق ناشایست واژگون می‌شود و ظلمت همه جای او را فرا می‌گیرد و روزنه‌های امید بسته می‌شود و راه‌های ارتباطی با خدا به کلی قطع می‌گردد.

از کار افتادن ابزار شناخت، یعنی مرگ معنوی

به خدا باید پناه برد از این که چنین حالتی در انسان پدید آید و ابزار شناخت از کار بیفتد. ابزار شناخت انسان در ظاهر همین پنج حسّ ظاهری است. ولی باطن ما هم ابزاری دارد: عقل، وجدان، فطرت. در ابزار ظاهر، ما با حیوانات شریک هستیم. امتیاز ما از حیوانات در تفکر است. یعنی حیوان توان فهم روابط علی و معلولی را ندارد. ولی ما آن را می‌فهمیم.

امتیاز مؤمن بر کافر در "تعقل"

اگرچه مؤمن و کافر در "تفکر" با هم شریکند، اما مؤمن نسبت به کافر امتیازی دارد همان‌طور که انسان با حیوان در حواسّ ظاهری شریک است و در تفکر از هم جدا می‌شوند (چه بسا کفار از مسلمانان پیشی گرفته و در تفکر جلو بیفتند و با تفکر، ابتکارات و اختراعاتی ایجاد کرده باشند) این‌جا مؤمن با کافر در تفکر شریک است ولی امتیازش این است که در عقل با هم متفاوتند. در مؤمن عقل هست ولی در کافر نیست. عقل همان نیرویی است که رابطه‌ی عالم حسّ را با عالم غیب تشخیص می‌دهد. کافر این حسّ را ندارد. برای این که:

(الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ)؛^{۲۷}

به وسیله‌ی عقل خدای رحمان پرستش می‌شود و بهشت برین را می‌توان کسب کرد.

و باید به خاطر داشت که هر فکری عقل نیست و هر تفکری هم تعقل نیست!

بله! عقل آن نیرویی است که می‌توان با آن نیرو ارتباط عالم را با غیب به دست آورد و

مؤمن کسی است که عاقل است و ایمان به غیب دارد.

چگونگی شکوفایی قوه‌ی عقل

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...﴾^{۲۸}

ایمان به غیب در اثر اعمال عبادی ایجاد می‌شود. این را باید باور کنیم که تا در جو اعمال عبادی قرار نگیریم، این نیروی عقل در ما شکوفا نخواهد شد! انسان باید این برنامه‌های دینی را که دستور داده‌اند و در وهله‌ی اوّل ممکن است آنها را با سختی و تکلف انجام دهد و آثاری از معنویات در خویش احساس نکند، انجام دهد وقتی همین اعمال را به طور مداوم انجام دهد به تدریج روشن و نورانی می‌شود. بسیاری از افراد می‌خواهند خیلی زود در معنویات ترقّی کنند. می‌پرسند: چه کار کنیم که زودتر ترقّی کنیم؟ مسأله‌ی تحصیل مقامات روحی و معنوی تدریجی است! مثلاً گفته شده: نماز بخوان، روزه بگیر... اگر این اعمال را انجام دهد با این که آثار معنوی بسیار کمی از آنها درک می‌کند، کم‌کم عقل او روشن می‌شود. عقل که روشن شد، عمل خیر بیشتری از او صادر می‌شود. به این ترتیب هر چه عقل روشن‌تر شود مرتبه‌ی اشتیاق به اعمال عبادی بیشتر می‌شود. هر چه اعمال عبادی بیشتر شد، عقل روشن‌تری می‌یابد و به جایی می‌رسد که می‌گوید:

(مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ)^{۲۹}

خدا یا! من تو را به سبب ترس از آتش جهنّم و یا به امید بهشت برینت عبادت و بندگی نکردم، بلکه تو را سزاوار بندگی دیدم و قیام به عبادت نمودم.

بله! بر اثر بندگی و عبادت خدا عقل آن چنان ارتقاء پیدا می‌کند که حتّی بهشت و جهنّم را هم انگیزه‌ی عبادت قرار نمی‌دهد، بلکه محبوبيّت خدا را تنها انگیزه قرار می‌دهد. این حالت را همه کس ندارند! ما هم اگر داریم در درجه‌ی بسیار نازله‌اش داریم و اگر بخواهیم به درجات عالیه‌ی آن برسیم؛ راهش عمل کردن به "دستورات دینی" است! هر چند در مراحل ابتدایی؛

۲۸- سوره ی بقره، آیه ی ۳.

۲۹- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ی ۱۸۶.

آنها را با تکلف و دشواری انجام می دهیم. خیلی از چیزها را نمی فهمیم ولی همین مقدار را که انجام بدهیم راه باز می شود و عقل روشن تر می گردد. پس امتیاز مؤمن بر کافر در نیروی عقل است و تنها راه شکفتن عقل، انجام اعمال عبادی است.

تشبیه عجیب قرآن

لذا در آیه ی شریفه می بینیم تشبیه عجیبی شده است. قرآن تشبیه می کند انسانی که نابینا است در عین کور بودن دو تاسد هم جلوی او کشیده شود، یک سدی که از جلوی او بالا رفته، دیواری هم پشت سر اوست. او در فاصله ی تنگ بین این دو دیوار قرار گرفته. پس هم نابینا است و هم بین سددین است و هم این که غل و زنجیری به گردنش گذارده اند که پهن است و بر زیر چانه اش رسیده که پایین را نمی تواند نگاه کند. این شخص هم فعالیت دیدن ندارد و هم از فعالیت حرکتی محروم است. قادر به برداشتن قدمی نیست چون دو سد در پیش و پس او قرار دارد و از طرفی هم نابیناست و نمی تواند راه برود. قرآن، کافر را به این حالت تشبیه می کند:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ﴾؛

بر گردن این مردم کافری که تن زیر بار نمی دهند و زیر چانه شان غل و زنجیر است و سرش بالا مانده و به پایین نمی تواند نگاه کند.

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا...﴾؛

ماز پیش روی آنها و از پشت سرشان سدی قرار دادیم...

﴿فَأَعْشَيْنَاهُمُ﴾؛

و پرده ای هم مقابل چشمشان انداختیم.

﴿فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾؛

کور و نابینا که هستند، بین سددین هم قرار گرفته اند، از جلو قادر به حرکت نیستند و از عقب هم راه بازگشت ندارند! غل هم زیر گردنشان آمده و گردن را بالا نگه داشته، نه جایی را می بینند نه قدمی می توانند بردارند. انسان های کافر لجوج و معاند و مستکبر چنین حالتی دارند و هم چنینند انسان های فاسقی که شبیه به کافر هستند!

آینده‌ی نکبت‌بار مسلمانان فاسق

مسلمانان فاسق، کافر نیستند ولی دست کمی هم از کافران ندارند. در زندگی و اعمالشان زشتی، آلودگی، قباح و... وجود دارد. اینها از بس که تیرگی گناه و زشتی در جانشان نشسته، به کیفیت رفتار کفار درآمده‌اند.

﴿أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾

[اینان به حدی پس رفته‌اند که] چه انذارشان بکنی و چه نکنی؛ مؤمن نخواهند شد [دیگر ایمان نخواهند آورد].

یعنی ابزار شناختشان از کار افتاده است، همین چشم را اگر به کار نیفکنیم یا در گرد و غبار و جاهای کشیف از آن حفاظت نکنیم از کار خواهد افتاد. عقل نیز همین طور است، مردمی که عقل خود را به کار نمی‌افکنند بلکه در راه غیر صحیح آن را به کار می‌گیرند اینها مانند آینه‌ای می‌شوند که زنگار روی آن را گرفته، یا خدشه‌ای برداشته که چهره‌ی ما را نشان نمی‌دهد. عقل هم چنین می‌شود.

از این آیه استفاده می‌کنیم: اگر انسان‌ها از روی استکبار، لجاجت و بی‌اعتنایی، به دستورات دینی عمل نکنند و لو مسلمان باشند اما سر مخالفت با خدا و رسول او داشته و مرتکب گناه شده و اخلاق زشتی هم داشته‌اند، اینها عاقبت کارشان به این جا می‌رسد که نشانه‌های الهی را تکذیب و تمسخر می‌کنند.

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾^{۳۰}

سرانجام کسانی که مرتکب کار زشت می‌شوند [و از کرده‌ی خلاف خود توبه نمی‌کنند] اینان نه تنها آیات الهی را تکذیب می‌کنند بلکه آنها را مسخره هم می‌کنند.

این آیه‌ی شریفه تهدید دارد که مراقب باشید! اگر انذار انبیاء ﷺ در شما تأثیری نمی‌کند، چاره‌ای برای خود ببندید. نکند کافر شده باشید!

اغلال فراوانی که دست و پاگیر ما شده‌اند

الان در زندگی ما چقدر اغلال به دست و پای ما پیچیده، اغلالی که رسول خدا ﷺ از دست و پای ما برداشت، دوباره ما مسلمانان همان غل و زنجیرها را به دست و پای خود بسته ایم!! در زندگی اجتماعی - اقتصادی چه قدر مردم گرفتار غل و زنجیر و ربا و... هستند؟! زندگی مردم طوری شده که بدون دروغ نمی توانند معامله کنند. اگر ربا در زندگی شان نباشد، زندگی شان نمی چرخد (!) اگر بخواهیم برای پسر یا دختر خود عروسی بگیریم چه قدر غل و زنجیر به دست و پای خود بسته ایم، چه قدر تجمّلات داریم، جهیزیه های سنگین، اجاره ی سالن های پرهزینه و... آیا اینها غل نیست؟ متجمّلاته زندگی کردن، عروسی های تشریفاتی برگزار نمودن، سفره های پر زرق و برق انداختن و با یکدیگر رقابت های ناسالم و چشم و هم چشمی ها داشتن و همین طور کسب و کار ما، اغلال بر گردن و بر فکر ما بسته است و لذا نمی توانیم برگردیم:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ﴾؛

اگر خدای فرماید: ما قرار داده ایم، نه این که خودش این غل و زنجیر را قرار داده، از این تعبیرات در قرآن فراوان است. منظور این است که سنّت و قانون ما این است که اگر مردمی مستکبر، لجوج و معاند باشند و عمداً مخالفت فرمان کنند نتیجه اش این است که غل بر گردن آنها بیفتد، سدّ در مقابل و پشت سرشان قرار داده می شود، کور می شوند و نمی بینند. پس اگر خدا می فرماید "ما قرار داده ایم" یعنی سنّت ما این است که نتیجه ی این سنّت آن خواهد شد که غل به گردن ها خواهد افتاد. لذا می فرماید:

(لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ)؛

علمی مانند به دست آوردن سلامت نیست.

بهترین علم ها، تحصیل سلامت است! شما می کوشید بدنتان سالم باشد، بالاتر از بدنتان، سلامت قلبتان است:

(وَلَا سَلَامَةَ كَسَلَامَةِ الْقَلْبِ)؛

هیچ سلامتی همچون سلامت قلب نیست.

اگر بدن شما سالم بود و قلب شما ناسالم، تازه یک کافر تندرست خواهید بود! سزاوار این است که قلب خود را سالم نگه دارید و از سلامت معنوی قلب برخوردار باشید. سلامت

قلب را به دست آورید.

(وَلَا عَقْلَ كَمْخَالَفَةِ الْهُوَى)؛^{۳۱}

هیچ عقلی مانند این نیست که آدمی با هوای نفس مخالفت کند.

آن کس که با هوای نفس خود مخالفت می کند، این عقل کامل دارد! برای نشان دادن حقیقت دنیا چه تشبیه خوبی کرده اند: مردی را طناب به کمرش بسته و از چاهی آویخته اند. در ته آن چاه اژدهایی دهان باز کرده که این آدم بیفتد و او را بلعد. بالای چاه هم دو تا موش سپید و سیاه نشسته اند و علی الدوام این طناب را می جویند. اگر تارهای این طناب پاره شود، او به دهان اژدها خواهد افتاد. در عین حال هیچ چاره ای نمی اندیشد که با این موش ها چه کنم و با این اژدها که ممکن است در دهانش بیفتم چه کنم؟ بلکه تمام همش این است از عسل اندکی که به دیواره ی چاه مالیده اند استفاده کند. حال، آن طناب همان عمر ماست و آن دو موش سپید و سیاه روز و شب است که با رفت و آمد خود طناب عمر ما را می جویند و آن عسل اندکی در دیواره ی چاه که ما مشغول بهره برداری از آن هستیم همان تعلقات دنیوی و مشتهیات نفسانی است که ناگهان طناب عمر پاره می شود و ما در دهان اژدهای مرگ می افتیم. پس:

(لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ وَلَا سَلَامَةَ كَسَلَامَةِ الْقَلْبِ وَلَا عَقْلَ كَمْخَالَفَةِ الْهُوَى)؛

آن کسی عاقل است که با هوای نفس مخالفت کند و سلامت قلبش را تأمین نماید و سلامت قلب عمده اش بسته به معارف اعتقادی ماست.

با حفظ دین، سلامت قلب خود را تأمین کنیم

بهتر است مراقب باشیم و دین خود را حفظ کنیم. مولای ما امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

مکرر می فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ دِينُكُمْ دِينُكُمْ)؛

ای مردم! [مراقب باشید] دین و عقایدتان [خداش به بر ندارد].

(فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِي دِينِكُمْ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ)؛

اگر در دینتان گناه بکنید بهتر از این است که در غیر دین کار نیک داشته باشید!

(الْسَّيِّئَةُ فِي دِينِكُمْ تُغْفَرُ وَالْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ)؛^{۳۲}

گناه در دین شما [با شرایط] مغفور است و نیکی‌ها در غیر آن مقبول نیست!

ما باید در دینمان دقیقاً تحقیق کنیم و به آنچه که اصل دین است برسیم. حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: آن اصل، قوام دین ماست و قوام دین چیزی جز ولایت نیست.

دین حقیقی کدام است؟

درست است که این روزها، ایام وحدت بین شیعه و سنی است. ما با وحدت مخالفت نداریم، خوب است. باید صفوف با هم متحد باشند و در برابر دشمنان بایستند، این بسیار خوب است. ولی جوان‌های ما فکر نکنند که همیشه شیعه و سنی با هم برادر واقعی هستند و راهشان راه حق است و هر دو در مسیر اسلام و رو به بهشت می‌روند. این طور تلقی نشود! اگر ما کاری کنیم و حرفی بزنیم که این گونه تلقی شود، این خیانتی آشکار است! چون اساس دین مادر ولایت و حب علی علیه السلام خلاصه می‌شود. یعنی قرآنی را به عنوان هدایت‌گر قبول داریم که از دست علی علیه السلام گرفته شود نه هر قرآنی؛ که ما قرآن مضل هم داریم! خود قرآن می‌فرماید:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛^{۳۳}

همین قرآن ممکن است موجب تباهی و خسران گردد. اگر در دست غیر پیروان علی علیه السلام قرار گیرد، موجب تباهی و خسران است.

آیا به این جملاتی که می‌خوانیم اعتقاد داریم؟

(اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي)؛^{۳۴}

خدا یا! خودت را به من بشناسان. اگر خودت را به من نشناسانی، پیامبرت را نمی‌شناسم. خدا یا!

۳۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۴۶۴، با اندکی تفاوت.

۳۳- سوره اسراء، آیه ۸۲.

۳۴- مصباح المتبجد، صفحه ۴۱۱، با اندکی تفاوت.

پیامبرت را به من بشناسان که اگر رسولت را به من شناسانی حجت تو را نمی شناسم. خدا یا! حجت خود را به من بشناسان که اگر حجت خود را به من شناسانی از دینم انحراف پیدا کرده و گمراه می شوم.

اگر از علی و آل علی علیهم السلام جدا شویم، دین نداریم! آن دین و قرآنی که از علی جدا شود، ضلالت است، هدایت نیست! یعنی اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله را از علی علیه السلام جدا کنیم پیغمبر نخواهد بود! آن کسی که دنبال علی علیه السلام نباشد دنبال پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نخواهد بود.

ولایت مکمل رسالت

قرآن کریم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿...وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ...﴾؛^{۳۵}

اگر مسأله‌ی ولایت و امامت علی علیه السلام را ابلاغ نکنی، اصلاً رسول من نبوده‌ای! تو را به رسالت قبول نمی کنم! رسالت پیغمبر محقق نمی شود مگر به ولایت علی علیه السلام که دین پیغمبر باید از او گرفته شود. اگر دین پیغمبر را از دیگری بگیریم، ضلالت است! اگر ما مجلسی تشکیل بدهیم و طوری باشد که اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاید ولی اسم علی علیه السلام نیاید، این مجلس مرضی رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهد بود. مرضی خدا و قرآن نخواهد بود و برای فرزندان ما ضرر خواهد داشت که نمی فهمند مطلب از چه قرار است. حتی ممکن است برادران سنی روز قیامت گریبان ما را بگیرند و بگویند شما که می دانستید راه ما کج است چرا به ما چیزی نگفتید؟ ما که با هم برادر بودیم، با هم خوب بودیم. چرا حقایق را برای ما بیان نکردید؟ مگر نمی گفتید:

اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشین گناه است

واقعاً چه اشکالی دارد که ما پیغمبر صلی الله علیه و آله را طبق قرآن مجید به نا آگاهان بشناسانیم؟

ضرورت حضور بیان در کنار قرآن

قرآن می فرماید:

﴿وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾؛^{۳۶}

۳۵- سوره ی مائده، آیه ۶۷.

۳۶- سوره ی آل عمران، آیه ۱۰۳.

این آیه مبهم است. قرآن باید تبیین شود. می‌فرماید: همه‌ی شما دست به ریسمان خدا بزنید. اما کدام ریسمان؟ اوّل مشخص کنیم "حبل" چیست؟ ما باید مبهمات قرآن را بیان کنیم. خود قرآن می‌فرماید، من مبهماتى دارم که باید بیان شود.

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾^{۳۷}

من قرآن هدایت‌گر هستم ولی نیاز به تبیین دارم! "حبل" چیست؟ ریسمان. کدام ریسمان؟ کدام ریسمان مال خداست که همه‌ی مسلمانان باید به آن چنگ بزنند و رها نکنند؟ آیا این قرآن ریسمان است؟ خیر! زیرا همین قرآن در دست معاویه و یزید بود. ولی آنها را هدایت نکرد! اگر تنها خود قرآن، هادی بود، این همه اختلاف بین فرق اسلامی نبود. ما ناچاریم حبل را از بیان رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی دین علیهم‌السلام بشنویم. بیان قرآن به وسیله‌ی رسول است. معنای "حبل" را باید از رسول پرسیم. زمانی که به سوی رسول اکرم ﷺ می‌رویم، او هم می‌فرماید: اگر من هم نبودم، قرآن را از عترت من پرسید. به سراغ عترت می‌رویم، آنها می‌فرمایند:

(الْحَبْلُ عَلَى بَنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَبْلُ اللَّهِ...);

حبل علی بن ابیطالب است، ما اهل بیت همان حبل الله هستیم که قرآن فرموده به آن چنگ بزنید و از آن جدا نشوید.

طبق قرآن حبل مدار ماست. وحدت باید بر "مدار حق" بچرخد، پس "مدار" علی بن ابیطالب است.

مرد بهشتی و پاسخ او به عمر

در بحار الانوار نقل شده است که راوی گفت: مادر مجلس رسول اکرم ﷺ نشسته بودیم، اصحاب هم دور ایشان بودند. رسول خدا ﷺ فرمود: الان از این در کسی وارد می‌شود که اهل بهشت است! دیدم فردی وارد شد، سلام کرد، آمد نشست و گفت: یا رسول الله! این آیه را من مکرر از قرآن خوانده‌ام ولی مراد آن را نمی‌فهمم:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾

من معنی "حبل" رانمی فهمم که می خواهم به آن معتصم شوم و چنگ بزنم. چون قرآن به من دستور داده به آن چنگ بزنم. رسول خدا ﷺ اندکی سکوت کرد و سر به پایین افکند؛ بعد سر مبارک خود را بلند کرد و با دست خود اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود:

(هَذَا حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ عَصِمَ فِي دُنْيَاهُ وَلَمْ يَضِلَّ فِي آخِرَتِهِ)؛

این مرد حبل خداست؛ هر که به او توسل جوید در دنیا و آخرت گمراه نشده و سعادتمند خواهد بود.

چنین کسی بر صراط مستقیم است. آن مرد ناگهان از جا برخاست، چرخ دور جمعیت زد و از پشت سر آمد و علی علیه السلام را در آغوش گرفت و گفت:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي اعْتَصَمْتُ بِحَبْلِكَ)؛^{۳۸}

خدایا! شاهد باش من به حبل تو چنگ زدم. تو دستور دادی به حبل معتصم باشم آدمم از رسالت پر رسیدم، شاهد باش که من حبل را گرفتم و از مجلس بیرون رفتم. از میان جمعیت عمر برخاست و گفت: یا رسول الله! اجازه می دهید من به دنبال او رفته و از او بخواهم برایم استغفار کند چون شما فرمودید بهشتی است. رسول خدا ﷺ فرمود: برو. عمر رفت و به او رسید و از او درخواست کرد درباره ی من دعا کن که خداوند مرا بیامرزد. گفت: تو فهمیدی من چه سؤالی کردم و رسول اکرم ﷺ چه جوابی فرمودند؟ گفت: بله. گفت: اگر به آن حبل معتصم شدی، خدا تو را بیامرزد و اگر از او جدا شدی، خدا تو را نیامرزد.

قرآن گفته حبل، رسول هم حبل را معین کرد و ائمه ی دین را طبق اخبار ثقلین که مرجع ما هستند معین کرده است. ما هم وظیفه ی امر به معروف و نهی از منکر داریم. بزرگ ترین منکرها اعراض از علی علیه السلام است. کسانی که او را کنار زده اند و جای او نشسته اند خودشان منکر و سرچشمه ی هر منکری هستند.

چه کسانی نعمت خدا را تبدیل کردند؟

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَ خَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۖ جَهَنَّمَ...)^{۳۹}؛

ندیدی مردمی را که نعمت خدا را تبدیل به کفر کردند؟ پیش افتادند و مردم خودشان را به جهنم

۳۸- بحار الانوار، جلد ۳۶، صفحه ی ۱۶.

۳۹- سوره ی ابراهیم، آیات ۲۸ و ۲۹.

کشیدند...

از خود قرآن سؤال کنیم نعمت چیست؟ منظور از ﴿بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ﴾ چیست؟ در سوره ی

مائده داریم:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾؛^{۴۰}

نعمت، دین در سایه ی ولایت علی علیه السلام است. پس اعظم نعمت ها، نعمت ولایت علی علیه السلام است. آن کسانی که نعمت خدا را تبدیل به نعمت و کفر کرده اند، اینها مردم را به جهنم می کشند. پس منظور، تحقیق مطالب است. ما با وحدت سیاسی هیچ مخالفتی نداریم. ما به آنها می گوئیم راه شما را قبول نداریم ولی چون در مقابل دشمن واحد هستیم، در یک صف می ایستیم و با آنها می جنگیم. برای این که می خواهند اسلام را از بین ببرند. شما هم مدعی اسلام هستید. پس هر دو در یک صف واحد می ایستیم و با دشمن اسلام مبارزه می کنیم. اختلاف ما با آنها نه مانند اختلاف دو فقیه است که هر دو فقیه در مذهب واحد حرکت می کنند. فقه واحد، راه واحد و هر دو به بهشت منتهی می شوند. خیر! ما راه آنها را انحراف از حق می دانیم.

ظاهراً از مرحوم علامه ی مجلسی اول - محمد تقی مجلسی (رض) - نقل شده:

در یکی از شب های ماه مبارک رمضان در اصفهان رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. بیابان وسیعی را دیدم و تنها یک حجره در وسط صحرا بود و همه به سوی آن حجره می رفتند. من هم به سوی حجره رفتم و به آن رسیدم. پرسیدم: این حجره مال کیست؟

گفتند: مال رسول خداست. وارد شدم و دیدم آن حضرت دم در نشسته اند و به سؤالات مردم پاسخ می دهند. من هم سلام کردم و پایهای ایشان را بوسیدم و مقابل ایشان ایستادم. عرض کردم: یا رسول الله! یک دعایی که قبل از نماز از شما به ما رسیده و آن دعا این است:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْدِمُ إِلَيْكَ مُحَمَّدًا بَيْنَ يَدَي حَاجَتِي وَ صَلَاتِي وَ أَتَوَجَّهُ بِهِ إِلَيْكَ...);

که در این دعا فقط نام شما آمده است که تنها رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شفیع قرار می دهیم و من دوست دارم اسم علی علیه السلام را اضافه کنم ولی می ترسم تشریع باشد، آیا این کار را بکنم یا خیر؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دو انگشت سبابه را کنار هم گذاشت و فرمود:

(ذِكْرِي وَ ذِكْرُ عَلِيٍّ كَهَاتَيْنِ كُلَّمَا ذَكَرْتَ اسْمِي فَادْكُرْ اسْمَهُ)؛

من و علی مانند این دو انگشت هستیم، با هم برابر، وقتی اسم من را بردی اسم او را هم بیاور.
من از خواب بیدار شدم و آن را برای استادم نقل کردم. استادم گفت: رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود:

(إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ تُذَكَّرَ حَيْثُ أُذَكَّرُ)؛

از خدا خواسته‌ام هر جا نام من برده شود، نام تو هم برده شود و خدا هم اجابت فرموده است. یعنی هر جا مجلسی به نام پیغمبر ﷺ منعقد می‌شود، اسم علی علیه السلام باید کنار آن باشد تا شناخته شود. رسالت رسول ﷺ باید با ولایت علی علیه السلام باشد و الا به حکم قرآن رسالت لغو خواهد شد.

صدای علی علیه السلام آرام بخش قلب پیغمبر ﷺ

لذا رسول خدا ﷺ فرمود: من در طبقات مختلف آسمان اسم علی علیه السلام را دیدم، حتی در عرش اعلی که جبرئیل حق ورود ندارد صدای علی علیه السلام به گوشم می‌رسید. گفتم خدایا! تو با من صحبت می‌کنی یا علی با من صحبت می‌کند؟

فرمود: من صحبت می‌کنم ولی چون دیدم در زوایای قلب تو عشق علی علیه السلام هست و علی نزد تو محبوب‌تر از همه است، خواستم صدای علی به گوش تو برسد تا قلب تو آرامش پیدا کند.^{۴۱}
ما باید این عقیده را حفظ کنیم. از خدا می‌خواهیم محبت علی و ولایتش را در جان ما راسخ و ثابت گرداند. در دنیا، برزخ و محشر دست ما را از دامن علی علیه السلام جدا نسازد که:

(الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ كَيْفَ مَا دَارَ)؛^{۴۲}

حق بر محور علی علیه السلام می‌چرخد و علی بر محور حق؛ هرگونه که علی بچرخد حق همانگونه می‌چرخد.
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

۴۱- بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۳۸۶، حدیث ۹۴.

۴۲- مناقب خوارزمی، صفحه ۲۲۳.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 ۱۱ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ
 كَرِيمٍ ۴۳

تو تنها کسی را انذار می کنی که از ذکر [قرآن و یادآوری کننده‌ی الهی] پیروی بنماید و از خداوند رحمان در نهان بترسد. چنین کسی را به آمرزشی بزرگ و پاداشی بس پرازش بشارت ده.

مستکبران محروم از "انذار" انبیاء

آیات گذشته راجع به مردمی بود که بر اساس استکبار روحی از قبول انذار انبیاء امتناع می کنند و عرض شد که هدف از ارسال رسل و انزال کتب، انذار است و انذار در خصوص کسانی که مستکبرند مؤثر نخواهد بود. بر اساس اصل خلقت، معده‌ی انسان برای قبول غذاهای خوب آمادگی دارد. مگر اینکه در اثر بی‌مبالاتی، معده فاسد و بیمار شده باشد که در این صورت نه تنها غذای نمی‌پذیرد، بلکه دفع هم می‌کند و تنفر هم دارد. با این که این معده طبعاً اشتها به غذای خوب را دارد ولی الان نمی‌تواند بپذیرد؛ چون فاسد و بیمار شده است. همین مطلب در روح و قلب انسان تحقق دارد. انسان فطرتاً توحیدی است. بر اساس فطرت طوری خلق شده که عشق به کمال دارد و کمال مطلق، ذات اقدس حق است و این عشق به کمال در ذات انسان هست. اما همین فطرت در اثر بی‌مبالاتی‌ها، زشت‌خویی‌ها و بدعملی‌ها بیمار می‌شود. در این موقع است که اگر بهترین کلام و عالی‌ترین معانی هم بر وی القاء شود روحش ظرفیت پذیرش آن را ندارد. به گونه‌ای که نه تنها نمی‌پذیرد بلکه اظهار تنفر هم می‌کند و از مسجد و عبادت و قرآن و مانند آن فراری و گریزان است!

به تعبیر قرآن مجید روح و فطرت انسان وقتی کور دل و کردل شد اگر نام خدا نزد او برده شود اظهار اشمئزاز و تنفر می‌کند.

﴿وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ...﴾؛^{۴۴}

و هنگامی که نام خدای یگانه برده می‌شود دل‌های کسانی که ایمان به آخرت نمی‌آورند اظهار تنفر می‌کند.

آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ﴾؛

ای پیامبر! تو تنها کسی را انذار می‌کنی که پیرو قرآن است و در پنهان از خدای رحمان خشیت دارد.

انذار پیامبر اکرم ﷺ اگر بخواهد در دل‌ها اثرگذار باشد مشروط به دو شرط است:

﴿اتَّبَعَ الذِّكْرَ﴾؛

پیرو قرآن باشند.

﴿خَشِيَ الرَّحْمَنُ﴾؛

از خدای رحمان خشیت داشته باشند.

مراد از «ذکر» در اینجا قرآن است و اگر مطلق آمده باشد به کتبی اطلاق می شود که دارای پند و اندرز است و اتباع ذکر کسانی را شامل می شود که آمادگی لازم برای پذیرش قرآن دارند و «خشیت» به معنای ترس است، منتها نه مطلق ترس، بلکه ترسی که همراه با درک عظمت باشد که بر اثر آن دل فرو می ریزد و این فرو ریختن دل در محضر بزرگی که دارای عظمت و جلالت است «خشیت» نامیده می شود.

لغت فارسی به علت محدودیت، معانی مختلف را در الفاظ مختلف نشان نمی دهد؛ بلکه لفظ واحد را در معانی مختلف به کار می برد. مثلاً در فارسی یک لفظ ترس داریم برای همه معانی ترس: مثلاً از خدای ترسد، از سلطان می ترسد، از آینده ی فرزندانش می ترسد و مادر مورد تمام این معانی مختلف، لغت ترس را به کار می بریم. ولی در عربی اینگونه نیست، عربی لغت وسیعی است و برای هر حالی از حالات انسان یک لفظ مخصوصی دارد؛ یعنی چند لفظ برای چند معنا دارد: خشیت، خوف، جُبْن و فَرَع.

امّا در فارسی برای همه ی اینها فقط یک لفظ ترس داریم. وقتی جبن گفته می شود، مقصود ترس از ضعف نفس است، جبان یعنی آدم ضعیف النفس. وقتی خوف گفته می شود، منظور، ترس از آینده و نداشتن امانیت است.

﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ...﴾؛^{۴۵}

[حضرت موسی علیه السلام در مصر] احساس ناامنی کرد و با خوف از آن بیرون رفت...

امام عصر علیه السلام کنون خائف است، در زیارت آل یس می خوانیم:

(... وَ كَلِمَتِكَ الثَّامَّةِ فِي أَرْضِكَ الْمُرتَقِبِ الخَائِفِ...)

یعنی اگر آن حضرت بخواهد در میان مردم ظهور کند، او را خواهند کشت، همان طور که اجداد او را کشتند.

معنا و مفهوم "خشیت"

"خشیت" ترسی است که از درک عظمت حاصل می شود مثل کسی که در حضور یک سلطان عادل وارد می شود، چون درک عظمت می کند یک نوع حالت انکسار قلبی در او پیدا می شود. این خشیت مولی المتّقین طه ۱۵ است که وقتی به نماز می ایستاد بدنش می لرزید. او العیاذ بالله - ترسو نبود بلکه خداشناس بود و طرف مقابل خود را خوب می شناخت. به همین خاطر می گفت "عَبْدٌ ذَلِیلٌ" وقتی پیش "رَبِّ جَلِیل" می ایستد باید بلرزد و بدنش مرتعش شود. ولی ما وقتی مقابل خدا می ایستیم به دلیل جهلی که داریم و معرفت لازمی نسبت به خدا نداریم هیچ ترسی از عظمت خدا به قلب ما راه نمی یابد. "رحمان" یعنی کسی که دارای عظمت است و انسان باید نسبت به خدا هم خوف و هم رجاء داشته باشد. به خاطر جلالتش خائف است و به دلیل رحمانیتش رجاء دارد. از این جهت "خشی الرَّحْمَن" تعبیر شده است.

جای دیگر کلمه ی رجاء را به الله نسبت می دهد:

﴿...لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ...﴾^{۴۶}

...برای کسی که به خدا و آخرت امیدوار است...

اینجا سخن از رحمان به میان نیاورده و کلمه ی الله را آورده، چون الله نشان دهنده ی جلال و عظمت است. لذا آنجا که کلمه ی رجاء آمده یعنی نسبت به الله هم باید امیدوار بود، ولی در عین حال ترس هم داشته باشد، چون الله عظمت و جلال دارد، باید از او خائف باشد و از آن طرف چون رأفت و رحمت دارد باید به او امید هم داشته باشد. پس آنجا که الله به کار رفته رجاء آمده و اینجا که رحمان آورده خشیت آورده است.

دو معنا برای غیب

﴿خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ﴾

احتمال دارد منظور از خشیت پنهان، ترس کسانی باشد که در غیاب مردم از خدا ترس دارند. اگر انسان در حضور مردم اظهار خدا ترسی کند ممکن است آلوده به ریا شود، ولی

خشیت خالص آن است که پنهان باشد. اگر برای انسان در پنهانی صحنه‌ی گناهی پیش آمد و گناه نکرد کاری الهی کرده است و گرنه در میان مردم گناه نکردن هنری نیست. معنی دیگر غیب این است که به خدا که پنهان از حسّ است ایمان داشته باشد. ما الان خدا را با چشم نمی‌بینیم ولی در عین حال به وجودش ایمان داریم. این ایمان به غیب است. لذا اساس دین آسمانی، ایمان به غیب است. تا کسی معتقد نباشد که در ماورای محسوسات، نیرویی علیم و حکیم وجود دارد، او ایمان ندارد. خدا غیب است و وجود کامل هم آن است که غیب باشد. وجود محسوس، ناقص است. نازل‌ترین درجات هستی همان وجود محسوسات است. در واقع، محسوسات، پایین‌ترین عوالم خلقتند. هر چه وجود، کامل‌تر می‌شود، از عالم حسّ فاصله می‌گیرد و دورتر می‌شود. آیا شما الان این دیوار را می‌بینید؟ نه! آنچه می‌بینید رنگ عارض بر جسم دیوار است. خود جسم اصلاً محسوس نمی‌باشد، جسم را ما نه می‌بینیم و نه می‌شنویم و نه لمس می‌کنیم. آنچه که محسوس است رنگ و شکل عارض بر جسم است. الوان و اشکال، موجوداتی ناقص هستند، چون وابسته به جوهر جسم می‌باشند. آنچه در وجود، مستقل است، محسوس نیست. فلان چیز مثلاً و فلان چیز مربع است. شما شکل آن را می‌بینید، خود آن را نمی‌بینید حالا با اینکه خود جسم، موجودی کامل نیست در عین حال چون موجود مستقل است و متکی به غیر نیست، دیده نمی‌شود. هر چه در هستی کامل‌تر شود دیده نمی‌شود. آیا مگر روح من و شما محسوس است، خیر؟ ما بدن همدیگر را نمی‌بینیم تا چه رسد به روحمان! ما همدیگر را نمی‌بینیم تا چه رسد به اینکه بخواهیم جبرئیل را ببینیم! اصلاً نمی‌شود دید، اگر دیدنی بود ناقص بود، هر چه کامل است دیده نمی‌شود لذا معقول نیست بگوییم خدا دیده شود، چون خدا موجود کامل است و در کمال لایتنایی است. نه تنها از حسّ ها فاصله می‌گیرد بلکه از عقل ها هم فاصله می‌گیرد، عقول هم او را درک نمی‌کنند.

(إِنَّ اللَّهَ احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا احْتَجَبَ عَنِ الْبَصَارِ)؛^{۴۷}

الله همان گونه که از چشم سر محجوب است، از چشم عقل هم محجوب است.

ما خدا را فقط از روی آثار خلقت وجدان می‌کنیم، نه اینکه به کُنه ذات او دست

می یابیم. پس ایمان به غیب مقدمه‌ی پذیرش "انذار" است.

تقدّم با تقواست یا هدایت؟

اگر کسی می خواهد قرآن در او اثر بگذارد باید ابتدا "خشیت بالغیب" داشته باشد. حالا اینجا اشکالی پیش می آید و آن این که آیا انسان باید اوّل متقی باشد تا قرآن در او اثر کند یا اوّل باید از قرآن اثر بگیرد و بعد متقی شود. این مسئله چگونه است؟ این همان اشکال است که در ابتدای سوره ی بقره هست که:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛^{۴۸}

این قرآن انسان‌های متقی را هدایت می کند یعنی چه؟ اوّل باید تقوا باشد بعد هدایت. یا اوّل هدایت باشد بعد تقوا. هر دو صحیح است. منتها اوّل باید تقوای فطری باشد تا هدایت بیاید و تقوای اکتسابی در او ایجاد کند. اوّل آدم باید خوش جنس باشد و گرنه تا بخواهند حرفی به او بگویند استکبار می کند. آن کسی که استکبار و لجاجت دارد تقوای فطری ندارد و قرآن هیچ گاه در او اثر نمی کند. مثل ابوجهل می شود. اما آن کس که تقوای فطری دارد فطرتاً آماده شنیدن است. وقتی بشنود قهراً قرآن در او اثر می کند و پروازش می دهد. پس هدایت عامّه ابتدا باید بیاید؛ بعد از ناحیه‌ی قرآن هدایت خاصّه در انسان پیدا شود. ما بحمدالله ابتدا خوش جنس بوده و آمده ایم و گوش به دعوت قرآن داده ایم و ان شاء الله تقوای اکتسابی هم در ما پیدا شده و هدایت خاصّه هم در ما پدید آمده است.

مراتب فهم قرآن

خداوند قرآن را سه قسمت قرار داده است. یک قسمت طوری است که همه می فهمند. قسمت دیگر به صفای مخصوص ذهن نیاز دارد که صاحبان درجات بالاتر می فهمند و یک قسمت هم خیلی لطیف است و منحصرأولیای خدا و ائمه‌ی هدی (علیهم السلام) آن را می فهمند. اگر آدمی آن درجه‌ی اوّل را بفهمد کم کم درجه‌ی بالاتر نصیب او می شود و لذا ما باید این مطلب را باور کنیم که دو شرط باید حاصل شود تا به فهم قرآن نائل شویم. اوّل پرهیز از گناهان، دوّم

طبق دستورات دینی اعمال عبادی انجام شود. اگر این دو شرط انجام شد ما کم به معارف بالامی رسیم و یقیناً اگر ما درجه‌ی پایین را طی نکنیم درجات بالانصیمن نخواهد شد.

برکات عامل بودن به علم خود

فرمودند:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)^{۴۹}

مردم! به همان مقدار از دین که می‌دانید عمل کنید تا شاید به مطالبی که نمی‌دانید راه یابید.

در روایتی آمده است که مردی خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: می‌خواهم به دنبال تحصیل علم باشم، حضرت فرمود: تو که این تصمیم را داری ابتدا حقیقت بندگی را در جان خود جستجو کن، بین حاضری در برابر خدا و حق تسلیم باشی؟ اگر حالت تسلیم پیدا کردی می‌توانی به علم و مراتب بالای آن دست یابی. لذا قبل از اینکه به فکر علم باشی به فکر بندگی باش. غالباً ما در دین هم اینگونه هستیم. مطالبی را از دین می‌خواهیم بفهمیم ولی نمی‌خواهیم به آن عمل کنیم؛ غافل از اینکه تا عمل نکنیم به آن علم بالاتر نخواهیم رسید. اول به آنچه که می‌دانید عمل کنید تا درک کنید آنچه را که نمی‌دانید.

سبب عمر پربرکت مرحوم سید عبدالله شبّر

مرحوم سید عبدالله شبّر (رض) از اعظم علمای مذهب هستند که عمر کوتاهی داشتند ولی این عمر بسیار پربرکت بوده است. ایشان در این عمر محدود خود قریب هفتاد تألیف داشته‌اند. یک تألیف ایشان صد جلد شده.^{۵۰} سر اینکه مرحوم شبّر این همه تألیفات را در این عمر کوتاه داشته‌اند خودشان فرموده‌اند: من یک شب به حضور اقدس امام کاظم علیه السلام در خواب شرفیاب شدم و ایشان به من قلمی عنایت فرمودند و گفتند بنویس. از خواب بیدار شدم. چون در خواب به من فرمودند بنویس، خواستم آزمایش کنم. قلم به دست گرفتم برای

۴۹- کافی، جلد ۱، صفحه ۴۵.

۵۰- مثل مرحوم علامه‌ی مجلسی (رض) که یکی از تألیفات او بحارالانوار است و این کتاب در طبع اول بیست و چهار جلد ضخیم بود و اکنون در ۱۱۴ مجلد به چاپ رسیده است.

نوشتن. دیدم مطالب گوناگون مثل آب روان به فکرم و از فکرم به قلمم می‌رسد و از قلم روی کاغذ نوشته می‌شود و لذا هر چه از من بروز کرده از برکت همان قلم بوده که امام کاظم علیه السلام در خواب به من عنایت فرموده است. نوشته‌اند، انشای ایشان به قدری روان بوده که در بعضی از تألیفات خود اشاره کرده‌اند که این کتاب راهنگام نماز عشاء شروع به نوشتن کردم و در نیمه شب به پایان رساندم.

حالاً این مَحَرَمِیَّتِی که بین انسان و اولیاء الله پیدا می‌شود نیاز به مقدمه دارد و آن مقدمه همین است.

(إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا)؛

وقتی عالم شدید به علم خود عمل کنید.

اگر به همان چیزی که می‌دانید عمل کنید، راه باز می‌شود. حقیقت دین به "عمل" است، همه‌ی آن در علم خلاصه نمی‌شود، علم مقدمه‌ی عمل است که اگر علم باشد و عمل نباشد آن فایده‌ای نخواهد داشت و درخت بی‌ثمری خواهد بود. سایر علوم ممکن است برای انسان اینگونه فایده داشته باشد و مشروط به عمل نباشد. ولی دین این طور نیست. دین اگر علمش بیاید و به دنبال آن عمل نیاید موجب فساد می‌شود و بر ظلمت جان می‌افزاید. چنین علمی نه تنها روشن نمی‌کند بلکه بر ظلمت دل می‌افزاید و اگر می‌بینیم این مرد بزرگ الهی (مرحوم شبّر) به چنین توفیقات چشمگیری نائل شده دلیل آن این بوده که اهل عمل بوده است.

نمونه‌ای از عامل بودن مرحوم سید عبدالله شبّر

نقل می‌کنند، پدر ایشان مرحوم سید محمد رضا شبّر که از علمای بزرگ بوده به پسرش که در اوایل سنّ جوانی و ابتدای اشتغال به تحصیل علم بوده می‌گوید: من راضی نیستم و تو را حلال نمی‌کنم که از مال و دارایی من استفاده کنی مگر اینکه شبانه‌روز به تحصیل علم مشغول باشی یا مشغول درس گفتن یا درس خواندن و یا مطالعه و مباحثه‌ی علمی داشته باشی. اگر حتی یک روز هم اشتغال علمی نداشته باشی راضی نیستم از اموال من موادّ غذایی تهیّه کنی. گفته‌اند این حرف پدر در این فرزند چنان مؤثر واقع شد که یک روز دیدند در مدرسه قلمدان خود را می‌فروشد در

حالی که قلمدان برای یک محصل از لوازم ضروری است. سؤال کردند چرا می فروشی؟ گفت: من امروز کسالت داشتم و نتوانستم به درس و مطالعه و بحث روزانه ام برسم و اشتغال علمی نداشتم و پدرم گفته من راضی نیستم که در آن روز از مال من غذایی تهیه کنی.

آری! مرحوم شبّر در سنّ جوانی به همان مقدار از دین که می دانسته عمل کرده که من اگر روزی اشتغال علمی نداشتم حقّ استفاده از اموال پدرم را ندارم و این ماجرا باعث شد در او نورانیتی ایجاد شود، تا جایی که امام کاظم علیه السلام به خواب چنین شخصی بیاید و در خواب به او قلم بدهد تا او به شیعه و مسلمین این چنین خدمت کند. این یک نمونه از:

(إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)؛

مستجاب الدعوه بودن مرحوم سید محمدرضا شبّر

و نمونه‌ی دیگر اینکه پدر مرحوم شبّر مستجاب الدعوه بود و جریانش آن بود که وقتی قحطی پیش آمد و مردم مستأصل شدند و زندگی بر آنان دشوار شد، از طرف سعید پاشا پادشاه عثمانی فرمانی به اهالی بغداد صادر شد که سه روز، روزه بگیرند و روز چهارم به صحرا بروند و نماز طلب باران (نماز استسقا) بخوانند. مردم این کار را کردند اما هر چه دعا کردند از باران خبری نشد و برگشتند. مرحوم سید محمدرضا شبّر در کاظمین بود. دستور داد همه‌ی مردم کاظمین سه روز روزه بگیرند و روز چهارم به صحرا رفته و نماز طلب باران بخوانند. مردم چنین کردند. خود مرحوم سید هم با پای برهنه به صحرا آمد و جملات دعا را با حال تضرّع به پیشگاه خدا عرضه می داشت و مردم هم آمین می گفتند تا رسیدند به مسجد و نماز خواندند. هنوز نماز تمام نشده بود که دیدند هوا منقلب شد و پس از مدّتی باران سرازیر شد و تا مردم به خانه‌های خود برگردند تمام مزارع و درختان سیراب شدند. لذا از آن روز سید به مستجاب الدعوه مشهور شد. این هم نمونه‌ی دیگری از:

(إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)؛

تفاوت علمی که یار است با علمی که بار است!

به قول شاعر:

علم‌های اهل دل حَمَّالشان لیک علم اهل تن احمالشان

آنها که اهل دلند، علمشان با عملشان پروازشان می‌دهد. حَمَّال کسی است که بار انسان را برمی‌دارد. علم آنها حَمَّال آنهاست و آنها را حرکت می‌دهد و بارشان را برداشته به سوی آسمان پروازشان می‌دهد. اما آنها که برای دنیا تحصیل علم می‌کنند، آن علم بار سنگین بر دوش آنها و لحظه‌ی جان دادن مایه‌ی بدبختی آنهاست. قرآن می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...﴾؛^{۵۱}

مَثَل کسانی که علم به آنها داده شده ولی بر جانشان ننشسته و مورد عمل قرار نگرفته است، مَثَل چارپایی است که بار کتاب بر دوش خود می‌کشد...

آن بیچاره فقط نفس می‌زند و عرق می‌ریزد و هیچ چیز از آن کتاب‌ها عایدش نمی‌شود. پناه بر خدا که ما از این قبیل افراد باشیم و علم ما، باری بر دوش ما شده باشد. آنها که دنیاپرستند علمشان بار سنگین بر دوششان و کسانی که اهل دلند علمشان وسیله‌ی پرواز آنهاست.

علم اگر بر دل زند یاری شود علم اگر بر تن زند باری شود

علم اگر بر دل انسان بنشیند یار و یاور اوست. ولی اگر بر تن انسان بنشیند بار سنگین خواهد بود.

لیک چون این بار رانیکو کشی بار بگیرند و بخشنند خوشی

اگر بتوانی همین علم را که به صورت بار بر دوشت گذاشته شده خوب بارکشی کنی و آن را طبق رضای صاحبش به مقصد برسانی و هیچ گاه هم نگوئی من چه کار کنم تا به رزق و روزی برسم و خود را هم نکوهش نکنی که آیا این بار برای من رزق و روزی می‌شود یا نه؟ اگر اینگونه بودی و خویشنداری نمودی بنا به لطف بیکرانش دم جان دادن این بار را از روی دوش تو برمی‌دارد و به درجات عظیم سعادت می‌رساند.

خدای تعالی فرموده است:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾؛^{۵۲}

۵۱- سوره ی جمعه، آیه ی ۵.

۵۲- سوره ی هود، آیه ی ۶.

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که رزقش بر عهده‌ی خداست...

چه زمانی "انذار قرآن" بر دل ما می‌نشیند؟

به هر حال اگر بخواهیم انذار قرآن در دل ما بنشیند باید خشیت داشته باشیم.

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ﴾؛

آنجا که صحنه‌ی گناه پیش آمد، از خدا بترسیم، اگر این طور باشیم مطمئن باشیم قرآن ما را زنده می‌کند. ما فردا با همین قرآن زنده خواهیم بود و در بهشت و درجات اعلای فردوس با همین قرآن خواهیم بود. به شرط اینکه اینطور باشیم.

﴿اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ﴾؛

از این قرآن پیروی کنید و خشیت داشته باشید و در پی آن:

﴿فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾؛

[آنگاه قرآن] بشارت می‌دهد که هم شمارا از آلودگی‌هایی که داشته‌اید پاک می‌کند و هم اجر

کریم و پاداش ارزشمندی به شما می‌دهد.

تقدّم "انذار" بر "بشارت"

اول انذار و بعد بشارت. بچه‌ی بازیگوش را اول انذار می‌کنند و بعد بشارت می‌دهند. اول می‌گویند با این بازیگوشی به جایی نمی‌رسی، بدبخت می‌شوی، انسانی بی‌سواد و بی‌شخصیت می‌شوی (مرحله‌ی انذار) بعد وقتی شروع به درس خواندن کرد، به او بشارت می‌دهند و می‌گویند تو با این جدیت و تلاش در امتحان قبول می‌شوی و به مراحل بالا دست می‌یابی.

همین طور بیمار را اول انذار می‌کنند و می‌گویند با این ناپرهیزی که می‌کنی می‌میری و این مرض در وجودت مزمن می‌شود. اما وقتی که پرهیز کرد و دارو خورد بشارت می‌دهند که به زودی بهبود می‌یابی. پس همیشه انذار مقدّم بر بشارت است و لذا ما مستحقّ انذار هستیم. اگر بخواهند فقط به ما بشارت بدهند ما بدتر می‌شویم. ابتدا باید انذار مان کنند و بگویند این زندگی که شما دارید و در کسب و کارتان بی‌مبالاتی می‌کنید، با این اوضاع شما بدبخت و جهنمی می‌شوید و زمانی که توبه کردیم بشارت دهند که مطمئن باش تمام گناهان شما را می‌آمرزیم.

مغفرت تطهیر است و اجر کریم تنویر. اوّل تطهیر و بعد تنویر. یعنی اوّل ما را از آلودگی گناهان تطهیر می کنند و بعد نورانیت علم و معارف در ما ایجاد می نمایند. پس مفاد آیه ی شریفه این شد: انذار قرآن در صورتی اثر می گذارد که این دو شرط را داشته باشد.

﴿اتَّبِعِ الذِّكْرَ﴾؛

طبق دستورات قرآن عمل کنیم.

﴿خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ﴾؛

در غیاب مردم از خدا بترسیم و بنده ای مخلص باشیم. در پی آن بشارت می دهند که آلودگی ها و گناهان شما را برطرف می کنیم. جان شما را تطهیر می کنیم. بعد هم نورانیت اجر کریم و معارف الهیه و ارتباط با خدا و محبت بین بنده و اولیایش را به ما می دهند تا برسیم به عالم برزخ و محشر و این اعمال برای ما مجسم شود و ان شاء الله در زیر سایه ی مولی المتّقین به درجات عظیم بهشتی برسیم.

پروردگارا! به حرمت قرآن کریم در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل فرما.

همه ی ما را به نورانیت قرآن منور بگردان.

حسن عاقبت به همه ی ما عنایت فرما.

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۱۲ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ
أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ^{۵۳}

ه یقین، ما، آری ما، مردگان را زنده می کنیم و آنچه را که از پیش فرستاده اند و آنچه را که به عنوان آثار اعمال از خود باقی گذاشته اند می نویسیم. ماهمه چیز را در امامی [یا کتابی] آشکارا احصاء کرده ایم.

سبب این که خداوند از خود به "من" یا "ما" تعبیر می کند

نکته ای که تذکر آن خالی از تناسب نیست این که گاهی خداوند متعال از خودش تعبیر به "ما" و گاهی تعبیر به "من" می کند. گاهی می فرماید:

۵۳-سوره یس، آیه ی ۱۲.

* احصاء: شمارش کردن.

﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ...﴾؛^{۵۴}

به یقین من آری "من" پروردگار تو هستم...

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي...﴾؛^{۵۵}

یقیناً من، آری "من" الله هستم و جز "من" معبودی نیست؛ پس مرا عبادت کن...

گاهی هم می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛^{۵۶}

حقیقت این که ما، آری ما، قرآن را نازل کرده ایم و یقیناً ما پاسدار آن می باشیم.

حال، سؤال این است که این اختلاف در تعبیر برای چیست؟ می توان گفت: آن جا که

مقام توحید است و می خواهد وحدانیت معبود و توحید در عبادت را اثبات کند، تعبیر به "من" می کند تا نشان دهد که معبود، معبود واحد است و هیچ گونه شائبه ی شرکی نباید در کار باشد.

﴿وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛^{۵۷}

تنها مرا عبادت کنید، این است صراط مستقیم!

این جا چون مقام توحید و مقام نشان دادن وحدانیت معبود است، تعبیر به "من" شده است.

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي

وَلْيُؤْمِنُوا بِي...﴾؛^{۵۸}

وقتی بندگان من از تو راجع به من سؤال می کنند بگو: من نزدیکم. دعای دعا کننده را اجابت

می کنم. پس به من ایمان بیاورند و دعوت مرا اجابت کنند...

در این آیه ی شریفه، هفت بار کلمه ی "من" تکرار شده است. این جا هم مسأله ی توحید

است که معبود را فقط یکی بشناسیم. آن کسی که تمام کمک ها از جانب او باید نشأت

بگیرد؛ او را بشناسیم و تنها او را بخوانیم و همه چیز خود را از او بخواهیم. از این رو تعبیر به "من"

۵۴-سوره ی طه، آیه ی ۱۲.

۵۵-همان، آیه ی ۱۴.

۵۶-سوره ی حجر، آیه ی ۹.

۵۷-سوره ی یس، آیه ی ۶۱.

۵۸-سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۶.

شده است. اما آن جا که مقام اراده‌ی قدرت است و از موضع قدرت سخن می‌گوید، تعبیر به "ما" می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛

به یقین ما هستیم که قرآن را نازل کرده‌ایم و به یقین ما هستیم که نگه‌دار آن می‌باشیم. این جا مقام اراده‌ی قدرت است و می‌فرماید: ما خواسته‌ایم قرآن نازل شود و در پناه ما از همه گونه آسیب محفوظ بماند و لذا هیچ قدرتی نمی‌تواند در مقابل خواست و مشیت ما مقاومت کند و آن را از بین ببرد. در این آیه هم کلمه‌ی "ما" چند بار تکرار شده، ﴿إِنَّا﴾ یعنی به طور مسلّم، ما ﴿نحن﴾ یعنی باز هم ما، ﴿نَزَّلْنَا﴾ ما نازل کردیم و ﴿إِنَّا﴾ به طور مسلّم، ما ﴿له لحافظون﴾ نگه‌دار آن می‌باشیم. پس مقامات سخن در تعبیر به "من" و "ما" مختلف است و هر مقامی متناسب با تعبیر خاصی است.

ما ییم که انسان‌ها را می‌میرانیم و سپس مرده‌ها را زنده می‌کنیم در آیه‌ی مورد بحث ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى﴾ می‌فرماید، ما مرده‌ها را زنده می‌کنیم. این جا هم مقام سخن گفتن از موضع قدرت است. یعنی ما را که می‌شناسید:

﴿...إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛^{۵۹}

...خدا بر هر چیزی تواناست.

و هیچ چیز از حیطه‌ی قدرت ما خارج نیست. ما هستیم که شما را هم زنده می‌کنیم و هم می‌میرانیم. ما هستیم که شما را از اجزای پراکنده‌ی عالم ساخته‌ایم. شما که از ابتدا به این کیفیت نبودید، بلکه به صورت اجزا و ذراتی در عالم پخش بودید. در میان خاک‌ها، امواج هوا، قطرات باران، اشعه‌ی خورشید و... گم بودید. ما بودیم که از لابه‌لای خاک‌ها و امواج هوا و قطرات باران شما را جمع کردیم. لقمه‌ای که متشکل از موادّ غذایی (نان، گوشت، برنج و...) و عوامل مختلفی در ساخته شدن آن دخیل بود آماده کرده به دست والدین شما دادیم و آن را پس از مراحل بلع و هضم در بدن والدین شما پخش کردیم و بار دیگر آن اجزای پخش شده را

در صلب پدر و رحم مادران قرار داده و سرانجام به این صورت که اکنون هستید درآوردیم. حال، شما را می‌میرانیم و بار دیگر به صورت اجزای پراکنده‌ی در عالم می‌سازیم. مورها و کرم‌ها اجزای بدن شما را می‌خورند ولی:

﴿...عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ﴾؛^{۶۰}

...نزد ما کتاب نگه‌دارنده‌ای هست.

ما همه را حفظ کرده‌ایم و هیچ چیز از کتاب ما کنار نمی‌رود و ما مجدداً همه‌ی پراکنده‌ها را جمع می‌کنیم و از نو زنده می‌سازیم.

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتِی﴾؛

ما هستیم که ابتدا اجزای پخش شده‌ی شما را جمع کردیم و انسان ساختیم. بار دیگر شما را می‌میرانیم و اجزای ذرات پخش شده‌ی شما را جمع می‌کنیم و به صورت انسان قیامت‌ی در می‌آوریم.

﴿أَیَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ﴾؛^{۶۱}

آیا انسان می‌پندارد که قدرتی نیست تا استخوان‌های پوسیده‌ی پخش شده را جمع کند؟ اما چنین نیست.

منظور قرآن از مرگ

مسأله‌ی مرگ در قرآن، گاهی نفی و گاهی اثبات شده است، یعنی موت به معنای معدوم شدن، نفی شده و از نظر قرآن، مرگ به معنای معدوم شدن نیست بلکه به معنای انتقال از عالمی به عالم دیگر است. چون چراغی است کزین خانه بدان خانه برند.

در نوشته‌ی یکی از دانشمندان دیدم که به گفتار فلاسفه - که موت را امر عدمی می‌دانند - اعتراض کرده و گفته است: قرآن موت را یک امر وجودی گرفته و مخلوق می‌داند.

﴿...الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاةَ...﴾؛^{۶۲}

...[خداست] آن کسی که موت و حیات را خلق کرد...

آن دانشمند بر مبنای فلاسفه اعتراض کرده که چرا موت را امر عدمی گرفته‌اند؟ اما به نظر

۶۰-سوره ی ق، آیه ی ۴.

۶۱-سوره ی قیامت، آیه ی ۳.

۶۲-سوره ی ملک، آیه ی ۱.

می‌رسد، این دو مطلب از هم جدا هستند. اگر فلاسفه، موت را امر عدمی می‌دانند، همان موت به معنای نابود شدن را می‌گویند که به حسب طبع نابود می‌شود. البته به این معنا امر عدمی است. اما آن‌جا که قرآن، آن را اثبات می‌کند و می‌گوید مرگ، مخلوق است به معنی انتقال و ارتقاء است و روشن است که انتقال و ارتقاء امر وجودی و مثبت است. بنابراین آن‌جا که قرآن موت را نفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ...﴾^{۶۳}

[هرگز] گمان نکن آن‌ان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، بلکه آنها زنده‌اند...

مقصود از موت در این آیه‌ی شریفه به معنای معدوم شدن و نابود گشتن است اما آن‌جا که اثبات می‌کند و می‌فرماید:

﴿...الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ...﴾

مقصود از موت به معنای انتقال از عالم دنیا به عالم برزخ است.

حقیقت مرگ چیست؟

و اما خود مسأله‌ی مرگ یعنی چه؟ حقیقت مرگ از دسترس ادراک بشر خارج است. ما نمی‌فهمیم "مرگ" یعنی چه و چه حالتی است که عارض بر انسان می‌شود. چون ما هنوز نمرده‌ایم تا بدانیم مردن یعنی چه؟ حقیقت مرگ برای ما مبهم است همان‌گونه که حقیقت "حیات" مبهم است. اصلاً زنده بودن و حیات یعنی چه؟ ما فقط از روی آثار تشخیص می‌دهیم که این مرده یا آن زنده است. از آثار مرگ، انقطاع تصرف روح از بدن است. یعنی وقتی انسان مرد، روح از بدن جدا می‌شود و به عبارت دیگر، بدن از صلاحیت ابزار کار بودن برای روح می‌افتد.

چون بدن، ابزار کار ماست، ما با این بدن کار می‌کنیم. من حرف می‌زنم ولی با زبان. می‌بینم ولی با چشم. می‌شنوم ولی با گوش. اینها ابزار کار است. ولی آن که کار انجام می‌دهد؛ اینها نیستند. آن که کار انجام می‌دهد من هستم و من غیر از این ابزار هستم. مثل نجار با تیشه، مگر نجار تیشه است؟ خیر! نجار غیر از تیشه است. نجار با تیشه کار می‌کند؛ مادامی که

تیشه سالم است با آن کار می کند. وقتی از صلاحیت کار افتاد آن را دور می اندازد ولی خودش هم چنان هست و تیشه ی دیگری بر می دارد. این بدن هم برای روح چنین است. ابزار کار است. مادامی که گوش و چشم و زبان سالم است، با آنها کار می کند. ولی وقتی اینها از کار افتادند، انسان معدوم نمی شود؛ ابزار از کار افتاده و کُند شده است و همین طور سایر اعضای بدن... تا وقتی که قلب که خون پخش می کند از کار بیفتد، در این موقع باز انسان معدوم نشده بلکه این قلب که ابزار بوده از کار افتاده ولی خود انسان از کار نیفتاده و معدوم نشده است.

حیات انسان در عالم برزخ با "قالب مثالی"

همین که بدن به طور کامل از کار افتاد؛ گوش و چشم و زبان و دست و قلب و... از کار می افتد؛ ولی انسان خودش هست و ابزار دیگری به او می دهند به نام "قالب مثالی" که مادر حال حاضر آن را نمی بینیم. همان طور که خودمان را در مدّت عمر خود نمی دیدیم بلکه تنها آثار آن را می دیدیم. ما حتّی پارچه ای که لمسش می کنیم، جوهر پارچه را لمس نمی کنیم بلکه زبری یا لطافت آن را لمس می کنیم. زبری یا لطافت، عَرَضی است! عارض بر جوهر پارچه. هنگام مرگ نیز پس از خراب شدن ابزار بدن، ابزار دیگری به نام "قالب مثالی" به ما می دهند که ما با آن کار می کنیم و الان همه ی گذشتگان ما در برزخ هستند و با همان قالب مثالی کار می کنند؛ یعنی همه زنده هستند و می بینند و می شنوند و ادراکات دیگر دارند! پس معنای حقیقی مرگ بر ما مجهول است، تنها اثرش را که انقطاع تصرّف روح از بدن و افتادن ابزار بدن از صلاحیت کار است ادراک می کنیم. در قرآن کریم می خوانیم انسان های قیامتی آن روز می گویند:

﴿...رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأُحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ...﴾؛^{۶۴}

...خدا یا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی...

مفسران راجع به دو بار مردن و زنده شدن می گویند: دو امانه* است و دو احیاء*. امانته ی

۶۴-سوره ی غافر، آیه ی ۱۱.

* امانته: میراندن.

* احیاء: زنده کردن.

اول در همین دنیا است که وقتی عمر ما تمام شد؛ ما را می میرانند و بعد در برزخ زنده می کنند. آباء و اجداد ما که رفته اند، اکنون در برزخ زنده اند و به احیای اول زنده شده اند تا موقع نفخ صور که به اِماتهِ دوّم می میرند:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...﴾^{۶۵}

در صور دمیده می شود، تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند می میرند... و سپس در محشر به احیای دوّم زنده می شوند؛ در نتیجه مایک اِماتهِ در دنیا داریم و یک اِماتهِ در برزخ و یک اِحیاء در برزخ داریم که پس از مرگ در قالب مثالی ما را زنده می کنند و یک اِحیاء هم در محشر:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾^{۶۶}

در صور دمیده می شود، در آن موقع تمام اموات از قبرها بر می خیزند و شتابان به سوی پروردگارشان می روند.

پس ما دو اِماتهِ و دو اِحیاء داریم و می گوئیم:

﴿...رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأُحْيَيْنَا اثْنَتَيْنِ...﴾

نورانیت و ظلمت اعمال همراه با انسان ها

حال آیه ی مورد بحث می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾

ما مرده ها را زنده می کنیم و آنچه را که پیش فرستاده اند از اعمال شخصی و آثار باقی در اجتماعشان را ثبت و ضبط می نماییم. ما همه چیز را در امامی روشن احصاء کرده ایم.

محتمل است مراد از «امام» همان کتاب اعمال انسان باشد که روز قیامت به دست

راست یا چپش داده می شود که فرموده است:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ... وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ...﴾^{۶۷}

۶۵-سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.

۶۶-سوره ی یس، آیه ی ۵۱.

۶۷-سوره ی حاقّه، آیات ۱۹ تا ۲۵.

هر انسانی نامه‌ی عملش همراه اوست و به گردنش آویخته و دائم ملازم با اوست و از او جدا نمی‌شود. در همین دنیا افرادی که خوش عمل هستند، همیشه نورانی‌تری همراه آنهاست، وقتی آنها را می‌بینیم خوشحال می‌شویم با این که هیچ سابقه‌ی آشنایی با آنها نداریم، ولی از دیدنشان لذت می‌بریم؛ افکار و اخلاقشان نورانی است و دیدنشان بشاشت می‌آورد. بعضی از افراد دیگر هستند که وقتی انسان با آنها برخورد می‌کند، ناراحت می‌شود! در حالی که هیچ سابقه‌ای با او ندارد. از این جا معلوم می‌شود که انسان بد عمل همیشه یک چیز ظلمانی همراه او هست که خودش هم آن را نمی‌بیند. ما هم اعمال و اخلاق بد او را نمی‌بینیم لیکن اثرش همیشه همراه اوست! روز قیامت از درون ذاتش کتابش را که همراه اوست بیرون می‌کشند و باز می‌کنند، خودش می‌بیند که باز شد:

﴿...يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾؛

نامه‌ی عملش به رویش گشوده می‌شود.

به او خطاب می‌کنند:

﴿إِقْرَأْ كِتَابَكَ...﴾؛^{۶۸}

حالا بخوان نامه‌ات را... که یک عمر از تو نوشته و ضبط کرده‌ایم.

﴿...إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛^{۶۹}

...ما تمام آن چه را که انجام می‌دادید، استنساخ کرده و ثبت و ضبط می‌نمودیم.

ثبت و ضبط اعمال انسان در سه کتاب

اکنون خودت آن را بخوان. خواندن این نامه نیاز به سواد مخصوصی ندارد! همه می‌توانند

آن را بخوانند. نگاه‌هایی که کرده و حرف‌هایی که زده و... همه را می‌بیند.

﴿إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾؛^{۷۰}

۶۸- سوره‌ی اسراء، آیات ۱۳ و ۱۴.

۶۹- سوره‌ی جائیه، آیه‌ی ۲۹.

* استنساخ: نسخه‌برداری.

۷۰- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۴.

نامه‌ات را بخوان که امروز تو به تنهایی کافی هستی که حساب‌رس خودت باشی.
این کتاب فردی هر انسانی است، یک کتاب گروهی هم داریم که هر امتی کتاب مخصوص به خود دارد.

﴿...كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا...﴾؛^{۷۱}

...هر امتی، در روز قیامت به کتاب خودش دعوت می‌شود...

یک کتاب عالمی دیگر هم داریم که:

﴿...لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛^{۷۲}

این کتاب عمومی است که همه‌ی موجودات و مخلوقات و هر چه هست از رطب و یابس* در آن ضبط است و لذا اعمال ما را در چند کتاب ضبط می‌کنند که روز قیامت کسی نتواند چیزی را انکار کند! همین الان که این جا این حرف‌ها را می‌زنیم، این گفتار را در سه کتاب طبق گفته‌ی قرآن ضبط می‌کنند، هم در کتاب فردی، هم در کتاب گروهی و جمعی (که امت اسلامی هستیم) و هم در نامه‌ی عمومی عالم. بنابراین چه کسی می‌تواند اعمال و رفتار خود را انکار کند؟

باقی ماندن آثار اعمال

بعضی از اعمال ما به حسب ظاهر اثری از آنها باقی نمی‌ماند؛ مادر طول عمر خود چه قدر حرف زده‌ایم؟ این حرف‌ها کجا رفته‌اند؟ چه قدر مردمک چشم را به یمین و یسار چرخانده‌ایم؟ اینها همگی ضبط شده اما اثرش برای ما معلوم نیست. بعضی از اعمال هست که اثرش بعد از مرگ در این دنیا باقی می‌ماند. کسی مسجدی، حسینیه‌ای، بیمارستانی و... می‌سازد، اگر برای خدا باشد، اثر نیکش باقی خواهد بود هر چند خودش مرده باشد. همین طور کسی مثلاً میخانه ساخته باشد، اثر شوم آن باقی است هر چند خودش مرده باشد و لذا فرموده است:

﴿وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾؛

۷۱-سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۸.

۷۲-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۹.

*رطب و یابس: تر و خشک.

ما هم اعمالی را که انجام داده ولی اثری از آنها باقی نیست ضبط می کنیم و هم اعمالی را که آثار باقی از نیک و بد دارد در نامه ی عملش می نویسیم.

تجسم اعمال بد و نیک به صورت "مرغ پرنده"

از امام صادق علیه السلام منقول است:

(مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَلَقَ اللَّهُ مِنْهَا طَائِرًا يُرْفَرُ عَلَى صَاحِبِهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ وَ يَسْتَغْفِرُ لِقَائِهَا)؛^{۷۳}

کسی که بگوید لا اله الا الله، خدا از آن [ذکری که گفته] مرغی می سازد که علی الدوام تا روز قیامت دور سر صاحبش می چرخد و برای گوینده ی آن استغفار می کند.

هم چنین گفتار زشت نیز تولید مرغی شوم می کند که علی الدوام ملازم گوینده اش می باشد. به قول شاعر عارف:

چون که پرید از دهانت حمد حق مرغ جنت ساختش ربّ الفلق

همان خدایی که دانه رامی شکافد و خوشه ی گندم بیرون می آورد، هسته ی خرما را می شکافد و درخت خرما بیرون می آورد، نطفه ی انسان رامی شکافد و انسان گویا و شنوا به وجود می آورد؛ همان ربّ الفلق این لا اله الا الله و این الحمد لله را که شما گفتید، از آن مرغی می سازد. اگر مانده بودیم که آدم از نطفه ساخته می شود، باورمان نمی شد که نطفه مبدل به انسانی شود. آری! همان ربّ الفلق است که یک کلمه گفتار نیک یا بد را به مرغی تبدیل می کند.

باش تا روزی که آن فکر و خیال برگشاید بی حجابی پر و بال

آشکار شدن حقیقت اعمال به زودی زود

فعلاً ساخته های اعمال ما پشت پرده و در حجاب است و ما نمی بینیم؛ صبر کن روزی خواهد آمد که این حجاب ها کنار خواهد رفت و آن چه پشت پرده است ظاهر خواهد شد! این گفتار خداوند است که:

۷۳- وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۲۱۲، با اندکی تفاوت.

﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾؛^{۷۴}

تو در حال غفلت از این جریان بودی و اکنون پرده از مقابل چشمت برداشته ایم و چشمت تیزبین شده است. آن چه را که نمی دیدی، الحال آن را می بینی.

چون ز خشم آتش تو در دل هازدی مایه ی نار جهنم آمدی
اکنون این زبان تند و تیزی که ما داریم، وقتی به خانه می رویم به پدر و مادر و فرزندان و همسر حرف نیش دار می زنیم، باید بدانیم اینها حساب و کیفر دارد.
آتش این جا چو مردم سوز بود آنچه از وی زاد، مردافروز بود
وقتی اینجا مردم را با زبان تند و تیزت می سوزانی، در میان آتش جهنم باید بسوزی! مردی که دل زنش را بسوزاند یا بالعکس، فرزندی که دل والدینش را بسوزاند یا بالعکس، اینها دقیقاً ضبط می شوند و آدمی در روز جزا کیفر می بیند.

﴿وَنُكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾؛

ما اعمال و آثارشان را می نویسیم.

این سخن های چو مار و کژدمت مار و کژدم گردد و گیرد دُمت
در این دنیا حرف می زند، تهمت می زند و غیبت می کند، دل مردم را می سوزاند، اما خبر ندارد که همین سخنان در عالم پس از مرگ تبدیل به مار و عقرب می شوند و در خانه ی قبر به جانش می افتند.

نیش عقرب سزای نیش زبان

این طور نقل کرده اند که:

مرد صالح و خوبی از دنیا رفت که فقط یک مرتبه زبانش تند شده بود. از دنیا که رفت او را در خواب دیدند، گفت: جای من خوب است، اما یک گرفتاری دارم و آن این که یک عقربی مأمور شده هفته ای یک بار سراغ من می آید و نوک زبانش را نیش می زند، تمام بدنم آتش می گیرد. تا می آیم اندکی بهبود یابم، باز هفته ی دیگر می آید و نوک زبانش را نیش

می زند و به من گفته اند این نتیجه ی بدزبانی من است.

ناچیز جلوه کردن گناهان ریز و کوچک

و نقل می کنند رسول اکرم ﷺ در یکی از سفرها به یک بیابانی که شنزار و رمل بود رسیدند، به اصحاب فرمودند: در این بیابان هیزم جمع کنید برای این که غذا بپزیم. اصحاب گفتند: یا رسول الله! در این بیابان هیزم پیدا نمی شود. فرمود: بگردید و هر کس هر چه پیدا کرد اگر چه اندک باشد بیاورد. همگی رفتند و گشتند و یک مشت هیزم پیدا کردند و آتشی در آن افکندند و شعله کشید. رسول اکرم ﷺ که می خواست آنها را متنبه سازد فرمود:

(هَكَذَا تُجْمَعُ الذُّنُوبُ)؛

گناهان [ریز و کوچک] این گونه جمع می شوند.

دیدید که در این بیابان هیچ هیزمی نبود، ولی همین هیزم های ریز و کوچک که جمع کردید، به آتش تبدیل شد. مطمئن باشید که گناهان ریز و کوچکی که به نظر شما نمی آید؛ این گونه جمع می شوند و به آتش تبدیل می گردند.

گناهان کوچکی که ما انجام می دهیم مردم نمی بینند ولی خدا:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ...﴾^{۷۵}

نگاه های خائنانی چشم ها را می بیند و از ریز و درشت اعمال آگاه است.

(إِيَّاكُمْ وَ الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ)؛

خود را بر حذر دارید از گناهی که کوچک به حساب می آیند!

همین گناهان ریز و کوچک است که جمع می شوند و آتش جهنم را به بار می آورند!!^{۷۶}

اجر بیشتر به سبب دور بودن مسجد

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ﴾؛

ما مرده ها را زنده می کنیم و تمام اعمالشان را می نویسیم.

۷۵- سوره ی غافر، آیه ی ۱۹.

۷۶- تفسیر نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ی ۳۷۸.

در شأن نزول این آیه فرموده‌اند:

قبیله‌ای به نام بنو سلمه در محل دوردست مدینه سکونت داشتند و خانه‌هاشان با مسجد فاصله داشت. اینها خواستند تغییر منزل داده به مسجد نزدیک‌تر شوند. آیه نازل شد که:

﴿نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ﴾

ما تمام اعمالی را که انجام می‌دهند [چه کم و چه زیاد] همه را می‌نویسیم.

شما که از راه دور می‌آیید و قدم‌های متعدّد به سوی مسجد بر می‌دارید، اجر شما بیشتر می‌شود. اما اگر منزل‌های خود را تغییر دهید و تعداد قدم‌هایتان به سوی مسجد کمتر شود، از اجر شما نیز کاسته می‌شود. آنها با شنیدن این آیه از تصمیم خود منصرف شده، تغییر منزل ندادند تا در راه مسجد، قدم‌های زیادی بردارند!^{۷۷}

باهوش‌ترین مردم کیست؟

از رسول خدا ﷺ سؤال کردند:

(مَنْ أَكْبَسُ النَّاسِ؟)

زرنگ‌ترین و باهوش‌ترین مردم چه کسانی هستند؟

فرمود:

(أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَآثَدَهُمْ اسْتِعْدَادًا لَهُ)؛^{۷۸}

هر کس که زیادتر از دیگران به یاد مرگ باشد و بیش از دیگران خود را آماده‌ی آن سازد، از همه

عاقل‌تر است!

ولی عجیب این که بعضی از افراد دوست ندارند در مجلس‌شان سخن از مرگ به میان

آید. یکی از آقایان وعّاظ می‌گفت:

در منطقه‌ی شمال شهر تهران مجلس ترحیمی بود و از اعیان و اشراف در آن شرکت داشتند؛ از من برای سخنرانی دعوت کرده بودند. من وقتی وارد شدم، صاحب مجلس آمد و گفت: آقا! شما از مرگ صحبت نکن، چون مهمان‌های ما از کسانی هستند که از شنیدن حرف

۷۷- تفسیر نمونه، جلد ۱۸، صفحه‌ی ۳۳۵، نقل از تفسیر قرطبی.

۷۸- مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۰۳.

مرگ و مردن ناراحت می شوند! من گفتم یعنی چه؟ آن قدر این مردم را غفلت گرفته که در مجلس ترحیم می گویند از مرگ حرف ننیزید! آیا اینها عاقل هستند؟ این حادثه‌ی مرگ حتماً پیش خواهد آمد! حادثه‌ای که شاید یک ساعت دیگر، یک روز و یک هفته‌ی دیگر پیش بیاید، آدم عاقل نمی تواند نسبت به آن بی تفاوت بماند!

(اکیس الناس اکثرهم ذکراً للموت و اشدّهم استعداداً له)؛

عاقل ترین مردم کسی است که هم بیش از دیگران به یاد مرگ باشد و هم بیش از دیگران خود را آماده‌ی مرگ سازد. چنین کسانی هم شرافت دنیا و هم کرامت آخرت را به دست آورده‌اند. اینان برای دنیا بیش از آن چه که هست؛ ارزش قائل نشده‌اند. طبعاً در آخرت هم مورد تکریم خدا قرار گرفته‌اند.

از لقمان حکیم نقل شده که:

(یا بُنَیَّ اَمْرٌ لَا تَدْرِی مَتَى یَلْقَاکَ اِسْتَعِدَّ لَهُ قَبْلَ اَنْ یَفْجَاکَ)؛^{۷۹}

فرزندم! حادثه‌ای را که نمی دانی کی به سراغت خواهد آمد، درباره‌اش بیندیش و آماده‌ی آن باش؛ پیش از آن که به طور ناگهانی تو را در یابد.

وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتِهِ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۱۰ وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ

۱۱ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ

۱۲ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ^{۸۰}

برای آنها "اصحاب قریه" را مثل بز، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند، وقتی ما دو نفر را به سوی آنها فرستادیم آنها آن دو را تکذیب کردند. ما شخص سوّمی را برای تقویت آن دو نفر فرستادیم و گفتند، ما فرستادگان خدا به سوی شما هستیم؛ آنها گفتند، شما جز بشری همانند ما نیستید و رحمان چیزی نازل نکرده و شما جز دروغگویی مایه ای ندارید.

مفهوم دو واژه‌ی "قریه" و "صاحب"

قریه به معنای آبادی است، گرچه در گفتگوی معمول ما قریه به روستا گفته می شود ولی در اصطلاح قرآن، قریه به معنای مطلق آبادی است (اعمّ از شهر و ده) همین قدر که در محلی آبادی هست و مردمی در آن سکونت می کنند، به آنجا "قریه" گفته می شود. حتی از خود مکه هم تعبیر به قریه شده است:

﴿...مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتُكَ...﴾؛^{۸۱}

...از قریه‌ی تو که تو را از آن بیرون کردند...

منظور از "قریه" در آیه، همان "مکه" است که مشرکان پیامبر اکرم ﷺ را از آن بیرون کردند. همچنین از سرزمین مصر که در آن روز مملکت عظیمی بوده تعبیر به قریه شده است!

﴿وَسُئِلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا...﴾؛^{۸۲}

از قریه‌ای که مادر آن بودیم بپرس... که منظور از قریه در آیه، همان سرزمین مصر است. کلمه‌ی "ام القرى" به مکه اطلاق شده است:

﴿...وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...﴾؛^{۸۳}

...برای این که مردم مکه و کسانی را که گرد آن هستند انداز نمایی...

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...﴾؛^{۸۴}

اگر مردمی که در آبادی‌ها زندگی می‌کنند ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، مابركات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشایم...

حال مراد از "قریه" در آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی "یس" چه شهری بوده، از خود قرآن استفاده نمی‌شود ولی در برخی از تفاسیر آمده که شهر "انطاکیه" بوده که آن روز یکی از شهرهای بزرگ روم قدیم بوده است و شاید امروز در قلمرو حکومت ترکیه باشد.

اصحاب نیز، جمع کلمه‌ی "صاحب" است و صاحب به کسی گفته می‌شود که ملازم و همراه چیزی یا کسی باشد. مثلاً به کسی که در زندان است "صاحب السجن" می‌گویند. چنان که در سوره‌ی یوسف می‌خوانیم حضرت یوسف علی‌ه السلام به دو "هم‌زندانی" خود فرمود:

﴿يَا صَاحِبِ السِّجْنِ...﴾؛

ای دو یار زندانی...

به همسفر نیز - چه کافر و چه مسلمان - صاحب گفته می‌شود. در آیه‌ی غار، از ابوبکر به

۸۱- سوره‌ی محمّد، آیه‌ی ۱۳.

۸۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۲.

۸۳- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۲.

۸۴- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۶.

صاحب پیامبر ﷺ یاد شده و این نشانه‌ی هیچ کمال و فضیلتی نیست که آقایان سَنَی به آن استناد می‌کنند! کلمه‌ی صاحب در آیه‌ی غار به معنای همسفر است.

اصحاب القریه چه کسانی بودند؟

حال منظور از «اصحاب القریه» در آیه‌ی مورد بحث کسانی هستند که در آن قریه سکونت داشتند.

﴿وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾

یعنی حال اهالی آن شهر را بیان کن که کارشان به کجا انجامید!

﴿إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾

هنگامی که فرستادگان به سراغ آنها آمدند.

تفصیل این اجمال آن که:

﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ﴾

وقتی که ما دو نفر را به سوی اهالی آن قریه فرستادیم.

﴿فَكَذَّبُوهُمَا﴾

مردم قریه آن دو نفر را تکذیب کردند!

﴿فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ﴾

ما نفر سومی را فرستادیم و دو نفر قبلی را از این طریق تقویت نمودیم. آن فرستاده‌ها به مردم آن قریه گفتند: ما فرستادگان خدا به سوی شما هستیم. بعضی از مفسران گفته‌اند آن سه نفر، فرستادگان حضرت مسیح علیه السلام و از حواریون آن حضرت بوده‌اند. به هر حال فرق نمی‌کند چه به طور مستقیم از جانب خدا ارسال شده‌اند و یا به وسیله‌ی حضرت مسیح علیه السلام رسالت پیدا کرده‌اند. در هر دو حال، فرمان، فرمان خداست که از طریق رسولان علیهم السلام به مردم ابلاغ می‌شود.

عکس العمل "اصحاب القریه" به رسولان

حال باید دید «اصحاب القریه» با رسولان چه برخوردی داشته‌اند. خدا می‌فرماید:

﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾

[اصحاب القریه] گفتند: شما بشری همانند ما هستید و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده و شما هیچ مایه‌ای جز دروغ گفتن ندارید.
در تفسیر آمده:

آن دو رسول قبلی، رو به شهر آمدند. نزدیک شهر که رسیدند، پیرمردی را دیدند که به گوسفند چرانی مشغول است. سلام کردند. پیرمرد پرسید شما کیستید؟ گفتند ما فرستادگان عیسی بن مریم علیهم السلام هستیم، آمده ایم شما را از شرک و بت پرستی به خداپرستی دعوت کنیم.
آن پیرمرد انسان سالم الفطره‌ای بود و گفت: آیا شما معجزاتی هم دارید که دلیل بر صحّت ادّعای شما باشد؟ آنها گفتند: همان طور که حضرت عیسی علیه السلام با معجزاتش کور را شفا می‌دهد، ما هم این کار را می‌کنیم. پیرمرد گفت: من فرزند بیماری دارم که بیماری‌اش صعب‌العلاج است و سالیان درازی است که بستری است و اطباء از علاج او عاجز هستند؛ اگر شما راست می‌گویید، او را شفا دهید.

آنها همراه پیرمرد به منزلش رفتند و دست بر سر و روی آن مریض کشیدند و آن بیمار از جا برخاست. این ماجرا در شهر پیچید و مردم بیمارهایشان را برای شفا گرفتن نزد آن رسولان می‌آوردند. وقتی این خبر به گوش پادشاه مملکت رسید، آنها را احضار کرد و وقتی دید این دو نفر مانع پیشرفت مقاصد جاه طلبانه‌ی او هستند، آنها را تهدید کرد و به هر یک صد تازیانه زد و به زندان افکند! خبر بازداشت آنها به حضرت عیسی علیه السلام رسید. حضرت، نفر سوّمی را فرستاد که نام او "شمعون الصّفا" بود. او وقتی آمد، روش متفاوتی در نظر گرفت و از راه دیگری وارد شد. دو نفر اوّل، ابتدا با مردم رابطه برقرار کردند و در نهایت به پادشاه رسیدند؛ اما نفر سوّم از همان ابتدا با مرکز قدرت ایجاد ارتباط کرد.

او به طور عادی وارد شهر شد و هیچ حرفی نزد مدّتی با مردم بود و کم‌کم با نزدیکان شاه طرح دوستی ریخت و به وسیله‌ی آنها به حضور شاه رسید و بعد با روش و منشی که از خود نشان داد مورد توجه پادشاه قرار گرفت و جزء ندیمان و مشاوران او محسوب شد. روزی ضمن صحبت‌های روزمره‌ی خود به پادشاه گفت: من شنیده‌ام شما دو نفر را زندانی کرده‌اید که برخلاف آیین شما صحبت کرده‌اند. آیا شما حرف آنها را شنیده‌اید که چه می‌گویند؟

گفت: نه! عصبانیت من مانع شد که به حرف آنها گوش کنم.

گفت: اگر صلاح می‌دانید آن دو نفر را بیاورند تا حرف آنها را بشنویم. وقتی آنها را آوردند، خود را ناشناس نشان داد و از آنها سؤال کرد: شما که هستید و از کجا آمده‌اید؟

گفتند: ما فرستادگان عیسی علیه السلام هستیم و برای مبارزه با شرک و دعوت به توحید آمده‌ایم. شمعون پرسید: آیا شما برای اثبات مدّعی خود معجزه‌ای هم دارید؟

آنها جواب دادند، بله! ما کور را شفا می‌دهیم. شاه بلافاصله گفت، من غلامی دارم که کور مادرزاد است، اگر راست می‌گویید او را شفا دهید. آن دو نفر دست به صورت نابینا کشیدند و او بینا شد. در قرآن هم می‌خوانیم که حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

﴿...أَنْتِ أَخْلَقْتَ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَتُبْرِيءُ الْأَكْمَهَ...﴾^{۸۵}

...من نابینا را شفا می‌دهم...

این دو نفر هم این کار را کردند. پادشاه تحت تأثیر قرار گرفت. شمعون الصّفا از موقعیت استفاده کرد و گفت: آیا معبودان شما می‌توانند این گونه کارها را انجام بدهند.

گفت: نه! آنها موجوداتی هستند که نه ضرری می‌رسانند و نه منفعتی دارند. در همین حال شاه گفت: ما کسی را داریم که مرده و هفت روز از مرگش گذشته است و اکنون منتظر پدرش هستیم که دفنش کنیم. آیا ممکن است شما او را زنده کنید؟ اگر زنده کنید من به شما و خدای شما ایمان می‌آورم. گفتند: مانعی نیست. رفتند و آن جسد را زنده کردند.

مرده‌ی زنده شده رو به شاه کرد و گفت: می‌دانی که من مرده بودم و هفت روز از مرگم گذشته بود و عوالم پس از مرگ و برزخ را دیدم. به تو هشدار می‌دهم که با اینها مخالفت نکنی. اینها پیغمبران مبعوث از جانب خدا هستند. طبق روایت، شاه ایمان آورد.^{۸۶}

انبیاء علیهم السلام طیبیان دلسوز و درمانگر روح و روان

مطلب شایان ذکر این که انبیاء باید به سوی مردم بروند و با بیماری شرک مبارزه کنند،

^{۸۵} -سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۹.

^{۸۶} -تفسیر نورالثقلین، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۸۱.

نه این که در جای خود بنشینند تا مردم به سراغ آنها بیایند. اطباء و پزشکان بدن در مطب خودشان می نشینند و بیمارها به سراغ آنها می روند. ولی انبیاء علیهم السلام که طبیبان روح مردمند خودشان به سراغ مردم می روند و به علاج بیماری های روحی آنها می پردازند. چنان که حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

(طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ)؛

طیب دوره گردی است که داروهای شفابخش خود را همراه خود می برد.

(قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ)؛^{۸۷}

مرهم هایش را محکم و آماده کرده و ابزارهای داغ نهادن را سرخ کرده و تافته است.

بعضی از بیماری ها با دارو علاج پذیر است ولی برخی از آنها احتیاج به داغ نهادن و سوزاندن و عمل جراحی دارد که:

(فَأَخِرُ الدَّوَاءِ الْكِيُّ)؛^{۸۸}

آخرین مرحله ی درمان، داغ نهادن است!

مواسم جمع "میسَم" است و میسم وسیله ی داغ نهادن است.

(قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمِي وَ آذَانٍ صُمِّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْم)؛^{۸۹}

هر جا که لازم باشد مرهم ها و ابزارهای داغ کردن را به روی آن می گذارد. دل های کور و گوش های کر و زبان های لال را هر جا که باشد تحت معالجه قرار می دهد. در بعض موارد حد جاری می کند، در صورت لزوم قصاص می کند، تازیانه می زند و به اقتضای شرایط، قتال می کند و هر جا که احتیاج به چیزی بود آن را اعمال می کند. چشم های کور را که نمی توانند حق را ببینند، بینا می سازد؛ گوش های کر شده را که نمی توانند سخن حق را بشنوند شنوا می گرداند و زبان های لال را که نمی توانند سخن حق را بر خود جاری سازند گویا می کند و...

۸۷- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۰۷.

۸۸- همان، خطبه ی ۱۶۷.

۸۹- همان، خطبه ی ۱۰۷.

البته اینها هر کدام احتیاج به درمان خاصی از مرهم و میسم دارند و تشخیص آن، کار طبیبان الهی است که به قول شاعر عارف:

ما طبیبانیم شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فانفلق*
آن طبیبان طبیعت دیگرند که به دل از راه نبضی بنگرند
ما به دل بی واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به عالی منظریم

الان زیر این خاک چه چیز هست؟ ما نمی فهمیم. ولی دانشمند زمین شناس با وسایلی که در دست دارد می فهمد چند متر زیر این زمین آب و کدام قطعه‌ی از زمین دارای نفت است و... امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا نگاه به چهره‌ی ابن ملجم کرد فرمود: تو قاتل من هستی! او خودش هم نمی فهمید باطنش چگونه است. او ظاهراً مسلمان و شیعه هم بود، ولی خودش از باطنش خبر نداشت. می گفت: آقا! من غلط می کنم دست به چنین جنایتی بزنم.

ما به دل بی واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به عالی منظریم
آن طبیبان غذایند و ثمار* جان حیوانی بدیشان استوار

آن اطباء فقط می فهمند این غذا و این میوه برای بدن نافع است و آن غذا و آن میوه مضرّ است. ولی ما طبیبی هستیم که نفع و زیان رفتارها و گفتارها را می فهمیم و نشان می دهیم.

کین چنین فعلی تو را نافع بود وان چنان فعلی زره قاطع بود
این چنین قولی تو را پیش آورد وان چنان قولی تو را نیش آورد
آن طبیبان را بود بولی دلیل وین دلیل ما بود وحی جلیل
دست مزدی ما نخواهیم از کسی دست مزد ما رسد از حق بسی

﴿...مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^{۹۰}

[...پیامبران می گفتند:] من هیچ مزدی در برابر این دعوت از شما نمی خواهم؛ مزد من تنها بر

پروردگار عالمیان است.

*قلزم: دریای وسیع و عمیق.

*ثمار: جمع ثمر، میوه‌ها.

۹۰-سوره‌ی شعرا، آیه‌ی ۱۰۹.

تأسف امام امیرالمؤمنین علیه السلام از سطحی بودن اندیشه‌ی مردم

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: انبیاء علیهم السلام طیب دُوار هستند ولی باللاسف که مردم متوجه آن نمی‌شوند و تشخیص مصالح نمی‌دهند!!

(لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ؛

از روشنی‌های حکمت و عرفان استفاده نکرده‌اند!

(وَلَمْ يَقْدَحُوا بِزَادِ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَالصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ)؛

و با آتش‌زنه‌های علوم و معارف درخشان آتش نیفر و خسته‌اند. مانند چارپایان چرنده‌ای هستند که در بیابان مشغول چریدن می‌باشند و جز پر کردن شکم همتی ندارند و مانند تخته سنگ‌های سخت هستند که چیزی را درک نمی‌کنند.

(قَدْ انْجَابَتِ السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ وَ وَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخَاطِبِهَا)؛^{۹۱}

برای آنان که اهل بصیرتند نهان‌ها آشکار و راه حق برای اشتباه‌کننده‌ها پیداست.

نگرانی امام امیرالمؤمنین علیه السلام از لاابالی بودن مردم زمان خود

آن‌گاه امام علیه السلام مردم زمان خود را سخت توبیخ کرد و فرمود:

(مَا لِي أَرَاكُمْ أَشْبَاحاً بِلَا أَرْوَاحٍ وَأَرْوَاحاً بِلَا أَشْبَاحٍ)؛

چه شده است که شما را پیکره‌هایی بدون جان و جان‌هایی بدون پیکر می‌بینم.

بعضی مانند مرده‌ها از درک حقایق عاجزند و بعضی دیگر می‌فهمند؛ اما در مقام عمل و

مبارزه‌ی با دشمن کوتاهی می‌کنند و از خود حرکتی نشان نمی‌دهند!

(وَنُسَاكاً بِلَا صَلَاحٍ)؛

عبادت‌کنندگانی هستبد بدون پرهیزکاری.

(وَتُجَّاراً بِلَا أَرْبَاحٍ)؛

بازرگانانی بدون سود!

دیندار هستید، اما دیندار فهمنده‌ای نیستید! موازین دینداری را خوب نفهمیده‌اید!
تجارت می‌کنید اما سودی نمی‌برید. عمر خود را تلف می‌کنید سرمایه‌های جوانی و صحت و سلامت بدن را تباه می‌سازید.

(وَأَيْقَاطُ نُومًا)؛

بیدارانی هستید که به خواب رفته‌اید. چشم سرتان بیدار است اما چشم دلتان در خواب!

(وَشُهُودًا غُيْبًا)؛

در عین آن که حاضرید، غایبید. از حیث بدن حاضر و اما از حیث دل غائبید. مانند شاگردی هستید که فکرش سر کلاس نیست. شاگرد لایالی سر کلاس می‌نشیند و معلم هم درس می‌گوید اما او بازیگوشی می‌کند و فکرش جای دیگری است. این "شاهد غایب" است.

(وَنَاطِرَةً عَمِيَاءَ)؛

در عین اینکه نگاه می‌کنند نمی‌بینند. بینای نابینا، این هم عجیب است!

(وَسَامِعَةً صَمَاءَ)؛

شنوای ناشنوا!

(وَنَاطِقَةً بَكْمَاءَ)؛^{۹۲}

گویای لال هستند!

از گفتن سخن حق استکف می‌ورزند!

﴿وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾؛

و برای این مردم، ماجرای اهالی آن شهر را بیان کن؛ هنگامی که فرستادگان الهی به سوی آنان آمدند.

﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ﴾؛

ضرورت مبارزه با بیماری مهلک شرک در هر زمان

طبق آیه‌ی چهاردهم از سوره‌ی یس آن سه فرستاده‌ی خدا به طور بی‌امان، با آفت شرک مبارزه می‌کردند، شرک بیماری مهلک و مخربی است، خدا و اولیای خدا ﷺ اجازه نمی‌دهند

در یک نقطه‌ی عالم کسانی مشرک بمانند، شرک که دین نیست تا بگوییم به دین آنها کاری نداشته باشیم. اهل کتاب از یهود و نصاری چون دین دارند با آنها سخت گیری نمی شود و چنان که می دانیم پیوسته اقلیت های مذهبی تحت سیطره ی حکومت اسلامی زندگی می کنند و کاری هم به دین آنها نداریم. اما شرک دین نیست بلکه بیماری روحی مهلکی است که انسان در مقابل موجودی از خود پایین تر، اظهار تذلل کند. این بیماری، شرف انسانی را از بین می برد و دنیا و آخرت انسان را بر باد می دهد و لذا اسلام با شرک مبارزه می کند.

اگر در نقطه ای و یا آمده باشد آیا حکومت اسلامی ساکت می نشیند یا این که اطباء را برای معالجه ی مردم آن منطقه اعزام می کند و اگر گروهی سر راه اطباء را گرفتند، فکر می کنید به این سادگی آنها را رها می کنند، خیر! بلکه از دولت نیرو می گیرند و با نیرو وارد می شوند تا آن بیماری را معالجه کنند. انبیاء علیهم السلام از طرف خدا مأمورند که با بیماری شرک مبارزه کنند. اگر ابله ها آمدند و گفتند نمی گذاریم، آنها را می کشند تا راه را برای علاج بیمارها باز کنند. در باره ی آیه ی دوازدهم از سوره ی یس توضیحی داریم و عرض می کنیم:

﴿...وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾؛

...ما همه چیز را در وجود امام مبین به طور احصاء قرار داده ایم.

مقصود از امام مبین، امام امیرالمؤمنین علیه السلام

گفتیم ممکن است مقصود از «امام مبین» همان کتابی باشد که تمام مخلوقات در آن مضبوط است چنان که فرموده است:

﴿...لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾؛^{۹۳}

...هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب مبین ضبط است.

در این آیه منظور از کتاب مبین لوح محفوظ است که همه چیز در آن به طور آشکارا ضبط و از آن در آیه ی مورد بحث، تعبیر به «امام مبین» شده است و در قرآن از کتاب، تعبیر به امام شده؛ چنان که فرموده است:

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً...﴾؛^{۹۴}

پس آیا کسی که دلیل روشن از جانب پروردگار خود دارد و دنبال او شاهی از خود او هست و پیش از او نیز کتاب موسی که امام و رحمتی بوده است گواهی بر آن می‌دهد [آیا در صحت رسالت او می‌شود تردیدی داشت]...

البته از آن جهت که کتاب، پیش می‌افتد و دستور می‌دهد و مردم دنبال او می‌روند، از آن تعبیر به امام می‌شود. حال او یک انسان یا تورات و قرآن باشد ولی ذیل آیه‌ی ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ روایت داریم که مقصود از «امام مبین» امام امیرالمؤمنین علیه السلام است که وقتی این آیه نازل شد، عمر و ابوبکر از جا برخاستند و گفتند: یا رسول الله! این امام مبین که همه چیز در آن هست تورات است؟ فرمود: نه. آیا انجیل است؟ فرمود: نه. آیا قرآن است؟ فرمود: نه. در همین موقع امام امیرالمؤمنین علیه السلام از در وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی علیه السلام همان "امام مبین" است.

(هُوَ هَذَا! إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ)؛^{۹۵}

آن امام مبینی که علم به همه چیز را خدا در وجود او به طور احصاء قرار داده او "همین" است.

خود حضرت امام علی علیه السلام نیز می‌فرمود:

(أَنَا وَاللَّهُ الْإِمَامُ الْمُبِينُ أُبَيِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَرَثَتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ)؛^{۹۶}

منم به خدا قسم آن امام مبینی که حق را از باطل جدایی کنم و این را از رسول خدا به وراثت گرفته‌ام.

علم امام علی علیه السلام

قصه‌ای هم از عمار یا سر نقل شده که گفته است: در یکی از سفرها خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم. به بیابانی رسیدیم که پراز مورچه بود. مثل امواج سیل روی هم می‌غلتیدند. من از زیادی مورچه‌ها حیرت کردم. همان‌طور که با حیرت نگاه می‌کردم

۹۴- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۷.

۹۵- تفسیر نورالتقلین، جلد ۴، صفحه‌ی ۳۷۹.

۹۶- همان.

بی اختیار گفتم الله اكبر "جلّ مُحْصِيه". بزرگ است آن خدایی که تعداد اینها را می داند.

امام علی (ع) فرمود: بگو "جلّ باریه" بزرگ است خدایی که آفریدگار اینهاست!

گفتم: آقا، مگر غیر از خدا کسی هست که عدد اینها را بداند. فرمود: بله.

(فَوَالَّذِي صَوَّرَكَ إِنِّي أَخْصِي عَدَدَهَا وَاعْلَمُ الذِّكْرَ وَالْأُنْثَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ)؛

قسم به خدایی که تو را آفریده من تعداد اینها را می دانم؛ بلکه من، نر و ماده‌ی اینها را هم می شناسم.

(أَمَّا قُرْآنٌ فِي سُورَةِ يَس ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾)؛

آیا این آیه را در سوره یس نخوانده‌ای که می فرماید: در عالم، امام مبینی هست که خدا همه چیز

را در وجود او به طور احصاء قرار داده و قلب او مخزن علم به همه‌ی اشیاء است.

گفتم: بله خوانده‌ام. فرمود:

(أَنَا ذَلِكَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ)؛

من همان امام مبینم که خدا علم به همه‌ی اشیاء را در وجود او احصا کرده است.

علم به عدد ریگ‌های بیابان، عدد پرندگان، عدد قطرات باران، عدد نفس‌های آدمیان

نزد من است. نطفه‌هایی که در رحم‌ها منعقد می شوند، می دانم کدام نطفه سقط خواهد شد و

کدام نطفه سالم از مادر متولد خواهد گشت. آیا نخوانده‌ای: ^{۹۷}

﴿...مَا تَسْقُطُ مِنْ رَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا

يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛ ^{۹۸}

به اذن خدا همه کار ممکن است. او می تواند، موجودی را به همه‌ی اشیاء محیط گرداند

که قادر بر همه چیز هم باشد.

احترام ویژه‌ی خلیفه‌ی عباسی به امام حسن عسکری (ع)

در ایام ولادت امام عسکری (ع) هستیم. امامان (ع) همگی امام مبین هستند و هر کدام

به طریقی روشنگر راه و جدا کننده‌ی حق از باطلند.

در سامرا خشکسالی شد. معتمد عباسی خلیفه بود، دستور داد مردم نماز باران بخوانند.

۹۷- تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۷، احادیث ۹، ۸ و ۱۰. از مرحوم علامه‌ی مجلسی (رض) نیز با اندکی تفاوت نقل شده است.

۹۸- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۹.

مردم سه روز متوالی به بیابان رفتند و دست خالی برگشتند. روز چهارم رئیس نصاریٰ به خلیفه پیغام داد که شما رفتید و نتیجه نگرفتید. حال اجازه بدهید ما برویم و دعا کنیم. آنها رفتند و دعا کردند و باران آمد. این مایه‌ی شک و تردید در مسلمانان شد، مسلمانان گفتند این اثر دعای ما بود و به دعای شما مربوط نیست.

مسیحیان فردا نیز دعا کردند و باران آمد؛ شک و تردید مردم در مورد اسلام بیشتر شد. خلیفه از این جریان سخت مضطرب شد. چون پایه‌های حکومتش متزلزل شده بود. این بود که با حضار مشورت کرد. گفتند: کلید این کار به دست ابن الرضا است. او در زندان خلیفه‌ی عباسی است.

یاللاسف آن کس که آب حیات بشر است باید محبوس و مسجون بماند و آن کسانی که برای مردم هلاکت می‌آورند در رأس حکومت قرار بگیرند!!

امام علی (ع) را از زندان آوردند. خلیفه خطاب به امام گفت: به داد دین جدّت برس که در معرض خطر است. امام علی (ع) فرمود: دستور بدهید مسیحیان فردا هم برای نماز بروند، آنها رفتند. مردم اجتماع کردند و ازدحام جمعیت شد. آنها در یک سمت ایستادند و امام عسکری (ع) و خلیفه و دیگران در سمت دیگر.

راهب بزرگ مسیحیان برای دعا کردن جلو آمد. امام عسکری (ع) یک نفر را فرستاد و به او فرمود: برو پیش آن راهبی که آنجا ایستاده و دستش را به آسمان بلند کرده؛ هر چه در دستش دیدی بگیر و بیاور.

آن فرد رفت دید یک قطعه استخوان کوچک لای انگشتان آن راهب است. آن را گرفت و خدمت امام علی (ع) آورد. امام علی (ع) آن را در یک پارچه‌ی نظیفی پیچید و کنار گذاشت و به راهب فرمود: دعا کنید. آنها هر چه دعا کردند اثری از باران ندیدند.

خلیفه پرسید: جریان چه بود؟

امام فرمود: استخوانی از بدن یکی از انبیای سلف علی (ع) به دست اینها افتاده و سنت خدا این است که اگر استخوان بدن پیغمبر زیر آسمان ظاهر گردد، باران بر آنها نازل شود و این باران به احترام استخوان بدن آن پیامبر بوده است نه برای دعای اینها. لذا دعای دوم آنها مستجاب نشد. این بود که خلیفه خوشحال و پیش خود شرمند شد از این که چنین وجود اقدس را در زندان قرار داده باشد. خلیفه به احترام آن حضرت، زندانی‌های شیعه را آزاد کرد و

از آن به بعد حضرتش را مورد تجلیل و احترام قرار داد.^{۹۹}

یکی از معانی «امام مبین» همین است. امیدواریم خداوند همه‌ی ما را در ظلّ ولایت مولایمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام با ایمان سالم و یقین کامل زنده نگه دارد. با یقین کامل از دنیا برویم و در برزخ و محشر هم دست ما از دامن پرمهر آنان کوتاه نباشد. آمین یا ربّ العالمین!

والسّلام علیکم ورحمة الله و برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۱۵ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أُنْزِلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ

۱۶ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ

۱۷ وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

۱۸ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ

۱۹ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أ إِنْ دُكِرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ^{۱۰۰}

[مشركان به رسولان] گفتند، شما همانند ما بشری هستید و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده؛ شما مایه ای جز دروغ گفتن ندارید. آنها گفتند پروردگار ما می داند که ما به طور حتم فرستادگان [او] به سوی شما هستیم. و بر عهده ی ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست. آنها گفتند ما به شما فال بد زده ایم [و شما را شوم می دانیم] و اگر از سخنان خود دست برندارید شما را سنگسار می کنیم و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید. [رسولان] گفتند، شومی شما همراه خودتان است. آیا اگر به شما یادآوری کنند [و بخواهند شما را با حقایق آشنا سازند، این چنین باید با آنها برخورد کنید] بلکه شما مردمی اسرافکار هستید.

مخالفت مردم با انبیاء به دو بهانه

در آیه ی پیشین خواندیم که انبیاء و رسولان خدا ﷺ به سوی «اصحاب القریه» آمده رسالت خود را ابلاغ کردند. حال این «آیات» در مقام بیان عکس العملی است که «اصحاب القریه» در مقابل انبیاء ﷺ از خود نشان دادند. اساساً مردم اسیر هوای نفس خویشند و می خواهند آزاد باشند، در حالی که انبیاء ﷺ می خواهند آنان را از اسارت هوای نفس برهانند و دنیا و آخرت آنها را با حاکمیت احکام خدا در زندگی شان، قرین سعادت گردانند. ولی مردم این حقیقت را درک نکرده با بهانه های گوناگون به مخالفت با انبیاء ﷺ برخاسته سرستیز نشان داده اند. اینک به دو نمونه از این بهانه ها اشاره می کنیم.

الف: هیچ بشری نمی تواند رسول باشد

از جمله بهانه هایی که مردم در هر زمانی داشته اند این بود که:

﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾؛

گفتند: شما هم مثل ما بشری هستید.

به زعم آنها بشر نمی تواند نبی و رسول از جانب خدا باشد؛ بلکه نبی و رسول باید فرشته ی

آسمانی و از جنس غیر انسان باشد.

﴿وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ﴾؛

و [خدای] رحمان چیزی از آسمان نازل نکرده است.

﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾؛

شما جز دروغ گفتن ما به ای ندارید.

چون مشرکان به وجود خدا و خالق عالم اعتقاد دارند منتها بت ها را ربّ خود می دانند که از جانب خدا سرپرستی عالم به آنها واگذار شده است! از نظر مشرکان ربّ النوع ها می توانند رفع گرفتاری ها و حلّ مشکلات بنمایند. از این رو آنها را می پرستند و معبود خود می دانند و می گویند: خالق عالم، رحمان است و مهربان. هرگز بندگان خود را به رنج و تعب نمی افکند که قانونی وضع کند و آنان را به اسارت قانون درآورد. رحمانیت خدا اقتضاء می کند که بندگان خود را آزاد بگذارد تا آن گونه که دلشان می خواهد عمل کنند.

در دنیای متمدنِ روشنفکر مآبان نیز چنین فکری هست که انسان باید آزاد باشد و مقید به حلال و حرام نباشد. از این رو از خالق عالم تعبیر به "رحمان" کرده و گفته‌اند:

﴿وَمَا أُنْزِلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ﴾؛

مقام رحمانیت خدا اقتضاء می‌کند که دستوری ندهد که برای بشر تکلف و محرومیت بیاورد و از طرفی می‌گفتند: رسالت با بشریت منافات دارد و بشر نمی‌تواند رسول باشد.

ب: به اقتضای مقام رحمانی، بشر باید آزاد باشد

از طرفی می‌گفتند مقام رحمان - که مقام مهربانی است - اقتضاء نمی‌کند که بشر را در چنبر قانون، محدود گرداند. در صورتی که این دو سخن هر دو باطل است و خلاف حکم عقل حکیم است. اما مسئله‌ی منافات بین بشریت و رسالت در گذشته مکرر بحث شده که باید رسول، بشر باشد تا الگو قرار گیرد. همان شهوت و غضبی که همه دارند او هم داشته باشد تا بگوید: من هم با داشتن شهوت و غضب مثل شما غذا می‌خورم. می‌خواهم، ازدواج و تولید مثل می‌کنم و... تمام این کارها را مثل شما انجام می‌دهم؛ اما در عین حال بشری امین هستم و صادق و متصف به فضایل اخلاقی.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾؛^{۱۰۱}

رسول باید طوری باشد که اسوه و الگو برای بشر باشد و اگر فرشته بود چون از جنس بشر نبود نمی‌شد که برای بشر الگو باشد. نبی باید از جنس بشر باشد منتها بشر ممتازی که با عالم ربوبیت ارتباط داشته باشد؛ وحی را از خدا بگیرد و به مردم برساند و اما مقام رحمانیت، چون رحمت و محبت دارد، باید مراقب باشد که انسان‌ها به وادی هلاکت نیفتند و باید قانونی معین و دستوراتی صادر کند که به آن عمل کنند تا گرفتار شهوات مهلک نشوند.

آری! صفت رحمانیت اقتضاء می‌کند که خدای تعالی رسول بفرستد و شریعت تشریع کند. ما فرزند خود را زمانی دوست داریم که کاملاً مراقب او باشیم تا هر کاری را انجام ندهد و با هر کسی معاشرت نکند. اما اگر فرزند خود را به حال خودش رها کنیم و او دنبال هرزگی و

بازیگوشی برود، به او محبت نکرده ایم و برای او ارزش قائل نشده ایم. وقتی برای فرزند خویش احترام قائل هستیم و به او محبت می کنیم که او را تحت مراقبت بگیریم؛ برای او قانون تعیین کنیم. قانون معاشرت با مردم، قانون نشستن و برخاستن و سخن گفتن و اینها علامت محبت است. در واقع دشمنی اقتضاء می کند که فرزندان را به حال خود رها کنیم و کاری به کار او نداشته باشیم که با این روش نه تنها به شخصیت انسانی او صدمه زده ایم؛ بلکه زمینه انحراف او را هم فراهم کرده ایم. خدا هم برای حفظ کرامت انسان و لزوم احترام به جنبه های معنوی او فرموده است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...﴾؛^{۱۰۲}

به تحقیق ما فرزندان آدم را مورد تکریم قرار داده ایم.

به همین جهت او را تحت مراقبت خود قرار داده آن چه را که به صلاح و یا موجب فساد اوست به او گفته، راه خیر و شر را به او نشان داده ایم تا بتواند به راه سعادت برود و به هلاکت نیفتد. بنابراین، مقام رحمانیت، مقتضای تشریع شریعت است نه به حال خود رها کردن و آزاد و رها گذاشتن انسان. پس این هر دو حرف (بشر نبودن پیامبر و آزاد و رها بودن انسان به اقتضای رحمانیت) مخالف حکم عقل است:

﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾؛

مشرکان گفتند: شما مثل ما بشر هستید و بشر نمی تواند نبی باشد!

﴿وَمَا أُنْزِلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ﴾؛

و این چنین نیست که چون خدا مقام رحمانیت دارد، قانون وضع نکند و بشر را به حال خود رها کرده و گذارد و به همین سبب است که خداوند عالم رسول الله ﷺ را به عنوان ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ معرفی نموده است.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾؛^{۱۰۳}

چون ﴿رحمة للعالمین﴾ است دارای قانون و شریعت است و دستور حلال و حرام دارد،

۱۰۲- سوره ی اسراء، آیه ی ۷۰.

۱۰۳- سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۷.

این نشانه‌ی محبت خدا بر انسان و علامت احترام خالق بر بندگان خویش است. پس این سخن که مشرکان در جواب انبیاء می گفتند:

﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾؛

آنان چون بشرند نمی توانند نبی باشند، یک پاسخ کودکانه و نابخردانه است. همین طور این تلقی سبکسرانه‌ی آنهاست که:

﴿وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ﴾؛

خداوند رحمان، قانونی نازل نمی کند که بشر را به زحمت بیندازد در صورتی که قانونی که خداوند رحمان معین کرده هیچ زحمتی ندارد.

ارائه‌ی معجزه؛ راه اثبات نبوت

اساساً خودداری از شهوات حیوانی برای انسان‌های مقهور شهوت، امری بس دشوار است، اما این دشواری عقلی نیست. در مقام عقل، رنج نیست، قانون و شریعت، هیچگاه یک امر حرجی نیست، بلکه تنها راه تحصیل سعادت است. می گفتند:

﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾؛

شما که مدعی هستید از طرف خدا قانون آورده اید؛ دروغ می گوید! انبیاء علیهم السلام در جواب:

﴿قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ﴾؛

گفتند: خدای ما می داند که ما فرستادگان او به سوی شما هستیم.

و اگر انبیاء قسم خورده اند که خدا بر رسالت ما آگاه است و شاهد ماست منظور آنها این نبوده که بخواهند نبوت را با قسم اثبات کنند، زیرا نبوت با قسم اثبات نمی شود. همچنان که با ادعاهم اثبات نمی شود. بلکه احتیاج به بیّنات دارد و هر رسولی با "بیّنه" نبوت خود را به اثبات می رساند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ...﴾؛^{۱۰۴}

به یقین ما رسولان خود را با بیّنات و دلایل روشن فرستاده ایم...

هر پیامبری باید "بیّنه" داشته باشد تا نشان صدق ادعایش باشد. آنها برای قاطعیت در ادعای

رسالت قسم می خوردند. چون کسی که مدّعی مطلبی هست اگر آن مطلب را به طور قاطع بیان کند، خود این قاطعیّت، حالت خضوع را تا حدّی در طرف مقابل ایجاد می کند. اگر انسان در انجام مأموریت خود سست و ضعیف باشد و آن را بالعلّ و لیت... بیان کند، طرف مقابل هم که اعتقادی ندارد در مخالفت آن بیشتر تلاش می کند. اما اگر به طور قاطع گفته شود که:

﴿رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ﴾؛

خدا به طور قطع می داند که ما رسولان او به سوی شما هستیم.

بدون شکّ این بیان رسا و محکم ضمن اینکه در مخاطب نافذ و مؤثر است گویای این حقیقت است که اگر ما از جانب خدا مأموریت نداشتیم، او خودش جلوی ما را می گرفت. زیرا اگر ما در بین مردم بیاییم و آنها را گمراه کنیم و خدا هیچ نگوید، این خلاف حکمت او خواهد بود. ما که شما را به کاری دعوت می کنیم، به عنوان رسالت از جانب خدا این کار را انجام می دهیم. اگر او ما را رسول خود نداند، حتماً علیه ما اقدام می کند. در عین حال ما "بلاغ مبین" داریم، یعنی حرفی را که می زنیم؛ با آیات یتّات طرح می کنیم.

﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾؛

آن چه که وظیفه ی ماست فعلاً جنگیدن با شما نیست، بلکه ما مأمور هستیم پیام خدا را به شما برسانیم و این مرحله ی اوّل کار ماست. ﴿البلاغ المبین﴾ یعنی پیغام آشکار و بلاغ مبین باید همراه با معجزه و بیّنه باشد. اگر بیّنه همراهش نباشد، حرفش صرف ادّعاست و ادّعای بی دلیل مقبول نیست و لذا همه ی پیامبران "بلاغ مبین" داشته اند. یعنی هر ادّعایی را همراه بیّنه و معجزه می آوردند.

مقاومت مردم در برابر انبیاء از راه تطیّر

ولی باز آن مردم نادان در مقابل انبیاء ﷺ مقاومت می کردند و:

﴿قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ﴾؛

می گفتند: ما شما را شوم می دانیم و آمدن شما را به فال بد گرفته ایم. تطیّر: یعنی فال بد زدن. تَفَالّ: یعنی به فال نیک گرفتن. "تطیّر" مشتقّ از "طیر" است و طیر یعنی پرنده. ظاهراً این طور رسم بوده در میان آن مردم که از مرغ، فال نیک و بد می زدند. اگر کلاغ صدا می کرد

می گفتند این شوم است، اگر جغد بر لب دیوار خانه‌ای می خواند می گفتند این خانه ویران خواهد شد. به هر حال آنها به چیزهای موهومی معتقد بودند. این اعتقاد به موهومات در عصر تمدن نیز هست!!

در دین ما تطییر مورد ذم و نکوهش قرار گرفته ولی تَفَالٌ تا حدی پذیرفته شده است. به خاطر همین گفته‌اند هیچ گاه فال بد نزنید و چیزی را نشانه‌ی شرّ ندانید. اما به فال نیک گرفتن هر چیزی ممدوح است. روایت داریم:

(تَفَالُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ)؛

فال نیک بزنید تا به خیر و نیکی دست یابید.

فال نیک گرفتن ممدوح است

در جریان حدیثی در سال ششم هجرت، وقتی رسول اکرم ﷺ با مسلمانان می خواستند از مدینه به مکه بروند، آن روز مکه شهر کفر و شرک بود. مشرکان سر راه مسلمانان را گرفته و مانع رفتن شدند و چون رسول اکرم ﷺ مصلحت در جنگ با آنها نمی دید؛ بنا شد صلح کنند. پیمان صلحی بستند که مسلمانان امسال به مدینه برگردند و سال بعد با شرایطی به مکه بیایند. یک نفر از جانب کفار به نمایندگی آمد. رسول اکرم ﷺ از اسم او پرسید. گفتند: او سهیل بن عمرو است. سهیل کلمه‌ی خوبی و مشتق از سهل است. پیامبر اسم آن فرد را به فال نیک گرفتند و فرمودند:

(سَهْلٌ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ)؛^{۱۰۵}

کار بر شما آسان خواهد شد.

این گفتار پیامبر اکرم ﷺ تَفَالٌ به خیر بود و نتیجتاً این صلح، صلح پیروزمندانه‌ای شد.

فال بد مذموم است

اما فال بد را منع کرده و گفته‌اند: نگوئید فلان چیز شوم است و اقدام نکنید. در

نهج البلاغه آمده است که وقتی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می خواستند به جنگ با خوارج بروند؛ بالشکریان خود عازم شدند. همین که سوار بر مرکب ها عزم حرکت داشتند، مردی که به قول خودش از اوضاع نجوم مطلع بود و خودش را ستاره شناس معرفی می کرد آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! من از اوضاع نجوم باخبرم که فلان ساعت برای فلان کار خوب است و فلان ساعت برای فلان کار خوب نیست. حال آمده ام به شما عرض کنم: این ساعتی که شما می خواهید به میدان جنگ بروید، اصلاً صلاح نیست و موجب شکست است و لذا مصلحت در این است که امروز از این سفر منصرف شوید. امام علیه السلام از این حرف او ناراحت شد و فرمود:

(أَتَزْعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ وَ تَخَوْفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ)؛

آیا تو می پنداری که می توانی ساعتی را نشان بدهی که هر که در آن ساعت کاری را انجام دهد بلا از او دور می شود و می ترسانی از ساعتی که اگر کسی در آن ساعت اقدام به کاری کند، گرفتار می شود و شری پیش می آید.

آنگاه فرمود:

(فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ)؛

هر که تو را در این مطلب تصدیق کند، همانا قرآن را تکذیب کرده است! این آدم اگر تو را تصدیق کند، خودش را از خدایی نیاز دانسته و در رسیدن به محبوبات و دور شدن از مکروهات بر خدا توکل نکرده، بلکه اتکابه حرف تو نموده است! بعد به مردم فرمود:

(سَيُرْوَا عَلَىٰ اسْمِ اللَّهِ)؛^{۱۰۶}

به نام خدا حرکت کنید.

آنها حرکت کردند و نهایتاً پیروز شدند! دین می خواهد تصمیم انسان را قاطع کند و او را با عزم و اراده ی محکم و تزلزل ناپذیر بیرواند. مسأله ی استخاره هم معنایی خاص و شرابطی مخصوص دارد و آن استخاره ای که به طور مسلم، صحیح و دستور داده شده است "نماز استخاره" است. در کارهایی که می خواهیم اقدام کنیم اول دو رکعت نماز می خوانیم و در

سجده‌ی آخر نماز این جمله‌ی «اَسْتَخِيرُ اللهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ» را صد و یک مرتبه تکرار می‌کنیم. بعد با کسانی که در آن کار اطلاع و بصیرت دارند مشورت می‌کنیم و سپس با توکل بر خدا اقدام می‌کنیم. اما این که در بین مردم متداول شده که در هر کاری با تسبیح یا با قرآن استخاره می‌کنند، این کار آدمی را به تدریج از اراده و تصمیم‌گیری می‌اندازد و انسان قاطعیت خود را در هر کار از دست می‌دهد!

مرحوم سیدنا رحمته الله صاحب عروة الوثقی در کتاب حج، وقتی راجع به استخاره بحث می‌کند، می‌فرماید: این روایاتی که در باب استخاره به این کیفیت داریم چندان متقن نیست و اعتباری ندارد و لذا فرموده‌اند:

(إِذَا هَمَمْتُ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ)؛

وقتی خواستی کاری را انجام بدهی [ابتدا بر اساس عقل و منطق] درباره‌ی عاقبت آن کار بیندیش. آنگاه:

﴿وَوَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...﴾^{۱۰۷}؛

...در آن کار با افراد اهل بصیرت مشورت کن و وقتی تصمیم گرفتی، بر خدا توکل و اقدام

کن...^{۱۰۸}

ولی چیزی که هست، مردم می‌کوشند از آینده‌ی زندگی باخبر شوند. از این رودست به استخاره می‌زنند و از این راه می‌خواهند از آینده باخبر گردند. در صورتی که بنایست کسی از آینده‌ی زندگی اش باخبر شود. قرآن هم برای این کار از جانب خدا نازل نشده است. ولی ما با قرآن آن گونه رفتار می‌کنیم که رمال‌ها و سرکتاب‌بازکن‌ها با نوشته‌های خود می‌کنند. البته گاهی کار خیلی مهمی پیش می‌آید. مثلاً درباره‌ی شخص بیماری، یک طبیب می‌گوید: عمل جراحی لازم است و دیگری می‌گوید: اگر عمل کند، می‌میرد. انسان در این میان متحیر می‌شود که چه کند؛ اینجا استخاره می‌کند تا بتواند تصمیم بگیرد و از حال حیرت و سرگردانی بیرون بیاید.

۱۰۷-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۹.

۱۰۸-وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه‌ی ۴۵.

محرومیت و بدبختی؛ معلول اعمال زشت

باری! ﴿اصحاب القریه﴾ به انبیاء ﷺ گفتند:

﴿إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ﴾؛

ما به شما فال بد زده ایم و شما را شوم می دانیم!

اتفاقاً مقارن آمدن انبیاء خشکسالی هم پیش آمد و قحطی شد. آنها این قحطی را به حساب انبیاء ﷺ گذاشتند و گفتند: این خشکسالی و قحطی، از شومی شما پیش آمده است. انبیاء ﷺ:

﴿قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ﴾؛

گفتند: این محرومیت و بدبختی ها که برای شما پیش آمده است معلول اعمال زشت خود شماست. اخلاق و اعمال زشت شما موجب این بلاها شده است نه آمدن و دعوت به توحید و خداپرستی ما.

﴿إِنْ دُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾؛

آیا اگر کسی بیاید و شما را دعوت به توحید و خداپرستی کند و راه سعادت ابدی را به شما نشان بدهد، باید این طور با او رفتار کنید؟ آنها خشونت بیشتری کردند و گفتند:

﴿لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛

اگر از این حرف ها دست برندارید، شما را سنگسار می کنیم و علاوه بر آن عذابی دردناک هم از ما به شما خواهد رسید!

در تفسیر آمده است: مقصود از "عذاب دردناک" این بود که آنها مردمی جنایتکار بودند و از جمله شکنجه هایی که می دادند این بود که میله های آهنین گداخته در آتش را در چشم ها فرو می کردند و یا فلز ذوب شده ی گداخته را در حلق ها می ریختند! انبیاء ﷺ گفتند: ما که آماده ی تحمّل هرگونه مصیبتی هستیم. اما بدانید این بدبختی ها معلول افکار پست خود شماست. ما عامل خشکسالی و قحطی نشده ایم.

محرومیت از انوار قرآن و امامت به سبب اسرافکاری

﴿بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾؛

بلکه شما مردمی اسراف کار هستید و در اثر همین اسراف کاری ها این محرومیت ها پیش می آید و از جانب خدا این بلاها بر شما نازل می شود. ولی ما تا آخر، سر حرف خود ایستاده ایم. ما همه ی این پیامدارا در نظر گرفته و پایه این میدان نهاده ایم. لیکن شما اسرافکار هستید. از این آیات استفاده می شود که "اسراف" مایه ی محرومیت جان انسان از ارتباط با حقّ است. مردم مسرف نمی توانند جمال حقّ را ببینند و ناخود آگاه پاری سعادتی خود می گذارند و این تهدید برای ما هم هست که شما هم مراقب باشید؛ اگر واقعاً مسرف شوید، شما هم از انوار قرآن و انوار امامان محروم خواهید بود. بکوشید در زندگی اسراف در اخلاق و عمل نداشته باشید تا بتوانید با جمال قرآن و نبوت و امامت آشنا بشوید.

﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ...﴾؛^{۱۰۹}

من مردم متکبر خودخواه را از آیات خودم بر می گردانم و کاری می کنم که وجهه ی قلبشان روبه من نباشد. ممکن است مردمی به حسب ظاهر زیر سایه ی قرآن و زیر پرچم اسلام باشند ولی چون مسرف هستند، نمی توانند از نبوت و امامت بهره ای بگیرند!

خصلت های نکبت آور

به این حدیث توجه فرمایید که خیلی تنبّه دهنده و تهدید آمیز است. رسول خدا ﷺ فرمود:

(إِذَا عَمِلْتُ أُمَّتِي خَمْسَ عَشْرَةَ خُصْلَةً حَلَّ بِهَا الْبَلَاءُ...)^{۱۱۰}

هرگاه پانزده خصلت در میان امت من رواج عملی پیدا کرد، از جانب خدا منتظر نزول بلا باشند!

(إِذَا كَانَ الْمُغْنَمُ دُولًا)؛

وقتی اموال عمومی مردم میان قدرتمندان و ثروتمندان متبادل گشته و دست به دست بچرخد و به دست صاحبان حق نرسد، در این صورت طبیعی است که محرومیت ها در جامعه پیدا و

۱۰۹-سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۶.

۱۱۰-خصال شیخ صدوق، باب خصال پانزده گانه، با اندکی تفاوت.

زمینه‌ی نزول بلا فراهم می‌گردد.

(وَالْأَمَانَةُ مَعْنَمًا وَالزَّكَاةُ مَعْرَمًا)؛

[طوری شود که] مال دیگران که به صورت امانت [نزدشان هست آن را] غنیمت دانسته و [با کمال بی‌پروایی در آن تصرف می‌کنند؛ ولی] پرداخت زکات و خمس را [که حکم الهی است] غرامت می‌دانند و آن را خسارت در زندگی‌شان می‌شناسند و می‌گویند، زحمت کشیده‌ام آن را به دست آورده‌ام. حالا به عنوان خمس و سهم امام و سهم سادات و زکات به دیگران بدهم و خودم را از محصول دسترنج خودم محروم گردانم؟ چرا! دادن حق خدا و بندگان خدا را غرامت حساب می‌کنند اما خوردن مال مردم و تصرف در امانت را غنیمت می‌شمارند!

(أَطَاعَ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ وَ عَقَّ أُمَّهُ)؛

مرد در مقابل همسرش خاضع می‌شود و [گردن کج می‌کند ولی] در مقابل مادرش گردن شقی می‌کند و با او با خشونت و بی‌حرمتی رفتار می‌کند!

(بَرَّ صَدِيقَهُ وَ جَفَا أَبَاهُ)؛

[جوان مسلمان] نسبت به دوست و رفیقش خیلی مهربان است و فداکار، اما نسبت به پدرش بی‌مهر است و جفاکار!!

(اتَّخَذُوا الْقَيْنَاتِ وَ ضَرَبُوا بِالْمُعَازِفِ)؛

آوازه‌خوانی و تار و تنبک و تنبور در میان مسلمانان رواج پیدا می‌کند!!

قینات یعنی زنان آوازه‌خوان. معازف یعنی آلات لهو و لعب. در چنین شرایطی مردم باید منتظر نزول چند بلا باشند:

(فَلْيُرَ تَقَبُّ عِنْدَ ذَلِكَ الرِّيحِ الْحَمْرَاءِ أَوِ الْخَسْفِ أَوِ الْمَسْحِ)؛

یا توفان و باد سرخ می‌آید [و زندگی را متلاشی می‌کند و] یا بلای خسف می‌آید [و زمین شکاف برمی‌دارد و مردم با همه چیزشان در دل زمین فرو می‌روند] یا مبتلا به مسخ می‌گردند!

معانی مسخ

الف: تغییر چهره‌ی ظاهری

"مسخ" دارای چند معناست. یک معنا تبدیل صورت انسانی به صورت حیوانی است. انسان به خوک یا میمون تبدیل می‌شود که در زمان‌های گذشته بوده و قرآن هم در سرگذشت امت‌های پیشین فرموده است:

﴿...فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^{۱۱}

...فرمان صادر شد: به میمون تبدیل شوید.

لیکن پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ است به پاس حرمت آن حضرت این بلا از بشر برداشته شد و دیگر بشری به صورت میمون تبدیل نمی‌شود.

ب: از دست رفتن مزه‌ی هر چیز

معنای دیگر مسخ یعنی هر چیزی مزه‌ی خود را از دست می‌دهد. وقتی می‌گویند: گوشت مسخ شده یعنی طعم آن از بین رفته و اکنون مسخ به این معنا در زندگی ما بسیار مشهود است و عیان! نه تنها گوشت طعم خود را از دست داده بلکه روغن، میوه‌ها، غذاها و... همگی طعم و مزه‌ی خود را از دست داده‌اند، بلکه سراسر زندگی طعم خودش را از دست داده است؛ مدارس، مساجد، منابر، همگی طعم اصلی خود را از دست داده‌اند و انسانیت به معنای واقعی‌اش از بین رفته است!

ج: تغییر چهره‌ی باطنی

صورت روح که مظهرش اخلاق و اعمال است، مسخ شده و انسان‌هایی روی این زمین زندگی می‌کنند که واقعاً صورت حیوانی به خود گرفته‌اند و جز شهوات حیوانی هیچ نمی‌فهمند و همی ندارند. جسماً انسانند اما روحاً گرگی خونخوار.

بسیاری از مردم قیفه‌ی مکارانه به خود گرفته‌اند و دائماً مثل روباه نقشه می‌کشند که به انواع حيله‌ها سر مردم کلاه بگذارند و اموال مردم را ببلعند. اینها همگی از مصادیق مسخ است. این زندگی مسخ شده است. پس باید با این زندگی مسخ شده، منتظر بلای بلعیدن زمین و

یا توفان سرخ باشیم. چون رسول خدا ﷺ از واقعیّات خبر می دهد و خود قرآن نیز همواره فریادش بر سر این مردم بلند است:

﴿أَفَأَمِنْ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿١١١﴾ أَوْ أَمِنْ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ ﴿١١٢﴾﴾

آیا این مردم که در آبادی ها در حال زندگی و غرق در رفاه هستند و شب ها در بستر نرم و گرم می خوابند، آیا هیچ نمی ترسند در همان حال که خوابیده اند بالای من بر سر آنها فرود آید و آنها را نابود کند؟ ناگهان زلزله، سیل و صاعقه ای بیاید یا در همان موقع که در بازار مشغول سوداگری ها هستند و روز روشن دنبال بازیگری ها می شتابند، در همان حال بلا بر آنها نازل شود.

نزول عذاب الهی به سبب تکذیب عملی پیامبران

قرآن کریم در سوره ی ق سرگذشت اقوام گذشته را بیان می کند که چرا به انواع بلاها از زلزله و سیل و صاعقه و دیگر عذاب های الهی - محکوم شدند. این برای آن بود که آنها عملاً پیغمبران و رسل را تکذیب کردند در نتیجه آن بلاها که انبیاء به آنها وعده داده بودند؛ بر آنها نازل شد؛ شما هم بترسید!

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿١١٠﴾ وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١١١﴾ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴿١١٢﴾﴾

پیش از آنان قوم نوح و اصحاب رس و قوم ثمود پیامبرانشان را تکذیب کردند و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط و اصحاب ایکه و قوم تبّع، هر یک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب نمودند و وعده ی عذاب در باره ی آنها محقق شد.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿١١٣﴾ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿١١٤﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿١١٥﴾﴾

آیا فکر نکردی که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ آن شهرهای آبادی که مثل آنها خلق نشده بود، چگونه در هم کوبیده شده و متلاشی گشتند!

۱۱۲- سوره ی اعراف، آیات ۹۷ و ۹۸.

۱۱۳- سوره ی ق، آیات ۱۲ تا ۱۴.

۱۱۴- سوره ی فجر، آیات ۸ تا ۶.

تمدن‌های حیرت‌انگیز اقوام پیشین

گذشتگان نیز دارای تمدن‌های حیرت‌آور بوده‌اند. حتی جناب سلیمان که کف کاخش با شیشه فرش شده بود، وقتی ملکه‌ی سبا آمد و خواست داخل بارگاه سلیمان شود، گمان کرد سطح آن جا پر از آب است؛ از اینرو جامه از ساق پایش بالا کشید. سلیمان گفت: این آب نیست بلکه قصری است که با شیشه فرش شده است!

﴿وَتَمُودَ الَّذِي جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ﴾؛^{۱۱۵}

قوم تمود آن قدر قوی بودند که در دل کوه‌ها خانه‌های محکم می‌ساختند که به قول خودشان زلزله آن را خراب نکند. لیکن وقتی اراده‌ی مابه‌نزول بلا تعلق گرفت، آنها را خراب و نابود کردیم.

﴿وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ﴾؛^{۱۱۶}

فرعون میخ‌های تخت حکومتش در زمین فرو رفته بود و چهارصد سال داد می‌زد:

﴿...أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾؛^{۱۱۷}

آن زندگی مرفه‌ی که داشت، آخر چه شد؟!

﴿الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ

عَذَابٍ﴾؛^{۱۱۸}

آنها طغیان کردند و فساد را در روی زمین گسترش دادند. سرانجام این طغیان و اِکثار فساد، این شد که خدا تازیانه‌ی عذاب را بر سر آنها فرود آورد.

فکر نکنید که این عذاب‌ها مختص آنها بوده! نه:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾؛^{۱۱۹}

به طور حتم خدا در کمین [همه‌ی] ستمکاران و مستکبران است.

نه خدا با آنها دشمنی داشت نه با شما دوستی و قوم و خویشی دارد! قانون یکی و مجری

آن نیز یکی است و لذا انبیاء علیهم‌السلام در جواب آن مردم گفتند:

۱۱۵-سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۹.

۱۱۶-همان، آیه‌ی ۱۰.

۱۱۷-سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۴.

۱۱۸-سوره‌ی فجر، آیات ۱۱ تا ۱۳.

۱۱۹-همان، آیه‌ی ۱۴.

﴿بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾

بلکه شما [که در مقابل قانون خدا ایستاده‌اید] گروهی مسرف هستید، تا دست از اسراف
برندارید، منتظر باشید که بلا و عذاب خدا هم بر سر شما فرود خواهد آمد.
والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۲۰ وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ

۲۱ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُّهْتَدُونَ^{۱۲۰}

و مردی [با ایمان] از نقطه‌ی دور دست شهر شتابان آمد گفت، ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید. پیروی کنید از کسانی که از شما اجر نمی‌خواهند و خودشان راه یافته‌اند.

حمایت مردی مؤمن از رسولان الهی

در آیات پیش، داستان «اصحاب القریه» و رسولان خدا ﷺ را خواندیم. مردم آن قریه فرستادگان خدا را تهدید کردند که اگر شما از ادعای خود دست برندارید، به طور حتم شما را سنگسار می‌کنیم و عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید. در میان آن قوم، مردی که فطرت سالمی داشت و از لجاج و عناد دور بود، آثار حَقَانِیَّت را در رفتار و گفتار رسولان مشاهده کرد و ایمان آورد. این مرد که در نقطه‌ی دور دست شهر زندگی می‌کرد، با شتاب تمام به سوی مردمی که قصد کشتن رسل را داشتند آمد. خداوند حکیم حضور او را در بین مردم بیان می‌فرماید:

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى﴾؛

از دورترین نقاط شهر مردی آمد در حالی که سعی و شتاب در آمدن داشت.

مفهوم "مدینه" و "بیت"

مدینه در معنا، مطلق شهر است. حال مدینه الرسول که به یثرب اطلاق می‌شود، از آن جهت است که محلّ نزول وحی و مدفن رسول اکرم ﷺ می‌باشد. یعنی آن جا که واقعاً شهر است، همان جاست که محلّ نزول وحی است و از آن جا دستور انسانیت و آدمیت صادر می‌شود. مکان‌های دیگر اگر تحت سیطره‌ی آن در آمدند؛ شهر هستند و گرنه روستا و بیابان و صحرا هستند. دنیایی که تحت سیطره‌ی مدینه الرسول در نیاید، واقعاً بیابان است و جای زندگی انسان نیست.

پس اگر به جایی به طور مطلق "مدینه" گفته می‌شود، معلوم می‌شود آن جا شهر واقعی است، همچنان که از بیت نبوت به طور مطلق تعبیر به "بیت" می‌شود:

﴿...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؛ ۱۲۱

...خدا خواسته که از شما اهل خانه هرگونه رجس و پلیدی را دور کند.

اهل خانه؟ کدام خانه؟ خانه‌ای در عالم نیست جز همان جا که وحی نازل می‌شود؛ همان جا که قوانین زندگی انسان تشریع می‌گردد. جایی که نور نبوت در آن نتابد، در واقع آن جا خانه نیست، لانه‌ی حیوانات و آشیانه‌ی جانوران است. خانه‌ی واقعی "بیت نبوت" است. آنجا که درش به سوی آسمان باز است و آن چه موجب رحمت و سعادت ابدی انسان‌هاست، از آن در به دست بشر می‌رسد و لذا از آن جا به طور مطلق تعبیر به بیت می‌شود. اگر اشعه‌ی آن خانه به دیگر خانه‌ها تابید، خانه هستند و گرنه لانه و آشیانه‌اند. پس مدینه به هر شهری گفته می‌شود. ولی مدینه الرسول از آن جهت عنوان شد که شهر واقعی آن جاست. در آیه‌ی مورد بحث، منظور از مدینه، شهر "انطاکیه" است.

"مرد" فریب زرو زیور رانمی خورد

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى﴾؛

مردی از دورترین نقاط شهر شتابان آمد.

از او تعبیر به "رجل" شده؛ یعنی مرد بوده نه زن که روح تجمل‌گرایی در او باشد! چون زن طبعاً این گونه است که خود قرآن در سوره‌ی زخرف به آن اشاره کرده و فرموده است:

﴿أَوْ مَنْ يَنْشَوْنَا فِي الْحِلْيَةِ...﴾؛ ۱۲۲

آیا کسی که در زرو زیورو تجمل‌گرایی زندگی می‌کند [ممکن است با کسی که چنین نیست برابر باشد]...؟ به هر حال طبع زن همین است. ولی مرد طبعاً این طور نیست، مگر این که انحرافی پیدا کند! آن کس که آمد مرد بود، بچه هم نبود که باز بچه، گولش بزند. در شب معراج به رسول اکرم ﷺ خطاب شد:

۱۲۱-سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۱۲۲-سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۱۸.

(اِحْذَرُ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّبِيِّ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْأَخْضَرِ وَالْأَصْفَرِ أَوْ أُعْطِيَ الْخُلُوَّ وَالْحَامِضَ إِعْتَرَبَهُ)؛^{۱۲۳}

مراقب باش مانند بچه نباشی که وقتی سبز و زردی ببیند و ترش و شیرینی به او داده شود، فریب می خورد. مراقب باش بچه صفت نباشی که ترش و شیرین و زرد و سبز دنیا گولت بزند! واقعاً امروز این سفره های چرب و نرم، ترش و شیرینی ها، این طلا و نقره ها و اسکناس ها، مسکن و مرکب های عالی و... بشر را گول زده و گوهر ایمان به خدا را از دستش ربوده است!! قرآن می گوید: مرد باشید و هم چون زنان و کودکان فریب زر و زیور دنیا را نخورید.

مرد از نظر قرآن چه کسی است؟ فرموده است:

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...﴾؛^{۱۲۴}

مردان [قرآنی کسانی هستند که] سوداگری ها و خرید و فروش امتعه ای دنیا سرگرمشان نمی سازد! آن گونه که روز حساب و جزا را عملاً فراموش کنند و دل به موجودات فناپذیر داده و از خدا و رضوان خدا جدا گردند. در صورتی که شأن انسان اجلّ از این است که مجذوب جمادات شود. بشر امروز مجذوب پول است و پول هم جماد است، این سرمایه ی گران بهای عمر خود را در پای جماد فانی می کند. اینها رجال نیستند بلکه صبیانند دنیا بازیچه و اینها هم بازیگراند و هنوز به سنّ رشد و بلوغ نرسیده اند! بالغ و رشید از نظر قرآن کسی است که دنیا او را محو خودش نکند. اگر این طور نشد، یا بچه است یا زن. اگر تجمل گرا و آرایش طلب شد، روح زنانگی به خود گرفته است و اگر برای ترش و شیرین گول خورد، روح بچگی را پذیرفته است!

سفره ی دنیا، سفره ی امتحان و آزمایش

به هر حال آن مردی که از دورترین نقاط شهر با شتاب آمد از نظر قرآن رجل بود -مرد- بود. یعنی در تمام آن شهر تنها یک مرد پیدا شد که به سوی انبیاء علیهم السلام برای دفاع و حمایت از آنها حرکت کرد. غالباً هم مردهای گول دنیا نخورده تنها هستند.

۱۲۳- ارشاد القلوب، جلد ۱، صفحه ی ۱۹۹.

۱۲۴- سوره ی نور، آیه ی ۳۷.

* صبیان: جمع صبی، کودکان.

حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

(أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوِحْشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعُهَا قَصِيرٌ وَ جُوعُهَا طَوِيلٌ)؛^{۱۲۵}

ای مردم! از کمی پویندگان راه هدایت وحشت نکنید که همیشه رونندگان راه حق کم می باشند. فعلاً مردم کنار سفره ای گرد آمده اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی آن [که به دنبال خواهد داشت] طولانی است. آری! اینان فعلاً سر سفره ی دنیا نشسته اند و به همین زودی این سفره برچیده می شود و اینان گرسنگی هایشان، الی الابد باقی خواهد ماند. اینها محبوبشان دنیا است، وقتی که محبوب از انسان جدا شد، سوز و گداز دارد و لذا اینان سوز و گداز ابدی خواهند داشت. مدت سیر بودن از این سفره بسیار کوتاه است. حداً کثر هشتاد، نود یا صد سال، بیش تر از این نیست! پس همین که جان از بدن جدا شد، این آدم های پرخور و سیر شده ی از شهوات دنیا، تازه گرسنگی شان آغاز می شود و آن روز می فهمند محبوب اصلی شان خدا بوده و آنها نتوانسته اند او را بشناسند و بهره ی خود را از قرب او به دست آورند. کور و کرو گرسنه رفته اند. لذا مولا اگر طیب است و ما او را به طیب الهی بودن می شناسیم، بر سر ما فریاد می کشد: مراقب باشید! این قدر پرخوری نکنید! این سفره که کنارش نشسته اید؛ سفره ی امتحان و آزمایش است و به همین زودی برچیده خواهد شد!

(أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءَ وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي التِّيهِ)؛^{۱۲۶}

ای مردم! هر که راه و روش مستقیم را بپیماید، به آبادی می رسد [و از تشنگی می رهد] و هر که بیراهه برود و از راه راست منحرف گردد، در بیابان بی آب و گیاه فرود آید [و از بی آبی جان بسپارد]!

مقاومت در مقابل حق به علّت تعلّقات دنیایی

خلاصه! این مرد از دورترین نقطه ی شهر آمد یعنی از آن جا که اشراف و اعیان به آن جا نمی روند و غالباً افراد مستضعف و بیچاره، آنجا زندگی می کنند. اعیان و اشراف در مرکز یا

۱۲۵- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۲۰۱.

۱۲۶- همان.

بالای شهر سکونت دارند. البته کسانی که در دورترین نقطه‌ی شهر زندگی می‌کنند، آنها در مقابل سخن حق، پذیرش بیشتری دارند. از آن جهت که تعلّقات دنیوی‌شان کم‌تر است و این طبیعی است که تعلّقات دنیوی بر پای آدمی قید و بندی سنگین می‌نهد.

طیران مرغ دیدی، تو ز پای بند شهوت بدر آی تا ببینی طیران آدمیت
انسانی که با تعلّقات دنیوی بند به پای خودش زده، قادر به پرواز نخواهد بود. تنها سبک‌بالان توانایی پرواز دارند!

سعدی قصّه‌ای در گلستان آورده است و می‌گوید:

یک نفر پدرش فقیر بود و قبر خشتی و خاکی داشت و آن دیگری غنی بود و سنگ قبرش مرمر. این دو باهم مناظره می‌کردند. غنی می‌گفت: صندوق تربت پدر من سنگین و با عظمت و با سنگ مرمر است و کتابت آن رنگین است و باخشت فیروزه آن را ساخته‌اند و... به گور پدر تو چه ماند؟ بین قبر پدر من و قبر پدر تو خیلی فاصله است. قبر پدر تو چه دارد؟ خشتی فراهم آمده و مشتی خاک بر آن پاشیده‌اند و چیز دیگری در آن به کار نرفته است. بچه فقیر چون این سخن شنید گفت: تا پدر تو از زیر این سنگ‌های گران به خود بجنبد، پدر من به بهشت رسیده است. بر فرض که هر دو خوب هم باشند. او باید رنج فراوان ببرد تا این سنگ‌های سخت و محکم را کنار بزند و بیرون بیاورد. ولی پدر من زیر یک مشت خاک است و خیلی راحت آن را کنار می‌زند و برمی‌خیزد.

حاصل این که این مرد اگر دعوت انبیاء علیهم‌السلام را پذیرفت، برای این بود که در دورترین نقطه‌ی شهر زندگی می‌کرد؛ تعلّقاتی نداشت و از آن سنگ‌های مرمر روی او نیفتاده بود. خیلی زود خود را حرکت داد و شتابان آمد. خود حرکت کردن هم سبک‌بالی می‌خواهد و گرنه زنجیر به پای انسان بسته باشد که نمی‌تواند حرکت کند! لذا این مرد از ساکنان دورترین نقطه‌ی شهر بود. زن صفت و بچه صفت هم نبود. تعلّقاتش نیز کم بود. با سعی و شتاب آمد و لذا در روایات از این مرد تجلیل شده و به عنوان ”مؤمن آل یس“ معرفی شده است.

سه انسان مؤمن، پیشگام امت‌ها

رسول خدا ﷺ فرمود:

(سُبَّاقُ الْأُمَمِ ثَلَاثَةٌ)؛

پیشگامان امت‌ها [در مسیر ایمان] سه تن هستند.

(لَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ طَرَفَةً عَيْنٍ)؛

اینها یک چشم به هم زدن هم به خدا کفر نورزیدند.

علی بن ابیطالب (علیه السلام) و صاحب یس که قصه‌اش در سوره یس آمده و مؤمن آل فرعون که قصه‌اش در سوره ی غافر آمده است.

(فَهُمُ الصَّادِقُونَ وَعَلَىٰ أَفْضَلُهُمْ)؛^{۱۲۷}

اینان در دین خود صدیق بودند و علی افضل و برترین آنهاست.

روایت دیگری هم داریم که سه تن بودند که واقعاً سراپا صدق بودند. افکارشان صدق، عقایدشان صدق، اخلاق و اعمالشان سراپا صدق و راستی و حق بود. حبیب‌نجار مؤمن آل یس، همان مردی که آمد و قوم خودش را به تبعیت از انبیاء (علیهم السلام) دعوت کرد، حزقیل مؤمن آل فرعون که او هم در زمان فرعون مؤمن بود و آمد و به دفاع از حضرت موسی (علیه السلام) برخاست و گفت: آیا شما می‌خواهید مردی را بکشید که حق می‌گوید، خالق آسمان‌ها و زمین را معرفی می‌کند، آیا کشتن او درست است و علی بن ابیطالب (علیه السلام) که افضل و برترین صدیق‌هاست.

نصیحت دلسوزانه‌ی مؤمن آل یس

به هر حال این مرد شتابان به سوی قوم خودش آمد و دید مردم برای کشتن رُسل اجتماع کرده‌اند:

﴿قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾؛

فریادش بلند شد که ای قوم و قبیله‌ی من (این جا خواست بگوید: من دلسوز شما هستم، شما از من و من از شما هستم) مشفقانه شما را نصیحت می‌کنم. ای قوم من! از مرسلین تبعیت کنید. یعنی اینها افراد عادی نیستند. شما ابتدا عظمت مرسل (فرستاده) را بشناسید تا به عظمت مرسل (فرستاده شده) پی ببرید و بدانید از جانب چه کسی آمده‌اند. اینها از جانب خالق

آسمان‌ها آمده‌اند. ببینید! عظمت او در چه حد است تا بتوانید عظمت اینها را بشناسید:

﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾؛

پیروی کنید از کسانی که هم خود راه یافته‌اند و هم در راهنمایی شما اجر و مزدی از شما نمی‌طلبند. این خودش استدلال است. یعنی رسالت و مرسل بودن از جانب خدا، خود دلیل بر وجوب اتباع است. البته از بشر عادی نمی‌توان تبعیت کرد چون ممکن است اشتباه کند لیکن اینها مرسل هستند و ممکن نیست خداوند کسی را که خطا کار است برای دعوت بشر ارسال کند.

﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾؛

از کسانی تبعیت کنید که هم راه یافته‌اند و [راه را می‌دانند و] هم از شما پاداشی نمی‌خواهند. آدمی که راهی را نرفته و مقصدی هم در پیش رو دارد و راه را هم بلد نیست، به حکم عقل باید به دنبال راهنمایی باشد که راه را به او نشان دهد. ممکن است کسی ادعا کند من راهنما هستم ولی معلوم نیست راه‌شناس باشد! بدیهی است که انسان به او اعتماد نمی‌کند و دنبالش نمی‌رود و اگر معلوم شد که او واقعاً راه‌شناس هست ولی احتمال بدهد که خائن است و ممکن است او را به هلاکت برساند نه تنها راه را نشان ندهد، بلکه به چاه هم بیفکند، در این صورت باز از او تبعیت نمی‌کند و او را راهنمای خود قرار نمی‌دهد و اگر معلوم شد راهنما راه را بلد است و خائن هم نیست ولی ممکن است سود طلب باشد و بخواهد از این راه به منافع مادی برسد، باز هم کسی با اطمینان خاطر به دنبال او نمی‌رود.

ویژگی‌های راهنمای مورد اعتماد

راهنمای مورد اعتماد باید از سه جهت شناخته شود: بصیر باشد، امین باشد، مخلص باشد. چنین شخصی که راه را می‌داند و نسبت به ما قصد خیانت ندارد و خیر خواه ماست؛ علاوه بر این که از ما مزد نمی‌خواهد، طالب منافع مادی هم نیست. در این صورت، پیروی از چنین شخصی، به حکم عقل لازم است.

اکنون ما مسافری هستیم که مقصدی بس بزرگ در پیش رو داریم و می‌خواهیم از راهی برویم که تا به حال نرفته‌ایم. ما که تا به حال نمرده‌ایم تا ببینیم بعد از مرگ چه خبر است.

از صلب پدر و رحم مادر حرکت کرده به این دنیا آمده ایم و این راه را داریم طی می کنیم و پیش می رویم و هیچ نمی دانیم سر راه ما چه خبر است. حال اگر کسی آمد و گفت: من، هم این راه را بلدم و هم امین و بصیرم و مزد هم از شما نمی خواهم و ما هم مطمئن شدیم که یقیناً صادق در گفتار است، در این صورت انسان چه عذری دارد که دنبال او نرود؟ لذا این مرد مؤمن آل یاسین با استدلال صحبت کرد که:

﴿اَتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾؛

اینها کسانی هستند که خودشان مهتدی و راه یافته اند و از جانب خدای عالم آمده اند و چون از جانب خدا هستند، امینند و خائن به بندگان خدا نیستند و طالب اجر و مزد هم نمی باشند؛ بنابراین پیروی از اینها به حکم عقل لازم است. از امتیازات بزرگ انبیاء همین است که از مردم مطالبه ی مزد نمی کنند و همگی می گویند، ما از شما مزد نمی خواهیم. در سوره ی شعرا، که قصه ی چند تن از انبیاء آمده است، به دنبال گفتار هر پیغمبر این جمله آمده است که:

﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۖ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛^{۱۲۸}

به یقین من برای شما فرستاده ای امین هستم، حال از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمایید. من از شما اجر و مزدی نمی خواهم. اجر من تنها به عهده ی پروردگار جهانیان است.

اظهار بی نیازی گویندگان دینی و جلب اعتماد مردم

اگر کسی از مردم مزد بخواهد، او در نظر مردم آدم سود طلب به حساب می آید و طبعاً مقداری از اعتماد مردم نسبت به او کم می شود و دیگر این که چون مردم ارزش پول را شناخته اند اما ارزش دین و ایمان را چندان نشناخته اند! لذا تا آن جا حاضرند سخن دین را بشنوند که پای پول به میان نیاید. وقتی صحبت پول به میان آمد، همگی سست می شوند و اعتمادشان نسبت به گوینده سلب می گردد. مسائل پول و مادیات آن چنان جذبه ای دارد که حتی مسلمانان را هم مجذوب خود کرده و حرام و حلال به هم مخلوط شده است و خیلی ها از

آلودگی به حرام پروا ندارند! بلکه لذتی که از حرام می‌برند از حلال نمی‌برند! اینان به فرموده‌ی قرآن «ایم» هستند. یعنی از آثم (گناهکار) هم گذشته و عاشق گناه و مجذوب آن شده‌اند. از اینرو داشتن ایمان در نظر آنان، چندان مهم نیست. لذا تا آن جایی که سخن از پرداخت پول به میان نیاید، حاضر به گوش کردن مسائل دینی هستند.

ملاقات مجانی با رسول اکرم ﷺ ممنوع

در سوره‌ی مجادله خداوند حکیم جریانی را نقل می‌کند و نشان می‌دهد که "حب مال" انسان را از برکات آسمانی محروم می‌کند. در آن سوره می‌خوانیم که اغنیاء و ثروتمندان نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند (زودتر می‌آمدند و دیرتر می‌رفتند) و از همه به پیغمبر نزدیک‌تر می‌نشستند و این کار را برای خودشان سبب تشخیص و تعیین می‌دانستند و رسول اکرم ﷺ از این موضوع ناراحت می‌شدند و از طرفی نوبت ملاقات با پیامبر ﷺ به مردم دیگر نمی‌رسید. عاقبت خداوند نقشه‌ای را طرح کرد تا اینها بازارشان اندکی کساد شود و نزد رسول اکرم ﷺ نیایند. لذا آیه نازل شد که بعد از این، ملاقات مجانی با رسول اکرم ﷺ ممنوع است!

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ...﴾؛^{۱۲۹}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از این پس، هر که می‌خواهد با پیغمبر صحبت کند و حرف محرمانه‌ای بزند، ابتدا باید مبلغی صدقه به فقرا بدهد... و بعد با پیامبر ﷺ صحبت کند. این آیه که نازل شد، اطراف پیغمبر اکرم ﷺ خلوت شد! اینها به خاطر از دست ندادن مال از خیر برکات آسمانی گذشتند و صحبت با رسول اکرم ﷺ برای آنان چندان ارزشی نداشت و پول را ارزنده‌تر دانستند. چندی بعد آیه نازل شد که آنها را بخشیدم:

﴿أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ...﴾؛^{۱۳۰}

آیا شما ترسیدید از این که باید پول بدهید تا با پیغمبر صحبت محرمانه داشته باشید؟! خدا توبه‌ی شما را پذیرفت... و بار دیگر ملاقات با رسول الله مجانی شد.

۱۲۹- سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۱۲.

۱۳۰- سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۱۳.

امتیاز ویژه‌ای برای حضرت علی امیرالشیلا

تنها یک نفر بود که به این آیه عمل کرد و فرمود: در قرآن آیه‌ای هست که نه کسی قبل از من به آن عمل کرده و نه بعد از من کسی به آن عمل خواهد کرد! او علی امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام بود که فرمود یک دینار داشتم و آن را تبدیل به ده درهم کردم؛ زمانی که این آیه نازل شد هر وقت خواستم با رسول خدا ﷺ نجوا کنم، یک درهم صدقه دادم و ده بار این کار را کردم. حاصل این که این آیه نشان می‌دهد مردم ارزش دین و ایمان را نشناخته‌اند و لذا تا حرف پول به میان بیاید، سست می‌شوند و از خیر دین و ایمان می‌گذرند!

ناعلاجی روح و روانی که با حب دنیا آمیخته است

در آیه‌ی مورد بحث از سوره یس هم آن مرد مؤمن استناد به این حقیقت کرد و به مردم گفت:

﴿يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ۖ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾؛

ای قوم! از کسانی تبعیت کنید که هم راه یافته‌اند و راه شناس هستند و هم امینند و از شما هم مزدی نمی‌خواهند.

ولی آن مردم که استکبار روحشان زیاد بود، در مقابل انبیاء علیهم السلام مقاومت کردند و دعوت او را اجابت نکردند. وقتی روح و جان انسان با حب دنیا آمیخته شد چه کار می‌توان کرد؟ هیچ دارویی شفابخش این دل نخواهد شد. در این رابطه ملائی رومی قصه‌ی دباغ را چنین آورده است:

شخصی شغلش دباغی بود و یک عمر با دباغی و بوهای کثیف خو گرفته بود. روزی به بازار عطر فروشان رفت. از بوی عطر حالش به هم خورد، به زمین افتاد و بیهوش شد! مردم، عطر و گلاب زیر بینی‌اش آوردند ولی بدتر شد! انسان خردمندی آمد که از شغل او باخبر بود. گفت: این مرد را به من واگذارید. او مقداری فضله و مدفوع خشک شده‌ی سگ را برداشت و در کف دستش سایید و زیر بینی این آدم گرفت. او نفس عمیقی کشید و بوی آشنا به مشامش رسید. ناگهان هشیار شد و با کمال عجله از جا برخاست و دست بر بینی گرفت و از

بازار عطر فروشان فرار کرد!

شاعر این قصه را به نظم آورده که:

با حَدَث کرده است عادت، سال و ماه بوی عطرش لاجرم دارد تباہ

دوری از قرآن به سبب انس با شهوات

در گذشته عرض شد که شعر گفتن و شعر خواندن در شب جمعه و روز جمعه مکروه است. البته مقصود آن شعری است که مضمونش تخیل باشد از قبیل می، معشوق، زلف و... اینها اشعار تخیلی است. اما آن چه که از مولوی و امثال او خوانده می شود، در واقع شعر نیست بلکه حکمت منظوم است. مثلاً مرحوم بحر العلوم (رض) فقه منظوم دارد. آن شعر نیست نظم است. مرحوم حاج ملاهادی سبزواری (رض) حکمت منظوم دارد. اینجا هم مولوی می گوید:

با حَدَث کرده است عادت، سال و ماه بوی عطرش لاجرم دارد تباہ
هم از آن سرگین سگ داروی اوست که بدان او را همی معتاد خوست
هر کس به هر چیز خو و عادت کرده و به آن معتاد شده است. او هرگز چیز دیگری غیر از آن را نمی پذیرد. مثلاً کسی به شهوات نفسانی خو گرفته، پس او نمی تواند با قرآن انس بگیرد! اصلاً قرآن برای او اشمئزاز آور است که خدا می فرماید:

﴿وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ...﴾؛^{۱۳۱}

مردمی که ایمان به آخرت ندارند، از شنیدن نام و یاد خدا اشمئز می شوند...

الخبیثات للخبیثین را بخوان روی و پشت این سخن را باز دان
خداوند در قرآن فرموده است:

﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ...﴾؛^{۱۳۲}

چون ز عطر وحی کز گشتند و گم بُد فغانشان که تطیّر نایکم

۱۳۱- سوره ی زمر، آیه ی ۴۵.

۱۳۲- سوره ی نور، آیه ی ۲۶.

﴿اصحاب القریه﴾ این چنین مردمی بودند که به انبیاء علیهم السلام می گفتند:

﴿...إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ...﴾؛

...ما به شما فال بد می زنیم، اصلاً شما را شوم می دانیم. حرف های شما برای ما بدبختی

می آورد. باید شما را سنگسار کنیم. شما را از خود دور کنیم تا زندگی راحت داشته باشیم:

﴿...لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَنَمَسِّنَّكُمْ مِمَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛^{۱۳۳}

این بیت مولوی اشاره به همان آیه ی شریفه است:

چون ز عطر وحی کز گشتند و گم بُد فغانشان که تَطَيَّرْنَا بِكُمْ

چون با بوی عطر الهی آشنا نبودند، مثل همان دباغند که در بازار عطر فروشان حالش به

هم خورد.

ما به لهُو و لعب فربه گشته ایم در نصیحت خویش را نسرشته ایم

یک عمر با لهُو و لعب تغذیه شده ایم و قُوت و غذای ما همین بوده است و لذا ما

نمی توانیم حرف هایی را که شما می زنید تحمل کنیم.

هست قوت ما، دروغ و لهُو و لاغ شورش معده است ما را زین بلاغ

قُوت ما همین دروغ گفتن و کلاه بر سر مردم گذاشتن است. حرف های شما حال ما را به

هم می زند. مثل انسان مریضی که بهترین غذا را به او بدهند؛ حال تهوع عارضش می شود.

کرم کوزاده ست در سرگین ابد می نگرداند به عنبر خوی بد

پناه بر خدا می بریم از وارونه شدن دل و ابتلا به چنین بیماری های مهلکی.

آثار وضعی ایمان خالص

چند جمله از امام محمد باقر علیه السلام عرض می کنم:

(یا جابر! مَنْ دَخَلَ قَلْبُهُ خَالِصٌ حَقِيقَةُ الْإِيمَانِ شُغِلَ عَمَّا فِي الدُّنْيَا مِنْ زِينَتِهَا)؛^{۱۳۴}

ای جابر! آن کسی که حقیقت ایمان در جان او نشسته و طعم ایمان را چشیده باشد، دنیا نمی تواند او

۱۳۳- سوره یس، آیه ی ۱۸.

۱۳۴- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ی ۱۶۵.

را بفربید. دنیا هر چه جلوه گری کند، در او اثری ندارد!

یوسف علیه السلام در آن کاخ غرق در زینت و آرایش که از همه جهت آمادگی داشت گفت:

﴿...مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ...﴾؛^{۱۳۵}

در آن بحران غریزه‌ی جنسی و طغیان شهوت که برای هر جوانی هست آن هم با آن

زمینه‌ی مستعد و آماده، او گفت:

﴿...مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ...﴾؛

این ایمان خالص است. البته در این حدّ از ما ساخته نیست. لیکن به قدر عادی ممکن

است. اگر حقیقت ایمان در جان آدم بنشیند، او دیگر وقت نمی‌کند که به غیر گوهر ایمان

بپردازد. چنان سرگرم گوهر ایمان خود هست و چنان می‌کوشد آن را سالم نگه دارد که تمام

جلوه‌گری‌های دنیا را گرد و غبار می‌بیند و خودش را کنار می‌کشد که به گرد و غبار دنیا آلوده

نشود. در نظر قرآن و عقلا اینها بازیچه است:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ...﴾؛

و این زندگی دنیایی به جز بازی و بیهودگی نیست و تنها عالم آخرت، عالم حیات است...

ولی:

﴿...لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾؛^{۱۳۶}

...اگر بدانند.

فریاد حسرت جهنّیان از جهالت خود

روز قیامت هم فریاد جهنّمی‌ها از همین ندانستن بلند خواهد بود:

﴿...قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛^{۱۳۷}

...[جهنّیان] می‌گویند: اگر ما هم می‌شنیدیم یا می‌اندیشیدیم، امروز این چنین گرفتار آتش

۱۳۵-سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۳.

۱۳۶-سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

۱۳۷-سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۸.

نمی شدیم!

ای عجب! ما یک عمر گوش و عقل و هوش داشتیم و می توانستیم عقل خود را به کار اندازیم و گوش خود را برای شنیدن حرف های نجات بخش آماده سازیم. افسوس که نکردیم!

﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ...﴾؛^{۱۳۸}

آن روز اقرار به گناهان شان می کنند...

اما این اقرار نافع به حال شان نمی باشد. آن روز که:

﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾؛^{۱۳۹}

آن روز که جهنم [به محشر] آورده شود، آن روز انسان به خود می آید اما آن به خود آمدن چه نفعی

به حال او خواهد داشت؟

وقتی دیدند، به خود می آیند و می گویند:

﴿...يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾؛^{۱۴۰}

...ای کاش برای زندگی ام چیزی فرستاده بودم.

ولی یاللاسف که با دست تهی به این دنیا آمده ام و هیچ ندارم، نه خانه ای، نه فرشی، نه

غذایی، نه انیسی و نه مونس. همه اش آتش است و عذاب و بدبختی.

امیدواریم خداوند سبحان به حرمت قرآن، ما را با حقایق و معارف قرآن آشنا تر بگرداند

و ما را با ایمان به ولایت بمیراند؛ إن شاء الله

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

۱۳۸- همان، آیه ی ۹.

۱۳۹- سوره ی فجر، آیه ی ۲۳.

۱۴۰- همان، آیه ی ۲۴.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۲۲ وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

۲۳ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونِ

۲۴ إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ مُبِينٍ

۲۵ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ

مراجعه شده است که پرستش نکنم کسی را که مرا آفریده است و همگی به سوی او باز می گردید. آیا من به جای او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده ای به حال من نخواهد داشت و در نجات من از بلای او مؤثر نخواهد بود. اگر چنین کنم در گمراهی آشکاری خواهم بود [ولذا] من به پروردگار تانا ایمان آوردم [اینک] گوش به سخنان من فرادهید.

تذلل و عرض حاجت فقط در پیشگاه خداوند

در آیات قبل پروردگار حکیم، داستان ارسال رسل به سوی اصحاب قریه را بیان فرمود که اصحاب قریه با رسولان خدا به مخالفت برخاستند و آنها را تهدید به قتل کردند. مردی که با دیدن آثار و علایم حَقَّانیتِ رسل به آنها ایمان آورده بود؛ در مقام دفاع و حمایت از آنها به پا خاست و برای هدایت قوم خود راجع به توحید و یکتاپرستی با آنها بسیار صحبت کرد و گفت:

﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛

مفسرین کلمه‌ی «مالی» را این گونه تفسیر می‌کنند: چرا عبادت نکنم کسی را که مرا آفریده است؟ در صورتی که عبادت خالق، فطری مخلوق است! اگر بناست انسان در مقابل کسی تذلل و عرض حاجت کند، چرا پیش خالق و آفریننده‌اش نکند؟ در اینکه انسان نیازمند است شکی نیست، ولی به چه کسی نیازمند است و برای رفع نیازش به چه کسی باید عرض نیاز بنماید؟ آیا به جمادات، نباتات، دریا، آسمان، خورشید و یا انسان‌هایی مثل خودش؟! یا باید تنها در مقابل خالقش تذلل کرده و عرض حاجت بنماید و بگوید:

﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛

چرا باید کسی را که خلق کرده است عبادت نکنم [و حال آن که او است که دم به دم به من نفس می‌دهد و حیات و وجود می‌بخشد] و به سوی او باز می‌گردم.

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛^{۱۴۲}

و شما هم به سوی او بازگشت خواهید داشت.

﴿أَتَأْخُذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرَدَّنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونَ﴾؛

شما می‌گویید: من به سراغ موجوداتی بی‌عرضه و ناتوان بروم و آنها را به عنوان معبود اتخاذ کنم که اگر خالقم بلایی متوجه من سازد، اینها نمی‌توانند از من رفع بلا نمایند! آیا این عاقلانه است که شما خالق خود را رها کرده و در مقابل موجوداتی از خود پایین‌تر یا مساوی

خود، کرنش می کنید، این بت های چوبی و فلزی که پرستش می کنید، جمادند و از شما پایین ترند. همین نمرود که بر شما حکومت می کند، مانند شما ناتوان و محتاج است. شما در مقابل موجوداتی کرنش می کنید و مراهم به عبادت آنها دعوت می کنید که اگر خالق من بخواهد به من بلایی برساند، اینها توانایی و عرضه ی رفع بلا را ندارند.

﴿أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً﴾

آیا این عاقلانه است که من به جای خالقم معبودهای دیگری اتخاذ کنم؟

بلای خداوند با مقام رحمانی او منافات ندارد

آلهه جمع "اله" است و اله یعنی معبود.

﴿إِنْ يُرِذْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونِ﴾

اگر آن مقام رحمان که مقام بخشنده است و به من همه چیز داده و همه ی نعمت های من از اوست، بخواهد به من بلایی برساند، این موجودات بی عرضه و ناتوان نمی توانند هیچ نفعی به من برسانند و مرا از بلای رحمان نجات دهند. "ضُرٌّ" یعنی بلا، البته بلای رحمان، رحمت است. زیرا برای جلوگیری از طغیان است. شما اگر به فرزندتان نهیب و تشر بزنید تا درس بخواند، این نهیب شما در واقع محبت به اوست. استاد اگر شاگرد بازیگوش خود را تنبیه کند، این تنبیه نشان رحمت است نه نشان عداوت. پس خداوند هم برای برگرداندن بشر از مسیر انحرافی به او بلا وارد می کند و لذا بلای او منافاتی با مقام رحمانیتش ندارد. یعنی در عین حال که رحمان است، دارای ضرر و بلا هم هست. زیرا اگر هر انسان منحرفی را به حال خودش رها کند، به هلاکت می افتد. پس بلای خداوند، از آثار رحمت رحمانیه ی اوست!

ولایت و شفاعت از نگاه شیعیان

﴿لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً﴾

شفاعت این (بت) ها از من دفع بلا نمی کند!

بت پرست ها، بت ها را شفیع خود نزد خدا می دانستند که در سوره ی زمر داریم:

﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ...﴾؛ ۱۴۳

اینان به جای خدا، اولیایی اتخاذ کرده اند و می گویند: اینها شفیعان [ما نزد خدا] هستند...! البته اشتباه نشود، ما هم ﴿اولیاء﴾ و ﴿شفعاء﴾ داریم اما آنها باذن الله "ولایت" و "شفاعت" دارند نه از جانب غیر خدا. فرقه ی وهابیه ما را متهم به شرک کرده می گویند: شما مثل بت پرست ها هستید که قرآن بت پرست ها را تخطئه می کند و می گوید: اینها به جای خدا، اولیایی اتخاذ کرده اند و می گویند آنها شفعای ما نزد خدا هستند. شما هم مثل بت پرست ها امامان خود، علی و آل علی علیهم السلام را به عنوان "ولایت" اتخاذ کرده اید و می گوید: آنها "ولئ" و "شفیع" ما نزد خدا هستند. قرآن این فکر را تخطئه کرده می فرماید آن کسانی که دیگران را به جای خدا اتخاذ "ولئ" می کنند و آنها را "شفیع" خود می دانند، آنها گمراه هستند. ما جوابمان این است که:

اولاً: ما امامان علیهم السلام خود را نمی پرستیم در صورتی که قرآن می فرماید: بت پرست ها بت ها را می پرستند!

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾؛ ۱۴۴

آنها به جای خدا، معبودهایی دارند که آنها را عبادت می کنند. می گویند:

﴿...مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...﴾؛ ۱۴۵

ما بت ها را عبادت می کنیم چرا که وسیله ی تقرّب به خدا و شفیع ما نزد خدا هستند... ولی ما جز خدا کسی را عبادت نمی کنیم و ثانیاً منصب ولایت و شفاعت را بت پرستان، خودشان به بت ها داده اند و آنها را به عنوان "ولئ" اتخاذ کرده اند. اما ما نه منصب ولایت را به علی و آل علی علیهم السلام داده ایم و نه منصب "شفاعت" را، بلکه خدا آنها را برای ما به عنوان ولئ و شفیع اتخاذ فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾؛ ۱۴۶

۱۴۳-سوره ی زمر، آیه ی ۴۳.

۱۴۴-سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

۱۴۵-سوره ی زمر، آیه ی ۳.

۱۴۶-سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.

ما آنها را به عنوان امام قرار داده ایم که به امر ما هدایت کنند...

خداوند متعال که فرموده است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛^{۱۴۷}

همانا ولی شما [در رتبه ی اول] الله است و [در رتبه ی دوم] رسول او و [در رتبه ی سوم] آن کسی است که در حال رکوع نماز، ایتاء زکات کرده، چنین کسی طبق روایات متعدّد حضرت علی علیه السلام است! خدامی فرماید: من به آنها منصب "ولایت" و "شفاعت" داده ام:

﴿...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى...﴾؛^{۱۴۸}

﴿...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...﴾؛^{۱۴۹}

معصومین علیهم السلام به اذن خدا دارای منصب "شفاعت" و به جعل خدا، دارای منصب "ولایت و امامت" هستند و ماهیچ گونه دخالتی در جعل این دو منصب برای امامان خود ندارند. پس فرق ما بابت پرستان از زمین تا آسمان است. بت پرستان غیر خدا را عبادت می کنند و "ولایت" و "شفاعت" را خود برای آنها جعل کرده اند.

حال آن مرد مؤمن در میان «اصحاب القریه» گفت:

﴿أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرَدَّنْ...﴾؛

اگر من غیر از خالق خود مخلوق دیگری را به عنوان معبود اتّخاذ کنم، هیچ نفعی به حال من نخواهد داشت و نخواهد توانست مرا از بلای خالقم در دنیا و عذاب او در آخرت نجات دهد و در این صورت:

﴿إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛

به طور حتم، من [که به دنبال خالق خود رفته ام] در گمراهی آشکاری خواهم بود.

آخر چرا من دنبال مخلوق پوسیده هایی بروم که عاجز، ضعیف و ناتوان بوده و مالک

۱۴۷-سوره ی مائده، آیه ی ۵۵.

۱۴۸-سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸.

۱۴۹-سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.

نفس خودشان هم نمی‌باشند و چه گمراهی و ضلالتی از این آشکارتر که انسان زنده‌ی عاقل باشعور به دنبال موجودات مرده از جماد و نبات و حیوان و یا انسان‌هایی که مثل خود او هستند برود و آنها را بپرستد و از آنها شفاعت بطلبد.

﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ﴾؛

به یقین من ایمان به پروردگار شما آورده‌ام. حال از من بشنوید.

شجاعت ستودنی مرد مؤمن در اعتراف به ربوبیت

این مرد مؤمن در میان افراد کافر و مشرک یک شهر که همه برای کشتن و نابود کردن رسولان خدا آماده شده بودند، با کمال شهامت و صلابت در بین مردم اعلام کرد: اگر شما با رسولان خدا به ستیزگی برخاسته‌اید، بدانید که من به آنها ایمان آورده‌ام. حرف مرا بشنوید. من مؤمن هستم و به ربوبیت و الوهیت خالقم اعتقاد و اعتراف دارم.

تا اینجا سخنان آن مرد مؤمن است که خدا نقل می‌فرماید آمد و فریاد توحید سر داد. اولین حرفی که انبیاء علیهم‌السلام به مردم گفته‌اند "توحید" بوده، این مرد هم نخستین سخنش با مردم خود توحید بوده؛ به تعبیر قرآن گفته است: چرا من خالق خودم را عبادت نکنم؟! این جاسخن از فطرت به میان آمده است. دقت می‌کنید که در این نقل قول خداوند از آن مرد مؤمن، "توحید فطری" بالاتر از "توحید عقلی" است. یعنی انسان با عقل خود استدلال می‌کند و برهان می‌آورد و صانع عالم را اثبات می‌کند. ولی عمیق‌تر از توحید عقلی، توحید فطری است.

معنا و مفهوم فطرت

فطرت یعنی سرشت و واقعیت عینی هر موجودی. هر موجودی در عالم خارج واقعیت و وضعیتی دارد و نحوه‌ی وجود و نحوه‌ی خلقت و آفرینشش به گونه‌ای خاص است. مثلاً فرض کنید یک لوستر که از سقف اتاق آویزان است؛ وضعیتی وجود و موقعیتی در این فضا آویختگی به سقف است یعنی سرشتش آویختگی است که اگر سقف، آن را رها کند، افتاده و خرد خواهد شد. منتها او این عقل و درک را ندارد تا پی به واقعیت خود ببرد. چشمی ندارد که ببیند در چه وضعی است و دریابد که الان تکویناً آویخته است. ادراک ندارد که بفهمد

چگونه آویخته است. اگر چشمی داشت و می دید که چگونه آویخته است مضطرّ می شد، دست به دامن سقف می زد و می دانست اگر دست از دامن سقف بردارد، افتاده و نابود می شود. می فهمید که بقا و حیات او به این سقف است. اگر اینها را می فهمید، از همه چیز چشم می پوشید و فقط به دامن سقف می چسبید. چون می دانست که نگهدار او همین سقف است. بنابراین غیر از سقف هیچ چیز نمی دید و جز "یا سقف" هیچ چیز نمی گفت. فقط در مقابل سقف خضوع می کرد و از آن مدد می گرفت. حتّی خودش را هم فراموش می کرد. معنای فانی شدن عابد در معبود همین است که موقعیّت و واقعیّت خود را بفهمد و جز تدلّی* و آویختگی به معبود چیزی نفهمد. اصلاً مخلوق واقعیّت و سرشتی جز تدلّی ندارد. خدا در باره ی رسول اکرم ﷺ فرموده است در شب معراج:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾؛^{۱۵۰}

نزدیک شد [به مقام اعلا و ارفع ربوبی] و به آن آویخته شد.

پیامبر اکرم ﷺ آویختگی خودش را در درجه ی اعلیٰ وجدان کرد. ما هم در حدّ خود اگر مدارج بندگی را روی نظم و حساب خاصّ خود طی کنیم، می توانیم آویختگی خود را درک کنیم. این را که درک کردیم، آویختگی اضطراری و تکوینی که داریم، آویختگی اختیاری هم پیدا می کنیم و از عمق جانمان فریاد می کشیم: "یا حیّ و یا قیّوم" از صمیم دل دست به دعا بر می داریم که:

﴿أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...﴾؛^{۱۵۱}

آیا کیست که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد...

خدا یا! من مضطرّ و ناتوانم. اگر رهایم کنی، هیچ و پوچم!

این همان توحید فطری است و مفهوم آن این که آدمی به سرشت خلقتش برگردد.

مدفون شدن توحید فطری زیر غبار اوهام و خیالات

* تدلّی: آویزان شدن، آویختن.

۱۵۰-سوره ی نجم، آیه ی ۸.

۱۵۱-سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

و باید اقرار کنیم که متأسفانه فطرت ما زیر خروارها اوهام و خیالات گم شده و واقع مطلب این است که ما خودمان را گم کرده ایم. یک عمر است زندگی می کنیم ولی خود را نشناخته و نیافته ایم و آنچه که شناخته و یافته ایم، فقط در و دیوار خانه ی من و ماشین و مغازه ی من است. به سراغ خود نرفته ایم که ببینیم این خود من چه کاره است. بزرگ ترین مانع خداشناسی، همین غرق شدن در دریای افکار خویشتن است و خیلی هنر کنیم، افکار علمی به دست می آوریم و درس می خوانیم و کار می کنیم و همین افکار علمی طناب پیچمان کرده و باعث شده که خودمان را فراموش کنیم. افکار همانند پیلای کرم ابریشمی است که می تند و دور خود می پیچد و عاقبت هم در میان تنیده های خود می میرد! ما یک عمر است در میان تنیده های خود می چرخیم. افکار خودمان، افکار فلان گوینده که چه گفته، افکار فلان نویسنده که چه نوشته و مانند اینها را دور خود پیچیده ایم و روز به روز هم بر این تنیدن می افزاییم. اگر بخواهیم خداشناس واقعی، عینی و فطری باشیم - نه خداشناس علمی و مفهومی که خداشناس علمی و مفهومی فراوان داریم - باید از میان این افکار خود ساخته بیرون بیاییم و موقعیت عینی خود را درک کنیم، مثل لامپ آویخته ی از سقف که اگر درک کند به سقف آویخته است، در این صورت طبیعی است که محکم به سقف می چسبد و دست از دامن سقف بر نمی دارد. من اگر افکار خود ساخته را کنار بزنم و موقعیت خود را بیابم که من چه کسی هستم؟ خواهیم دید که موجودی ضعیف، ناتوان و مقهورم که مالک وجود خود و صاحب اختیار هستی خودم نیستم و علی الدوام در حال تحوّل؛ بدون این که صاحب اختیار تحوّل خودم باشم.

گاه خوشحالم و گاه غمگین، گاه کسل هستم و گاه بانشاط، گاه در خواب و گاه در بیداری، گاهی چنان فشرده می شوم که دنیا با تمام وسعتش در نظرم زندانی تنگ و تاریک می آید و گاهی چنان خوشحال می شوم که تمام مشکلات عالم را در پیش خود حل شده می دانم! گاهی مطلبی را یاد گرفته ام؛ آیه ی قرآن، حدیث، شعر و... حفظ کرده ام ولی ناگهان در حین سخنرانی یادم می رود. عجب! این که در انبار حافظه ام بود؛ کجاست؟ هر چه به خود فشار می آورم و انگشت به پیشانی می زنم؛ یادم نمی آید. وقتی که به منزل رفتم، ناگهان سر

سفره یادم می آید. یعنی چه؟ موقعی که به آن احتیاج داشتم، بیچاره شدم ولی یادم نیامد، اکنون که احتیاج ندارم یادم می آید! پس معلوم می شود من مالک حافظه و انباشته های در حافظه ام نیستم! چه کسی به من یاد می دهد و چه کسی از یادم می برد؟ یادم می رود یعنی چه؟ به کجا می رود؟ وقتی پیش من بود در کجای من بود؟ گاه تصمیم می گیرم که نخوابم، ناگهان چنان خواب به من حمله می کند که از خود بیخود می شوم و پس از شش ساعت از خواب می پرم و گاه می خواهم که بخوابم هر چه از این پهلوی به آن پهلوی می غلتم خوابم نمی برد!

پس من مالک خواب و بیداری خودم هم نیستم. من را می چرخانند، خوشحال و غمگینم می کنند. به خوابم می برند و بیدارم می کنند. مطلب یادم می دهند و از یادم می برند. همین جایی یابم که من در پنجه ی قدرت قهاری اسیرم، قدرتی که از من به من نزدیک تر است و از خودم در خودم متصرف تر. به عمق وجود من راه دارد. در سرّ ضمیر من دست او کار می کند. دل و جانم را در قبضه ی قدرت خود گرفته و از این حال به آن حال می چرخاندم. پس من به او آویخته ام و از او جدا نیستم! اگر او کنار برود، من هیچ و پوچم. حال این نیرو و این قدرتی که بر من احاطه دارد در کجاست؟ کیست، چیست و در کجای من است؟ در این که هست و مرا می چرخاند تردید ندارم، زیرا خودم را می بینم که در حال تحوّل و این تحوّل در اختیار خودم نیست، مالک افکار و تصمیمات خود نیستم. از تصمیمم بر می گردم، چگونه بر می گردم؟ من خودم که هستم، چه هستم؟ کجا بودم و چطور شد آدمم؟ آورنده ی من کیست و چه کسی مرا می برد؟ چطور زنده ام و چطور می میرم؟ زنده بودن یعنی چه و مردن یعنی چه؟ پس من می یابم که متصرف و مدبّر امر دارم و قیوم دارم. اما این قیوم من کیست؟ نمی دانم چیست؟ نمی فهمم کجا و چگونه است؟ نمی توانم قائل به تعطیل باشم و بگویم نیست. برای اینکه من هستم و به اراده ی او می چرخم. هستی او در وجود من از هستی خود من روشن تر است. نمی توانم قائل به تشبیه باشم و بگویم: آن قیوم و مدبّر من مثل این در و آن دیوار است، مثل زمین و آسمان است. چاره ای ندارم جز این که او بگویم و از "او" تعبیر به «هو» کنم.

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛

و غیر این هیچ راهی ندارم. او بزرگ تر از آن است که به وصف من درآید و شبیهی

داشته باشد. سبحان الله او منزّه از عدم و از هر عیب و نقصی است و مبرّی از هر شبیه و نظیری است. این معنای بازگشت به فطرت است و درک موقعیت خود در عالم هستی.

طالب آن است که عطشناک است

ولی یاللاسف که ما گرفتار اوهام و خیالات و افکار خود شده و خود را فراموش کرده ایم! مثل عطش که یک واقعیت عینی در خارج است، منتها مردم در مورد فهمیدن معنای عطش متفاوتند. عطش چیست؟ ممکن است مردمی باشند که عربی هم بلد نیستند. چون لفظ عطش عربی است و فقط لفظ عطش را خوب بلدند و با فصاحت آن را تلفّظ می کنند ولی از معنای آن بی خبرند. بعضی هستند که هم لفظ آن را خوب می گویند و هم معنای آن را می دانند و می گویند: عطش، حالت آب طلبی است، آن حالتی که در انسان پیدا می شود و طالب آب می شود که تا آب به او نرسد آن حالت در او فرو نمی نشیند. این معنای عطش است که خوب می داند ولی از واقعیت عینی آن بی خبر است.

همین آدمی که لفظ عطش را خوب می گوید و خوب هم معنا می کند لیکن از واقعیت آن بی خبر است. زیرا تشنه نیست و سیراب است و لذا از واقعیت آن نا آگاه است. به دریای آب هم که برسد، به آن اعتنا نمی کند. اگر گواراترین آب ها را هم به حلقش بریزند، احساس لذّت نمی کند، چون تشنه نیست. در صورتی که آدم تشنه از آب لذّت می برد. اما یکی پیدا می شود که در میان بیابان خشک و سوزان، فرسنگ ها راه پیموده و خسته شده، وامانده و گرمازده شده، از سوز عطش زبانش در دهانش خشکیده که حتی قادر به حرف زدن نیست و نمی تواند کلمه ی عطش را به زبان جاری کند. زیرا از سوز عطش فکرش را کد شده و اصلاً معنای عطش را هم بلد نیست؛ اما سراپای وجودش عطش است. از موی سر گرفته تا ناخن پا به زبان حال داد می زند "العطش" به زبان چیزی نمی گوید، در فکر هم خطوری ندارد ولی از اوّل تا آخر وجودش داد "العطش" می زند، او کلمه ی آب را بلد نیست بگوید، معنای آب را هم نمی تواند تصوّر کند. اما سراپا طالب آب است و حقیقت عطش را در خود می یابد. لذا اگر شما یک قدح آب سرد و زلال پیش این آدم ببرید، صدای آب، تار و پود وجودش را

می لرزاند؛ جرعه‌ای از این آب به حلقش بریزید، جان پیدا می کند، لذتی احساس می کند که شما از تصوّر آن نیز عاجزید.

تفاوت خداخواهان صادق با خداجویان ناطق

در مورد خدا هم مطلب همین است. درباره‌ی خدا یک عده از مالفاظ هستیم و عبارت پرداز. لفظ را خوب می گوئیم. ممکن است یک ساعت بنشینیم و مرتّب و منظم درباره‌ی صفات جلال و جمال خدا و نبوّت و امامت و معاد و... بحث کنیم. بسیار روان و فصیح. ولی چه بسا همین حرف‌هایی که می زنیم؛ از کتابی آنها را حفظ کرده‌ایم و خودمان نیز معنای آن را نمی فهمیم.

دسته‌ی دیگر خوب بلدند حرف بزنند، فصاحت و بلاغت دارند، درس هم خوانده‌اند، معانی را خوب می فهمند، حکمت‌دان و فلسفه‌دانند. من آنم که فلسفه‌ی اشراق و حکمت مشاء می دانم، برهان صدّیقین را خوب به کرسی می نشانم. ابطال دور و تسلسل می کنم. اما اینها چیست؟ یک مشت اصطلاحات فنی است. صنعتی است که در انسان پیدا می شود و ممکن است در نظر مردم ساده، بسیار بزرگ و با عظمت جلوه کند. اما در نظر ارباب بصیرت صد هزار خروارش هم به یک غاز نمی ارزد!! این مُقَرَّب نیست و تقرّب الی الله نمی آورد. چه بسا همین افراد در اعتقادات دینی شان خلل و در اعمال دینی شان کسری دارند. اما از آن طرف کسی پیدا می شود که این اصطلاحات فنی را نمی داند و قادر نیست خیلی خوب صحبت کند. اما در واقع، حقیقت توحید را دارد. واقعیّت معرفت الله را دارد. این آدم مثل همان کسی است که تشنه است. چنین شخصی اگر نام خدا را بشنود:

﴿...إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ...﴾؛

...وقتی اسم خدا پیش اینها برده می شود دلشان فرو می ریزد... و رنگ از رخسارشان می پرد.

نه مگر علی علیه السلام وقتی به نماز می ایستاد بدنش می لرزید؟

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ

ایماناً...﴿۱۵۲﴾

مؤمنان تنها کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می شود دلهاشان ترسان می گردد و هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده می شود ایمانشان افزون می گردد...

وقتی آیات خدا بر آنان خوانده شود، لحظه به لحظه بر روشنایی قلبشان افزوده می شود. پرده هایی از جلال و جمال خدا از جلوی چشمانشان کنار می رود و غرق در جمال حضرت معبود می شوند و طوری می شوند که از خواب و خور می افتند و از کوچه و خیابان و مردم می گریزند و ما روشنفکران به آنها می خندیم و آنها را دیوانه می دانیم.

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿۱۵۲﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿۱۵۳﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿۱۵۴﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُونَ ﴿۱۵۵﴾﴾

تبهکاران به اهل ایمان می خندند و هنگامی که از کنار مؤمنان عبور می کنند به هم چشمک می زنند و هرگاه به سوی همفکران خود بر می گردند مؤمنان را به ریشخند و تمسخر می گیرند و وقتی آنها را می بینند؛ می گویند: اینها راه گم کرده و به بیراه افتاده اند...

میان عاشق و معشوق رمزی است چه داند آن که اشتر می چراند

دل در غم کدام دلبر؟

ما باید برویم نخودچی و کشمش بخوریم! برای به دست آوردن سفره های چرب و نرم و پست های ریاست و مقام با هم بجنگیم و... ما کجا و سخن از لقاء خدا، رضوان خدا، صفات جمال و جلال خدا گفتن کجا، ما چطور می توانیم بگوییم و بفهمیم؟!

یک بچه ی پنج ساله ای که عروسک باز است و دین و دنیايش عروسک است، شب هم که می خوابد، آن را در بغل می گیرد و خواب عروسک می بیند. چون در عالم عروسک بازی سیر می کند. حال اگر به آن بچه بگوییم: بچه! عروسک که چیزی نیست که تو این قدر به آن دل بسته ای، تو خبر از لذت ازدواج با عروس نداری، خبر از لذت جاه و مقام و منصب نداری، تو خبر از حل مشکلات علمی و فلسفی نداری و... آن بچه معنای این سخنان را نمی فهمد و

۱۵۲-سوره ی انفال، آیه ی ۲.

۱۵۳-سوره ی مطففین، آیات ۲۹ تا ۳۲.

چه بسا لبخند تمسخر هم به ما بزند. چون هنوز غریزه‌ی جنسی و نیروی جاه و مقام‌طلبی در وجودش بروز نکرده است. اگر بچه‌ای را روی تخت سلطنت بنشانی نه تنها از آن لذت نمی‌برد بلکه آن تخت سلطنت برای او زندان می‌شود. اما همین که این بچه‌ی پنج ساله به هجده سالگی رسید، دیگر او به عروسک نیازی ندارد، او دلش عروس می‌خواهد!! او هزار خروار عروسک را به پای یک نگاه عروس می‌ریزد! اما همین جوان به پست و مقام چندان اعتنايي ندارد. ولی همین که به سنّ پنجاه و شصت سالگی رسید و هوس ریاست در وجودش گل کرد، دیگر به عروس هم چندان رغبتی از خود نشان نمی‌دهد و چه بسا عروس‌ها را به عوض نشستن یک ساعت بر تخت سلطنت بیخشد.

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

اگر میل به کمال خواهی انسان به همین کیفیت ادامه پیدا کند و انسان در مسیر تکامل

پیش رود به جایی می‌رسد که می‌گوید:

(وَلَا لَفِئْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنُرٍ)؛^{۱۵۴}

به خدا قسم این دنیای زیبا در نظر شما، در نظر من [علی] از آب بینی بز پست تر است!

هنوز ندای غفیفانه‌ی یوسف صدیق علیه السلام در عالم به گوش می‌رسد که:

﴿...رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ...﴾؛^{۱۵۵}

...خدا یا! زندان برای من محبوب تر است از این خواسته‌ای که زن‌های مصری از من دارند...

ایمان قویم نشانه‌ی رسیدن به مقام یقین

آری! یوسف در مسیر تکامل انسانی خود، جمال اعلایی را مشاهده کرد که گفت:

زندان برای من محبوب تر از کاخ پر رونق غرق در امواج شهوات زلیخا است! آیا می‌توان به

اینجا رسید؟ آری! می‌توان، منتها ما نخواسته‌ایم فطرت را و هدف اصلی از خلقت را بشناسیم.

حداقل اگر ما کاری نکردیم و به جایی نرسیدیم، منکر واقعیت‌ها نباشیم. نگوییم آنچه که من

۱۵۴- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی شششقیه.

۱۵۵- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳۳.

نمی دانم اصلاً در عالم نیست. نه، در عالم هست، ولی من نمی فهمم.
مگر حارث بن مالک جوان نبود؟ رسول خدا ﷺ دید او بعد از نماز صبح در صف
جماعت نشسته و خواب بر او غلبه کرده، از وضعش معلوم است که بیخوابی زیاد کشیده.
رسول خدا ﷺ آمد و احوالپرسی کرد:

(كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟)

چگونه صبح کردی؟

گفت:

(أَصْبَحْتُ بِاللَّهِ مُوقِنًا؛)

در حال یقین هستم.

فرمود:

(إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةً مَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؛)

هر چیزی حقیقتی دارد، علامت حقیقت یقین تو چیست؟

گفت:

(إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَشْهَرُ لَيْلِي وَأَظْمَاءُ هُوَ اجْرِي...؛)

به خدا قسم یا رسول الله، این یقین من است که نمی گذارد شب ها بخوابم و اشت های به
غذا از من سلب شده، روز های گرم روزه دارم و شب های بلند، شب زنده دار. یا رسول الله! چنان
شده ام که صدای جهنم را می شنوم و شراره های جهنم را می بینم. قرآن می فرماید:
﴿أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ ۖ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۚ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۚ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ
تَعْلَمُونَ ۚ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ۚ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾؛^{۱۵۶}

افزون طلبی یا مباهات بر یکدیگر شما را به خود مشغول داشته و از خدا و آخرت غافل ساخته است
تا آنجا که به دیدار قبرها رفتید و قبور مردگان خود را مایه ی مباهات بر یکدیگر قرار دادید؛ ولی چنین
نیست که شما می پندارید به زودی خواهید دانست. باز هم چنین نیست و به زودی خواهید دانست. اگر شما
با علم یقین به آخرت ایمان داشتید این چنین گمان نمی کردید. شما یقیناً جهنم را خواهید دید.

فعلاً این افزون طلبی هاشمارا سرگرم کرده. اگر واقعاً به قرآن ایمان بیاورید، از خلال آیات قرآن، جهنم رامی بینید. صدای جهنم رامی شنوید. این جوان گفت: یا رسول الله! گویی محشر را می بینم که نیکوکاران و بدکاران محشورند. ناله ی تبهکاران در آتش جهنم به گوشم می رسد.
(إِنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي)؛^{۱۵۷}

ناله ی جهنم در گوشم می پیچد و نمی توانم بخوابم.

این حکایت را شاعر عارف هم به نظم آورده:

در جهان پیدا کنم امروز نشر	یا رسول الله بگویم سرّ حشر
فاش می بینم عیان از مرد و زن	جمله را چون روز ستاخیز من
تا چو خورشیدی بتابد گوهرم	هَلْ مرا تا پرده ها را بردَرَم

به من اجازه می دهید یک مقدار بیشتر پرده ها را کنار بزنم تا آن جا که وجود خورشید مانندم بتابد و عالمی را روشن کند.

وزانین و ناله ی واحسرتاه	کر شد این گوشم ز بانگ آه آه
لب گزیدش مصطفی یعنی که بس!	هین بگویم یا فرو بندم نفس
مهر کردند و دهانش دوختند	هر که را اسرار حق آموختند

بعد فرمود:

(هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ)؛

این بنده ای است که خدا قلبش را به نور ایمان روشن کرده است.

آفتاب ایمان در قلب او تابیده، قلبش به نور الهی روشن شده است و حقایق رامی بیند که تاریک دلان نمی بینند. چه می شود کرد؟ یک جایی از فضا تاریک است. آن افراد چیزی نمی بینند. یک جای دیگر فضا روشن است؛ مردمی که آنجا هستند می بینند.

به هر حال این آیات نشان می دهد که آن جمعیت «اصحاب القریه» این گونه بودند. به

پیغمبرها گفتند:

(...إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ...)^{۱۵۸}؛

...ما شما را شوم می دانیم...

آمدن شما در میان ما مایه ی بدبختی ماست. شما را سنگسار می کنیم و عذابتان می دهیم. اما این مرد آمد و گفت:
﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ﴾؛

من با تمام این بلاها می سازم. می دانم شما با من چه خواهید کرد ولی هر چه می خواهید بکنید؛ من ایمان آورده ام.

خدا کند از برکات کلمات بزرگان، انبیاء و اولیای خدا ﷺ نوری از ایمان در قلب های ما بتابد. این مجالس که دور هم جمع می شویم، همه ی امیدمان این است که به لطف خداوند از انفاس قدسی اولیای خدا به ما هم مددی برسد و این ظلمت ها و ناگواری ها، ناملایمات، افکار و اوهام که در قلب های ما کدورتی ایجاد کرده کنار برود. ان شاء الله تا نمرده ایم چشم دلمان باز شود و بیننده ی جمال حق باشیم و در آخرین لحظات عمر و حیات خود جمال دلربای مولای محبوب خود حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ببینیم و آنگاه جان به جان آفرین تسلیم کنیم. آمین یا رب العالمین!

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۲۶ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ

۲۷ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ^{۱۵۹}

به او گفته شد داخل بهشت شو، گفت: ای کاش قوم من می دانستند که پروردگارم مرا آمرزید و از جمله ی گرامی داشته گان قرارم داد.

به شهادت رسیدن مرد مؤمن

در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که فرستادگان الهی در شهر انطاکیه مردم را به توحید دعوت نمودند ولی مردم به جای آن که آنان را اجابت کنند تکذیب کردند! مرد مؤمنی به فرموده ی قرآن از دورترین نقطه ی شهر برای دفاع و حمایت از آن فرستادگان خدا آمد و راجع به توحید که اساس دعوت انبیاء علیهم السلام است برای مردم استدلال کرد و آنها را با منطق و برهان به خداوند سبحان توجه داد. لیکن نه تنها در آنها مؤثر واقع نشد که در مقام شکنجه و آزار او برآمدند! حال قرآن نقل نمی کند که آنها چه عکس العمل خشونت آمیزی از خود نشان دادند. اگرچه مفسرین می گویند: او را سنگسار کردند و آن مرد مؤمن کشته شد، لیکن در خود قرآن عکس العمل ناجوانمردانه ی آن مردم نقل نشده و همین قدر فرموده است:

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾؛

به او گفته شد در بهشت داخل شو.

همین جمله نشان می دهد که او کشته شده و به درجه ی شهادت رسیده که به محض مردن داخل بهشت شده است و بعد هم وقتی آن مرد مؤمن به آن عالم منتقل شد:

﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾؛

گفت: ای کاش این مردم من می دانستند که خدا با من چه رفتار کریمانه ای کرد و چگونه مورد مغفرت خود و سپس مورد اکرام قرار داد.

﴿بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾؛

هم از لغزش های من گذشت کرد و هم از اکرام شدگان قرارم داد.

متقیان همیشه مورد اکرامند

کرامت همیشه با تقوا همراه است. انسان هر چه با تقواتر، کرامتش هم بیشتر است.

﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...﴾؛^{۱۶۰}

...متقی ترین شما، گرامی تر شما، نزد خداوند است...

ولی در عین حال قرآن دو گروه را نشان می دهد که اینها از مکرمین بوده و در بهشت نیز

مورد اکرامند. یک گروه، گروه فرشتگان و انبیاء و اولیای خدا علیهم السلام هستند.

﴿...بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ۖ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾؛^{۱۶۱}

قرآن نشان می دهد که اینها بندگان مُکرم خدا هستند و یک قدم بر خلاف فرمان خدا

برنمی دارند و یک سخن برخلاف رضای خدا نمی گویند. اینها مُکرمین می باشند. گروه دیگر

مخلصین هستند که در درجه ی اعلای تقوا قرار گرفته اند. خدا در سوره ی معارج می فرماید:

﴿أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾؛^{۱۶۲}

اینان [هم] در میان بهشت ها و باغ ها [ی ابدی] مورد اکرام می باشند.^{۱۶۳}

۱۶۰-سوره ی حجرات، آیه ی ۱۳.

۱۶۱-سوره ی انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۱۶۲-سوره ی معارج، آیه ی ۳۵.

به هر حال خدا آن مرد مؤمن را در ردیف مکرمین قرار داده است. او آرزو می کند ای کاش مردم می فهمیدند بعد از مرگ چه صحنه هایی پیش خواهد آمد و خودشان را آماده می کردند و مراقب می شدند که هیچ وقت با عناد و لجاجت عمل نکنند.

﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾؛

از رسول خدا ﷺ نقل است که فرمود: این مرد مؤمن هم در زمان حیاتش ناصح مردم بود و هم بعد از مرگش. در حیاتش ناصح و خیر خواه مردم بود و آنها را به توحید و اتباع از حق دعوت می نمود. بعد از مرگ هم آرزو می کرد ای کاش اینها از صحنه های پس از مرگ آگاه می شدند تا اینگونه با استکبار و لجاج عمل نمی کردند و لذا او در هر حال ناصح مردم بوده ولی مردم او را دشمن خود پنداشتند!

اثبات وجود عالم برزخ به دلیل این آیه

باری! به او گفته شد داخل بهشت شو. از جمله مطالبی که از این آیه ی شریفه استفاده می شود، وجود عالم برزخ است و از جمله آیاتی که برای اثبات عالم برزخ می توان به آن استدلال کرد همین آیه است. ما معتقدیم وقتی از دنیا رفتیم، به عالم قیامت منتقل نمی شویم بلکه عالمی بین دنیا و آخرت به نام "عالم برزخ" وجود دارد که ما در آنجا حیات برزخی و بهشت و جهنم برزخی خواهیم داشت و تا روز قیامت و رستاخیز عمومی در عالم برزخ خواهیم ماند و آن غیر عالم محشر و قیامت است.

پایه های اعتقادی ما، سخنان سفرای الهی است نه فلاسفه

ما چاره ای نداریم جز این که در اینگونه مسائل گوش به حرف خالق و سُفرای خالق بدهیم و خودمان اظهار نظر نکنیم و به اظهار نظر دیگران نیز اعتماد ننماییم. البته بزرگان از حکما و فلاسفه که بحث های عقلی دارند و در حقایق عالم بحث می کنند، آنها هم براهین و دلایل گوناگون اقامه می کنند بر اینکه عالم برزخ هست. در عین حال ما به براهین آنها اعتمادی نداریم و گفتار آنها را پایه ی اعتقاد خود قرار نمی دهیم. زیرا ممکن است اشتباه

کنند. چون اشتباه برای بشر عادی ممکن است و شاهد بر امکان اشتباهشان، وجود اختلاف نظری است که آنها با یکدیگر دارند و حال آن که انبیاء علیهم السلام هرگز اختلاف نظر با یکدیگر ندارند. شما دو پیغمبر را نمی بینید که در مسائل دینی و دنیوی و اخروی با هم مخالفتی داشته باشند و همین طور دو امام نیز هرگز با هم اختلاف ندارند.

معلوم می شود آنها با عالم وحی ارتباط دارند و از جانب خالق عالم که مدبر و سازنده ی عالم است به آنها وحی می رسد. تنها کسی که از ظاهر و باطن آدم آگاه است خداست. او صانع است و می داند چه ساخته است و به همین دلیل تنها اوست و سفرای او که می توانند در این گونه مطالب اظهار نظر نمایند. دیگران ممکن است نظراتشان آمیخته با اشتباه باشد اگرچه فلاسفه با دلایل عقلی معاد را اثبات می نمایند ولی در عین حال در بعض موارد به مشکل برمی خورند. از باب مثال "شبهه ی آکل و مأکول" شبهه ای است که به ذهن می آید. آنها جواب هایی می دهند که قانع کننده نیست و معلوم می شود بشر عادی نمی تواند با برهان عقلی به تمام خصوصیات مطلب واقف شود. اصل مطلب با عقل اثبات می شود لیکن خصوصیات مطلب را با عقل نمی توان اثبات کرد.

مثلاً نمی دانیم شب اوّل قبر چه رخ می دهد؟ آیا روح به بدن منتقل می شود؟ این بدن باید صحبت کند و چه طور می شود به این بدن انتقال پیدا کند... این شبهات را کسی با عقل خود نمی تواند به طور قاطع حل کند و جواب قانع کننده ای بدهد. براهین فلاسفه به جای خودش محترم و سعی آنها مشکور است. ولی در عین حال برای ما قابل اعتماد نیست! تنها کلامی که در مسائل اعتقادی مورد اعتماد ماست، گفتار خالق و انبیای مبعوث از جانب خالق است! اینها اشتباهی ندارند و آنچه بگویند حق است و ما می توانیم بدون چون و چرا گفتار آنها را بپذیریم. هر چند عقل ما آن را درک نکند. در اصول عقاید ما نباید تقلید کنیم. از روی دلیل عقلی، باید به توحید و نبوت و امامت و معاد اعتقاد پیدا کنیم. البته اصل مطلب را با عقل اثبات می کنیم نه خصوصیات آن را که نیاز به وحی دارد. مثلاً با عقل اثبات می کنیم که باید از جانب خدا به پیامبر وحی برسد.

ما می دانیم جبرئیل امین از جانب خدا واسطه ی وحی است و به رسول ابلاغ وحی

می کند، ولی نمی دانیم خود جبرئیل چه حقیقتی دارد؟ نحوه ی نزول او چگونه است؟ آن لحظه ای که رسول وحی را دریافت می کند چه حالی به او دست می دهد؟ تلقی وحی چگونه و به چه مفهومی است؟ ما اینها را نمی فهمیم. عقل ما قادر به درک جزئیات نیست. فقط اصل مطلب را درک می کند که مثلاً لازم است پیامبر باشد و وحی باشد. لازم است امام باشد و امام باید دارای عصمت باشد، ولی باز هم نمی فهمیم حقیقت عصمت یعنی چه؟ حقیقت امامت و احاطه ای که بر عالم دارد یعنی چه؟ ما اینها را درست درک نمی کنیم.

اثبات اصول مطالب، عقلی اما خصوصیات آنها مربوط به وحی است و از طریق وحی باید درک شود که ما بعد از این عالم، عالم برزخ و بهشت و جهنمی داریم که قبل از بهشت و جهنم محشری است!

ورود مرد مؤمن به بهشت برزخی

از جمله آیاتی که دالّ بر این مطلب است همین آیه است که:

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾؛

به محض این که آن مرد مؤمن از دنیا رفت، داخل بهشت شد، اما بهشت برزخی. زیرا باید همه ای ابنای بشر بمیرند تا بهشت و جهنم محشری برپا شود.

بنابراین معلوم می شود پس از دنیا، برزخی داریم و نظیر آن را در سوره ی نوح می خوانیم که درباره ی کفار نشان می دهد که در برزخ معذبند و صالحان از نعمت ها برخوردارند. در سوره ی نوح راجع به کفار آمده:

﴿مِمَّا حَطَبَتْهُمْ أَغْرِقُوا فَاذْخُلُوا نَارًا...﴾؛^{۱۶۴}

به خاطر گناهانشان در دریا غرق شده و سپس در آتش انداخته شدند...

از آب در آتش افتادند. توفان که آمد، همه غرق شدند و به محض این که غرق شدند داخل آتش شدند. یعنی فاصله ای نبود. مردن همان بود و در آتش افتادن همان. پس دنیا به برزخ خیلی نزدیک است؛ به اندازه ی یک نفس! این مطالب را ما از طریق وحی به

دست آورده ایم و گرنه کسی ندیده است و آنچه صحیح است و عاری از اشتباه، گفتار خداست. راجع به شهدای می فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾ فَرَحِمَنِّ
بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...؛^{۱۶۵}

آنان که در راه خدا کشته شده اند، تو مپندار که مرده اند؛ بلکه آنها نزد خدای خود زنده اند و هم اکنون رزق [خاص به خود را] می خورند و به آنچه که خدایشان به آنها داده است خوشحالند...

راجع به آل فرعون نیز می فرماید:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾؛^{۱۶۶}

صبح و شام آنها به آتش عرضه می شوند و این حیات برزخی آنهاست. روز قیامت که برپا شد، به فرشتگان خطاب می شود که آل فرعون را با بدترین عذاب داخل آتش کنید.

دلالت آیات قرآن و روایات بر وجود بهشت و جهنم برزخی

پس آیات قرآن، هم درباره ی پاکان و صالحان بر حیات برزخی و بهشت برزخی دلالت می کند و هم درباره ی بدان و نابکاران حیات و جهنم برزخی را نشان می دهد. این مطالبی است که ما به آن اعتقاد داریم و اعتقاد ما بر اساس "وحی" است. قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام این حقایق را اثبات کرده اند.

در جنگ بدر وقتی ابو جهل و همفکران او کشته شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد اجساد آنها را در چاه انداختند و بعد در کنار چاه ایستاد و خطاب به آنها یک یک نامشان را برد و فرمود:

(إِنِّي وَجَدْتُ مَا وَعَدَ رَبِّي حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا)؛

ای فلان، ای فلان! من آنچه را که خدای من به من وعده کرده بود؛ به حق یافتم، آیا شما هم آنچه را

که خدای شما به شما وعده کرده بود؛ به حق یافتید؟

۱۶۵-سوره ی آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

۱۶۶-سوره ی غافر، آیه ی ۴۶.

آیا وقتی مرید دیدید که آنجا چه خبر است؟ آن که من می گفتم مراقب خود باشید و خود را منتظم کنید تا پس از مرگ گرفتار نشوید، اکنون گرفتار شدید یا نه؟ من وعده‌ی خدای خود را به حق دیدم، شما هم وعده‌ی خدا را به حق دیدید؟ کسانی که اطراف پیامبر بودند گفتند:

(یا رَسُولَ اللَّهِ! تُنَادِيهِمْ وَهُمْ أَمْوَات)؛

ای رسول خدا! با مرده‌ها صحبت می کنی؟

فرمود:

(وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَا سَمْعَ لِهَذَا الْكَلَامِ مِنْكُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ جَوَاباً)؛^{۱۶۷}

قسم به خدایی که جانم در دست اوست، الان آنها نسبت به سخن من شنوا تر از شما هستند [اکنون که من حرف می زنم و شما می شنوید، مطمئن باشید مرده‌ها بهتر از شما می شنوند] ولی قادر به جواب دادن نیستند! یعنی عالم برزخ، حائلی شده است میان آنها و ما که قادر به جواب نیستند. ولی حرف مرا می شنوند.

حَبَّی عَرْنی که از اصحاب امام امیرالمؤمنین علیه السلام است می گوید:

روزی خدمت مولایم در وادی السلام بودم. امام آنجا در گوشه‌ای ایستاد و بنا کرد با کسی صحبت کردن. مثل این که مخاطبی دارد! به قدری ایستاد که من خسته شدم و نشستم. ولی امام هم چنان ایستاده بود و صحبت می کرد. دوباره برخاستم و ایستادم. خسته شدم، باز نشستم. عاقبت برخاستم عبای خود را از دوش برداشتم و روی زمین پهن کردم و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین بفرماید بنشینید. خسته شدید.

فرمود: نه، من داشتم با این خفتگان در دل خاک در عالم برزخ صحبت می کردم و بعد فرمود: اینها هم با هم صحبت می کنند.^{۱۶۸}

مرگ برای مؤمن همچون آزادی از زندان است

اینها آیات و روایاتی است راجع به وجود عالم برزخ که اموات این عالم، آنجا زنده‌اند! یا متنعم هستند و یا معذب. به هر حال فرمودند: کسی که می میرد مانند آدمی است که از زندان

۱۶۷- انوارالبدین، صفحه‌ی ۳۰۰، با اندکی تفاوت.

۱۶۸- سفینه البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۲۰۴.

آزاد می شود، آیا دلش می خواهد که دوباره به زندان برگردد؟ خیر! در روایت داریم مانند بچه ای است که در شکم مادر است و از شکم مادر بیرون می آید و دیگر نمی خواهد به شکم مادر برگردد.

(إِنَّ مَثَلَ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْجَنِينِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ؛

مَثَلِ مُؤْمِنٍ فِي دُنْيَا مَثَلِ جَنِينٍ فِي شَكْمِ مَدْرَاسْتِ.

(إِذَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِهَا بِكَيْ عَلَى مَخْرَجِهِ؛

وَقَتِي أَزْ شَكْمِ مَدْرَاسْتِ بِيْرُونِ مِي آيْدِ، گَرِيه مِي كَنْدِ كِه چَرَا تَغْيِيرِ مَنَزَلِ دَادِهْ اسْتِ.

وقتی چشمش باز شد و این فضای باز و منور را دید، دیگر نمی خواهد برگردد. انسان مؤمن نیز چنین است.

(إِذَا خَرَجَ الْجَنِينُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ لَمْ يُحِبَّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى بَطْنِ أُمِّهِ فَكَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ؛

هَنْگَامِي كِه جَنِينِ أَزْ شَكْمِ مَدْرَاسْتِ خَارِجْ شَدِ دُوسْتِ نَدَارْدِ كِه بِه جَايْگَاهِ اَوَّلِ خُودِ بَرْگَرْدَدِ وَ اَيْنِ چَنِينِ

اسْتِ مُؤْمِنِ [كِه دُوسْتِ نَدَارْدِ بِه دُنْيَا بَرْگَرْدَدِ].

این حال انسان مؤمن است. ولی برای کافر:

(الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ)؛^{۱۶۹}

دُنْيَا زَنْدَانِ مُؤْمِنِ وَ بَهْشْتِ کَافِرِ اسْتِ.

از اینجا که بیرون رفت، داخل جهنم خواهد شد. ولی دنیا برای مؤمن زندان است و با مردن، از زندان به قصر انتقال می یابد.

احضار روح دشمن اهل بیت علیهم السلام

مسئله ای احضار ارواح اصل آن قابل انکار نیست و ما می توانیم با عالم ارواح ارتباط برقرار کنیم و اطلاعاتی به دست آوریم. ولی توجه داشته باشیم که این موضوع از هر کس که مدّعی بود قابل قبول نیست. به نقل از مرحوم علامه مجلسی (رض):

مردی که راوی حدیث است می گوید: من حضور حضرت امام باقر علیه السلام بودم که مردی

از اهالی شام بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد: آقا، من از اهالی شام و از دوستان شما هستم و بادشمنانتان دشمن. ولی پدری داشتم که دوست بنی امیه و دشمن شما بود و با من هم عداوت می کرد و به همین جهت مرا که یگانه فرزندش بودم از ارث محروم کرده؛ با این که ثروتمند بود و من یقین دارم که پولش را مخفی کرده و من هم به آن نیازمندم.

امام علیؑ فرمود: دوست داری پدرت را ببینی و از او بررسی که پولش کجاست؟ گفت: بله! امام علیؑ فرمود: من چیزی می نویسم و کلماتی به تو یاد می دهم. شب به قبرستان بقیع برو و همین جملات را تکرار کن. آن وقت مردی می آید. تو این نامه ی مرا به او بده و به او بگو من فرستاده ی محمد بن علی باقر هستم. او به تو جواب می دهد.

راوی می گوید: من شب به منزل رفتم. فردا آمدم ببینم جریان چه شده است. دیدم آن مرد هم به خانه ی امام باقر علیؑ آمد و هم زمان با هم وارد شدیم. سلام کرد و گفت: یابن رسول الله! من رفتم و نامه ی شما را به بقیع بردم و همان جملات را گفتم. ناگهان مردی پیدا شد. نامه ی شما را به او دادم. گفت: همین جا بمان تا برگردم. رفت و پس از لحظه ای برگشت.

دیدم مردی را به همراه خود آورد که زنجیر به او بسته و سیاه شده و سوخته است. گفت: این پدر توست. گفتم: این پدر من نیست. گفت: چرا پدر تو است. منتها آتش او را سوزانده است. از او پرسیدم تو پدر من هستی؟ گفت: بله! گفتم: چرا به این حال در آمده ای؟ گفت: به خاطر بغضی که نسبت به اهل بیت علیهم السلام داشتم، اکنون سخت در عذابم و حق با تو بوده است. برای این که راه خلاصی داشته باشم باید به تو نشان بدهم که در فلان باغی که دارم زیر درخت زیتون هزار درهم دفن کرده ام. برو آن درهم ها را از زیر درخت بیرون بیاور. ولی با این شرط که آنها را خدمت امام باقر علیؑ ببری و از او بخواهی که نصف آن را بردارد و به مصرف مستحقین برساند و نصف دیگر هم برای تو باشد. اگر به این دستور عمل کنی من راحت می شوم. راوی می گوید: من پس از یک سال خدمت امام باقر علیؑ رفتم و پرسیدم: آقا آن مرد آمد؟ فرمود: بله و نصف آن درهم ها را به من داد تا به مستمندان بدهم.^{۱۷۰}

این نمونه ای از احضار ارواح و ارتباط با عالم برزخ است.

داستانی جالب از شیخ محمود یاسری

در کتاب موثقی از مرحوم آقا شیخ محمود یاسری^{۱۷۱} حکایتی خواندم که جالب بود. از قول ایشان این طور نقل شده:

من در یک زمانی مقاله ای خواندم و در آنجا دیدم از مرحوم شیخ بهایی (رض) دستور آداب ختمی نقل شده که اگر کسی آن آداب را به مدّت ده روز انجام بدهد به این کیفیت که از روز چهارشنبه شروع و در روز جمعه ختم کند حاجت او برآورده می شود و من آن را انجام دادم. ذیل مقاله دیدم که نوشته بود اگر کسی این عمل را انجام داد و نتیجه نگرفت، من را لعنت کند (این جمله از شیخ بهایی نقل شده) من دعا را شروع کردم و ده روز گذشت و هیچ اثری ندیدم و حاجتم برآورده نشد. من به صورت اعتراض در دلم گذشت که: ای شیخ محترم! چرا مطلبی را می نویسی که اگر به دست انسان غیر مؤمنی بیفتد به شما ناسزا خواهد گفت.

چند روزی گذشت. دیدم پسر از طرف مرد بزرگوار که اطلاع از مسأله ی ارتباط با ارواح داشت آمد و گفت: آن مرد بزرگوار می گوید: شیخ بهایی شما را احضار کرده، بیایید جواب بدهید. من تا این حرف را شنیدم بر خود لرزیدم.

پسر گفت: آن مرد بزرگوار بسیار اصرار داشت که در مجلسی که شما برای جواب دادن می روید حضور پیدا کند و می گفت شاید من هم از برکات مرحوم شیخ استفاده کنم. مرحوم یاسری می گوید: چند روزی گذشت و من عاقبت به منزل آن بزرگوار رفتم.

آن بزرگوار رو به من کرد و گفت: من تا به حال موفق نشده بودم که روح مرحوم شیخ را احضار کنم ولی چون به شما عنایتی داشتند احضار شدند و ان شاء الله من هم بتوانم استفاده کنم. آن مرد کارهایی انجام داد و سپس به من گفت: شیخ حاضر هستند و سلام می رسانند و می گویند در آن ختمی که از طرف من نقل شده تحریف صورت گرفته است و نقل من این گونه بوده که این ختم را از روز جمعه شروع و در روز یکشنبه ختم کنند. ولی شما از چهارشنبه شروع و به جمعه ختم کردید. این را گفت و ارتباط قطع شد و آن مرد هم نتوانست استفاده ی بیشتری کند و این مطلب را موثقین از مرحوم یاسری نقل می کنند.

۱۷۱- ایشان از علمای متقی تهران بودند و در مسجد ارک اقامه ی نماز جماعت می کردند.

لزوم آماده بودن برای انتقال به عالم باقی

در هر صورت، آنچه بر ما لازم است؛ کسب آمادگی معنوی است. این دعا را زیاد باید خواند و به محتوای آن هم دقیقاً توجه کرد:

(اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْقَوْتِ)؛^{۱۷۲}

خدایا! به من رشد عنایت کن که بفهمم این عالم، عالم فریب و عالم غرور است و به انسان چیز آرایش شده نشان می دهد و او را می فریبد. چنانچه خدا فرموده است:

(رَزَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ...)؛^{۱۷۳}

محبت مشتهیات از زنان و فرزندان و... در نظر مردم آرایش شده است.

دنیا جای فریب است و آدم عاقل فریب نمی خورد. این بچه است که وقتی ترش و شیرین به او نشان بدهند فریب می خورد. در شب معراج به رسول خدا ﷺ گفتند:

(يَا أَحْمَدُ اخْذِرْ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّبِيِّ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْأَخْضَرِ وَالْأَصْفَرِ إِذَا أُعْطِيَ شَيْئًا مِنْ الْخُلُودِ وَالْحَامِضِ إِعْتَرَبَهُ)؛^{۱۷۴}

ای احمد! مراقب باش مانند بچه نباشی که وقتی سبز و زردی ببیند و ترش و شیرینی به او داده شود، فریب می خورد.

(اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ)؛

خدایا! موقتّم کن از عالم غرور و فریب پهلوتی کنم و به عالم جاودان رو بیاورم.

(وَالْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْقَوْتِ)؛

پیش از آمدن مرگ آماده برای آن باشم.

از امام حسن مجتبی علیه السلام سؤال شد مرگ چیست؟ فرمود:

(أَعْظَمُ سُرُورٍ يَرِدُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُقْلَوْنَ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ إِلَى دَارِ الْإِبْدِ)؛

مرگ، بزرگ ترین مسرت برای مؤمنین است. چون از این عالم پرمحنت به عالم پر بهجت منتقل

۱۷۲- بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۶۳.

۱۷۳- سوره ی آل عمران، آیه ۱۴.

۱۷۴- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۱ و ارشاد القلوب دیلمی، صفحه ۳۳۰.

می شوند و اما برای کفار:

(أَعْظَمُ حُزْنٍ يَرِدُ عَلَى الْكَافِرِينَ إِذْ نُقِلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ لَا تَبِيدُ وَلَا تَطْفَأُ)؛^{۱۷۵}

مرگ، برای کافران بزرگ ترین اندوه و شدیدترین عذاب است. زیرا از این عالمی که بهشت آنها

بوده به عالمی که سراسر عذاب است و آتشی که خاموش شدن ندارد منتقل می شوند.

(الْتَّوْمُ أَخُ الْمَوْتِ)؛

خواب، برادر مرگ است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

(هُوَ التَّوْمُ الَّذِي يَأْتِيكُمْ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ)؛^{۱۷۶}

این همان خوابی است که هر شب سراغ شما می آید.

فرق خواب با مرگ این است که خواب، موقت است و مرگ، دائمی. آری یک شب ما را

می خوابانند و تارو ز محشر بیدارمان نمی کنند. چند سالی ما را تمرین می دهند. سی سال و چهل

سال ما را می خوابانند و بیدار می کنند و... می خواهند بگویند این خواب مانند مرگ است.

(كَمَا تَنَامُونَ تَمُوتُونَ وَ كَمَا تَسْتَيْقِظُونَ تُبْعَثُونَ)؛

همان گونه که می خوابید؛ می میرید و همان طور که از خواب بیدار می شوید، در محشر برانگیخته می شوید!

(هُوَ التَّوْمُ الَّذِي يَأْتِيكُمْ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَّا أَنَّهُ طَوِيلٌ مُدَّتُهُ لَا يُنْتَبَهُ مِنْهُ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛^{۱۷۷}

مرگ، همان خوابی است که هر شب به سراغتان می آید؛ با این تفاوت که مدت آن خواب طولانی

است و تارو ز قیامت بیداری نخواهید داشت!

تا دیر نشده فرصت را مغتنم شماریم

برای آن روز خودتان را آماده کنید و چه چیزی بهتر از این موعظه که از امامان

معصوم علیهم السلام نقل شده است:

(اَعْتَنِمْ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ)؛

۱۷۵- همان، جلد ۶، صفحه ۱۵۴، با اندکی تفاوت.

۱۷۶- بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۵۵.

۱۷۷- همان.

پنج چیز را قبل از پنج چیز مغتنم بشمار که به همین زودی هر پنج چیز را از دست خواهی داد.

(اَعْتَنِمِ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ)؛

دوران جوانی ات را قبل از رسیدن پیری مغتنم بشمار که در پیری قادر به هیچ کاری نخواهی بود.

(صِحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ)؛

از صحت بدن خویش پیش از آن که دچار درد و بیماری شوی استفاده کن.

(غَنَّاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ)؛

از ثروتی که داری پیش از آن که به تنگدستی مبتلا شوی استفاده کن.

(فَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ)؛

از ایام فراغت خود پیش از آن که گرفتاری ها تو را مشغول سازد بهره برداری کن.

(وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ)؛^{۱۷۸}

و از ایام حیات خود پیش از آن که زمان مرگت فرا رسد استفاده کن.

ولی ما متأسفانه به این نکات مهم و اصولی آن چنان که باید توجهی نداریم! فقط آیات

قرآن را تلاوت می کنیم، قصه و داستان مؤمن آل یس را مرور می کنیم:

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾؛

و حال آن که در اینجا «یالیت» به ما هم اشاره داشته می گوید: ای کاش مردم بیدار

می شدند و از این قصه ی من عبرت می گرفتند و می فهمیدند که بعد از مرگ چه غوغایی

است. علمای اخلاق فرموده اند: نفس آدمی همچون مرکب چموش است و اگر این مرکب

سرکش را بخواهیم رام کنیم ناگزیر باید سوار شویم و مهار به دهانش بزنیم تا رام شود.

(كَذَلِكَ الْقُلُوبُ، إِذَا لَمْ تَرْقُقْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ)؛^{۱۷۹}

و دل ها هم اینگونه اند؛ اگر با یاد مرگ نرمی و رقت پیدا نکنند و در عمل به دستورات دینی مقید

نشوند، بدخوتر می شوند.

هر چه عمر انسان بیشتر می شود عصیان و طغیانش شدیدتر می گردد. اگر آدمی به

۱۷۸- وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۱۱۴.

۱۷۹- بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۰۹.

دوران جوانی خود توجّهی کند، می بیند که در دوران جوانی احساساتش لطیف تر بود. زودتر می توانست مطلبی را در جان خودش بنشانند. اکنون هر چه پیرتر می شود، تعلّقش به دنیا راسخ تر می گردد. مرگ به او نزدیکتر شده است ولی او از مرگ فاصله می گیرد! به دنیا بیشتر رغبت پیدا می کند و حرصش بیشتر می شود! خواب نزدیک سحرگاه سنگین و گران می گردد. خواب اوّل شب سبک است و آخرش سنگین! ما هم گرفتار چنین خواب هایی هستیم. در جوانی لطیف بودیم. زودتر قبول می کردیم ولی هر چه پیرتر می شویم، رسوخ عصیان بیشتر می شود. از خدا می خواهیم به حرمت حضرت صدّیقه ی کبری علیها السلام قلب های ما را نرم کند و این قساوت ها و ظلمت ها را از دل های ما برطرف سازد.

سفارش حضرت زهرا علیها السلام

حضرت صدّیقه علیها السلام به امام امیرالمؤمنین علیه السلام وصیّت می کند: وقتی من از این دنیا رفتم و بدنم را غسل دادی و کفن بر من پوشاندی و در قبر خواباندی، مرا تنها نگذار!! بالای قبر من بنشین و قرآن تلاوت کن. زیرا آن شب، میّت بیشتر به زنده احتیاج دارد، به مونس احتیاج دارد. حالا ما چه قدر محتاجیم به مولای خود امیرالمؤمنین علیه السلام که دم جان دادن جمال مبارکش را ببینیم و جان بدهیم که اگر چنین باشد، تمام عوالم پس از مرگ ما قرین خیر و سعادت خواهد بود؛ ان شاء الله.

خدا یا! به حرمت امیرالمؤمنین علیه السلام محبّش را در دل های ما بیفزا.

به حرمت حضرت فاطمه علیها السلام ما را مشمول شفاعتشان قرار ده.

حُسن عاقبت به همه ی ما عنایت فرما.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۲۸ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ

۲۹ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ

۳۰ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

۳۱ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ

۳۲ وَ إِنْ كُلُّ لُتَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ^{۱۸۰}

و ما بعد از آن مرد مؤمن لشکری از آسمان برای هلاک کردن قومش نفرستادیم و ما هرگز این کار را نمی‌کنیم که برای هلاک کردن قومی از آسمان لشکر بفرستیم. کار ما جز یک صیحه‌ی آسمانی نبود که ناگهان همگی خاموش شدند. ای افسوس بر این بندگان [در هر زمان] که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر اینکه او را استهزاء می‌کردند. آیا ندیدند چقدر از اقوام پیش از آنها را هلاک کردیم؟ آنها هرگز به سوی آنها باز نمی‌گردند و همه‌ی آنها روز قیامت نزد ما احضار می‌شوند.

خداوند حکیم، حافظ نظام عالم

از آیات قبل استفاده کردیم که پروردگار حکیم به منظور تنبّه دادن پیروان قرآن به سنت حکیمانه‌ی خود در تربیت انسان، قصّه‌ها و داستان‌هایی از امت‌های پیشین در قرآن آورده است که چگونه مشمول عذاب الهی شده‌اند و این بر اساس قانون حکمت بوده است؛ زیرا خداوند حکیم، عالم را عبث خلق نفرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَا عِيبَ﴾^{۱۸۱}

ما آسمان و زمین و دیگر موجودات بین آنها را روی لعب و بازی نیافریده‌ایم!

۱۸۰-سوره‌ی یس، آیات ۲۸ تا ۳۲.

۱۸۱-سوره‌ی دخان، آیه‌ی ۳۸.

چنین نیست که ما این همه نظامات متقن در عالم را به وجود بیاوریم آنگاه انسان را به حال خود رها کنیم تا هرگونه جنایت و هرزگی که خواست انجام بدهد!

﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ...﴾؛

ما آسمان و زمین را بر اساس حق آفریده ایم... و هدف و مقصدی از آفرینش آنها داریم.

﴿...وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛^{۱۸۲}

...اکثر مردم جاهلند و درک هدف نمی کنند و گوش به حرف داناان نیز نمی دهند!

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾؛^{۱۸۳}

ما آسمان و زمین و دیگر موجودات بین آنها را [با این نظامات عجیب] باطل نیافریده ایم و این گمان باطلی است که مردم کافر و بی خبر از حقیقت [نزد خود می پندارند]...

هر صنعتگر عاقلی، هر مصنوعی را که می سازد کاملاً مراقب است در آن فساد پیدا نشود. فرق بازیگر با صنعتگر همین است. انسان عاقلی که به قصد سکونت، با استفاده از مصالح گوناگون و خرج فراوان خانه ساخته و متحمل زحمت بسیار شده است، طبیعی است که مراقب خواهد بود اگر در نقطه ای از آن خللی پیدا شود، آن را اصلاح کند و اگر دید قابل اصلاح نیست آن را خراب می کند و مجدداً می سازد. به همین منوال خالق این عالم که خودش آفریدگار عقل و کارهایش بر اساس حکمت است، می فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾؛^{۱۸۴}

آیا پنداشته اید که شما را بیهوده و لغو آفریده ایم و بازگشتی به سوی ما نخواهید داشت؟

آیا همه چیز مقدمه ای وجود انسان و انسان مقدمه ای اعمال شهوات حیوانی از خوردن و

خوابیدن و بر سر و کله ای هم کوبیدن و سپس مردن است؟!

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛^{۱۸۵}

۱۸۲-سوره ی دخان، آیه ی ۳۹.

۱۸۳-سوره ی ص، آیه ی ۲۷.

۱۸۴-سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۱۵.

۱۸۵-سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۶.

... ما برای خدا بیم و به سوی او باز می گردیم.

﴿إِنَّ إِلٰهِي رَبِّكَ الرَّجْعِي﴾؛^{۱۸۶}

به طور حتم به سوی پروردگارت بر می گردی.

﴿وَأَنَّ إِلٰهِي رَبِّكَ الْمُتَنَتِّهِ﴾؛^{۱۸۷}

و به تحقیق به سوی پروردگارت بازگشت خواهی کرد.

پس به حکم عقل و قانون حکمت، خالق حکیم عالم که انسان را آفریده مراقب مصنوع خویش است؛ مبدا که رها شود و آفاتی به او برسد و از صراط مستقیم حق منحرف گردد. لذا در هر گوشه از زندگی او خللی راه یابد و آن خلل قابل اصلاح نباشد، روی قانون حکمت، عذاب بر آنها نازل می کند و آنها را با خاک یکسان می نماید و از نو جمعیتی عابد و صالح می آفریند. این مقتضای عقل و حکمت است و لذا می فرماید:

﴿...أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾؛^{۱۸۸}

... آیا اینان روی زمین گردش نمی کنند تا بنگرند که پایان کار کسانی که پیش از اینها بوده اند؛ چه

شده است...؟

چهار سنت الهی برای پیشگیری از گسترش فساد

باید مردم در این سیر خود تاریخ را با فلسفه اش مطالعه کنند که چرا چنین شده؟ چرا این بلاها بر سر امت های گذشته آمده؟ سیل و توفان و زلزله و سایر بلیات آمده و آنها از بین رفته اند با این که آنها از شما قوی تر بودند.

﴿...كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ...﴾؛^{۱۸۹}

... خدا همه ی آنها را به گناهانشان مؤاخذه کرد.

همین که خدای تعالی دید آنها رو به فساد می روند و گوش به حرف دانیان نمی دهند و

۱۸۶-سوره ی علق، آیه ی ۸.

۱۸۷-سوره ی نجم، آیه ی ۴۲.

۱۸۸-سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۹.

۱۸۹-سوره ی غافر، آیه ی ۲۱.

دیگر کارشان قابل اصلاح نیست، عذاب خود را بر سرشان نازل کرد. مقتضای عقل و حکمت همین است. خدا برای جلوگیری از گسترش فساد، چهار سنت در عالم مقرر فرموده است.

الف: سنت دعوت

اولین آنها سنت دعوت، تذکر و یادآوری، ارشاد و هدایت، ارسال رسل و انزال کتب است و همراه دعوت انبیاء علیهم السلام حوادث تکوینی نیز به وجود می آورد که ضعف و عجز انسان ها را به آنها نشان بدهد و به آنها بفهماند، همان خدایی که انبیاء علیهم السلام را فرستاده تا مردم را به دین او دعوت کنند، همان خدا بر شما سیل و زلزله و توفان را مسلط کرده است. مراقب باشید فرمان این خدا را به بازیچه نگیرید که به عذاب دردناک او مبتلا خواهید شد.

﴿...أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ﴾^{۹۰}

...ما اهل آن آبادی ها را گرفتار بلاها و دشواری ها ساختیم که شاید به خود آیند و به سوی خدا باز گردند.

ما هر پیغمبری را در هر جا فرستادیم؛ همراه با دعوت آن پیامبر، بلایی یا بلاهایی را هم متوجه آن مردم کردیم تا دعوت انبیاء علیهم السلام را تأیید کنند و رو به درگاه خدا بیاورند.

ب: سنت طبع

سنت دوم خداوند سنت طبع است و آن مربوط به زمانی است که مردم به دعوت انبیاء علیهم السلام پاسخ مثبت ندهند و آن را نپذیرند. در چنین شرایطی کم کم حالت تخدیر روحی در مردم پیدا می شود و به بیماری قساوت قلب مبتلا می گردند و در عالم جز ماده و طبیعت چیزی را حاکم نمی دانند و می گویند. هر چه در این عالم پیش می آید به اقتضای طبع عالم است و ارتباطی با آسمان و بلای آسمانی ندارد!

﴿...فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...﴾^{۹۱}

۹۰- سوره ی اعراف، آیه ی ۹۴.

* تخدیر: بی حسی و فاقد احساس شدن.

۹۱- سوره ی غافر، آیه ی ۸۳.

... به همان مقدار از علم که به دست آورده‌اند خوشحال و مغرور می‌شوند... که ما خود دانشمند و متفکریم و موفق به کشف قوانین طبیعی شده‌ایم. این عالم مملو از حوادث است و بشر هم باید بکوشد با علم و صنعت و فن آوری به جنگ حوادث برود و با آنها مبارزه کند و با روش‌های علمی عوامل حوادث را شناسایی کرده از بین ببرد و سیل و زلزله و توفان را مهار کند.

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...﴾؛^{۱۹۲}

و گفتند: جز زندگی دنیا عالم دیگری در کار نیست، گروهی می‌میریم و گروه دیگری زنده می‌شویم و ما را جز دهر و طبیعت نمی‌میراند...

عامل مؤثر در حیات ما همین دهر و طبیعت است.

﴿... مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ...﴾؛

... اینها در این مطلب [که مرگ و حیات ما به دست دهر است و جز همین زندگی دنیا خبری نیست]

علمی ندارند...

﴿... إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾؛^{۱۹۳}

... اینها جز ظن و گمان [از پیش خود ساخته، مایه‌ای] ندارند.

این "سنت طبع" است که خدا در عالم مقرر فرموده است. یعنی در روح بشر بیماری قساوتی ایجاد می‌شود که نمی‌تواند حقیقتی را درک کند و همه چیز را در عالم، منحصر به ماده و طبیعت و دهر می‌داند.

ج: سنت استدراج

سنت سوّم که خدا در عالم انسان اجرامی کند "سنت استدراج" است که به املاء هم تعبیر شده است. املاء یعنی مهلت دادن. وقتی در مردم حالت طبع پیدا شد که نسبت به همه‌ی فرامین خدا بی‌اعتنا شدند، ما هم در برابر طغیانی که می‌کنند عکس‌العملی نشان نمی‌دهیم و آنها را به سبب طغیان‌شان مؤاخذه نمی‌کنیم؛ بلکه امکاناتشان را هر روز زیادتر می‌کنیم و هر چه سرکش‌تر و طاغی‌تر می‌شوند، راه را برای آنها بیشتر باز می‌کنیم!

۱۹۲- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۴.

۱۹۳- همان.

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ...﴾؛

وقتی نسبت به یادآوری‌های مای اعتنا شدند، ما از هر طرف درها را برایشان باز می‌کنیم...

﴿...حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا...﴾؛^{۱۹۴}

...تا از زندگانی خود کاملاً خوشحال می‌شوند... و می‌گویند: ما که بر مرکب مراد خود سوار

شدیم و آنچه را که می‌خواستیم به دست آوردیم. دیدید که ما گفتیم هیچ خبر دیگری در

عالم نیست؛ اگر بود ما را می‌گرفت. خدا هم فرمود:

﴿قَدْ زُيِّنَ وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛^{۱۹۵}

مرا و اگذار با این مردم مستکبر که تکذیب حق می‌کنند، من استدراجشان می‌کنم؛ از جایی که

نمی‌دانند.

به آنها مهلت می‌دهم و راه را برای طغیانشان باز می‌کنم تا خیال کنند تمام عالم به کام

آنهاست و تدبیر دیگری در عالم نیست.

د: سنت اهلاك

﴿...فَأَخَذْنَا هُمْ بِعُقَّتِهِمْ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛^{۱۹۶}

...آنگاه به طور ناگهانی اخذشان می‌کنیم! آن گونه که خودشان هم نفهمند چوب از کجا

خورده‌اند. این آخرین سنت و برنامه‌ی خداست که "سنت اهلاك" و نابود ساختن طغیانگران است.

بر حسب استفاده از قرآن به تدبیر خداوند حکیم، چهار سنت خدا در عالم اجرا می‌شود:

۱. سنت دعوت و تأیید دعوت با حوادث تکوینی.

۲. سنت طبع (مهر خوردن دل).

۳. سنت استدراج (به تدریج رو به شقاوت بردن).

۴. سنت اهلاك و نابود ساختن.

۱۹۴-سوره ی انعام، آیه ی ۴۴.

۱۹۵-سوره ی قلم، آیه ی ۴۴.

۱۹۶-سوره ی اعراف، آیه ی ۹۵.

تحقق خواسته‌ی الهی با یک فرمان "کن"

حال آیاتی که در سوره‌ی یس می‌خوانیم:

﴿وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ﴾؛

انبیاء علیهم‌السلام آمدند و صحاب القریه را به توحید دعوت کردند و با آنها اتمام حجت شد! آن مرد مؤمن هم آمد آنها را نصیحت کرد و اقامه‌ی برهان نمود اما آن مردم مستکبر او را کشتند، انبیاء علیهم‌السلام را هم کشتند! زمینه برای نزول بلا آماده شد. ما بلا بر آنها نازل کردیم، ولی چگونه؟ ما در نازل کردن بلا بر هر قومی، از آسمان لشکرکشی نمی‌کنیم بلکه:

﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ﴾؛

جز یک بانگ و یک فریاد [ابزار دیگری به کار نمی‌بریم] با یک نهیب آنها را خامد و خاموش ساختیم. وقتی صدای رعد از ابری برمی‌خیزد، ما وحشت می‌کنیم و ممکن است زن‌های باردار سقط جنین کنند. با چند ثانیه زلزله ساختمان‌ها فرو می‌ریزد و زمین شکاف برمی‌دارد. آری:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^{۱۹۷}

اراده‌اش به هر چه تعلق بگیرد، تنها یک فرمان «کن» از جانبش صادر می‌شود و آنچه را که خواسته است تحقق می‌یابد!

سرکشی نمرود در برابر موعظه‌ی حضرت ابراهیم علیه‌السلام

نمرودیان، ابراهیم خلیل علیه‌السلام را در میان خرمنی از آتش انداختند و آنگاه:

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾؛^{۱۹۸}

ما به آتش گفتیم: ای آتش! برای ابراهیم سرد و سالم شو، آتش هم مبدل به گلستان شد.

حضرت ابراهیم علیه‌السلام نمرود را موعظه کرد و به او گفت: دیدی خدایی که من به او دعوت می‌کنم چه قدرتی دارد! سرستیز داشتن با آن خدا به صلاح شما نیست که محکوم به عذاب خواهید شد! اما نمرود با غرور و استکبار تمام گفت: من لشکریانی دارم که کسی به پای

۱۹۷-سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

۱۹۸-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹.

قدرت من نمی رسد. اگر خدای تو هم لشکریانی دارد، برای مقابله با من بیاورد.

ابراهیم علیه السلام فرمود: بسیار خوب! نمرود لشکریان خود را جمع کرد، در حالی که با سلاح های زمان خود مجهز بودند. ابراهیم علیه السلام تنها کنار ایستاده بود. نمرود متکبرانه نگاهی به قدرت وسیع خود کرد و با تحقیر به حضرت ابراهیم نگاه کرد و گفت: اینانند لشکریان من، حال لشکر خدای تو کو؟ ناگهان فضا پر از پشه های ریز شد و به جان لشکریان نمرود افتاد و آنها مانند ملخ پراکنده شده پا به فرار گذاشتند!

آری! با پشه ی ریز چه می توان کرد؟ نه با شمشیر و نه با توپ و تانک، نمی شود با آنها مبارزه کرد، همه فرار کردند. نمرود هم به قصر خود فرار کرد و گفت: درها را ببندید که پشه ای به اینجا نیاید! اما یک پشه ی ریز از لای در وارد شد و روی لب بالای نمرود نشست و آن را گزید. لب ورم کرد و بالا آمد. پشه روی لب پایین نشست و آن را گزید و ورم کرد. بعد، از سوراخ بینی او بالا رفت و در مغز او شروع به کاوش کرد. سردرد شدیدی به نمرود عارض شد که اطباء از علاج او عاجز شدند و گفتند: تنها راهش این است که یک چیز سنگین بر سر او بکوبند تا پشه آرام گیرد. مادامی که می کوبیدند پشه آرام می شد اما دوباره شروع می کرد!! عاقبت مقرر شد کسانی که وارد می شوند به جای سلام و عرض ادب جلو آمده با چکش مخصوصی به سر نمرود می زدند و سر جای خود می نشستند و هر که محکم تر می کوبید، نمرود از او خشنود تر می شد!! آن قدر چکش بر سر او کوبیدند تا سرانجام این مستکبر مغرور ذلیلانه جان داد. این یک نمونه از عجز و ناتوانی بشر.

البتّه به شدّاد و نمرود و فرعون مهلت داده فرمود:

﴿وَأْمُلْهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾^{۱۹۹}

من به آنان مهلت می دهم که مکر و کید من متین و محکم است.

﴿...حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا...﴾

... تا هنگامی که به آنچه داده شده اند شادمان شدند...

﴿...فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً...﴾

... ناگهان اخذشان کردیم...

مدّت مهلت که منقضی شد بی درنگ اخذشان می کنیم!

تاریخ زندگی انسان این سه روز است

از امام محمد باقر علیه السلام جمله ای نقل شده که می فرمایند:

(يَا بَنَ الْاَيَامِ الْثَلَاثَ)؛

ای فرزند سه روز.

الف: روز تولّد

این سه روز نهایت عجز و ناتوانی انسان را نشان می دهد که مبدا غرور او را بگیرد.

(يَوْمُكَ الَّذِي وُلِدْتَ فِيهِ)؛

روز [ی بر تو گذشت که ناتوان از مادر] متولّد شدی و غرضه ی راندن مگس از خود نداشتی. بچه ی انسان از بچه ی هر حیوانی ناتوان تر است! حیوانی که از مادر متولّد می شود، مثل گوسفند خودش به پامی خیزد و پستان مادر را پیدا می کند. اما بچه ی انسان که متولّد می شود، نه چشمش می بیند، نه گوشش می شنود، نه پدر می شناسد و نه مادر.

ب: روز مرگ

(وَيَوْمُكَ الَّذِي تَنْزِلُ فِيهِ قَبْرُكَ)؛

و روز دوم آن روزی است که تو را روی تخت غسل خانه انداخته اند و از این پهلوی به آن پهلوی می غلتانند و سپس وارد قبرت می کنند که آن روز از روز ولادت هم ناتوانتری!

ج: روز حساب

(وَيَوْمُكَ الَّذِي تَخْرُجُ فِيهِ اِلَى رَبِّكَ)؛

ولی بدان روز سوّمی هم در پیش داری که آن روز از هر دو روز گذشته ات بی غرضه تر هستی و آن روزی است که تو را از قبر بر می خیزانند و به موقف حساب می آورند.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ يَوْمَ تُرْفَعُ أَعْيُنُهُمْ فَيُخَوِّدُهُمْ ذُنُوبُهُمْ لَسَاءِ مَا يَحْكُمُونَ)؛^{۲۰۰}

تاریخ زندگی تو همین سه روز است که سراپا عجز و ناتوانی و بیچارگی است. بنابراین بکوش که روز سوم خود را با عزت و سعادت و سربلندی قرین گردانی که همین را از تو خواسته اند و برنامه ی کار تو را هم دقیقاً تنظیم کرده اند تا در چنین روزی سربلند و عزیز باشی. ولی متأسفانه این انسان خود باختہ ی مغرور، عطف تو جہی به تاریخ زندگی اش نمی کند تا خود را بشناسد و راه سعادتش را بیاید! خدای مهربان می فرماید:

﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾؛^{۲۰۱}

هر پیامبری از پیامبران خدا که به سوی آنها می آید، او را به استهزاء می گیرند.

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْواً أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا...﴾؛

وقتی سخن از تجارت دنیا به میان می آید یا صدای لهو [از شیپور و تنبک] به گوششان می رسد، تو را [ای رسول] رها می کنند [و مسجد ها را خالی می سازند]...

﴿...قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ...﴾؛^{۲۰۲}

...به آنها بگو: آنچه که نزد خداست، بهتر از لهو و تجارت است...

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ...﴾؛^{۲۰۳}

ای افسوس بر این بندگان... که حیات موقت دنیا را بر حیات جاودانه ی آخرت ترجیح می دهند.

مثال ما، مثال پروانه و شمع است

قصه ی پروانه و شمع شایان توجه است. چرا پروانه دور شمع می گردد؟ بعضی ها می گویند مسأله ی عاشق و معشوق است. بعضی گفته اند: این طور نیست، بلکه حیوانات به طور کلی از ظلمت می ترسند و می خواهند خود را به نور برسانند. روزه ای از نور را که

۲۰۰- تحف العقول، صفحه ی ۲۱۲.

۲۰۱- سوره ی حجر، آیه ی ۱۱.

۲۰۲- سوره ی جمعه، آیه ی ۱۱.

۲۰۳- سوره ی یس، آیه ی ۳۰.

می بینند، فکر می کنند این راه رسیدن به نور است. لذا پروانه از ظلمت شب وحشت می کند و خود را محکم به چراغ و شمع می زند تا از ظلمت رهایی یابد. ولی آن طرفِ چراغ و شمع می افتد و می بیند باز در ظلمت است. فکر می کند راه را اشتباه آمده و دو مرتبه خودش را به شمع و چراغ می زند. آن قدر می زند تا عاقبت در پای آن جان می دهد.

ما هم که کنار او نشسته ایم، به حال این پروانه می خندیم. در صورتی که ما هم مانند همان پروانه ایم و به جهل و نادانی خود توجهی نداریم! مادر واقع عاشق سعادت هستیم و می خواهیم به سعادت برسیم. منتها مظاهر لذات دنیا را روزنه ی سعادت می پنداریم. پول فراوان و مقام و منصب عالی و مرکب و مسکن زیبا و... به فرموده ی قرآن:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ...﴾؛^{۲۰۴}

برای مردم زینت داده شده است، دلبستگی به مشتهیات از زنان و فرزندان و پول های فراوان و... اینها برای مادر یچه هایی برای رسیدن به سعادت تلقی شده و مانند پروانه شب و روز بر گرد آنها می چرخیم و هر جا شعله ای از آنها ببینیم، با شتاب به سوی آن می دویم و خود را محکم به آن می زنیم. می بینیم نشد؛ آنچه که می خواستیم، به دستمان نرسید و باز هم در ظلمت هستیم! فکر می کنیم کم به دست آورده ایم و اگر بیشتر باشد راحت تر می شویم. باز برمی گردیم و تلاش بیشتر می کنیم و آن قدر خود را به یمین و یسار و بالا و پایین این مشتهیات فریبده می زنیم که عاقبت در میان همین شهوات سوزان می میریم. مانند پروانه که پای شمع می سوزد. منتها با این تفاوت که پروانه وقتی پای شمع سوخت راحت می شود و ناراحتی ندارد. ولی این انسان بدبخت تازه مرگش آغاز بدبختی های او خواهد بود. همین که جان از بدنش جدا شد می بیند:

﴿إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ﴾؛^{۲۰۵}

آتش های شعله ور دلبستگی ها مانند برج و قصر از درون جانش برمی خیزد و بالا می رود.

۲۰۴-سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۴.

۲۰۵-سوره ی مرسلات، آیه ی ۳۲.

شعله‌وری آتش کبرای قیامت از درون انسان

﴿...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾؛^{۲۰۶}

روزی که انسان، پیش فرستاده‌های خود را می‌بیند، آرزو می‌کند: ای کاش من هم مثل پروانه سوخته و خاکستر شده بودم و دیگر چیزی از من باقی نمانده بود. ولی خیر، مردن و خاکستر شدن در کار نیست و چه زیبا فرموده‌اند:

وَلَوْ أَنَّا إِذَا مِتْنَا تُرِكْنَا
لَكَانَ الْمَوْتُ رَاحَةً كُلَّ حَيٍّ
وَلَكِنَّا إِذَا مِتْنَا بُعِثْنَا
وَنُسْأَلُ بَعْدَهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ^{۲۰۷}

ولی چنین نیست، بلکه وقتی ما مردیم مجدداً زنده می‌شویم و درباره‌ی هر چیزی مورد بازخواست قرار می‌گیریم و با عالمی سراسر بهجت و یا بدبختی مواجه می‌شویم. به فرموده‌ی قرآن:

﴿الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾؛^{۲۰۸}

آتش کبرای قیامت [از درون انسان] شعله می‌کشد. انسان جهنمی نه مرگ دارد و نه حیات. نه مرگ دارد که راحت شود و نه حیاتی که آسایش ببیند. حال به این سؤال جواب دهیم: آیا قصه‌ی پروانه و شمع عجیب است، یا قصه‌ی انسان و دنیا؟ پروانه، شمع را روزنه‌ی روز می‌پندارد و خود را می‌سوزاند. ما هم شهوات را روزنه‌ی سعادت پنداشته‌ایم و خود را به دامن آنها انداخته‌ایم. پناه بر خدا که در میان همین‌ها بمیریم. امیدواریم در سایه‌ی فضل و کرم حضرت حق با قلبی منور به نور ایمان و یقین از دنیا برویم؛ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ...﴾؛

آیا مشرکان ندیده‌اند که ما چه بسیار امت‌ها را پیش از اینها هلاک کرده‌ایم...؟

﴿...أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾؛^{۲۰۹}

...و آنها دیگر به سوی اینها بر نمی‌گردند!

اما بازنگشتن آنها به این معنی نیست که دیگر هیچ و پوچ شده‌اند و از بین رفته‌اند.

۲۰۶-سوره ی نبا، آیه ی ۴۰.

۲۰۷-دیوان علی، صفحه ی ۴۸۸.

۲۰۸-سوره ی اعلی، آیه ی ۱۲ و ۱۳.

۲۰۹-سوره ی یس، آیه ی ۳۱.

﴿وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخَضَّرُونَ﴾؛^{۲۱۰}

تمام آنها در نزد ما احضار و به حساب همگی رسیدگی خواهد شد.

پروردگارا!

ما را در سایه‌ی سعادت آفرین حضرت صدّیقه علیها السلام از شفاعتشان محروم نفرما و قوّت

ایمان و یقین به همه‌ی ما عنایت فرما.

حُسن عاقبت به ما عطا فرما.

گناهان ما را بیا مرز.

والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۳۳ وَ آيَةٌ لَهُمْ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ

۳۴ وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ

۲۱۰-سوره‌ی یس، آیه‌ی ۳۲.

۲۱۱-سوره‌ی یس، آیات ۳۳ تا ۳۶.

۳۵ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ

۳۶ سُبحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ

و زمین مرده برای آنها آیت و نشانه‌ی آشکاری است [از مبدأ و معاد] ما آن را زنده کردیم و دانه‌هایی از آن بیرون آوردیم که آنها از آن می‌خورند و در آن باغ‌ها از درختان خرما و انگور قرار دادیم و چشمه‌ها از آن جوشانندیم تا از میوه‌ی آن بخورند؛ در حالی که دست آنها در ساختن آنها دخالتی نداشته است. حال آیا شکر خدا را بجانمی آورند؟ منزّه است آن کسی که تمام زوج‌ها را آفرید از آنچه زمین می‌رویانند و از خود آنها و از آنچه که نمی‌دانند.

اثبات مبدأ و معاد، اساس دعوت انبیاء علیهم‌السلام

از آیات گذشته استفاده شد، رسولان از طرف خدا میان «أَصْحَابُ الْقَرِيَةِ» رفتند و آنها را دعوت کردند که به مبدأ و معاد اعتقاد پیدا کنند. آنها تکذیب کرده عاقبت به عذاب الهی گرفتار شدند. آیه‌ی شریفه در مقام استدلال بر اثبات این دو مطلب از مبدأ و معاد است که اساس دعوت انبیاء علیهم‌السلام همین است و می‌خواهند مردم را معتقد به این حقیقت سازند که عالم، مدبری علیم و قدیر و حکیم دارد و بر اساس حکمتش ارسال رسل و انزال کتب و تشریع شرایع می‌کند و بعد، در عالم پس از مرگ، بندگان خود را به پای حساب می‌آورد و به اعمال نیک و بدشان کیفر و پاداش می‌دهد.

آیه‌ی شریفه، برای توجّه دادن به این حقیقت می‌فرماید: از جمله آیات و نشانه‌های زنده شدن پس از مرگ، همین زمین مرده است. آیت یعنی نشانه و نمونه و تمام عالم پر از آیت است!

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾؛^{۲۱۲}

از زمین و آسمان، آیات [قدرت و حکمت و نشانه‌های مبدأ و معاد] به آدمیان ارائه شده است ولی آنها بابتی اعتنایی می‌گذرند و از آن همه آیات، روی گردانند و عبرتی نمی‌گیرند!

انسان وقتی انسان است که جنبه‌ی انسانی خود را تغذیه کند و گرنه سرگرم شدن به تغذیه‌ی جنبه‌ی حیوانی و غافل ماندن از جنبه‌ی انسانی، خلاف شأن انسان است! اکنون دنیا گرفتار همین انحراف شرم آور شده است که تمام قوای جسمی و روحی، عقل و فکر خود را برای تأمین شهوات نفسانی و جنبه‌های حیوانی خویش استخدام کرده است و حال آن که: انسان موجودی متفکر و دارای عقل است و باید آن جنبه‌ی فکری و عقلی خودش را تغذیه کند؛ از این رو خدای متعال می‌فرماید:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾؛^{۲۱۳}

باید انسان به طعام خود بنگرد و از راه تعقل و تفکر با کمال مطلق - که عالم را به وجود آورده - ارتباط برقرار کند و بکوشد تا خود را به قرب او برساند که غذا و طعام مخصوص انسان همین است و انبیای الهی علیهم‌السلام می‌خواهند او را با طعام مخصوصش آشنا سازند.

حیات چیست و حیات آفرین کیست؟

﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا﴾

از جمله آیات [عبرت‌انگیز] برای مشرکان، همین زمین [مرده‌ی زیر پایشان] است که ما آن را زنده کرده‌ایم. این زمین در فصل زمستان می‌میرد و در فصل بهار زنده می‌شود و جلوه‌های گوناگون از حیات بر آن بروز می‌کنند و انواع مختلف از گل و لاله و ریحان در صفحه‌ی زمین گسترده می‌شوند. زمین به زبان حالش می‌گوید: من مرده بودم و اینک زنده شده‌ام تا وسیله‌ی عبرت‌گیری برای شما آدمیان باشم.

مسأله‌ی حیات، از مسائل مرموز عالم خلقت است. "حیات" یعنی چه و کیفیت پیدایش حیات چگونه بوده است؟ هم اکنون دنیای علم و صنعت با این پیشرفت عظیمی که دارد؛ در مسأله‌ی حیات و امانده است. ما حقیقت حیات را نمی‌فهمیم یعنی چه؟ یک موجود زنده‌ای که مرده یعنی چه؟ او زنده و این مرده؛ همان حیات را کم دارد. حیات چیست؟ هر چه تجزیه و تحلیل کنیم، به چیزی نمی‌رسیم که او این را دارد و آن ندارد. بلکه از آثار پی می‌بریم که در

جایی حیات هست و در جایی نیست. اما حقیقت خود حیات برای ما مجهول و از عالم ماده و طبیعت، خارج است.

پس آن کس که به وجود آورنده ی حیات است، عاملی غیبی است، نه مادی و طبیعی. چگونه می شود که یک بذر گیاه، تحت شرایط خاصی قرار می گیرد؛ ناگهان حیات نباتی در آن ایجاد می شود و رشد می کند و گل ها و ریحان ها به وجود می آید؟ این شرایط چگونه است؟ آن نیرویی که در بذر پیدا می شود و اجزای مرده ی زمین را به خودش جذب می کند؛ چه حقیقتی است؟! این زمین اول حیات دارد و بعد می میرد و سپس زنده می شود و با این جریان به آدمیان اعلام می کند: شما هم اکنون حیات دارید و مثل من خواهید مرد و سپس زنده خواهید شد!

پس همین زمین زیر پای شما، علی الدوام این دو مطلب را به شما نشان می دهد و لی شما نمی خواهید درباره ی آن بیندیشید و عبرت بگیرید. هم "حیات" و هم "حیات آفرین" و هم "حیات پس از مرگ" را در آینه ی حیات زمین پس از مرگ به شما ارائه می دهد و اعلام می دارد:

﴿وَأَيَّةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا﴾

این زمین زنده شده ی پس از مردن آیت و نشانی است برای مردم که هم مرا ببینند و هم به معاد معتقد شوند.

خاک، منشأ پیدایش انسان و نبات

﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا﴾

از این [زمین پس از زنده شدن، دانه ها و] گیاهان می روینیم!

این آیه ی شریفه تکامل انسان و نبات را هم ردیف قرار داده است. همان طور که نباتات تکامل دارند- از خاک شروع می شوند تا می رسند به درجه ای که اهتزاز و حرکت در آنها پدید می آید- انسان نیز از مرحله ی خاک آغاز می شود تا به درجه ی شدت اعضا و قوای رسد آن گونه که در سوره ی مبارکه ی حج می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ...﴾؛

ای مردم! اگر شک و تردیدی در مسأله‌ی زنده شدن پس از مرگ دارید، اندکی در جریان آفرینش خودتان بیندیشید...

﴿...فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ... ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِنَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ...﴾؛

...ما شمارا از خاک آفریدیم... همین طور مراحل تکامل را نشان می‌دهد تا می‌رسد به این که شما را به صورت بچه‌ای از رحم مادر بیرون می‌آوریم تا به سنّ اشدّ برسید! مثلاً به سن چهل سالگی - کمتر یا بیشتر - برسید که نهایت استحکام قوای شماست. بعد کنار همین تکامل انسان، تکامل زمین و نباتات را نشان می‌دهد:

﴿...وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُنْبِتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بِهَيْجٍ﴾؛^{۲۱۴}

زمین را ساکت و خاموش می‌بینی [که هیچ چیز از گیاه و گل و لاله و ریحان در آن نیست] آنگاه که آب بر آن فرو ریختیم، به اهتزاز و جنبش درآمده بالا می‌آید و هرگونه نبات و گیاه شاداب از خود می‌رویاند.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛^{۲۱۵}

اینها نشان می‌دهد که در این عالم، حق در کار است و دستگاه خلقت به لغو آفریده نشده است که انسان‌ها مدّتی بخورند و بخوابند و بعد هم بمیرند و لاشه‌هایشان بگندد.

این طور نیست! این دستگاه هدف و مقصدی دارد و می‌خواهد انسان‌ها را به آن هدف برساند و اوست که مرده‌ها را زنده می‌کند و او بر هر چیزی تواناست. لذا تکامل انسان را با تکامل نباتات یک‌جا نشان می‌دهد یعنی صد در صد طبیعی است. همان‌طور که بذر در دل خاک می‌افتد تا به میوه برسد، این دستگاه، تا نطفه را به سر حدّ انسانیت نرساند، رها نمی‌کند و هم چنین این دنیا را تا به عالم آخرت منتقل نکند، رها نخواهد کرد.

آیا پس از مردن برانگیخته خواهیم شد؟

۲۱۴-سوره‌ی حج، آیه‌ی ۵.

۲۱۵-همان، آیه‌ی ۶.

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾؛^{۲۱۶}

آیا انسان می پندارد که بیهوده رها می شود؟

نه! ممکن نیست، اگر بنا بود رها کند، در مرحله ی نطفه و در مراحل دیگر رها می کرد. پس آفریننده ی حق، شمارا رها نخواهد کرد تا به آن نقطه ی نهایی برساند.

اشکال مهمی که در صدر اسلام همیشه در میان مشرکان و کافران مطرح بوده - و ممکن است همین اشکال در اذهان بسیاری از ما نیز باشد - این است که چگونه می شود انسانی که می میرد و بدنش متلاشی می شود و استخوان هایش به ذرات خاک تبدیل گشته و دستخوش امواج باد می گردد و هر ذره اش به گوشه ای می افتد، دوباره جمع می شود و به صورت انسانِ اوّلی درمی آید؟ این در نظر انسان های عادی، غیر ممکن به نظر می رسد و می گویند:

﴿قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾؛^{۲۱۷}

آیا وقتی ما مریم و تبدیل به خاک شدیم [و پوسیدیم، مجدداً] از خاک برانگیخته می شویم؟ این، اصل اشکالی است که در بسیاری از ذهن ها هست. به طور کلی همه ی امور خارق العاده، از این قبیل است. مسأله ی حیات پس از مرگ، وحی، جبرئیل علیه السلام، فرشتگان، جنّ، معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، طول عمر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت حضرتش که در بین مردم است و دیده نمی شود و... اینها مطالب غیبی و امور خارق العاده است. این مسائل وقتی به گوش مردم عادی می رسد، تعجب می کنند و هضم آنها برایشان دشوار می شود و بعید به نظرشان می رسد.

کدام شگفت انگیزتر است؟

اما سؤال اینجاست که چگونه ممکن است مثلاً بشر دانشمند امروز، بعد از هزاران سال تلاش علمی و متراکم ساختن افکار نوابغ دانشمند، توانسته به درجه ای از علم و صنعت برسد که بتواند هواپیما بسازد که در مدّت کوتاهی از این گوشه ی زمین به گوشه ی دیگر برود و...

۲۱۶- سوره ی قیامت، آیه ی ۳۶.

۲۱۷- سوره ی مؤمنون، آیه ی ۸۲.

الف: تخت سلیمان

بعد، از آن طرف، از پیروان قرآن می شنود که می گویند، در حدود سه هزار سال پیش، یک انسان به نام حضرت سلیمان علیه السلام بر بساطی می نشست و به فرمان او باد، آن بساط را با سر نشینانش حرکت می داد. حال سر نشینان از جنّ و انس و طیر و... که خدای داد هزاران سر نشین داشته و به فرمان او، باد آن را حرکت می داد. آن بساط آن قدر در هر روز مسافت می پیمود که اگر یک اسب سوار چالاک می خواست با اسب سواری طی کند ۲ ماه طول می کشید.

ب: معراج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

باز در هزار و چهارصد سال پیش، یک انسان به نام حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله و سلم با نبود وسایل امروز و این اختراعات، با مرکبی خاص در یک شب حرکت کرده و از آسمان بالا رفته و سیر فضایی خود را به پایان رسانده و همان شب، سالم به زمین نشسته؛ اینها را می شنود و می گوید یعنی چه؟ چه طور می شود سه هزار سال پیش یک فرد انسانی با نبود این اختراعات که حالا پیدا شده، بتواند هوا پیمایی کند؟! چطور می شود یک فرد انسانی از عوائق مرگبار فضایی خودش را برهاند و به اوج آسمان برسد و سالم برگردد.

این برایش تعجب انگیز است و می گوید، این کار مگر شدنی است؟!

ج: طول عمر امام زمان علیه السلام

هم چنین از طرفی می بیند که پدرش با گذشت زمان پیر می شود. اعضا و قوای بدنش رو به سستی می رود و عاقبت در سنّ هشتاد و نود سالگی، با جسمی ناتوان که از همه ی فعالیت های زندگی عاجز شده، به چنگال مرگ می افتد، هر چه او می کوشد که از تأثیر زمان بر روی پدرش جلوگیری کند و او را از چنگال سستی و سرانجام، مرگ برهاند، نمی تواند؛ نه تنها نمی تواند، بلکه می بیند همه ی انبیای الهی علیهم السلام و نیرومندان عالم مرده اند و سر به سینه ی خاک نهاده اند، آن وقت از این طرف می شنود که در مکتب تربیتی اهل بیت علیهم السلام می گویند، یک فرد انسانی

به نام امام زمان حضرت مهدی موعود علیه السلام که پس از گذشت بیش از هزار و صد و هفتاد سال از عمر شریفش، هنوز کوچک ترین سستی در قوای بدن و اعضای تن مبارکش ظاهر نشده و هم چنان به صورت یک مرد چهل ساله، شاداب و با استحکام قوای بدنی زنده است تا روزی که خدا ظهورش را بخواهد. ممکن است هزاران سال بعد هم بماند. اینها را می شنود و می گوید، یعنی چه؟ مگر می شود یک انسانی با بدن متشکل از پوست و گوشت و استخوان و سلول و عصب، گذشت زمان و گردش شب و روز در او اثر نکند و سستی در او ایجاد نشود و پیر نشود و هم چنان جوان بماند، مگر شدنی است؟!

د: زنده شدن مردگان

همین طور می بیند که، انسانی می میرد و بدنش متلاشی می شود و ذرات خاکش به اطراف پراکنده می شود. بعد می بیند که قرآن می فرماید، ما روزی تمام اجزای پراکنده ی تن انسان را جمع خواهیم کرد:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ۖ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾^{۲۱۸}

آیا انسان می پندارد که ما هرگز استخوان های پوسیده ی او را جمع نخواهیم کرد؟ آری! ما توانای بر این کار هستیم! آن چنان جمع آوری کنیم که حتی خطوط باریک سر انگشتانش را نیز، به همان کیفیت اول بیافرینیم.

خلاصه! این علامت سؤال در فکر بیشتر مردم، همیشه نقش بسته است که آیا قدرتی در عالم هست که بتواند این کارهای خارق العاده را انجام دهد؟ مرده های پوسیده ی در دل خاک رازنده کند؟ یک انسان را در برابر حوادث و سوانح روزگار جوان نگه دارد؟ در ظرف یک ساعت از شب، انسانی را به آسمان ببرد و برگرداند؟ قرآن حکیم جواب می دهد، بله:

﴿...إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^{۲۱۹}

...او الله است که بر هر چیزی تواناست.

۲۱۸-سوره ی قیامت، آیات ۳ و ۴.

۲۱۹-سوره ی بقره، آیه ی ۲۰.

مهمترین مشکل ما خداشناسی است

شما اوّل باید خدا را بشناسید! کلید حلّ همه‌ی مشکلات اعتقادی، "خداشناسی" است و اگر بگوییم، ما کثیراً "خداشناسان خداشناس" هستیم، راست گفته‌ایم! یعنی آن چه غالب مردم، او را به عنوان خدا شناخته‌اند، در واقع خدای حقیقی نیست بلکه او موهوم ساخته شده‌ی افکار خود آنان است. تا اعتقاد به وجود خدای علیم قدیر مطلق تحقّق نیابد، هیچ اعتقاد به حقّی، تحقّق نخواهد یافت و اعتقاد به وحی و نبوّت و امامت و معاد و طول عمر و غیبت حضرت امام زمان علیه السلام و... معنا و مفهوم صحیحی نخواهد داشت!

اوّلین مشکل در مسائل اعتقادی، مشکل خداشناسی به معنای واقعی است. گاهی جوانان مسلمان می‌نشینند و با کسی راجع به امام زمان علیه السلام بحث می‌کنند و هیچ خبر ندارند که آن آدم خدا را چقدر می‌شناسد. این درست نیست و به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسند! اگر بخواهیم با یک جوان درباره‌ی امام زمان علیه السلام بحث کنیم، ابتدا باید حدّ خداشناسی او را بشناسیم. چون مسأله‌ی طول عمر امام زمان علیه السلام تکیه به قدرت مطلقه‌ی خدا دارد و تا برای آن شخص وجود خدای قادر مطلق اثبات نشود و معنای قدرت مطلقه را خوب نفهمد، بحث درباره‌ی امام زمان علیه السلام با آن آدم، معقول نیست! ولی وقتی مسأله‌ی خدا به معنای واقعی اش حلّ شد؛ تمام مسائل اعتقادی، خود به خود حلّ می‌شوند.

نشانه‌هایی از علم و قدرت خدا برای خردمندان

حال آیه‌ی مورد بحث فرمود:

﴿وَأَيُّ لَهِمُّ الْأَرْضِ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا﴾؛

از جمله نشانه‌های [علم و قدرت] خدا همین زمین مرده است که ما او را زنده کردیم تا هم حیات را در زمین ببینند و هم حیات پس از مرگ را باور کنند.

در سوره‌ی مبارکه‌ی رعد می‌خوانیم:

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مَّتَجَاوِرَاتٌ...﴾؛

در یک زمین، قطعات مختلف، کنار هم قرار گرفته اند...

﴿...وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ زُرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ...﴾؛

...باغ هایی از انگورها و خرما...

فرموده اند: از میان میوه ها، دو میوه ی انگور و خرما نام برده شده اند، شاید از آن جهت باشد که این دو میوه، مواد غذایی کاملی دارند و دیگر این که دارای انواع مختلف می باشند.

﴿...يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَّضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛^{۲۲۰}

همه ی آنها از یک آب سیراب می شوند و در عین حال مابعضی از آنها را از جهت مطلوبیت خوراکی بر بعض دیگر برتری می دهیم. به یقین در اینها نشانه هایی است برای آنان که عقل خود را به کار می اندازند. آب یکی، خاک یکی، نور یکی، هوا یکی. در عین حال می بینیم یک طرف درخت انگور است، یک طرف درخت خرما و یک طرف خوشه های گندم! بعضی را بر بعضی از حیث خوراکی بودنشان برتری داده ایم. در این صحنه، نشانه هایی از علم و قدرت خدا برای کسانی که عقل و فکر خود را به کار می اندازند و می اندیشند، مشاهده می شود.

شکرگزاری نتیجه ی شناخت نعمت و منعم

خداوند متعال در آیات مورد بحث هم می فرماید:

﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿۲۲۰﴾ وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿۲۲۱﴾ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ﴾؛

ما زمین را زنده کردیم و از آن دانه ها بیرون آوردیم که از آن می خورند و در آن زمین باغ ها از خرما و انگورها قرار دادیم و از آن زمین، چشمه ها جوشانیدیم تا آدمیان از میوه های آن بخورند و حال آن که دست هایشان درباره ی آن، هیچ کاری نکرده است.

﴿أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾؛^{۲۲۱}

۲۲۰-سوره ی رعد، آیه ی ۴.

۲۲۱-سوره ی یس، آیه ی ۳۵.

آیا شکر خدا نمی کنند؟

در جمله‌ی «ما عَمَلْتَهُ آیدِیْهِمْ» احتمال این هست که «ما» نافیّه باشد و یا موصوله. اگر نافیّه باشد، یعنی: میوه‌هایی به دستشان می‌رسانیم که خودشان با دست خودشان در باره‌ی آن کاری نکرده‌اند.

که تواند که دهد میوه‌ی رنگین از چوب؟

یا که داند که برآرد گل صد برگ از خاک؟

و اگر «ما» موصوله باشد، یعنی: میوه‌ها را بشر می‌گیرد و روی آن کار می‌کند و از آن غذایی می‌سازد. مثلاً میوه‌ی "به" را خدا آفریده است. بشر می‌گیرد و آن را با شکر می‌پزد و مربا درست می‌کند. این مربا «و ما عملته آیدِیْهِمْ» است که دست و کار آدمیان در آن دخالت داشته است.

﴿أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾؛

آیا نباید در این آیات الهیه اندیشیده و عظمت نعمت و منعم را بشناسند و در مقابل فرامینش، به عنوان شکرگزاری، خاضع گردند؟

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْوَاحَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾؛

منزه از مادّیت و نقص و محدودیت است خدایی که قانون زوجیت را در میان همه‌ی انواع موجودات قرار داده است.

برخی گفته‌اند، این آیه، اشاره به قانون زوجیت است که در میان تمام انواع موجودات، ساری و جاری است. در میان نباتات که از زمین می‌رویند و همچنین از میان وجود شما آدمیان که مذکر و مؤنث می‌باشید و نیز، موجوداتی که شما نمی‌دانید و خبر از آنها ندارید.

غنیمت شمردن فرصت‌ها

خلاصه! در این آیات بیندیشید و پی به عظمت و جلالت حضرت خالق حکیم ببرید و با اطاعت فرمانش، خودتان را برای حیاتِ پس از مرگ، آماده سازید.

حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند:

(عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ فَاعْمَلُوا وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَالْأَعْضَاءُ لَذَنَةٌ وَ

الْمُنْقَلَبُ فَيَسِيحُ؛^{۲۲۲}

ای بندگان خدا! هم اکنون کار کنید که بدن‌ها سالم است و اعضاء آماده‌ی کارند. پیش از این که مرگ فرارسد؛ خود را آماده کنید که پس از انقضاء مدّت مهلت، به شما اجازه‌ی یک نفس کشیدن هم نمی‌دهند!

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا
وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۳۷ وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ

۳۸ وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

۳۹ وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ

۴۰ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ^{۲۲۳}

و شب [نیز] برای آنها آیت و نشانه‌ای است [از علم و قدرت آفریننده‌ی جهان] ما روز را از آن برمی‌کنیم و آنها در تاریکی قرار می‌گیرند و خورشید [نیز آیت دیگری است که] پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است. این تقدیر خداوند قادر داناست و برای ماه منزل‌هایی قرار دادیم [که پس از طی این منازل] برمی‌گردد و به صورت شاخه‌ی کهنه‌ی درخت خرما درمی‌آید. نه برای خورشید امکان این هست [در سرعت حرکت] به ماه برسد و نه شب بر روز پیشی می‌گیرد و هر کدام از آنها در مسیر و

۲۲۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۶.

۲۲۳- سوره‌ی یس، آیات ۳۷ تا ۴۰.

مدار خود شناورند.

بدترین جنبنندگان عالم

این چند آیه، مربوط به آیات و نشانه‌هایی است که خداوند مَنان، برای توجه دادن انسان‌ها به مبدأ علیم و حکیم عالم ارائه می‌فرماید. البتّه برای انسان‌هایی که اندیشمندند و می‌خواهند در عالم چیزی بفهمند، نه کسانی که سر به گریبان غفلت فرو برده‌اند و نمی‌خواهند در عالم، غیر از اشباع شهوات حیوانی، چیزی درک کنند و از آنها به «شَرِّ الدَّوَابِّ» یعنی بدترین جنبنندگان تعبیر فرموده است که قابلِ مخاطب هم نیستند.

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛^{۲۲۴}

بدترین جنبنده‌ها در نزد خدا کَر و لال‌هایی هستند که عقل خود را به کار نمی‌افکنند[نه حاضرند حقایق را بشنوند و نه آنها را به زبان جاری کنند].

نشانه‌هایی برای انسان‌های بیدار دل

برای انسان‌های اندیشمند، آیات و نشانه‌ها فراوان است؛ از جمله:

﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾؛

خود این شب و روز- که روی حساب دقیقی آمد و رفت می‌کنند- برای انسان‌های بیدار دل، آیت بزرگ خدا هستند که می‌فرماید: ما روز را- که مانند لباسی بر تن شب پوشانده‌ایم، آن را- از تن شب بر می‌کنیم و آدمیان در ظلمت قرار می‌گیرند.

این تشبیهی است که نشان می‌دهد: کره‌ی زمین در اصل خود تاریک است و روشنایی، عَرَضی است که از منبع دیگری رسیده و مانند لباسی بر اندام شب، پوشانده شده است. موقع غروب آن لباس را از تن شب بر می‌کنند و انسان‌ها در تاریکی فرو می‌روند. حال آیا اختیار این کار در دست کیست که بتواند لباس روز را از اندام شب برکند و ظلمت را بیاورد و چه کسی می‌تواند ظلمت شب را از بین برده و روز را بیاورد؟

*تخاطب: مخاطب قرار گرفتن.

۲۲۴- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۲.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ...﴾؛ ۲۲۵

بگو: اگر خدا که شب را آورده، آن را تا روز قیامت نگه دارد، آیا کیست جز خدا که بتواند تاریکی را برده و روز را بیاورد...؟

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ...﴾؛ ۲۲۶

بگو: اگر خدا روز را تا روز قیامت برای همیشه نگه دارد، کیست غیر خدا که بتواند شب را بیاورد تا در آن آرامش یابد...؟

این نشانه‌ای است برای انسان‌های بیدار دل متفکر که بیندیشند تا بفهمند ظلمت از کجا و نور از کجاست؟ کیست که ظلمت و نور را می‌آورد و می‌برد و روی حساب دقیق و منظمی، آنها را جابه‌جا می‌کند؟

کمال انسان در خداشناسی است

در این آیات از قرآن کریم، بحث از شب و روز و ماه و خورشید و ستارگان به میان آمده است. البته در سایر علوم و مکاتب نیز بحث از اینها به طور مفصل تر به میان آمده است ولی فرقی که بحث قرآن با آن مکاتب دارد، این است که آنها این موجودات را به طور مستقل مورد بحث قرار می‌دهند و از ماه و خورشید و ستارگان به عنوان علم نجوم و ستاره‌شناسی سخن به میان می‌آورند و از این فراتر نمی‌روند اما قرآن همه‌ی اینها را به عنوان آیت و نشانه‌ای از نشانه‌های خدا مورد بحث قرار می‌دهد.

آری! قرآن از ماه و خورشید و زمین و آسمان، کوه و دریا و بیابان و... از آن نظر که مسخر فرمان یک قدرت مطلقه هستند، بحث می‌کند و هیچ وقت با نظر استقلال و اصالت به اینها نگاه نمی‌کند. فرق بحث قرآنی در مورد این موجودات با سایر علوم در همین جاست. مثلاً فلان دانشمند زنبورشناس در تمام عمرش زنبور را شناسایی کرده است در صورتی که

۲۲۵-سوره ی قصص، آیه ی ۷۰.

۲۲۶-همان، آیه ی ۷۱.

زنبورشناسی، کمال انسان نیست! کمال انسان در خداشناسی است. انسان کامل آن است که خدای زنبور آفرین را بشناسد، نه خود زنبور را! انسان کامل آن است که خدای عنکبوت آفرین را بشناسد، نه خود عنکبوت را! عنکبوت‌شناسی، کمال انسان نیست! انسان، اشرف از تمام موجودات مرده است. اگر این موجودات مرده مثل زمین، جو، ستارگان و... را بشناسد، یک کار انسانی نکرده است. بلکه انسان کامل آن است که انسان زنده و خدای انسان آفرین را بشناسد.

علم حقیقی، رسیدن به خداست

دانشمندی که یک عمر معتکف در آستان زنبور عسل بوده و فقط در شناخت شئون زندگی آن، تحقیقات فراوان کرده و مرده است، این زنبور عسل در عالم پس از مرگ، چه دردی از او درمان می‌کند و چه بلایی از او برطرف می‌سازد؟! آن بیچاره پس از یک عمر تحقیقات علمی خود، عقیم و بدبخت و محروم مرده است! این که علم نیست! علم آن است که انسان را به خدا - که مبدأ هستی است - نزدیک کند و آیت او باشد.

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا﴾؛

خورشید را بشناسد؛ جریان خورشید، حرکت خورشید و قرارگاه او را بشناسد که چه کسی این موجود نیرومند عظیم را در عالم به وجود آورده و روی نظم و حساب دقیقی، خاصیت نوربخشی و حرارت‌بخشی به او داده است؟ او را از کجا حرکت داده، به کجا می‌برد؟

﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾؛

این جریان، بر اساس اندازه‌گیری قدرتمندی شکست‌ناپذیر و داناست که هم دارای علم است و هم صاحب قدرت. تا علم نباشد، نقشه‌ای ترسیم نمی‌شود و تا قدرت نباشد، آن نقشه پیاده نمی‌گردد. بنای یک ساختمان بر اساس ۲ چیز استوار است: نخست علم. دوم قدرت. خوشا به حال کسی که آن مقدر عزیز علیم را بشناسد و خود را با او آشنا گرداند.

﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾؛

ما برای ماه، منزل‌های مشخصی اندازه‌گیری کرده‌ایم که روی حساب دقیقی آن منزل‌ها را طی می‌کند. ابتدا به صورت هلالی باریک در آسمان ظاهر می‌شود و تدریجاً بر حجم آن افزوده

می شود و عاقبت به صورت بدر تمام، مشاهده می گردد؛ و باز هم بر می گردد و روبه باریکی می رود تا در شب بیست و هشتم ماه و ساعت آخر شب به سمت مشرق مانند شاخه‌ی درخت خشکیده‌ی خرما ی قوسی شکل پژمرده مشاهده می گردد!

آینا باید درباره‌ی این جریان اندیشید که چه کسی این چنین تقدیر منازل می کند. کروی ماه ۱۲ برج را در ظرف یک ماه طی می کند و خورشید همان ۱۲ برج را در ظرف یک سال؛ آن هم به گونه‌ای که:

﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾؛

نه خورشید با آن عظمت و سرعت می تواند به پای ماه برسد - چون ماه سرعت سیرش چند برابر سرعت سیر خورشید است - و نه شب می تواند بر روز پیشی بگیرد. بلکه:

﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾؛

و هر کدام [از خورشید و ماه و روز و شب] در مدار و در مسیر معین خود شناورند.

اعجاز علمی قرآن کریم

تعبیر به «یَسْبَحُونَ» که نشانگر حرکت است، از وجوه اعجاز علمی قرآن به شمار می رود زیرا از نظر دانشمندان زمان نزول قرآن سَبْح و حرکت، برای کرات آسمانی معنا نداشت و می گفتند: اجرام آسمانی، خودشان حرکتی ندارند، بلکه آنها در جرم فلک فرو رفته اند و فلک است که حرکت می کند و آنها هم تابع حرکت فلک می باشند!

آن روز قرآن پرده از روی این حقیقت برداشت و متحرک بودن خود آنها را اعلام کرد، تا امروز که علم موفق به کشف آن شد.

باری! قرآن کریم پیوسته جنبه‌ی فنا و مقهوریت موجودات را نشان می دهد که حرکت دارند و سرانجام به پایان می رسند تا بشر، مفتون ظاهر فریبنده‌ی ماه و خورشید نشود و آفریننده‌ی آنها را فراموش نکند! قرآن مثل شعرا، دم از کرشمه و ناز ستارگان و چشم و ابروی پری چهرگان نمی زند که خلق الله را سرگرم اوهام و خیالات سازد و از هدف خلقت بازشان دارد؛ می فرماید:

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۖ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾؛ ۲۲۷

خورشید و ستارگان را نشان می دهد امانه جمال و درخشندگی آنها را، بلکه تکویر خورشید و انکدار ستارگان را نشان می دهد! یعنی شما هرگز فریب زیبایی زودگذر آنها را نخورید، بلکه دورانی از آنها را به یاد بیاورید که مبدل به یک جسم ظلمانی و تیره و تاریک خواهند شد.

﴿وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ﴾؛ ۲۲۸

کوه ها با این صلابت، دل شما را گرم نکنند. [روزی] این کوه ها [مانند آب] به راه می افتند!

﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾؛ ۲۲۹

کوه ها مانند پشمی زده شده از هم می پاشند.

طَنَطْنَه و طُمْطِرَاق * این انسان زیبا صورت و ثروتمند و قدرتمند، دیدگان شما را خیره نکند! آن روزش را به یاد آورید که:

﴿فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ﴾؛ ۲۳۰

نفس در گلویش گیر کرده، چشم ها از حدقه بیرون زده، مثل تخته سنگی از حرکت افتاده، چند روز دیگر سراغش را در دل خاک بگیر و ببین لاشه اش گندیده، کرم ها حدقه ی چشمش را خورده اند! مورها در جمجمه اش لانه کرده اند و از سوراخ بینی اش وارد و از دهانش خارج می شوند!

چنین کسانی مشمول رحمت حقند

آری! قرآن مجید جنبه ی مقهوریت موجودات را نشان می دهد تا بشر را به آن نقطه ی ثابت و باقی عالم متوجه کند تا برای همیشه بکوشند و او را بشناسند و با او در ارتباط باشند و او

۲۲۷-سوره ی تکویر، آیات ۱ و ۲.

۲۲۸-همان، آیه ی ۳.

۲۲۹-سوره ی قارعه، آیه ی ۵.

*طَنَطْنَه: آوازه و شوکت و جاه.

*طُمْطِرَاق: تجمل و خودنمایی.

۲۳۰-سوره ی واقعه، آیه ی ۸۳.

را از خود راضی نگه دارند.

(رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَاسْتَعَدَّ لِرْمِيِّهِ وَفَكَرَّ مِنْ آيِنٍ وَفِي آيِنٍ وَإِلَى آيِنٍ)؛^{۲۳۱}

مشمول رحمت حق آن انسانی است که بیندیشد از کجا آمده و در کجا هست و به کجا می رود. برای آینده اش، زاد و توشه ی لازم را فراهم کند. این که عاقلانه نیست که همه اش سر به پایین حرکت کند و علی الدوام در گنداب شکم و زیر شکم بلولد و بمیرد و از این عالم، چیزی نفهمد. تمام عمر با پوستِ عالم بازی کند و از مغز عالم بی خبر بماند. ما اگر بگوییم اکثر این دانشمندانی که در دنیا به عنوان متفکر و مبتکر و متخصص شناخته شده اند و با خدا هیچ گونه ارتباطی نداشته اند - در واقع، از حقایق عالم چیزی نفهمیده اند - اغراق نگفته ایم! مهم آن است که انسان پوست را بشکند و به مغز برسد. آن دانشمند گیاه شناسی که خیلی رنج برده، گیاه را خوب شناخته، یاخته های آن را دقیقاً تشریح می کند و... تمام این کارها دیدن است، نه فهمیدن! موقعی می فهمد که بتواند ارتباط این گیاه را با مبدأ غیبی عالم به دست بیاورد و بفهمد این روح نباتی از کجاست؟ این را که بفهمد، توانسته است به مغز عالم برسد.

فرق مکتب قرآن با سایر مکاتب

فرق مکتب قرآن با مکتب های مادی در همین است که قرآن، پوست ها را کنار می زند و مغز را که کمال مطلق است ارائه می کند و آدمی را به قرب حق و سعادت ابدی می رساند؛ اما مادیّین، پیوسته با پوست عالم سرگردند و سرانجام به بن بست می رسند و از مغز عالم خبری به دست نمی آورند و محروم از سعادت جاودان، از دنیا می روند؛ از این رو قرآن آن علومی را ارزشمند می داند که راه ارتباط با خدا را به روی بشر باز کنند و گرنه عالمان و دانشمندان بریده ی از خدا از نظر قرآن ارزشی ندارند و در عالم پس از مرگ، بر اثر همان علمشان، به اشدّ عذاب مبتلا خواهند شد؛ اگر چه عالم به علم توحید و بّحات قهار در مناظرات علمی - دینی باشند.

داستان عبرت انگیز بلعم باعورا

داستان بلعم باعورا از قرآن نمونه ی عبرت انگیزی است که فرموده است:

۲۳۱- الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة، صفحہ ۲۱.

﴿وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا...﴾؛^{۲۳۲}

و بخوان بر آنها سرگذشت کسی را که آیات خود را به او دادیم...

بَلْعَمِ عَالِمٍ به معارف آسمانی بود، اما گرایش به دنیا او را از رحمت حق مطرود ساخت، تا آنجا که مَثَلش در نظر خدا، مَثَلِ سَگ شد! در قرآن دو مثل بسیار زننده آمده است که هر دو در مورد عالمان دنیا دار بی اعتنا به فرمان خداست. در سوره‌ی مبارکه‌ی جمعه فرموده است:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...﴾؛^{۲۳۳}

مَثَلِ کسانی که مکلف به رعایت کتاب آسمانی تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند همچون مَثَلِ چارپایی است که کتاب‌های بسیاری را حمل می‌کند...

در این آیه‌ی شریفه عالمان بی عمل به چارپایی تشبیه شده‌اند که کتاب‌های بسیاری بار بر دوشش باشد.

آن تهی مغز را چه علم و خبر؟ که بر او هیزم است یا دفتر

چنین عالمانی در سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف هم به سَگ تشبیه شده‌اند:

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ...﴾؛^{۲۳۴}

در صورتی که او می‌توانست بر اثر همان علمش، رفعت مقام پیدا کند؛ ولی رو به زمین و زخارف زمینی آورد و به دنبال هوای نفسش رفت و همانند سَگ شد...

اینان، عالمان و دانشمندانی هستند که با همه‌ی معلوماتی که دارند، نفهمیده‌اند انسان یعنی چه و پی نبرده‌اند که آدمیت چیزی غیر از انباشتن علوم در انبان ذهن است.

مرد واقعی کیست؟

شاعری دانا در این خصوص گفته است:

آن یکی با شمع برمی‌گشت روز / گردد هر بازار دل پر عشق و سوز

۲۳۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۵.

۲۳۳- سوره جمعه، آیه‌ی ۵.

۲۳۴- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۶.

شخصی در روز روشن، شمعی به دست گرفته بود و میان کوچه و بازار دنبال چیزی می گشت!
 بوالفضولی گفت او را کی فلان هین چه می جویی به گرد هر دکان؟
 شخص فضولی به او گفت: روز روشن شمع به دست گرفتی دنبال چه می گردی؟!
 گفت می جویم به هر سو آدمی کو بُود حیّ از حیات او دمی
 من دنبال آدم می کردم. آدمی که یک لحظه نفّس آدم به او خورده و او از آن دم، زنده
 به حیات انسانی شده باشد.

هست مردی؟ گفت این بازار پر مرد مانند آخر ای دانای حرّ
 گفت: آخر مرد حسابی! این بازار پر از آدم و پر از مرد است. تو شمع به دست گرفته
 دنبال مرد و آدم می گردی؟!*

گفت خواهم مرد در جاده‌ی دوره در ره خشم و به هنگام شرّه
 من کسی را می خواهم که در دو موقع، مرد باشد و از پا در نیاید؛ یکی در موقع غلبه‌ی
 خشم و دیگر به هنگام طغیان شهوت. در این دو صحنه اگر یاد خدا و روز جزا، او را از ارتکاب
 گناه باز داشت او واقعاً مرد است و آدم. چنان که خدا فرموده است:
 ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ
 يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾؛^{۲۳۵}

مردان، کسانی هستند که سوداگری‌های دنیا، آنها را از یاد خدا و روز جزا باز نمی دارد...
 وقت خشم و وقت شهوت مرد کو؟ طالب مردی چنینم کوبه کو
 کو در این دو حال مردی در جهان تافدای او کنم امروز جان
 از حضرت عیسی مسیح علیه السلام منقول است:

(طوبی لمن جعل بصره فی قلبه و لم يجعل بصره فی عینه)؛^{۲۳۶}

خوشابه حال آن کسی که چشم دلش باز و بینا باشد. نه اینکه چشم سرش باز و چشم دلش بسته و نابینا باشد.

*شره: طغیان شهوت.

۲۳۵- سوره ی نور، آیه ی ۳۷.

۲۳۶- تحف العقول، صفحه ی ۳۰۵.

ما همچون آب خیلی هستیم که با اندک نجاستی که به آن برسد، نجس می شود؛ مگر این که خود را به آب گُر ولایت متصل کنیم تا پاک بمانیم. آب قلیل، یک قطره خون، آن را نجس می کند. یک پشه‌ی مالاریا مسمومش می سازد ولی اقیانوس اگر دریای خون هم در آن ریخته شود، نجس نمی شود!

پناه بر خدا از فرجام سیاه

نقل شده است: شاگرد یکی از مشایخ عرفان که صاحب علم و کمالات بود بیمار شد. استاد به عیادت او رفت و در کنار بسترش نشست. دید در حال احتضار است و نیاز به تلقین دارد. استاد برای شروع به تلقین ابتدا سوره‌ی مبارکه‌ی یس را تلاوت کرد. شاگرد بیمار با شنیدن آیات قرآن ناراحت شد و به استاد خود گفت: این کلمات را نخوان! استاد تعجب کرد و ساکت شد. پس از لحظاتی استاد گفت: بگو لا اله الا الله. گفت، نمی گویم! از این جمله متنفرم. استاد بیشتر تعجب و وحشت کرد و دقایقی بعد هم در همان حال جان داد.

به خدا پناه می بریم از این که در لحظه‌ی آخر عمر، ایمان خود را از دست بدهیم و با کفر از دنیا برویم. آدم یک عمر رنج برد ایمن و اعتقاداتی هم کسب بکند. ولی در آن لحظه‌ای که شدیداً نیاز به آن دارد؛ آن را از دست بدهد. دیگر زیان و خسارتی از این بالاتر نمی شود.

وقتی شاگرد جان داد، استاد سخت ناراحت شد که چرا چنین شد؟ تا این که در خواب دید او را به زنجیر کشیده‌اند و به جهنم می برند. از آن کسی که سر زنجیر به دستش بود تقاضا کرد اندکی صبر کند تا چیزی از او پرسد. او هم پذیرفت و استاد از شاگرد بدبختش سؤال کرد: چرا چنین شدی و به این روز سیاه افتادی! او گفت: من به بیماری سخت و درمان ناپذیری مبتلا شدم و بسیار رنج می بردم. به طبیب که مراجعه کردم، گفت، چاره‌اش خوردن اندکی شراب است؛ باید هر سال، مقدار معینی شراب بخوری تا این درد در بدنت مزمن و ریشه‌دار نشود. من هم از آن روز به بعد مقداری شراب می خوردم و همین باعث شد که به این بدبختی و روسیاهی گرفتار شوم.

دشمنی با خدا در لحظه‌ی مرگ!

آری! خداوند متعال می فرماید:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا
يَسْتَهْزِؤْنَ﴾: ۲۳۷

پایان کار انسان های بد عمل این است که آیات خدا را تکذیب می کنند و آنها را به استهزاء می گیرند.
قرآن با این بیان تهدید می کند: هیچ گاه مغرور نشوید که من ایمان دارم، نماز می خوانم
و از دوستان اهل بیت اطهار علیهم السلام هستم. اگر آلودگی های عملی داشته باشیم، موقع جان
دادن، ترس از دست دادن ایمان را باید داشته باشیم. آدمی در آن موقع می بیند که محبوب های
او یک یک از دستش گرفته می شود و این گیرنده هم کسی جز خدا نیست؛ طبعاً شخص
محتضر بغض خدا را به هنگام قبض روح به دل می گیرد و سرانجام با قلبی که دشمن خداست
جان می دهد و لذا سفارش شده تا زنده هستیم، از این محبوب هایی که موقع مردن سبب
دشمنی انسان با خدا خواهند شد دل برکنیم و تا این محبوب ها از ما جدا نشده اند؛ به تلاش خود
ادامه دهیم تا جایی که دل فقط به خدا ببندیم تا در عوالم پس از مرگ، مورد عنایت او قرار
گیریم و به راستی دل به غیر خدا بستن و عمر خود را فانی در راه غیر خدا ساختن چیزی جز
سفاهت و حماقت است؟!

به هر حال عاقل آن است که علی الدوام اندیشه کند پایان را. بیندیشد که مبدأ من
کیست؛ منتهای من چیست؟ از کجا آمده ام و به کجا می روم؟ مسیر من کدام است و چه
برنامه ی سیری دارم که فرموده اند:

(رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرْمْسِهِ وَ فَكَّرَ مِنْ آيْنٍ وَ فِي آيْنٍ وَ إِلَى آيْنٍ)؛
اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَنَظِّرِينَ لِظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ
أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۴۱ وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ

۴۲ وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ

۴۳ وَ إِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْقَذُونَ

۴۴ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ

۴۵ وَ إِذَا قِيلَ لَهُم اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

و[باز هم] نشانه‌ای [از علم و قدرت و حکمت خدا] برای آنان این که ما فرزندانمان را در کشتی‌هایی که مملو [از وسایل زندگی] است حمل کردیم و برای آنها مرکب‌هایی مانند آن آفریدیم. و اگر بخواهیم آنها را [در دریا] غرق می‌کنیم، به طوری که نه فریادری داشته باشند و نه کسی بتواند آنها را از دریا نجات دهد. مگر باز هم رحمتی از ما شامل حالشان گردد و تا زمان معینی از زندگی در دنیا بهره‌مند شوند و هنگامی که به آنها گفته می‌شود از آنچه پیش روی شما و پشت سر شماست [از عذاب‌های خدا] بترسید تا مشمول رحمت الهی شوید [اعتنا نمی‌کنند].

خورشید و ماه به عنوان نشانه‌هایی از توحید و قیامت

در گذشته عرض شد: در قرآن کریم، ماه و خورشید - از آن نظر که آیت و نشانه‌ی تدبیر حکیمانه‌ی خدا هستند - مورد توجه قرار گرفته‌اند اما از سایر اجرام آسمانی، به طور تفصیل سخنی به میان نیامده است و حال آن که دانشمندان با کاوش‌های علمی که دارند به وجود ستارگانی پی برده‌اند که آنها صدها برابر بزرگ‌تر و درخشان‌تر از خورشید آسمان دنیا می‌باشند. می‌گویند خوشه‌ی پروین، مجموعه‌ی چند ستاره است که هر کدام از آنها ۱۰۰۰

بار روشن تر از خورشید هستند و ۳۰۰ سال نوری با ما فاصله دارند (با توجه به این که سرعت سیر نور در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر است). ستاره‌ی شَهَیل ۹۰ هزار بار، درخشان تر از خورشید است و خورشید در مقابل آن ستارگان، مانند کرم شب تاب است در مقابل ماه یا شمعی در مقابل خورشید فروزان!

حال به رغم آن که کثرت و عظمت این ستارگان حیرت انگیز است؛ در قرآن کریم از آنها به طور تفصیل سخن گفته نشده و تنها اشاره‌ای شده است؛ مثل:

﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾؛^{۲۳۹}

﴿وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ﴾؛^{۲۴۰}

﴿...النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ...﴾؛^{۲۴۱}

اینها همگی به طور اجمال و مواردی اندک است اما راجع به ماه و خورشید در قرآن به گفته‌ی اهل تتبع، متجاوز از ۳۰ بار، سخن به میان آمده است و شاید این اختصاص ذکر به «شَمْس» و «قَمَر» از این نظر باشد که چون خداوند حکیم در مقام تنبّه عامّه‌ی بشر به نشانه‌های توحید و معاد، از همه‌ی طبقات عالم و جاهل است؛ معلوم است که به هنگام مواجهه‌ی با عامّه‌ی مردم، باید چیزی به عنوان "نشان داده شود که همه‌ی مردم آن را به طور محسوس ببینند و از برکات و منافعش برخوردار باشند و چون سایر ستارگان به غیر از ماه و خورشید، در دوردست قرار گرفته و محسوس همگان نیستند، از این رونمی شود آنها را به عنوان آیات و نشانه‌هایی از توحید و قیامت، به عموم زمینیان ارائه نمود. تنها جمعی از دانشمندانند که به کمک علم توانسته‌اند به بعضی از آنها پی ببرند و با ابعاد و مداراتشان آشنا گردند و لذا اگر ستارگان دوردست به عنوان آیات توحید ارائه می گردید، خلاف بلاغت و سخن گفتن به مقتضای حال می شد و نقض غرض می شد. ولی ماه و خورشید را همه می بینند و تطوّرات آنها را مشاهده می کنند و دور و نزدیک شدن خورشید، بدر و هلال گشتن ماه و سایر

۲۳۹-سوره ی تکویر، آیه ی ۲.

۲۴۰-سوره ی انفطار، آیه ی ۲.

۲۴۱-سوره ی اعراف، آیه ی ۵۴.

خصوصیات آن دو را آدمیان می‌دانند.

اعجاز قرآن در اشاراتی به سایر اجرام آسمانی

از این رو جا دارد خداوند حکیم که با عامّه‌ی بشر سخن می‌گوید و می‌خواهد همه را متوجه مبدأ علیم و حکیم عالم بنماید، آن دو کوکب را مورد توجه قرار دهد و سخن از «شمس» و «قمر» به میان آورد و در عین حال برای این که دانشمندان هر زمان، رمز اعجاز قرآن را به دست آورند و در هر عصری، قرآن را جلوتر از خود ببینند، به طور رمز و اشاره که دانشمندان بفهمند، اشاراتی به سایر اجرام آسمانی دارد. این جمله‌ی نورانی از حضرت امام سیدالشاجدین علیه‌السلام منقول است:

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)؛^{۲۴۲}

حقیقت این که خداوند [عز و جل] می‌دانست در آخر الزمان گروه‌هایی اندیشمند ژرف‌نگر [در مسائل دقیق علمی] به وجود خواهند آمد؛ از این رو [سوره‌ی] قل هو الله احد و آیاتی چند از [سوره‌ی] حدید را تا جمله‌ی "وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ" نازل فرمود.

در مقام پاسخ‌گویی به خواسته‌های علمی آنها سوره‌ی «قل هو الله احد» و آیاتی از سوره‌ی حدید نازل کرده است تا آنها هم تغذیه شوند و حقایق علمی را از لسان قرآن به طور اعجاز‌آمیز بشنوند و به آسمانی بودن قرآن از این راه پی ببرند.

حاصل این که: چون مخاطب قرآن، عموم آدمیانند، از «شمس» و «قمر» که مشهود همگانند، به عنوان آیت علم و حکمت آفریدگار عالم، سخن به میان آورده و از دیگر اجرام سماوی - چون مشهود همگان نیستند - تفصیلاً سخن به میان نیاورده است و این وجهی از وجوه اعجاز قرآن است که به گونه‌ای سخن گفته است که هم دانشمندان و هم عامّه‌ی مردم از آن بهره می‌برند و این به راستی عجیب است؛ زیرا طبعاً مطلبی که برای دانشمندان مفید است، برای عامّه‌ی مردم نامفهوم خواهد بود و مطلبی که برای عامّه‌ی مردم نافع است، برای دانشمندان

نامطلوب محسوب می شود اما می بینیم کلام قرآن طوری است که هر دو گروه را مجذوب خود می سازد و در مسیر هدایت، اشباعشان می نماید! مثلاً در مقام دعوت به مطالعه ی آثار قدرت و حکمت می فرماید:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿۱﴾ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿۲﴾ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿۳﴾ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿۴﴾﴾؛^{۲۴۳}

آیا به شتر نمی نگرند که چگونه خلق شده و به آسمان که چگونه افرشته شده و به کوه ها که چگونه استوار گشته و به زمین که چگونه هموار گشته است؟

همان طور که برای عرب شترسوار شنزار حجاز، بهترین راه - و بلکه تنها راه - برای شناخت خدا و پی بردن به وجود مدبرِ علیم و حکیم عالم، همین بود که نگاه به شترش کرده و در آفرینش آن بیندیشد، به آسمان پر ستاره ی بالای سرش، به زمین پهناور زیر پایش و به کوه های عظیم مقابل چشمش نگاه کند و آثار علم و قدرت و حکمت را در خلقت آنها ببیند؛ هم چنین برای دانشمند اندیشمندی که در عصر تسخیر فضا زندگی می کند و با ابزار و وسایل فنی به اعماق آسمان راه پیدا کرده، در دل زمین فرو رفته و بدن حیوانات و یاخته های نباتی را تشریح کرده است، باز بهترین راه برای پی بردن به وجود مدبری علیم و حکیم و قدیر، همین است که با نگاه به آسمان پر ستاره و تأمل در زمین پهناور و کوه های عظیم و طبقات تحت الارض، با آفریدگار جهان آشنا گردد.

دعوت قرآن از متفکران عالم برای شناخت حیوان، ستاره و...

قرآن نه تنها ۱۴۰۰ سال پیش، به آن عرب بیابان گرد حجازی می فرمود:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ...﴾؛

به شتر نگاه کن؛ به زمین و آسمان نگاه کن و خدا را بشناس...

بلکه امروز و فردا و تا روز قیامت نیز در هر عصر و زمانی، بالای سر دانشگاه ها و مراکز علمی و صنعتی، نغمه ی آسمانی خود را سر داده و همه ی متفکران و اندیشمندان عالم را دعوت

می‌کند به حیوان‌شناسی، ستاره‌شناسی، زمین‌شناسی و نبات‌شناسی و به همه‌ی آنها می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ...﴾

ای دانشمندان حیوان‌شناس! شما هم بدن شتر را تشریح کنید. در ساختمان و خلقت آن بیندیشید. اگر عرب آن روز، یک شتر می‌دید، شما که امروز انواع و اقسام حیوانات برّی و بحری را می‌بینید، حیوانات ذره‌بینی کشف کرده‌اید که چند میلیون آنها در سر یک سوزن جمع می‌شوند؛ در تکوّن و تطوّرات اینها تفکر کنید.

ای زمین‌شناسان! این زمین را بشکافید و اعماق دریاها را ببینید. ای ستاره‌شناسان! بیابید کرات معلّقه‌ی در فضا، کهکشان‌ها و اوضاع حیرت‌انگیز آنها را با دقّت مطالعه کنید. آن قدرت قهّاری که این نظامات متقن را در وجود نبات، حیوان، آسمان و زمین تنظیم کرده؛ او را بشناسید و سجده به پیشگاهش ببرید تا با معرفت و محبّت و قرب به او، جوهر جان خود را جوهری باقی سازید.

فکرآفرینی کتاب خلقت برای متفکران

این کتاب خلقت خیلی قطور است؛ هر چه بشر تا آخرین روز عمر دنیا روی شتر فکر کند، باز هم مجهولاتی در ساختمان وجود او دارد که پیوسته برای انسان دانشمند، فکرآفرین است. کتاب خلقت، صفحات بی‌پایان و سطرهای فراوان و کلمات پرمغز بسیار دارد. اگر بشر بخواهد روی هر کلمه‌اش تحقیق کند و به کشف حقایق بپردازد، باز هم مطالعه‌اش به پایان نمی‌رسد. در همه جا، قرآن را جلوتر از خودش می‌بیند! حال آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی "یس" می‌فرماید:

﴿وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴾

یعنی؛ از جمله آیات ما همین کشتی‌هایی است که با سرنشینان‌شان روی آب‌های دریا در حرکتند و آدمی را به تفکر وامی‌دارند که چه کسی موادّ اولیه‌ی آنها را ساخته و چه کسی ویژگی‌های آب را به آن داده که این اجسام سنگین در آن فرو نمی‌روند.

یادآوری نام خداوند به هنگام سوار شدن بر مرکب‌ها

ذریّه به معنای فرزندان؛ اعم از کوچک و بزرگ است و شاید از آن جهت اختصاص به ذکر یافته که آنها به اعمال عواطف بیشتری نیازمندند و این تعبیر، لطف و عنایت خدا را بیشتر می‌رساند. مشحون یعنی پُر. ممکن است اشاره به این باشد که کشتی نه تنها وسیله‌ی سواری انسان است بلکه مهمترین وسیله‌ی حمل و نقل اشیاء مورد نیاز آنان نیز می‌باشد.

﴿وَحَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ﴾

ما برای آنها مرکب‌های دیگری همانند آن آفریده‌ایم که در خشکی یا در هوا و فضا حرکت می‌کنند و وسیله‌ی سواری انسان‌ها هستند.

ممکن است آیه با اطلاق خود شامل ماشین‌ها و هواپیماها و سفینه‌های فضایی که در عصر ما و اعصار بعدی به وجود خواهند آمد نیز بشود. در آیات دیگر تذکر داده که به هنگام سوار شدن بر این مرکب‌ها، حضرت خالق حکیم را فراموش نکنید و سپاسگزار نعمت‌هایش باشید!

﴿لَتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ...﴾

تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید و آنگاه نعمت پروردگار تان را هنگامی که بر آنها سوار شدید، یادآورید...

﴿...وَقُلُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾^{۲۴۴}

...و بگوید پاک و منزّه است آن خدایی که این را مسخّر ما ساخته است و گر نه ما توانایی آن را نداشتیم.

﴿وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ۖ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ

حِينٍ﴾

اگر بخواهیم، آنها را غرق می‌کنیم؛ آن گونه که نه فریادرسی داشته باشند و نه کسی بتواند آنها را از دریا نجات دهد. مگر باز هم رحمتی از ما شامل حالشان گردد و تا زمان معینی، از زندگی زودگذر دنیا بهره گیرند.

آیا نباید انسان‌های اندیشمند، اندیشه نمایند و صاحب اختیار عالم را بشناسند؟

نقش هستی نقشی از ایوان ماست خاک و باد و آب سرگردان ماست

به وجود آورنده و نگه دارنده و فانی کننده، ما هستیم ولی شما همچنان دور خودتان

می چرخید و سری به بالا نمی گیرید!

رودها از خود نه طغیان می کنند آنچه می گوئیم ما، آن می کنند
طغیان رودخانه ها و زلزله ها و توفان ها، همه به فرمان خداست؛ نه این که خشم طبیعت
باشد. جای تأسف اینجاست که مسلمانان نیز از این حوادث، تعبیر به خشم طبیعت می کنند!
مگر موجود مرده هم می تواند خشم و لطفی داشته باشد؟!

مابه دریا حکم توفان می دهیم مابه سیل و موج فرمان می دهیم
سوزن مادوخت هر جا هر چه دوخت ز آتش ماسوخت هر آتش که سوخت
قطره ای کز جویباری می رود از پی انجام کاری می رود
شما خیال می کنید تصادفاً سیلی به راه افتاده، فلان روستا از بین رفته و فلان شهر خراب
شده؛ در صورتی که قرآن حکیم می فرماید:

﴿...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...﴾؛^{۲۴۵}

...هیچ چیز در عالم نیست؛ مگر این که تسبیح و تحمید خدا می کند...

ذره - ذره ای این عالم، روی حساب کار می کند. یک برگ از درختی، بی حساب
حرکت نمی کند و به زمین نمی افتد!

توبه ی جوان گنهکار از مشاهده ی لطف پروردگار

بزرگی گفت: کنار نهری در بیابان گردش می کردم. عقربی را دیدم به سرعت به سمت
نهر آب حرکت می کند. از آن طرف دیدم قورباغه ای در آب شنا می کند و با شتاب به سمت
خشکی می آید. او تا کنار خشکی رسید، آن عقرب پرید بر پشت قورباغه نشست و او بنا کرد
شنا کردن. من تعجب کردم که: یعنی چه؟! عقرب و قورباغه هم جنس نیستند! دیدم قورباغه به
آن سمت آب رفت و عقرب پیاده شد و با شتاب به راه افتاد. من با خود گفتم: حتماً سری در
کار هست و به دنبال عقرب رفتم. دیدم کنار درختی رسید و تنه ی آن را گرفت و بالا رفت.
اتفاقاً پایین درخت، جوانی خوابیده بود و بالای درخت هم ماری بود که می خواست آن جوان

رانیش بزند. ولی عقرب رفت و دم مار رانیش زد و مار به زمین افتاد و به خود غلتید. فهمیدم این عقرب و آن قورباغه مأمور بوده‌اند این جوان را از شر مار برهانند. وقتی جلو آمدم، دیدم بوی شراب از دهان آن جوان استشمام می‌شود. تعجب کردم. او را بیدار کرده، مار را نشان دادم، او وحشت کرد. من، جریان را برایش گفتم. او متأثر و گریان شد و بعد هم توبه کرد.

ما بسی گم گشته‌ها آورده‌ایم ما بسی بی توشه‌ها پرورده‌ایم
در پناه ماست آن که بینواست آشنا با ماست کوی آشناست

اما یاللاسف هر چه این آیات خود را از نشانه‌های قدرت و حکمت به مردم نشان می‌دهیم، از آنها جز بی‌اعتنایی نسبت به خود چیزی نمی‌بینیم.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾؛

وقتی به آنها گفته می‌شود: از آنچه پیش رو و پشت سر شماست [از عذاب‌های خدا] بترسید تا مشمول رحمت الهی گردید، اهمیتی نمی‌دهند!

ظاهراً مقصود از ﴿ما بین ایدیکم﴾ آنچه پیش روی شماست، مجازات‌ها و عقوبت‌های دنیوی و مقصود از ﴿ما خلفکم﴾ آنچه پشت سر شماست، عقوبت‌ها و عذاب‌های اخروی است. البته معانی دیگری هم در تفاسیر آمده است.

﴿وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾؛^{۲۴۶}

هیچ آیتی از آیات پروردگارشان برای آنها نمی‌آید؛ مگر این که از آن رویگردان می‌شوند و اعتنایی نمی‌کنند!

نیاز همواره‌ی انسان‌های سعادت‌طلب به سه نفر

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است:

(لَا يَسْتَغْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثَةٍ يَفْرَعُونَ إِلَيْهِمْ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ فَإِنْ عَدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا)؛

اهل هر شهری، از سه تن در امر دنیا و آخرتشان بی‌نیاز نمی‌باشند تا به سوی آنها بروند و در صورت

فقدان آنها، مردمی دور از سعادت خواهند بود.

(عَالِمٌ وَرِعٌ)؛

فقیه دین شناس پرهیزکار که احکام دین خدا را برای آنها بیان کند.

(أَمِيرٌ خَيْرٌ مُطَاعٌ)؛

حکمران فرمانروا [ی دلسوز] که مردم، مطیع فرمانش باشند تا نظم اجتماعی برقرار گردد.

(طَبِيبٌ بَصِيرٌ ثَقَّةٌ)؛^{۲۴۷}

طیبی که ماهر [در فن پزشکی] و مورد اعتماد مردم باشد تا سلامت جسمی مردم، تأمین گردد.

اگر این سه تن در میان جمعیتی باشند، آن جمعیت، دارای سعادت و سلامت جسمی و روحی خواهند بود.

غفلت بزرگ بشر امروز از پاسخگویی به نیازهای معنوی

اکنون در زمان ما که مادیت، حاکم بر زندگی مردم است، تنها دو تن را کافی در سعادت می دانند؛ یکی امیر و دیگری طبیب و لذا کاری به فقیه ندارند! همین که نظم اجتماعی شان برقرار و سلامت جسمی شان تأمین گردید، دیگر احساس کمبودی در زندگی نمی کنند و خود را نیازمند احکام دین خدا نمی دانند که سراغ فقیهی بروند! زندگی شان مانند زندگی چارپایان است که جز چوپان و دامپزشک، به چیز دیگری احتیاج ندارند.

ولی آنها که عاقل و مسلمانند؛ علاوه بر امیر مطاع و طبیب معتمد، به فقیه و عالم دینی نیاز دارند تا راه سیر و سلوک به سوی خدا را نشان شان دهد. ما بار سفر بسته ایم و رو به لقای محبوب می رویم. روز ورود به محضر حضرت محبوب به ما خواهند گفت: ارمغان سفر چه آورده ای؟ ما را به اختیار خودمان نیاورده اند. بدون اختیار خودمان نیز می برند و آنجا از سرمایه ی زندگی، پرس و جو می کنند.

ارمغان کواز برای روز نشر

حقّ تعالی خلق را گوید به حشر

هم بدانسان که خَلَقْنَاكُمْ کذا

جِئْتُمُونَا وَفُرَادَىٰ بَيْنُوا

قرآن می فرماید:

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فِرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...﴾؛

روز قیامت به ما خواهند گفت: عجب! همان طور که از شکم مادر، لخت و عریان

بیرونتان آوردیم؛ اکنون هم لخت و عریان به اینجا آمده اید و با خود، هیچ چیز نیاورده اید؟!

﴿...وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ...﴾؛^{۲۴۸}

آن همه نعمت ها که به شما دادیم - از نعمت های ظاهری و باطنی، بینایی، شنوایی،

گویایی، عقل و هوش و جوانی، ثروت و قدرت - آنها را چه کردید؟! همه را به خاک ریختید و

پشت سر نهادید و لخت و عریان آمدید؟!

ارمغان روز رستاخیز را

هین چه آوردید دستاویز را

وعده ی امروز باطلتان نمود

یا امید بازگشتتان نبود

آیا باور نکرده بودید که چنین روزی در پیش دارید؟! ما که با کفار سخن نمی گوئیم،

از شما مدعیان ایمان نیز می پرسیم:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾؛^{۲۴۹}

آیا چنین پنداشتید که ما شمارا بیهوده و عبث آفریدیم؟ این همه نظامات متقن عالم برای شما

و شما هم برای خوردن و خوابیدن و با هم جنگیدن، آفریده شده اید و باز گشتی به سوی ما

نخواهید داشت.

نیاز اساسی بشر به شب بیداری و استغفار سحرگاهی

پس مقداری پس انداز کنید! صرفه جویی در خواب و خوراک، همان پس انداز کردن

است، یعنی؛ مقداری از خواب و خوراک کاستن و بر بیداری و گرسنگی افزودن. قرآن کریم

در وصف بهشتیان می فرماید:

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ۖ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾؛^{۲۵۰}

۲۴۸- سوره ی انعام، آیه ی ۹۴.

۲۴۹- سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۱۵.

۲۵۰- سوره ی ذاریات، آیات ۱۷ و ۱۸.

آنها [در دنیا] چنین بودند که اندکی از شب را می خوابیدند و سحرگاهان، به استغفار می پرداختند.

﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛^{۲۵۱}

ای جامه‌ی خواب به خود پیچیده! برخیز و مقداری از شب را بیدار بمان.

این شب‌ها و روزها می گذرد و تمام می شود؛ این قدر زیر این خاک بخوابیم که بدن‌ها بپوسد و مورها در حلقه‌ی چشم ما لانه کنند و کرم‌ها از دهان و بینی ما وارد و خارج شوند.

سعادت‌مند، آنانند که قسمتی از شب، پهلواز رختخواب تهی می کنند.

﴿فَلَا تَعْلَمْ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ...﴾؛^{۲۵۲}

کسی نمی داند که چه موجبات روشنایی چشم برای آنان [شب زنده‌داران] ذخیره شده است...

لقمان حکیم (رض) به پسرش گفت:

(يَا بُنَيَّ لَا يَكُنِ الدِّيكَ أَكْيَسَ مِنْكَ)؛^{۲۵۳}

فرزندم! مراقب باش که خروس از تو هشیار تر نباشد.

مگر نمی بینی او زودتر از تو بیدار شده و بانگ اذان برداشته است و تو در خوابی؟!

خروس صبح زد سبّوح و قدّوس برآور دیده از این خواب منحوس

به غیر خوردن و خفتن ندانی نصیب اینت شد از معقول و محسوس؟

ز بالا سوی پستی چون کنی روی به مقصد کی رسی، زین سیر معکوس؟

لزوم تطهیر روح و روان از غبار غفلت و معصیت

فرموده‌اند:

(الْشَّتَاءُ رَيْبِعُ الْمُؤْمِنِ)؛^{۲۵۴}

زمستان، بهار انسان مؤمن است.

شب‌هایش بلند است و به قدر کافی می شود خوابید و مقداری از آخر شب بیدار بود.

۲۵۱-سوره‌ی مزمل، آیات ۱ و ۲.

۲۵۲-سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۱۷.

۲۵۳-ارشاد القلوب، جلد ۱، صفحه‌ی ۷۲.

۲۵۴-وسائل الشّیعه، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۴۱۴.

روزهایش کوتاه است و می توان بی زحمت، روزه گرفت. بهار می گذرد و انسان می بیند: عجب! بهار از دست رفت و باران رحمتی از آسمان ربوبی به قلبش نرسید!! حضرت علی علیه السلام فرموده اند:

(نِعْمَ الْبَيْتُ الْحَمَامُ)؛

حمام، جای خوبی است.

اما از چه جهت؟

(يَذْكُرُ النَّارَ وَيَذْهَبُ بِالْدَّرَنِ)؛

آتش جهنم را به یاد انسان می آورد و چرک بدن را می زداید و آدمی را متوجه زدودن چرک روحش می نماید. انسان زیر دوش حمام که می رود، به یاد جهنم می افتد که قرآن می فرماید: ﴿خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ ۖ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ﴾؛^{۲۵۵} بگیرید او را و میان جهنمش بکشید و از آب داغ سوزان بر سرش بریزید.

حمام، چرک تن را زایل می کند و به انسان می فهماند که وقتی بدنت چرک می گیرد، بدان که مسلماً روح بیشتر چرک و کثیف می شود. سنگ پا به دست آدم داده و پاشنه ی پا را نشان می دهد و می گوید: بین پاشنه ی پا با این که زبرترین نقطه ی بدن است، اگر یک هفته رهایش کنی، آن چنان چرک می گیرد که با سنگ پا هم، پاک نمی شود! از اینجا بفهم روح تو که از آئینه، لطیف تر است؛ اگر یک ماه و یک سال رهایش کنی و سنگ پای توبه و استغفار و موعظه به آن نرسد، مثل پوست کرگدن می شود و با هیچ چیز پاک نمی شود؛ مگر با حمیم و غساق جهنم.

نیاز جدی همگان به نصیحت و موعظه

این را بدانیم که همه ی ما نیاز به موعظه داریم؛ اگر چه خیلی هم عالم باشیم و چه بسا انسان همان مطلبی را که می داند، اگر از زبان دیگری بشنود، تکانش بدهد. دانستن، آن اثر را ندارد که شنیدن دارد.

رسول خدا ﷺ به عبدالله بن مسعود می فرمود: برای من قرآن بخوان. او عرض می کرد: یا رسول الله! قلب شما مهبط قرآن است، من بخوانم؟! می فرمود: می خواهم آن را از دیگری بشنوم. در شنیدن اثری هست که در دانستن و خواندن نیست. ابن مسعود قرآن می خواند و رسول الله ﷺ، اشک می ریخت.

ما هر هفته حمام می رویم که تن ما بوی عفونت نگیرد. روح ما که لطیف تر است، اگر مدتی رهایش کنیم، گند و عفونت می گیرد و ظلمانی می شود! قساوت گرفته و کم کم از آیات الهی منزجر می شود. از نماز و مناجات با خدا بیزار می شود. وقتی انسان روحش بیمار می شود، اصلاً نمی فهمد که بیمار است! ولی وقتی جسمش بیمار می شود، سریعاً به فکر مداوای آن می افتد. سال ها بر او می گذرد، در حالی که میل به قرآن و دعا و مناجات با خدا ندارد و نمی فهمد که مریض است و نیاز به طیب دارد که خود را معالجه کند.

گسترش بی پروایی بین محرم و نامحرم

باری! حضرت امام امیرالمؤمنین علی می فرمودند:

(نِعْمَ الْبَيْتُ الْحَمَامُ يُدَكِّرُ النَّارَ وَ يَذْهَبُ بِالْذَّرَنِ)؛^{۲۵۶}

خوب جایی است حمام که آدمی را به یاد آتش جهنم می افکند و چرک را می زداید.

از آن طرف هم می فرمودند:

(يُنَسِّسُ الْبَيْتُ الْحَمَامُ يَهْتِكُ السِتْرَ وَ يَذْهَبُ بِالْحَيَاءِ)؛

بدجایی است حمام، ستر و پوشش را هتک می کند و حیا را می برد!

انسان در حمام های عمومی سابق، بدون لباس در بین مردم ظاهر می شد و حیا از بین می رفت. حال اگر ما روی این بیان امام علی بگوییم ادارات و وزارتخانه های ما، بازار و خیابان های ما و آموزشگاه ها و کارگاه های ما بدجایی است زیرا ستر و پوشش را کنار زده و حیا را از بین برده است، درست گفته ایم. امروز این بی پروایی و اختلاط مردان و زنان در همه جا لطمه ی بزرگی به فضای دینی ما زده است!

اگر شنیده ایم برخی از آقایان فقها فرموده اند، پوشاندن چهره بر زن واجب نیست و نگاه مرد هم به چهره ی زن حرام نیست؛ آن در صورتی است که ریه* و تلذذی* در بین نباشد، وگرنه فتوای عموم فقها بر وجوب پوشش چهره ی زن و حرمت نگاه مرد به چهره ی زن می باشد و آیا شما باورتان می شود که زنان و دختران جوان و زیبا با مردان جوان در بحران غریزه ی جنسی آن هم غالباً بی همسر مواجه شوند و هیچ گونه تلذذی در بین نباشد؟! این خلاف اقتضای طبیعت مرد و زن است. خدا همه ی ما را از شرور نفس اماره مصون نگه دارد. این زندگی دنیوی به زودی تمام می شود و ما روز قیامت به هم می رسیم! آن روز نگوئید، شما نگفتید و ما نشنیدیم. این جلسات عمدتاً برای اتمام حجت است. تقوا و پرهیز از معصیت، تنها راه تقرب به خدا و اولیای خداست. امیدواریم از خلال آیات قرآن مجید و بیانات حضرات معصومین علیهم السلام نور ایمان و یقین بر قلب های ما بتابد و ظلمت ها را بزدايد.

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيَّكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ امْرِنَا خَيْرًا
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

* ریه: فراهم گشتن زمینه ی گناه.

* تلذذ: لذت بردن.

۲۵۷-سوره ی یس، آیه ۴۷.

۴۷ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أ

نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ^{۲۵۷}

وقتی به آنها گفته می شود از آنچه خدا به شما روزی کرده است به دیگران نیز انفاق کنید، آنان که کافر شده اند به آنان که ایمان آورده اند می گویند، آیا ما اطعام کنیم کسانی را که خدا اگر می خواست آنها را اطعام می کرد. شما در گمراهی آشکاری افتاده اید.

آیه ی شریفه، یکی از خصایص گروه مغرور مستکبر را نشان می دهد؛ آنها که تمکن مالی به آنها داده ایم و از این طریق به صحنه ی امتحانشان آورده ایم.

وقتی به آنها گفته می شود: از آنچه خدا به شما داده است، به دیگران نیز انفاق کنید می گویند، اگر خدا می خواست خودش به آنها می داد (ما چرا از دارایی خود به آنها بدهیم) شما گویندگان این سخن در گمراهی آشکاری افتاده اید.

بخل ورزی کافران

آن گروه کافر که پرده روی عقل خویش افکنده اند و نمی خواهند از مبدأ و منتهای هستی خبری بگیرند؛ خیال می کنند اموالی که در دست دارند، از آن خودشان است و کسی حق دخالت در آن ندارد. در صورتی که فراموششان شده که وقتی از شکم مادر بیرون آمدند؛ چیزی نداشتند. تمام آنچه در داخل و خارج وجود خود دارند از آب و هوا و نور و زمین، از چشم و گوش و عقل و هوش، از آن خودشان نیست، بلکه به فرموده ی قرآن مجید:

﴿مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾؛

چیزهایی است که خدا روزی شما کرده و به شما داده است. حال از آنچه خود داده؛ از شما خواسته است که مقدار معینی از آن را به مصارف مشخصی برسانید.

﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾؛

از اموال خدا داده که در دست شماست، به دیگران نیز انفاق کنید.

﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

مُبِینٌ؛

کافران به مؤمنان [از انبیاء و پیروانشان] گفتند: شما در گمراهی آشکاری افتاده‌اید که به ما می‌گویید محصول دسترنج خود را به دیگران بدهیم.

توجیه غیرمنطقی کافران

اگر خدا می‌خواست؛ به آنها نیز از اموال می‌داد؛ آن چنان که به ما داده است. معلوم می‌شود خدا خواسته که آنها گرسنه باشند و ما سیر باشیم! بنابراین، اطعام ما به کسانی که خدا نخواست اطعام شوند، ضلال و گمراهی روشنی است! اینان به فرموده‌ی حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام:

(كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هُمُّهَا عَلْفُهَا)؛^{۲۵۸}

مانند چارپای به آخور بسته‌ای هستند که تمام همّش علفش است که آن را تنها از آن خودش می‌داند! اگر بز دیگری سر در آخور او کند، او را با شاخ می‌زند و هیچ نمی‌فهمد که آن علف مال خودش نیست، مال صاحب و مالک علف است. او و بز دیگر، هر دو جیره‌خوار او هستند ولی آن بز شاخدار، زبان حالش این است که:

(الْحَقُّ لِمَنْ عَلَبَ)؛

حقّ از آن [قدرت] غالب است.

هر که زورش رسید؛ باید بکوبد و له کند و مجالی به دیگران ندهد. این طرز تفکر کفرآمیز، انحصار به زمان خاصّی ندارد، بلکه در هر زمانی در فکر بسیاری از مردم - حتی مدعیان پیروی از اسلام و قرآن - هست که می‌گویند: چرا ما باید از محصول دسترنج خودمان که بارنج و تعب به دست آورده‌ایم مقداری از آن را به عنوان خمس و زکات و مظالم و کفّارات به دیگران بدهیم و لذا آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾؛ این تنبّه را به ما می‌دهد که این اموال از آن شما نیست! بلکه رزقی است که خدا به شما عنایت کرده و از شما خواسته است مقداری از آن را به مصرف خودتان برسانید و مقدار دیگر را به دیگران بدهید و عوض

آن را در آخرت، به چندین برابر، از خدا بگیری.

فقر و دارایی بندگان بر اساس حکمت الهی

آری! این طرز تفکر مردم بی خبر از حساب و نظام عالم است که نمی فهمند این دادن و ندادن های خدا که به یکی ثروت می دهد و به دیگری نمی دهد، روی حساب است و به منظور امتحان و آزمایش بندگان است که به یکی تمکن مالی می دهد و او را از طریق انفاق، امتحان می کند و دیگری را مبتلا به فقر می کند و او را از طریق صبر و رضا به قضای خدا دادن، می آزماید و احیاناً یک نفر را در دو زمان امتحان می کند؛ گاه ثروت می دهد و گاهی فقر، تا ببیند در حال ثروت و فقر چه وضع و حالی پیدا می کند. آن کس که از مال خداداده ی خویش انفاق کند، باید بداند آن فایده که از این انفاق، نصیب انفاق کننده می شود به مراتب بیشتر از آن فایده ای است که عاید انفاق شونده می شود. او تنها شکمش سیر می شود، اما این روح و جانش با جدا کردن مال از خود که سوز و گداز دارد تطهیر می گردد که خداوند تعالی خطاب به رسول اکرم ﷺ فرموده است:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...﴾؛^{۲۵۹}

صدقات از اموال مردم بگیر تا بدین وسیله آنها را [از قذارت حب مال] تطهیر کنی و بر رشد معنوی شان بیفزایی که راه تطهیرشان همین سوز و دردی است که به هنگام جدا کردن مال از خود تحمل می کنند. باید اینجا با آتش جدا کردن مال از خود بسوزند، تا آنجا با آتش قهر و غضب خدا نسوزند. البته جدا کردن مال محبوب برای انسان، تلخ است؛ ولی همین داروی تلخ، شفا بخش است.

چه خوش گفت آن پیر دارو فروش شفا بایدت، داروی تلخ نوش

تفاوت انسان های گیج با افراد باهوش

انسان در هر مرحله ای از مراحل زندگی، به چیزی دل می بندد و عشق می ورزد. خداوند

همه ی زخارف* زمین را دلبر با خلق کرده و انسان را هم دل داده آفریده است.

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا...﴾؛^{۲۶۰}

ما آنچه را که بر روی زمین است؛ زینت آن قرار داده ایم [تا دلبر باشد]...

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ...﴾؛^{۲۶۱}

دل دادن به مشتهیات از زنان و فرزندان و پول های فراوان از طلا و نقره و مرکب ها و مزرعه ها، برای مردم زینت داده شده است و طبیعی است که زینت، دلربایی می کند. از آن سو انسان را هم طوری آفریده که مجذوب زیباها و زینت داده شده ها می گردد و دلبستگی به آنها پیدا می کند؛ در نتیجه، این جذبه و انجذاب، از ناحیه ی خداست.

﴿...لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...﴾؛^{۲۶۲}

...تا امتحان کند شما آدمیان را و ببیند کدامتان خوش عمل ترید...

دامی می گسترانند و دانه ای در آن می افشانند. مرغ گنج در دام می افتد و هیچ نمی فهمد چرا وسط بیابان گندم ریخته اند. همین که گندم را دید، روبه سوی آن می رود و گرفتار می شود. ولی مرغ باهوش می اندیشد و علت آن را جستجو می کند و روبه دانه و دام نمی رود. شیطان سر راه انسان دام گسترده و دانه افشانده است. خدا هم به انسان آگاهی داده که مراقب باش! صحنه، صحنه ی امتحان است و شیطان دزد راهزن. انسان های گنج در دام می افتند اما انسان های باهوش، حواسشان جمع است و با کمال دقت می اندیشند و می فهمند این دلربایی ها و دل دادگی ها را خالق حکیم مقرر فرموده و تذکر داده است که تنها راه ترقی انسان، دل کردن از محبوبات است. تا از محبوب دل برنکنند، به کمال نمی رسد! ما در تمام مراحل گوناگون هستی که تا کنون پیموده ایم، مکرر دل داده ایم و مجدّد دل کنده ایم و هر چه دل کنده ایم، کامل تر شده ایم. تا در شکم مادر بودیم وابسته به خون بودیم. همین که دل از

* زخارف: زینت ها.

۲۶۰- سوره ی کهف، آیه ی ۷.

۲۶۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۴.

۲۶۲- سوره ی هود، آیه ی ۷.

خون کندیم، به ما شیر دادند. از شیر که دل کندیم به ما لقمه‌ها دادند. اکنون نیز، تا از این لقمه‌ها دل نکنیم، به لقا و رضوان خدا که هدف اصلی از خلقت است، نمی‌رسیم. همیشه در هر مرحله‌ای دل دادن و دل کردن لازم است.

تاجین بود آدمی خونخوار بود	بود او را بود از خون تار و پود
از فطام* خون غذایش شیر شد	وز فطام شیر لقمه گیر شد
وز فطام لقمه لقمانی شود	طالب محبوب پنهانی شود

راه این است و غیر این راهی نیست. دستوراتی در دین داده‌اند که مثلاً نماز بخوانید، روزه بگیرید، خمس بدهید، حجّ به جا آورید و... این دستورات، همه برای این است که با همین وسایل از محبوبات اولیه دل برگنیم و بر اثر این دل کندن‌ها، قوتی در ما پیدا شود و سرانجام، مناسب و مُسَانِخ* با بهشت گردیم.

هزینه‌ی تحصیل بهشت

بهشتی‌ها قوی و باتقوا هستند. تقوای واقعی قوّت و نیرویی است که در جان آدمی پیدا می‌شود. به هر آدم سستی که متقی نمی‌گویند!

﴿أَيُطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ * كَلَّا...﴾

آیا هر کسی از اینان طمع کرده که بهشتی شود؟ نه چنین نیست! به دست آوردن ده هزار تومان در این زمانه چه قدر مشکل است! آیا به دست آوردن بهشت ابدی به این سادگی میسر است؟!

﴿... كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ﴾؛ ۲۶۳

...خودشان می‌دانند ما آنها را از چه ساخته‌ایم.

نه مگر از نطفه‌ای نجس آفریده‌ایم تا در این دنیا تحت تربیت انبیاء ﷺ و طاهرشان سازیم و لایق لقای خدا گردانیده و از این دنیا ببریم؟ حال اگر آن نطفه‌ی نجس به این دنیا آمد و نجس تر شد، آیا چه وضعی خواهد داشت و به راستی بسیاری از نطفه‌ها، پس از

* فطام: بازگرفتن.

* مسانخ: هم سنخ و مناسب.

۲۶۳- سوره‌ی معارج، آیات ۳۸ و ۳۹.

آمدن به دنیا در گنداب شهوات نفسانی افتاده و نجس تر شده اند. آدم رباخوار، مسلماً نجس تر شده؛ آن چنان که خدا به او اعلان جنگ داده:

﴿...فَأَذْنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...﴾؛^{۲۶۴}

متأسفانه الان طوری شده که ربای با آن بزرگی عصیان که قرآن، مرتکب آن را این گونه تهدید می کند، چنان در میان مسلمانان عادی شده که مثل آب و نان حلال، آن را می خورند و هیچ باکشان نیست و چنان کلاه شرعی درست می کنند و سر معاملات خود می گذارند که به این سادگی انسان نمی فهمد این معامله، ربوی است! از یک عالم صاحب رساله هم هر که باشد طوری سؤال می کنند که جواب مثبت می گیرند و ربا را قربةً الی الله (!) هم می خورند. از اینان باید پرسید، آیا انصافاً آن ربایی که قرآن مرتکب آن را محارب خدا و رسول ﷺ اعلام کرده، آن ربایی که گناه خوردن یک درهمش، برابر با گناه هفتاد زنا با محارم آن هم در خانه ی کعبه است و بلکه بالاتر - آیا گناه به این بزرگی، به همین سادگی حلّ شد و جایز گردید؟! آیا این به بازی گرفتن دین و احکام خدا و تکذیب عملی قرآن نیست؟ پناه بر خدایم بریم از وسوسه های شیطان و نفس امّاره که در درون جان ماست. حالا این انسان ساخته شده ی از نطفه ی نجس، آمده در این دنیا و بر اثر فرو رفتن در گنداب شهوات نفسانی، نجس تر شده و در عین حال، انتظار بهشتی شدن هم دارد!! در صورتی که بهشت، جای متّقیان است:

کسب جوهر انسانی با تحصیل تقوا

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ﴾؛^{۲۶۵}

هر کار، حسابی و هر مکان، اهلی دارد.

فرض کنیم اگر یک چارپایی را ببرند در یک کاخ زیبا و مجلّل میان رختخواب حریر بخوابانند و لباس اطلس بر او بپوشانند و به جای کاه و یونجه و علف، نقل و نبات و عسل به دهانش بگذارند و... آیا آن چارپا از این جریان لذّت می برد یارم می کند؟ طبیعی است که رم می کند و هیچ لذّتی نمی برد. برای اینکه خود را مسانخ با آن وضع و آن جریان نمی بیند؛ مگر

۲۶۴- سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۹.

۲۶۵- سوره ی طور، آیه ی ۱۷.

این که ماهیت حیوانی اش، تبدیل به ماهیت انسانی شود.

حال، انسان‌هایی که یک عمر خود را تسلیم هوئی و هوس‌های نفسانی کرده و علی‌الدوام اشباع شهوات حیوانی نموده‌اند، جوهر جانشان یک سنگ سیاه ظلمانی شده است. نه نمازی داشته‌اند و نه روزه‌ای، نه حجی و نه زکاتی و... اگر هم داشته‌اند بر اثر ارتکاب انواع گناهان، آنها را بی‌اثر ساخته‌اند!

﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى﴾؛^{۲۶۶}

نه اعتقادات حقه‌ای را تصدیق کرده و نه اعمال صالحه‌ای انجام داده، بلکه با اعراض از بندگی، جان خود را مبدل به جان یک حیوان تمام عیار نموده و در عالم پس از مرگ هیچ سنجیتی جز با ﴿اسفل سافلین﴾ ندارد. تنها دلش خوش است به این که وصیت کرده بعد از من از ثلث مالم، ۴۰ سال نماز و روزه استیجار کنند و حج بروند.

﴿أَوَّلَى لَكَ فَأُولَى ثُمَّ أَوَّلَى لَكَ فَأُولَى﴾؛^{۲۶۷}

خیال کرده با صد یا سیصد هزار تومان نماز و روزه می‌توان جوهر ماهیت انسانی - که سرمایه‌ی اصلی در عالم آخرت است - تحصیل کرد، تقوا که سرمایه‌ی اصلی زندگی در آن عالم است؛ پس از سال‌ها تحمل رنج و تعب و تن دادن به تکالیف و اوامر و نواهی الهی در این دنیا به دست می‌آید. پس تنها با وصیت به ثلث مایه‌ی انسان، متقی نمی‌شود و سرمایه‌ی حیات ابدی به دست نمی‌آید.

مرگ جامعه به سبب امساک مالی

﴿وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...﴾؛^{۲۶۸}

در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خودتان به هلاکت نیفکنید...

این آیه نشان می‌دهد، انفاق مایه‌ی حیات اجتماع و امساک مایه‌ی مرگ اجتماع است. مالی که خدا داده است، اگر طبق دستور او در میان ذوی الحقوق توزیع نشود، مرگ اجتماع تحقق پیدا می‌کند! مانند خون در بدن که اگر میان تمام رگ‌های ریز و درشت بدن، به

۲۶۶-سوره‌ی قیامت، آیات ۳۱ تا ۳۳.

۲۶۷-همان، آیات ۳۴ و ۳۵.

۲۶۸-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

طور عادلانه تقسیم شد، انسان زنده است و اگر امساک شد و به یک قسمت از بدن خون نرسید، در آن صورت، انسان می میرد.

در جامعه هم اگر اموال در نزد اغنیا حبس شود و طبق دستور خدا میان طبقات جامعه توزیع نشود، در آن صورت، مرگ جامعه فرا می رسد.

اکنون دنیا به همین بیماری مهلک مبتلا گشته و در حال سكرات مرگ است و لذا قرآن حکیم می فرماید:

﴿وَأَنْقُضُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...﴾

اموال را طبق دستور خدا میان بندگان تقسیم کنید و خودتان را بادست خودتان، در دنیا و آخرت به هلاکت نیفکنید...

حلاوت دنیا، هلاکت انسان

یکی از برنامه های ارشاد و هدایت حضرت عیسی مسیح علیه السلام سیاحت در بلاد بود. در میان شهرهای گشت و مردم را ارشاد می نمود. یکی از اصحاب که اظهار علاقه ی شدید به آن حضرت می کرد، در یکی از سفرها همراه ایشان شد. در بین راه به نهر آبی رسیدند و نشستند غذا بخورند. سه قرص نان داشتند. یکی را حضرت مسیح علیه السلام خورد و یکی را آن مرد همراه و یکی اضافه آمد. مسیح علیه السلام برخاست و کنار آب رفت تا آب بنوشد. وقتی برگشت، آن قرص نان را ندید! فرمود: قرص نان چه شد؟ گفت: نمی دانم. او آن را در غیاب آن حضرت خورده بود!

حرکت کردند و در بین راه آهویی را شکار کردند و گوشت آن را بریان کرده و خوردند. یکی از معجزات حضرت مسیح علیه السلام زنده کردن مردگان بود. به آن آهو خطاب کرد به اذن خدا برخیز. آن هم زنده شد. حضرت به آن مرد فرمود: تو را قسم می دهم به حق آن خدایی که این آیت را به دست من به تون نشان داد، بگو آن قرص نان چه شد؟ گفت: نمی دانم! باز هم آمدند و کنار نهر عظیمی رسیدند. حضرت مسیح علیه السلام دست او را گرفت و قدم روی آب گذاشتند و به آن سمت نهر رسیدند. حضرت بار دیگر او را قسم داد و از قرص نان جو یا شد و باز او گفت نمی دانم!

رفتند تا کنار تلّ ریگی رسیدند. حضرت مسیح علیه السلام به ریگ‌ها اشاره کرد و مبدّل به طلا شد! آنگاه طلاها را به سه قسمت مساوی تقسیم کرد و فرمود: این قسمت مال من، آن قسمت هم مال تو و قسمت سوّم هم مال کسی که قرص نان را خورده است. گفت: آقا! آن را من خورده‌ام!! سخن از طلا که به میان آمد، اقرار به خیانت کرد و خود را رسوا نمود. حضرت مسیح علیه السلام فرمود: همه‌ی اینها مال تو و از او خدا حافظی کرد و رفت.

چون به پول رسید، دیگر به پیغمبر کاری نداشت. تنها نشسته بود. ناگهان دو نفر پیدا شدند و دیدند او تلّی از طلا دارد. مرد فهمید که آنها نظر سوء به طلاهای او دارند و قصد قتل او را کرده‌اند. گفت: اینها را با هم تقسیم می‌کنیم. گفتند: یکی از ما به شهر برود و غذایی فراهم کند که بخوریم و به شهر برگردیم. او که رفت غذا بخرد، با خود گفت، غذا را مسموم می‌کنم که آنها بمیرند و همه‌ی اموال مال من باشد. آن دو نفر هم گفتند: چرا به او سهم دهیم، او را می‌کشیم و خود صاحب این طلاها می‌شویم. او که آمد، برخاستند و او را کشتند و بعد غذای مسموم را خوردند و هر دو مردند و اجساد این سه نفر کنار طلاها افتاد!!

حضرت عیسی علیه السلام با جمعی از یارانشان برگشتند و دیدند سه جسد کنار طلاها افتاده است! فرمودند: دنیا این است و دنیا داران این گونه بر سر و کله‌ی هم می‌کوبند و برای رسیدن به پول، همدیگر را می‌دزدند و دنیا همچنان به جای خود باقی می‌ماند.

مست است زمین زیرا خورده است به جای می

در کأس* سر هر مزخون دل‌نوشه‌روان

گوی که کجا رفتند آن تاجوران یک یک

ز ایشان شکم خاک است آبستن جاویدان

ز رین تره کو بر خوان، رو کم تر گوا بر خوان

کم تر گوا من جنات و عیون و زروع و مقام

کریم ۲۶۹

* کأس: جام شراب.

ای مردم! تا مهلت است انفاق کنید

قرآن چه زنده سخن می گوید: ببینید شاهان مردند و در دل خاک پوسیدند اما قصرها و کاخ هایشان باقی ماند!! اینک قرآن با کمال ملاطفت دستور می دهد:

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...﴾؛

از اموال خود در راه خدا انفاق کنید... تا بدین وسیله از حیات جاودان برخوردار گردید. دنیا صحنه ای امتحان است و به همین زودی تمام می شود! روزی به خود می آید و آرزوی می کنید: ای کاش مرا به دنیا برگردانند تا از آنچه باقی گذاشته ام؛ انفاق کنم چنان که قرآن می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ۚ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...﴾؛

اما جواب می شنوند:

﴿...كَلَّا...﴾؛

این بازگشت به دنیا، دیگر شدنی نیست.

﴿...إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾؛^{۲۷۰}

...این حرفی است که او می زند. از پشت سرشان برزخی است، تا روز رستاخیز عمومی.

پس تا زنده اید و مهلتی باقی است، از اموالی که در اختیار دارید در راه خدا انفاق کنید و از خانواده های بی بضاعت، دستگیری نمایید که فرموده اند ثواب خوشحال کردن یک خانواده ی مستمند، از ثواب ده حج بالاتر است.

انفاق و ایثار مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام) و پاداش الهی

حضرت امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) روزی وارد منزل شده از حضرت صدیقه (علیه السلام) غذایی برای رفع گرسنگی خواستند.

حضرت صدیقه (علیه السلام) عرض نمودند: دو روز است غذا را منحصراً برای شما آورده ام حتی خودم و بچه ها در این دو روز غذایی سیر نخورده ایم!! فرمود: چرا به من نگفتید تهیه کنم؟

حضرت صدّیقه علیها السلام عرض کردند:

(إِنِّي لَا سَتَخِي مِنْ إِلَهِي أَنْ أَكْلَفَكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ)؛^{۲۷۱}

من از خدای خودم خجالت می کشم که شمارا به کاری وادار کنم که توانایی انجام آن را نداشته باشید.
امام علیه السلام بیرون رفت و دیناری قرض کرد تا معاش خانواده اش را تأمین کند. در بین راه جناب مقداد (از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) را دید که وسط روز تابستان از خانه بیرون آمده است! سؤال کرد: در این ساعت از روز برای چه از خانه بیرون آمده ای؟

مقداد از جواب دادن استنکاف* ورزید. امام علیه السلام فرمود: تا نگویی نمی روم. مقداد عرض کرد: آقا! زن و بچه ی من سه روز است غذای کامل نخورده اند. دیدم ناله ی بچه ها بلند شده، نتوانستم تحمل کنم، بیرون آمدم. امام علیه السلام سخت متأثر و گریان شد. فرمود: من هم برای همین بیرون آمده ام ولی چون زن و بچه ی تو سه روز است نان نخورده اند و زن و بچه ی من دو روز، تو بر من مقدّم هستی. این دینار را که قرض کرده ام به تو می دهم.

حال امام علیه السلام چگونه می توانست دست خالی به خانه برگردد؟ خدا هیچ مردی را خجالت زده ی زن و بچه اش نکند. به منزل نرفت و به مسجد رفت و نماز ظهر و عصر را خواند و تا مغرب نشست چون خجالت می کشید دست خالی به خانه برگردد!

نماز مغرب که خوانده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز برخاستند که بیرون بیایند. دیدند در صف اوّل علی علیه السلام نشسته است. اشاره کردند: برخیز! علی علیه السلام برخاست و تا در خروجی مسجد، دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتاد. آنجا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی! امشب در خانه شامی داری که از من پذیرایی کنی؟ علی علیه السلام سر به پایین افکند و هیچ نگفت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چرا حرف نمی زنی؟ یا بگو بله یا نه.

عرض کرد: آقا! بفرمایید. داخل منزل شدند. حضرت زهرا علیها السلام مشغول نماز بود. تا صدای پدر را شنید نماز مستحبی اش را کوتاه کرد و برخاست دید یک ظرف غذا که حرارت از آن برمی خیزد، پشت سرش روی زمین است!! همان غذا را برداشت و پیش پدر آورد. پدر دست

۲۷۱- بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۳۰.

* استنکاف: خودداری کردن.

ملاطفت بر سر و صورت دختر کشید. حضرت علی علیه السلام تا چشمش به ظرف غذا افتاد، به

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: این غذا از کجا برای تو آمده؟ عرض کرد:

﴿...هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾؛^{۲۷۲}

...این از جانب خدا آمده است. او به هر که بخواهد رزق بی حساب می دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این پاداش همان دیناری است که در راه خدا دادی!

خدا را شکر می کنم که در خانواده ی من، همان جریان پیش آمد که خدا درباره ی حضرت

مریم علیها السلام فرموده است:

﴿...كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا

قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾؛^{۲۷۳}

شفاعت حضرت زهرا ی اطهر علیها السلام در روز محشر

امیدواریم از انفاس قدسی آن مقربان درگاه خدا نوری هم بر قلب ما بتابد و تعلقات قلبی

ما را نسبت به دنیا کم کند. از حضرت امام باقر علیه السلام منقول است:

(لِفَاطِمَةَ وَفَقَّةٌ عَلَى بَابِ جَهَنَّمَ)؛

فاطمه [در روز محشر] توقفی بر در جهنم می کند [و به خدا عرض می کند].

(الْهَى وَ سَيِّدَى سَمَّيْنِي فَاطِمَةَ)؛

ای خدای من! تو نام فاطمه بر من نهاده و وعده کرده ای دوستداران من و فرزندانم را از جهنم

برهانی و تو هرگز خلف وعده نمی کنی.

خدا هم می فرماید:

(صَدَقْتَ يَا فَاطِمَةُ)؛^{۲۷۴}

درست می گویی ای فاطمه!

من تو را فاطمه نام نهاده ام و به برکت وجود تو، دوستداران تو و فرزندانم را از جهنم

۲۷۲-سوره ی آل عمران، آیه ۳۷.

۲۷۳-همان.

۲۷۴-علل الشرایع، جلد ۱، صفحه ۱۷۹، با اندکی تفاوت.

می رهانم. من خواستم موقعیت تو را در محشر نشان دهم؛ یعنی آنها را به خاطر آلودگی هایی که داشته اند، به جهنم ببرم و تو شفاعت کنی و شفاعت تو مقبول شود تا عظمت تو در محشر روشن شود. حال این تو و این دوستدارانت.

حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: در آن موقع فاطمه علیها السلام مانند مرغی که دانه های خوب گندم را از بد، جدami کند، دوستداران خود و فرزندان را از میان جهنمیان جدا کرده و بهشتی شان می سازد. پروردگارا!

به حرمت حضرت صدیقہ ی کبری علیها السلام همه ی ما را مشمول لطف و عنایت آن حضرت قرار بده.

لحظه به لحظه محبت اهل بیت علیهم السلام را در دل های ما بیفزای.

حُسن عاقبت به همه ی ما عنایت فرما.

گناهان ما را بیا مرز.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۴۸ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

۴۹ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ

۵۰ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ

و [مشركان] می گویند، اگر راست می گوید این [قیامت] که وعده می دهید کی خواهد بود؟ اینان

جز یک صبحه و فریاد [آسمانی] سرراشان نیست که آنها را فرا گیرد. در حالی که با هم به مخاصمه [در امور دنیا] مشغولند [آن صبحه چنان غافلگیرشان می کند که] نمی توانند وصیتی کنند و یا به سوی خانواده‌ی خود باز گردند.

این سؤال صحیح نیست

در ترجمه و توضیح آیات شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی "یس" به این آیات رسیدیم که خداوند حکیم، منطق سست و بی پایه‌ی کفار را بیان می کند که در مقابل انبیاء علیهم السلام و رجال آسمانی، بهانه گیری ها داشتند. از جمله اینکه:

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾

می گویند، این وعده‌ای که شما به ما می دهید که پس از مردن زنده خواهیم شد و قیامتی پیش خواهد آمد، تحقق این وعده کی خواهد بود؟ اگر راست می گوید، تاریخ وقوع آن را تعیین کنید و از اینکه در تعیین تاریخ وقوع آن ناتوان هستید، معلوم می شود در گفتار خودتان صادق نیستید. سؤال "متی" و "این" و "کیف" به معنای "کی" خواهد بود، "کجا" خواهد بود و "چگونه" خواهد بود، می باشد. این گونه سؤالات مربوط به موجودات زمانی و مکانی است. یعنی می توانیم برای هر موجودی که در ظرف زمان و مکان قرار می گیرد، سؤال کنیم: این کجاست؟ کی بوده؟ چگونه بوده؟ این سؤال ها درباره‌ی وجود لایتنهای اصلاً معنا ندارد. چون در ظرف زمان و مکان نمی گنجد. او فوق زمان و مکان است.

لذا هم ذات اقدس خدا که مبدأ هستی است، وجود نامحدود لایتنهای است و هم عالم قیامت - که منتهای هستی است - وجود نامحدود لایتنهای است. از این رو سؤال به کی و کجا و چگونه، نه درباره‌ی خدا صحیح است و نه درباره‌ی قیامت.

ناتوانی ما از پی بردن به کنه ذات اقدس حق جلّ جلاله

گاهی در بعضی اذهان ساده این سؤال طرح می شود که عالم را خدا آفریده است؛ آیا خدا را چه کسی و کی آفریده است؟ در جواب عرض می شود، این سؤال در مورد پدیده و حادث و مسبوق به عدم یعنی موجودی که اوّل نبوده و هستی نداشته است و بعد هستی یافته

است، درست است که سؤال کنیم: چه کسی و چه زمانی به او هستی داده است؛ اما موجودی که پدیده و حادث و مسبوق به عدم نیست که اول نبوده و بعد هستی یافته باشد؛ بلکه وجود و هستی، عین ذات اوست و عدم و نیستی، اصلاً به ساحت اقدس او راه ندارد؛ او برای همیشه بوده و هست و خواهد بود. در این صورت سؤال به این که چه کسی به او هستی داده و کی داده است، اصلاً معنا و مفهوم صحیحی ندارد و لذا همان طور که نمی توانیم به کنه ذات اقدس حقّ - عزّ و علا - پی ببریم، همچنین نمی توانیم به کنه و حقیقت قیامت پی ببریم و موظّف به این پی بردن نیز نمی باشیم.

آنچه موظّف به آن می باشیم، اعتقاد به وجود خدا و قیامت است که از روی فطرت و عقل و مشاهده ی آثار صنع و اخبار انبیاء و رسولان خدا ﷺ ایمان به وجود آفریدگار علیم قدیر و حتمیّت تحقّق عالم قیامت پیدا می کنیم. اما عالم قیامت چگونه و کی خواهد بود، از حیطه ی درک ما بیرون است. تا آن نشویم، آن را نمی فهمیم.

رو قیامت شو، قیامت را بین.

درک قیامت برای ما ممکن نیست

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا﴾؛^{۲۷۶}

برای دیدن قیامت چشم قیامت بین لازم است تا پی به حقیقت آن برده شود. نسبت قیامت به این عالم، مانند نسبت انسان کامل به نطفه است. آیا نطفه در حال نطفه بودن، توانایی درک معنای انسان کامل را داراست که مثلاً بفهمد انسان چهل ساله چه احساسات و چه غریزی دارد؟! طبیعی است که توانایی درک آن را ندارد؛ تا خودش مراحل تکامل را طی کند و انسان چهل ساله شود. در آن موقع است که معنای انسان چهل ساله را درک می کند.

یک حبّه ی بذر گُل، بوته ی گُل می شود اما هنگامی که به صورت بذر و حبّه است نمی تواند درک کند گُل یعنی چه؟ و لطافت و رنگ و بوی گُل چگونه است؟ تا خودش تکامل یافته و گُل شود. در آن موقع آگاه از لطایف و رنگ و بوی گُل خواهد شد. حال ما هم که در این دنیا هستیم، مانند نطفه و مانند همان بذر گُل هستیم؛ الان هر چه به خود فشار بیاوریم

که حقیقت برزخ و محشر و بهشت و جهنم را درک کنیم، ممکن نیست آن را بفهمیم. تا مراحل تکامل را طبق دستور خدا و اولیای خدا طی کنیم و متحول شویم و از این تنگنای عالم دنیا عبور کنیم و سر از قیامت درآوریم. آن روز، این حقایق را خوب می فهمیم.

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾؛

تا در این دنیا هستیم، تمام قوا و آلات ادراکی ما مناسب مُدَرَکات همین دنیاست و توانایی ادراک مُدَرَکات عالم آخرت را ندارد. به همین جهت خداوند حکیم، علم به کنه قیامت را از علوم مختصّه‌ی خود دانسته و فرموده است:

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ...﴾؛^{۲۷۷}

[ای پیغمبر!] از تو راجع به قیامت سؤال می کنند؛ بگو علم به قیامت تنها در نزد خداست... و عجیب این که به خود پیغمبر ﷺ نیز فرموده است، تو هم نمی دانی.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا﴾ إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا؛^{۲۷۸}

از تو راجع به قیامت و وقت وقوعش سؤال می کنند، تو را با یادآوری آن چه کار؟ یعنی الان شما وضع و حالی همانند وضع نطفه را دارید، آیا نطفه می تواند درک حقیقت انسان بنماید؟ او باید وضع خود را در گون سازد تا به سر حدّ انسانیّت برسد و آن را درک کند. این علم منتهی به ذات اقدس حقّ می شود.

وقت وقوع قیامت را فقط خدا می داند و بس

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ... يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا...﴾؛^{۲۷۹}

"خفی" یعنی عالم و آگاه. گویی تو را عالم به زمان وقوع قیامت می دانند. از تو سؤال می کنند که قیامت کی خواهد شد؟ بگو علم مربوط به وقت وقوع قیامت، منحصرّاً در نزد خداست.

۲۷۷-سوره ی احزاب، آیه ی ۶۳.

۲۷۸-سوره ی نازعات، آیات ۴۲ تا ۴۴.

۲۷۹-سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۷.

﴿...قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛^{۲۸۰}

...ولی اکثر مردم آگاه از این حقیقت نمی باشند.

زمان ظهور حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف هم به همین کیفیت است. این راهم جز خدا کسی نمی داند. لذا فرموده اند:

(كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ)؛^{۲۸۱}

دروغ گفته اند آنان که وقت ظهور را معین کرده اند.

از روایات استفاده می شود که ظهور آن حضرت "بدائی" است. یعنی ممکن است بدون مقدماتی، خدا اراده کند و ناگهان ظهور محقق شود. چنان که مرگ هم مشروط به مقدماتی نیست و ممکن است بدون انتظار قبلی واقع شود. وقوع قیامت نیز امکان این را دارد که بغتاً و به طور ناگهانی تحقق یابد و لذا کسی جز خدا آگاه از وقت آن نمی باشد. از این رو قرآن مجید هیچ گاه روی حقیقت قیامت و وقت وقوع آن بحث نمی کند و تنها روی حتمیت وقوع آن بحث می کند و می فرماید:

﴿...قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَنُبْعَثَنَّ...﴾؛^{۲۸۲}

...بگو آری به خدا قسم به طور مسلم شما مبعوث خواهید شد... و قیامت تحقق خواهد یافت.

یک صیحه، نابود کننده ی مشرکان منکر

حالا مشرکان:

﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً؛

می گویند: این وعده کی محقق خواهد شد؟ اگر راست می گویند تعیین کنید. آنها جز یک صیحه

و یک فریاد، انتظار چیزی را ندارند.

آنان تصوّر می کنند این کار در دست ما مشکل است؛ در صورتی که اولاً بغتاً خواهد رسید و ثانیاً یک فریاد برای میراندن و نابود کردنشان کافی است. "نظر" در اینجا به معنای انتظار است. یعنی اینها که می گویند ما منتظریم، آن کی و چگونه خواهد آمد، آیا اینها انتظار

۲۸۰- همان.

۲۸۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۳۶۸.

۲۸۲- سوره ی تغابن، آیه ۶.

چه چیز را دارند؟ آن چیزی که در کمین آنهاست، تنها یک فریاد است. با یک فریاد همه جان خود را از دست خواهند داد؛ همان طور که فرد - فرد ما در یک لحظه ممکن است سخته کنیم و نفسمان بند آید، تمام عالم نیز به همین منوال است؛ یک فریاد در عالم برمی خیزد؛ تمام مردم که در حال سوداگری های دنیوی هستند، بی حس و بی حرکت می افتند.

﴿تَأْخُذْهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴾؛

مرگ ایشان را در می یابد، در حالی که آنها با هم در حال مخاصمه هستند. در همان حال که دارند با هم مخاصمه و گفتگو می کنند و متاع خود را برای خرید و فروش به یکدیگر عرضه می کنند، در همان حال ناگهان فریادی بلند می شود.

﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾؛

آنها دیگر مجال این را پیدا نمی کنند که به خانه ی خود برگردند و به اهل و عیال خود، وصیت و سفارشی بنمایند.

تمام عمر آدم یک دم!

در روایت آمده که:

(تَقَوْمُ السَّاعَةِ وَالرَّجُلَانِ قَدْ نَشَرَ ثَوْبَهُمَا)؛

چنان پایان عمر جهان، دفعاً فرا می رسد که دو نفر - خریدار و فروشنده - که در کنار هم ایستاده اند و در حال معامله هستند، دیگر مجال این را نمی یابند که معامله را تمام کنند. ناگهان بانگ بلند می شود و هر دو جابه جا می میرند.

(وَالرَّجُلُ يَرْفَعُ أَكْلَتَهُ إِلَىٰ فَمِهِ فَمَا تَصِلُ إِلَىٰ فَمِهِ وَتَقَوْمُ السَّاعَةِ)؛^{۲۸۳}

مرد کنار سفره نشسته، لقمه را بر داشته [ولی] هنوز لقمه به دهانش نرسیده، نفسش بند می آید.

خبر داری ای استخوانی قفس	که جان تو مرغی است نامش نفس
چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید	دگر ره به سعیت نیاید پدید
نگه دار فرصت که عالم دمی است	دمی پیش دانا به از عالمی است

خوشابه حال آن کسی که بفهمد تمام عمر آدم، یک دم است؛ تنها یک نفس است.
اگر آمد، در این دنیا است؛ اگر نیامد در برزخ است. آن هم:

(رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ)؛

در میان باغی از باغ‌های بهشت.

و یا:

(حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيرانِ)؛^{۲۸۴}

گودالی از گودال‌های جهنم.

در قرآن درباره‌ی قوم نوح آمده است:

﴿مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا...﴾؛^{۲۸۵}

بر اثر گناهانشان غرق شدند و در میان آتش افتادند...

غرق شدنشان در آب همان بود و میان آتش افتادنشان همان.

افسوس بر این عمر گرانیما که بگذشت

آن مرد زاهد، در حال جان دادن گریه می‌کرد. گفتند: تو که زاهد بودی و به دنیا رغبتی نداشتی، از فراق دنیا گریه می‌کنی؟ گفت: نه! به خدا قسم رفتن از دنیا برای من تأسف ندارد، دنیا جای محنت و رنج و معصیت است. گریه‌ی من برای یک شبی است که در تمام عمرم خواب ماندم و نتوانستم نافله‌ی آن شب را بخوانم. فقط یک روز نتوانستم روزه بگیرم، اکنون به خاطر از دست دادن برکات آن یک شب و آن یک روز، متأثر و متأسفم. می‌دانم این نفس‌های من ارزش داشته؛ یک نفس، دو نفس، یک شب و یک روز به بطالت گذشته، از این رو سخت ناراحت و گریانم.

پس وای بر ما و امثال ما! نه یک شب و یک روز بلکه سال‌ها را به بطالت می‌گذرانیم.

مولای ما حضرت امیر علیه السلام فرموده‌اند:

(إِنَّ أَمْرًا ضَيَّعَ عُمْرُهُ سَاعَةً فِي غَيْرِ مَا خُلِقَ لَهُ لَجَدِيرٌ أَنْ يَطُولَ عَلَيْهَا حَسْرَتُهُ يَوْمَ

۲۸۴- الفقیه، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۷۰.

۲۸۵- سوره‌ی نوح، آیه‌ی ۲۵.

الْقِيَامَةِ؛^{۲۸۶}

آدمی که اندکی از عمر خودش را به بطلالت گذرانده است، سزاوار است روز قیامت برای آن حسرت‌های طولانی داشته باشد.

حالا مانمی فهمیم این ساعات عمر ما و این نفس‌های ما، چه قدر ارزنده است. با همین نفس‌هاست که باید درجات اخروی خود را تحصیل کنیم. خدا نکند این نفس‌ها، این ساعت‌ها، این روزها و ماه‌ها و سال‌های عمر ما، به معصیت بگذرد. اگر به غفلت خالی از معصیت هم بگذرد در خسران و زیان خواهیم افتاد، چه برسد به اینکه به گناه بگذرد.

حسرت بسیار به سبب از دست دادن فرصت‌ها

این جمله‌ی نورانی از مرحوم شهید اول رضوان‌الله‌علیه نقل شده است:

(وَمِنَ الْخُسْرَانِ صَرَفُ الزَّمَانِ فِي الْمُبَاحِ وَإِنْ قَلَّ)^{۲۸۷}

برای انسان زیان و خسران است که حتی اندکی از عمر خودش را در امر مباح صرف کند.

"مباح" آن کاری است که نه حرام است و نه مکروه، نه واجب است و نه مستحب؛ بلکه یک کار عادی است که نه ثواب دارد و نه عذاب. معنای این گفتار این است که من حاضر نیستم یک نفس بزنم؛ مگر این که در آن نفس، یا یک کار واجب یا یک کار مستحب انجام دهم.

نگه دار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است

سکندر که بر عالمی حکم داشت در آن دم که می‌رفت عالم گذاشت

می‌سر نبودش کز و عالمی بگیرند و مهلت دهندش دمی

او حاضر بود تمام عالم را بدهد که یک نفس به او بدهند و او در آن یک نفس، یک بار

"لا اله الا الله" بگوید و بمیرد، ولی به او این فرصت را ندادند.

همه‌ی ما انسان‌ها دم جان دادن از خدا می‌خواهیم به ما لحظه‌ای مهلت بدهد که در آن

لحظه بگوییم:

(اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّي وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ)؛

۲۸۶- ارشاد القلوب، جلد ۱، صفحه‌ی ۹۴، با اندکی تفاوت.

۲۸۷- القواعد و الفوائد، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۱۹.

و بمیریم ولی آن مهلت را به ما نمی دهند و می گویند تمام شد، نفس ها تمام شد، ساعت ها و ماه ها و سال ها تمام شد. اصلاً سهم تو از آب و هوای عالم تمام شد. در آن لحظه آب هم به دهانش بریزند، از گلویش پایین نمی رود.

باهوش ترین مردم کیست؟

سر از جیب غفلت برآور کنون که فردانمانی به حسرت نگون
تو غافل در اندیشه ی سود و حال که سرمایه ی عمر شد پایمال
غبار هوای چشم عقلت بدوخت سموم هوس کشت عمرت، بسوخت
بکن سرمه ی غفلت از چشم پاک که فردا شوی سرمه در چشم خاک

قبر را که می کنند، مانند حلقه ی چشم است. میت که در میان آن پوسیده و خاک شده است، مانند سرمه ای در چشم خاک گشته است. حال مراقب باش که سرمه ی غفلت، چشم عقلت را کور نکند که فردا خودت سرمه ی در چشم خاک خواهی گشت. لذا وقتی از رسول خدا ﷺ سؤال شد:

(مَنْ أَكْبَسُ النَّاسِ وَ أَكْرَمُهُمْ؟)

زیرک ترین و بزرگواری ترین مردم کیست؟

فرمودند:

(أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدَّهُمْ اسْتِعْدَادًا لَهُ)؛^{۲۸۸}

آن کسی که زیاده تر از دیگران به یاد مرگ است و جدی تر از دیگران خود را برای آن آماده می سازد، باهوش ترین و گرامی ترین مردم است.

لقمان حکیم (رض) به فرزندش فرمود:

(يَا بُنَيَّ أَمْرٌ لَا تَدْرِي مَتَىٰ يَلْقَاكَ إِسْتَعِدَّ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَفْجَأَكَ)؛^{۲۸۹}

فرزندم! حادثه ای که اختیارش دست تو نیست و نمی دانی چه وقت به سراغ تو خواهد آمد، خودت را برای آن پیش از این که ناگهان بر تو هجوم آورد آماده کن.

۲۸۸- مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۱۰۳.

۲۸۹- بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۳۰، با اندکی تفاوت.

آری! این سیره‌ی یک انسان عاقل است. لذا ما پیرو آن مولایی هستیم که می‌فرمود:

(وَاللّٰهُ لَا يَنْزِلُ اَبٰی طَالِبٍ اَنْتَ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ اُمِّهِ)؛^{۲۹۰}

به خدا قسم پسر ابیطالب به مرگ مأنوس تر است از بچه به پستان مادرش.

از این رو بر من باکی نیست که مرگ به سراغ من بیاید یا من به سراغ مرگ بروم. در هر دو صورت آماده‌ی مرگ هستم.

امیدواریم خداوند به همه‌ی ما استعداد و آمادگی برای مرگ را عنایت بفرماید.

کسب آمادگی برای هجرت از این عالم فانی

فرموده‌اند به این دعا مداومت داشته باشید:

(اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی التَّجَافِیْ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْاِنَابَةَ اِلٰی دَارِ الْخُلُوْدِ وَ الْاِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُوْلِ الْفَوْتِ)؛^{۲۹۱}

خدایا! بی‌علاقه بودن به این دنیای فریبنده و روی آوردن به خانه‌ی جاوید آخرت و آماده بودن برای مردن قبل از فرارسیدن مرگ را روزی‌ام کن.

خدایا! این رشد عقلی را به من عنایت کن که خودم را از این سرای فریبنده کنار بکشم و به آن نجسبم. آماده باشم به محض این که بانگ حضرت ملک‌الموت عزرائیل علیه السلام را شنیدم، برخیزم. مثل کسی که بلیت هواپیما را گرفته، ساک را بسته و منتظر نشسته تلفن زنگ بزند. تا زنگ زد، حرکت می‌کند. اما کسی که بلیت گرفته ولی فراموشش شده که ساک و لباس را آماده کند کفش و کلاهش، هر کدام به گوشه‌ای افتاده، او تا بخواهد خود را جمع و جور کند، وقت گذشته و فرصتی نیست که حرکت کند و به موقع برسد.

آری! گروهی آماده‌ی مرگ هستند اما این آمادگی برای مرگ به این معنا نیست که دست از کار و زندگی بکشند و گوشه‌ای بنشینند. آنها کاملاً مشغول کار و زندگی عادی خود هستند و کاری را که مناسب با استعداد طبیعی‌شان و مطابق با دستورات دینشان باشد، با صحت و استحکام کامل انجام می‌دهند و در عین حال مجذوب دنیا و غافل از آخرت

۲۹۰- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۵.

۲۹۱- بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ۶۳ و مفاتیح الجنان، اعمال شب ۲۷ ماه رمضان.

نمی باشند و نسبت به دنیا در حال تجافی هستند. تجافی یعنی خود را از تعلقات دنیوی خالی کرده و نیم خیز نشسته اند. تانداى منادى حق را شنیدند، لیکن گویان حرکت می کنند.

(الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ)؛

گرایش به سرای جاودان داشتن.

(وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ)؛

پیش از فرود آمدن مرگ آماده برای پذیرش آن بودن.

رَبَّنَا عَجِّلْ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَنَتِّظِينَ لِظُهُورِهِ وَ اجْعَلْ

خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۵۱ وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ

۵۲ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ

۵۳ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ^{۲۹۲}

و در صور دمیده می شود و آنان [مردگان] از قبرها [برمی خیزند و] شتابان به سوی پروردگارشان [موقف حساب] می روند. می گویند وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این همان است که خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان [او] راست گفتند. جز یک صیحه و فریاد [آسمانی] بیش نیست

که بی درنگ آنها همگی نزد ما احضار می شوند.

اعتقاد به دو مطلب مهم

این آیات شریفه، مربوط به حادثه‌ای است که در پایان این جهان و آغاز آخرت، پیش خواهد آمد. قرآن کریم، خبر از وقوع حوادثی در آینده می دهد که بر سر راه ما و این جهان است و آنها را کسی جز خدای دانند. ما نمی دانیم عاقبت کار ما چه خواهد شد ولی این مقدار می دانیم که از مبدائی شروع به حرکت کرده ایم و روبرو به مقصدی می رویم و مسائل مربوط به عالم پس از مرگ هم، بعد از اعتقاد به خدا، مورد اعتقاد ما قرار می گیرد. ما پیش از همه چیز اعتراف می کنیم که مدبر علیم و قدیر این عالم، خداست و اعتقاد داریم که قرآن شریف نیز از طرف خداوند حکیم نازل شده است. بعد از اعتقاد به این دو مطلب، به حکم عقل، به همه ی وقایعی که قرآن نشان می دهد و در آینده به وقوع خواهد پیوست، ایمان و اعتقاد قطعی پیدا کرده ایم.

اعتقاد قطعی به وقوع نفخ صور

از جمله ی این وقایع و حوادث در قرآن "نفخ صور" است و به طور مکرر روی آن تکیه شده است. صور به معنای شیپور است و نفخ در صور یعنی در شیپور دمیدن. آنچه از قرآن استفاده می شود این است که روزی در این عالم بانگی بلند خواهد شد و در شیپور دمیده خواهد شد. حال این شیپور چه حقیقتی است و به چه شکل است و به چه کیفیت در آن دمیده می شود و دمنده اش کیست، اینها بر ما مجهول است ولی چون قرآن نازل شده ی از جانب خدا، مکرراً روی آن تکیه کرده است، ما اعتقاد قطعی به وقوع آن داریم و از باب تقریب به اذهان می گوئیم، مثلاً اگر بخواهند کاروانی را حرکت بدهند یا متوقف سازند، در شیپور می دمند و بانگی بلند می کنند.

خدای متعال هم می خواهد به ذهن ما تقریب کند که: فرمانده کلّ این عالم، دوبار در شیپور خواهد دمید؛ بار اوّل همه را می میراند و بار دوّم همه را زنده می کند؛ ابتدا همه را به خوابگاهشان می برد و سپس همه را از خوابگاهشان بر می خیزاند و انجام این دو کار (میراندن و زنده کردن عالمیان) برای خدا هیچ مایه ای جز یک دم و یک فوت ندارد که عادتاً نیز

آسان‌ترین کارهاست. یک فوت از دهان یک بیچه هم که خارج شود، شمعی را خاموش می‌کند. آفریدگار قدرتمند عالم نیز با یک نفخه و یک دمیدن، شمع بزرگ عالم را که خود روشن کرده است، خاموش می‌کند و با یک نفخه و یک دمیدن دیگر، مجدداً همه را زنده می‌کند. عجیب اینکه این نفخه هم اثر اِماتِه و میراندن دارد و هم اثر اِحیاء و زنده کردن؛ و چنان که شما در شعله‌ی شمع می‌دمید و آن را خاموش می‌کنید و در قطعه زغال گداخته‌ی از آتش می‌دمید و آن را شعله‌ور می‌سازید، ذات اقدس حق با نفخه‌ی اولی تمام عالمیان را می‌میراند، آنگونه که یک نفس کش در عالم باقی نمی‌ماند و حتی حضرت عزرائیل علیه السلام که مالک قبض ارواح است می‌میرد. در آن لحظه ندا از مقام اقدس حق - جل و علا - می‌آید:

﴿...لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ...﴾

...امروز سلطنت از آن کیست...؟

جواب از همان مقام اقدس می‌آید که:

﴿...لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^{۲۹۳}

...حکومت تنها از آن الله واحد قهار است.

البته همیشه سلطنت از آن الله - جلّ جلاله و عظم شأنه - است، ولی اکنون که در دنیا هستیم، جنجال زندگی مادی، ما را غافل کرده و هر یک، خود را مالک و صاحب اختیار چیزی می‌دانیم. من آنم که پادشاه فلان کشورم، من آنم که مرکب و مسکن دارم، من آنم که مالک فلان مزرعه و صاحب اختیار فلان پست و مقام می‌باشم.

وقوع چهار نفخ در روز قیامت

اما آن روز، پوچی همه چیز و همه کس آشکار می‌گردد و همه می‌فهمند:

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾^{۲۹۴}

[روز قیامت] روزی است که کسی نافع به حال کسی نمی‌باشد و آن روز فرمان به دست الله است و بس.

از بعض مفسران نقل شده که از قرآن استفاده‌ی وقوع چهار نفخ می‌شود: نفخ فزع، نفخ

۲۹۳-سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۱۶.

۲۹۴-سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۹.

صَعَق، نفخ قیام و نفخ جمع. راجع به نفخ فَرَع در سوره نمل می خوانیم:

﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ...﴾؛^{۲۹۵}

روزی که در صور دمیده می شود، تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند به ترس و هراس

می افتند...

و راجع به نفخ صَعَق یعنی مردن می فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ...﴾؛^{۲۹۶}

در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، می میرند...

در مورد نفخ قیام:

﴿...ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾؛^{۲۹۷}

...بار دیگر که در صور دمیده می شود، همگی برمی خیزند و می ایستند [و به صحنه ی محشر]

می نگرند.

نفخ آخر جمع است که همگی در محشر جمع می شوند:

﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾؛^{۲۹۸}

جز یک صیحه بر نمی خیزد که آنان همه در نزد ما احضار می شوند.

ناتوانی از درک حقیقت نفخ صور

به هر حال آنچه مسلم است، این است که: وقایعی در عالم پس از مرگ تحقق خواهد یافت که حال از حیطه ی درک ما بیرون است؛ زیرا آلات ادراکی ما محدود و مناسب با مدرکات عالم دنیاست و هیچ گاه احاطه به مدرکات عالم برزخ و محشر نمی تواند داشته باشد. چندی پیش در مقاله ای خواندم که در جایی انجمنی به نام "انجمن روحی" تشکیل شده بود و احضار ارواح می کردند و از طریق آنها، کشف حقایقی می نمودند. البته مسئله ی احضار

۲۹۵-سوره ی نمل، آیه ی ۸۴.

۲۹۶-سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.

۲۹۷-همان.

۲۹۸-سوره ی یس، آیه ی ۵۳.

ارواح و ارتباط با آنها که اکنون در عالم برزخ هستند، قابل انکار نیست و از امامان معصوم علیهم السلام نیز وقوعش نقل شده است؛ منتها ما نمی توانیم هر فرد یا هر گروه مدّعی را تصدیق کنیم؛ زیرا مدّعیان کاذب، در همه جا و همه چیز فراوانند.

باری! در آن انجمن روحی، رئیس انجمن به جانشین خود گفته بود، وقتی من مردم، تو روح مرا احضار کن، تا من از وقایع آن عالم به تو اطلاعاتی بدهم.

بعد از مرگ، جانشینش روح او را احضار می کند و از او می پرسد: در آن عالم چه خبر است؟ او می گوید متأسفانه نمی توانم بیان کنم؛ زیرا شما با الفاظ مخصوصی، معانی مخصوصی را درک می کنید. این الفاظی که شما دارید، ظرف برای معانی محدود این عالم است و معانی نامحدود آن عالم، در ظرف محدود این عالم نمی گنجد و لذا هر لفظی بگویم، نشان دهنده ی آن واقعیت نخواهد بود؛ جز تشبیه و تمثیلی که اندکی تقریب به ذهن بنماید.

از این رو خداوند متعال نیز برای این که ما را به حقایق مسلّم آن عالم معتقد کند، تصویری تقریبی در ذهن ما ترسیم می کند و لذا نفخ در صور و دمیدن در شیپور می گوید، زیرا ما تا حدودی معنای شیپور و معنای دمیدن در آن را می فهمیم؛ منتها از درک حقیقت آن شیپور عالم آخرت و چگونگی دمیدن در آن عاجزیم؛ لذا در روایات آمده است:

(لِلصُّورِ رَأْسٌ وَاحِدٌ وَ الطَّرْفَانِ بَيْنَ كُلِّ طَرْفٍ مِنْهُمَا إِلَى الْآخِرِ مِثْلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ)؛^{۲۹۹}

آن شیپور، یک سر و دو شاخه دارد، یک شاخه به سمت آسمان و شاخه ی دیگر به سمت زمین است. فاصله ی بین آن دو شاخه همچون فاصله ی بین زمین و آسمان است.

در بیان دیگری فرموده اند:

(إِنَّ الصُّورَ قَرْنٌ عَظِيمٌ)؛^{۳۰۰}

صوری که در آن دمیده می شود، شاخی بزرگ است.

از این تعبیر هم پیداست که می خواهند تقریب به ذهن کنند چون ما معنای شاخ را

می فهمیم که یک چیز تو خالی است؛ منتها از حقیقت آن شاخ، و شکل و مقدار عظمت آن، نا آگاهیم. باز هم فرموده اند:

(فِيهِ أَثْقَابٌ بِعَدَدِ آرَوَاحِ الْخَلَائِقِ)؛^{۳۰۱}

آن صور، سوراخ هایی به عدد همه ی مخلوقات دارد که از هر سوراخی باید بدمد [تا آن مخلوق بمیرد یا زنده شود].

تمام این بیانات از باب تقریب به ذهن است.

حتمی و قطعی بودن وقوع نفخ صور

حال آیه ی مورد بحث سوره ی مبارکه ی یس می فرماید:

﴿وَنُفِخُ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾؛

در صور دمیده شد و آنها [مردگان] از قبرها برخاستند و به سوی پروردگارشان می شتابند.

این نکته را هم عرض کنم: قرآن، وقایع عالم آخرت را به صورت صیغه ی فعل ماضی بیان می کند. نُفِخَ یعنی دمیده شد و حال آن که قیامت در آینده است و روی قاعده باید گفته شود: "يُنْفِخُ فِي الصُّورِ" یعنی در صور دمیده می شود. در ادبیات عرب هست که از مستقبل محقق الوقوع با صیغه ی فعل ماضی تعبیر می کنند. حال، چون قرآن کریم وقایع قیامت آینده را محقق الوقوع می داند، از آنها غالباً با صیغه ی فعل ماضی تعبیر می کند که گویی واقع شده است. مثلاً می فرماید:

﴿وَنُفِخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ

نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾؛^{۳۰۲}

در صور دمیده شد؛ تمام آسمانیان و زمینیان مردند، سپس بار دیگر در آن دمیده شد و همه ی

مردگان برخاستند و ایستادند و نظاره گر شدند.

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...﴾؛

زمین به نور پروردگارش روشن شد...

۳۰۱- همان.

۳۰۲- سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.

﴿...وُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ...﴾؛

...نامه‌ی عمل در میان نهاده شد و پیامبران [به محشر] آورده شدند...

﴿وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ...﴾؛ ۳۰۳

هر کسی جزای عملش به او داده شد...

معلوم است که این جریانات هنوز به وقوع نپیوسته و در آینده‌ی عالم محقق خواهد شد؛ ولی چون وقوع آنها در نظر قرآن کریم، حتمی و قطعی است، آنها را در حکم "واقع شده" می‌داند و از آنها تعبیر به صیغه‌ی فعل ماضی می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾؛

در صور دمیده شد و بی‌درنگ اموات از قبرها برخاستند و به سوی پروردگارشان می‌شتابند و دیگر کسی قدرت توقف ندارد.

غیر قابل تصوّر بودن عذاب روز قیامت و بی‌خیالی ما

"أَجْدَاثِ" جمع جَدَث است به معنای قبر و این نشان دهنده‌ی معاد جسمانی است، یعنی همان موادی که در داخل قبر پوسیده، همان‌ها باید برخیزند. ربّ هم نشان دهنده‌ی این است که ربوبیت و اقتضای کند که باید معاد در کار باشد، زیرا او ربّ است و ربّ باید هر ناقصی را به کمال برساند. تکامل انسان در سایه‌ی ربوبیت حضرت خالق حکیم - عزّ و علا - مقتضی است که به معاد و بهشت و جهنّم و کیفر و پاداش منتهی گردد، و گرنه ربوبیت، لغو و بی‌معنا خواهد شد.

﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا﴾؛

وقتی مردگان از قبرها برخاستند، می‌گویند وای بر بدبختی ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ مَرْقَد یعنی خوابگاه و حال آن که آنها در خواب نبوده‌اند؛ احتمالاً برای این گفته‌اند که آن چنان صحنه‌ی قیامت در نظرشان وحشت‌انگیز می‌آید که عذاب‌های برزخی را در جنب آن خواب می‌پندارند. در روایات آمده است، عذاب قیامت آن چنان شدید است که اگر یک فرد معذّب در جهنّم را از جهنّم بیرون آورده، میان تنوری از تنورهای دنیا که گداخته‌ی از آتش است

بیندازند، آن چنان احساس آسایش می کند که میان آن تنور آتشین، خوابش می برد!

أَعَادَنَا اللَّهُ مِنْ عَذَابِهِ الْآلِيمِ؛

﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾؛

این است آنچه خدای رحمان به ما وعده داده است و فرستادگان او راست گفته اند.

آن روز که حتمیت قیامت را بالعیان مشاهده می کنند، می گویند، این همان است که خداوند رحمان وعده داده بود و فرستادگان او راست می گفته اند. تعبیر به "رحمان" احتمالاً اشاره به این است که رحمت رحمانیه ی خدا به وجود آورنده ی مخلوقات است که یکی از آنها، جهنم و عذاب های درد آور آن است؛ برخلاف رحمت رحیمیه اش که به وجود آورنده ی بهشت و نعمت های بهشتی است.

﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾؛

تنها یک صیحه و یک فریاد در عالم برمی خیزد و آنها [مردگان] بی درنگ [از قبرها بیرون می آیند] و همگی در نزد ما احضار می شوند.

این سه آیه ی شریفه از قرآن مجید، با بیانی بسیار رسا و کوبنده و گویا، صحنه ی رستاخیز و قیامت را نشان می دهد؛ ولی یاللاسف که این، تکان در دل های مانمی افکند؛ در حالی که نازل کننده ی آن فرموده است:

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...﴾؛^{۳۰۴}

ما اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، از ترس خدا متلاشی می شد...

آیا این دل ها از کوه ها هم سخت تر شده است؟ آری:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...﴾؛^{۳۰۵}

دل های شما [بر اثر گناهان]، به بیماری قساوت مبتلا گشته و از تخته سنگ های کوهستان نیز

سخت تر شده است...

چرا نسبت به این خطر جدی این قدر بی تفاوتیم؟!

۳۰۴-سوره ی حشر، آیه ی ۲۱.

۳۰۵-سوره ی بقره، آیه ی ۷۴.

بزرگی می گوید:

اگر شخصی که شما او را به عقل و درایت و صدق و متانت می شناسید آمد به شما گفت، من عقربی را دیدم بی توجه شما، داخل لباستان شد، آیا شما دنبال گفتار او چه می کنید؟ آیا همچنان بی اعتنا به گفتار او و آسوده خاطر می نشینید یا فوراً برمی خیزید و لباس از تن می کنید و به جستجوی عقرب می پردازید و هرگز به گفتگوی با آن مرد حکیم برای عقرب شناسی نمی نشینید که آیا آن عقرب چه شکلی بود و از چه راهی داخل لباس من شده است؟! این حرف ها در آن شرایط، سفیهانه است و به حکم عقل، وظیفه ای جز دور ساختن آن عقرب از لباس خود و کشتن آن، نخواهید داشت.

حال خداوند مَنّان برای بیدار و هشیار ساختن آدمیان، ۱۲۴/۰۰۰ پیغمبر ﷺ که در عقل و درایت و صدق و امانتشان تردیدی نیست، ارسال فرموده است و همگی فریاد کشیده اند: ای بندگان خدا! به هوش باشید که شما با این افکار و اخلاق و اعمال انحرافی تان مار و عقرب ها در درون جان خود تعبیه کرده اید و به همین زودی، این عمر زودگذر دنیا به پایان می رسد و عالم پرغوغای برزخ و محشر فرا می رسد. در آن عالم شما درد و رنج و شکنجه ها خواهید داشت. اکنون ما که اعتقاد به حَقّانیت قرآن و فرستنده و آورنده ی آن داریم، به حکم عقل، وظیفه ای جز اصلاح افکار و اخلاق و اعمال خود نداریم.

سه روز مهم در پیش روی هر انسانی

از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است: آدمی سه روز خطرناک در سر راه دارد، اگر این سه روز را به سلامت بگذراند، سعادت مند خواهد شد:

روز اوّل، روزی است که از مادر متولّد می شود که با اعضای بدن سالم متولّد گردد.
روز دوّم، روزی است که می میرد و به عالم قبر و برزخ منتقل می شود که با سلامت ایمان و عمل صالح از دنیا برود.
روز سوّم، روزی است که از عالم برزخ به عالم محشر وارد می شود که از موقف حساب و صراط به سلامت بگذرد.

در قرآن کریم دو نفر، سلامت هر سه روزشان تضمین شده است:

۱- حضرت یحییٰ علیه السلام:

﴿وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾؛ ۳۰۶

سلام بر او روزی که متولد شده و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود.

۲- حضرت عیسیٰ روح الله علیه السلام که قرآن از زبان آن حضرت نقل می کند:

﴿وَالسَّلَامُ عَلَى يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾؛ ۳۰۷

سلام بر من روزی که متولد شده ام و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ
اَحْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِمْ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۵۴ فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ^{۳۰۸}

امروز به کسی ستم نمی شود و جز آنچه را [که در دنیا] عمل می کردید جزا داده نمی شوید.

پاداش و کیفر اخروی به نحو عادلانه

از آیه ی پیشین استفاده شد، اولین مرحله از مراحل ورود به عالم آخرت، مرحله ی نفخ صور و بعث از قبور است که فرمود:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾^{۳۰۹}

در صور دمیده شد و آنها [اموات] بی درنگ از قبرها برخاستند و به سوی پروردگارشان می شتابند.

معنای آیه ای که امروز تلاوت می شود و مورد بحث قرار می گیرد، این است که: آن روز هیچ کس مورد ستم قرار نمی گیرد؛ نه چیزی از پاداش نیکان کم می شود و نه چیزی بر کیفر تبه کاران افزوده می گردد. به هر کس آنچه را که مستحق آن است، می رسانند. نیکان و بدان به نحو عادلانه، پاداش و کیفر می بینند.

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا...﴾

۳۰۸-سوره ی یس، آیه ی ۵۴.

۳۰۹-همان، آیه ی ۵۱.

امروز احدی از لحاظ مجازات، مورد ستم قرار نمی گیرد.

مجازات اخروی متناسب با گناه دنیوی

آنگاه جمله‌ی آخر آیه، عَلَتْ این عادلانه بودن مجازات روز قیامت را بیان می فرماید:

﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

این بدان جهت است که شما جز با همان عملی که در دنیا انجام داده اید، مجازات نمی شوید. عین عمل شما، مجازات شماست و عادلانه ترین مجازات، همان است که عین عملی را که انسان از دنیا با خود آورده است، به او بدهند. در این صورت است که هیچ گونه ظلم و ستمی در کار نخواهد بود. هر کسی، همان کاری که در دنیا انجام داده است، در روز قیامت به طور تمام و کمال به او داده می شود.

پاسخ به دو شبهه

اینجا مطلبی که توضیح آن لازم به نظر می رسد، این است که: در برخی از ذهن ها مخصوصاً نوخاسته هایی که آشنایی کامل با معارف دینی و منطق بلند قرآن ندارند، دو شبهه پدید می آید.

الف: فایده‌ی مجازات در عالم آخرت

اوّلین شبهه این که: اصلاً مجازات در عالم آخرت چه فایده‌ای دارد که گنهکار را کیفر بدهند؟ چون دیده اند در دنیا مجازات مجرم، دارای چند فایده است و آن این که: اوّل خود مجرم متنبّه می شود و آن جرم و گناه را تکرار نمی کند و ثانیاً دیگران نیز عبرت می گیرند، در نتیجه جلوی گسترش جرم و جنایت در جامعه گرفته می شود. فایده‌ی سوّم این که تشفی قلب و دل خنکی حاصل می شود برای کسی که مورد ستم قرار گرفته است؛ زیرا وقتی می بیند آن ستمگر را کیفر می دهند، طبعاً خوشحال می شود و آرامش خاطر می یابد.

اما هیچ یک از این فایده ها در آخرت وجود ندارد، زیرا در آخرت، دیگر اجتماعی به این کیفیت دنیوی وجود ندارد تا مجرم با مجازات تنبّه پیدا کرده و آن جرم را تکرار نکند و

دیگران هم عبرت بگیرند. پس آنجا نه فایده‌ی تنبّه هست و نه فایده‌ی عبرت. تشفی قلب هم آنجا معنا ندارد که بگوییم خدا (العیاذ بالله)، در دنیا نتوانسته جلوی مجرم و گنهکار را بگیرد؛ حال آنجا که مالک امر شده و قدرت یافته است انتقام از او می‌گیرد!

این سخن نیز سخن نامعقولی است؛ زیرا خداوند در همه جا قادر است و می‌تواند نفس هر گنهکار را در همان حین ارتکاب گناه قطع کند.

گر جمله‌ی کائنات کافر گردند بر دامن کبریا نشیند گرد
هیچ ضرری از گناه بندگان به خدا نمی‌رسد که بخواهد در آخرت با مجازات آنها تشفی قلب پیدا کند. بنابراین شبهه، مجازات گنهکاران در عالم آخرت، هیچ فایده‌ای ندارد، نه نتیجه‌ی فردی دارد و نه اجتماعی.

ب: عدم تناسب بین جرم و جریمه

و اما شبهه‌ی دوم، مسأله‌ی عدم تناسب بین مجازات اخروی و گناه دنیوی است. در دنیا می‌دانیم که تناسب بین جرم و جریمه رعایت می‌شود. مثلاً مجرم قاتل را اعدام می‌کنند و دست سارق را می‌برند؛ ولی آدمی را که یک سیلی به صورت بی‌گناهی زده است، اعدام نمی‌کنند و دستش را قطع نمی‌کنند. رعایت تناسب بین جرم و جریمه محفوظ است. اما در مجازات‌های آخرت این تناسب رعایت نشده است. مثلاً آدم دروغگو، صدها سال باید در آخرت شکنجه ببیند و عقوبت‌های طویل‌المدّت را تحمّل کند؛ در صورتی که فرضاً عمر گناهش پنجاه - شصت سال بوده است.

درجه‌ی اعلاّی گناه انسان، کفر و شرک است که کیفرش در عالم آخرت، خلود در جهنّم است؛ به فرموده‌ی قرآن مجید:

﴿...أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛^{۳۱۰}

حالا آدمی که فرضاً در دنیا ۵۰ و ۶۰ و ۱۰۰ سال عمر کرده و کافر و مشرک بوده است، در آخرت برای همیشه باید در جهنّم باشد.

حال، آیا کیفر نامحدود برای گناه محدود، تناسب دارد؟ در جواب عرض می شود: منشأ تمام این شبهات، یک انحراف فکری و یک اشتباه در درک و فهم است و آن اشتباه و انحراف فکری، مقیاس قرار دادن نظامات این جهان برای درک نظامات آن جهان است؛ در صورتی که عالم آخرت، نظامات خاصی دارد که با مقیاس های دنیوی نمی شود آنها را به دست آورد. آنجا آسمانی دیگر دارد و زمینی دیگر که قرآن کریم می فرماید، روزی است که زمین و آسمان مبدل به زمین و آسمان دیگری می شوند. تمام نظامات دنیوی در آن به هم خورده و عالم دیگری به وجود می آید و قانون مخصوصی دارد. مجازات در آن عالم نیز جریانی غیر از جریان مجازات در این دنیا دارد. در این دنیا جنایت و مجازات دو چیزند، دو عملند و دو عامل جدا از هم دارند.

مثلاً "زید" دزدی می کند، عمرو که مأمور اجرای قانون است، او را شلاق می زند. بدیهی است که سرقت یک کار و شلاق زدن، کار دیگری است. عامل سرقت زید و عامل شلاق زدن عمرو است. اینجایی توان بحث فایده ی مجازات و تناسب آن را به میان آورد که می پرسیم: شلاق زدن سارق چه فایده ای دارد؟ می گویند: فایده اش تنبّه فرد و عبرت گرفتن دیگران و تشفی قلب شخص متضرر است. تناسب آن دو هم بایکدیگر معلوم است. ائمه در عالم آخرت، جنایت، عین مجازات است و دو چیز نیست، عامل مجازات نیز همان عامل جنایت است که عقوبت و کیفر گناه از درون خود انسان گنهکار می جوشد، نه این که دیگری او را کیفر دهد. همان کس که در دنیا گناهی مرتکب شده است، گناهش در وجود خودش تکامل پیدامی کند، تحوّل یافته و صورت عذاب به خودش می گیرد. در واقع "یک عمل" و "یک عامل" است.

مثالی برای تفهیم مطلب

از باب تشبیه و تقریب به ذهن عرض می کنم: شما در دنیا مثلاً گندم می افشایید و پس از چندی، خوشه ی گندم می چینید. این خوشه ی گندم عین همان بذر گندم است که تکامل و تحوّل یافته و خوشه ی گندم شده است. همین هسته ی خرماست که تبدیل به درخت خرما و خوشه های خرما شده است. این دو چیز نیست، بلکه تخمی است که ما افشایده ایم و آن را به

صورت خوشه‌ی گندم و درخت خرما به دست آورده‌ایم. این محصول کار ما و نتیجه‌ی عمل ماست. حال آیا جا دارد که بگوییم، این خوشه‌ی گندم و درخت خرما شدن چه فایده‌ای دارد یا بگوییم، مبدل شدن یک حبه‌ی گندم به خوشه‌ی گندم و مبدل شدن یک هسته‌ی خرما به درخت تنومند خرما چه تناسبی دارد؟!

این یک جریان طبیعی و علی و معلولی است که باید دانه‌ی گندم مبدل به خوشه‌ی گندم و هسته‌ی خرما مبدل به درخت خرما بشود.

در مجازات اخروی نسبت به اعمال دنیوی نیز، همین سیر تکاملی تحقق دارد که عمل انسان در دنیا بذر است و بهشت و جهنم، صورت تبدل یافته‌ی همان عمل است که در مزرعه‌ی جان انسان، به مسیر تکامل افتاده است؛ خدا می‌فرماید:

﴿...هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لَا تَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتَبُونَ﴾؛^{۳۱۱}

این [عذاب‌های جهنم] همان است که خودتان برای خودتان ذخیره کرده و روی هم انباشته‌اید. اینک بچشید آنچه را که برای خود ذخیره کرده‌اید.

﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾؛^{۳۱۲}

خدا به آنها ظلمی نکرده است بلکه خودشان بر خودشان ستم کرده‌اند که بذر بد افشاند و محصول بد چیده‌اند.

پس ملاحظه می‌فرمایید که بذر، همان میوه‌ی آینده و میوه، همان بذر گذشته است که تکامل یافته و آن شده است.

ضرورت انطباق با قانون عالم هستی

مسأله‌ی مهم این است که انسان، قانون عالم را خوب بشناسد و خودش را با قانون عالم منطبق کند. مثلاً شما وارد کشوری می‌شوید که قانون و قاعده و برنامه‌ی خاصی دارد که باید اجرا کنید. نمی‌توانید آن طور که خودتان می‌خواهید، عمل کنید، بلکه باید خودتان را با قانون آن کشور، منطبق کنید. این عالم هستی هم قانون دارد. هر که وارد این عالم شد باید خودش را

۳۱۱-سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۵.

۳۱۲-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۳۳.

با قانون عالم منطبق کند و صاحب این عالم هم قانون را بیان کرده و فرموده است: قانون این است؛ این جهان، دستگاه ضبط و پرورش دارد، اعمال شما را می گیرد و ضبط می کند و پرورش می دهد و پس از مرگ، به خودتان بر می گرداند. شما خودتان مگر در ابتدا نطفه ای نبودید؟ این نطفه در دامن این عالم افتاده و عالم آن را گرفته و ضبط کرده و پرورش داده و به این صورت که الان هستید، درآورده است. همه ی ما همان قطره ی آب منی بودیم که در دامن این عالم افتاده و پرورش یافته ایم و این گونه که الان هستیم، شده ایم. همین دستگاه ضبط و پرورش است که افکار و اخلاق و اعمال ما را می گیرد و می پروراند و در عالم پس از مرگ، به صورت مار و عقرب و افعی یا نعمت های بهشتی به خودمان، بر می گرداند و می گوید:

(إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ)؛

اینها همان اعمال شماست که به خود شما برگردانده می شود.

همان محصولی را درو می کنیم که خود کاشته ایم

قرآن کریم چه تعبیر جالبی دارد که می فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا...﴾؛ ۳۱۳

حَرْث یعنی کشت، آیه ی شریفه می فرماید: شما در عالم می کارید و محصول می چینید. آیا کسی که کشت می کند و محصول بر می دارد، جا دارد که بگوید، چه تناسبی بین یک حبه ی گندم با هفتصد دانه ی آن؟ باید به او گفت، این قانون عالم است که یک دانه می گیرد و هفتصد دانه تحویل می دهد؛ همین قانون است که یک لفظ از زبان شما به نام غیبت می گیرد و پس از مرگ، آن را به یک افعی و ازدهای عجیب مبدل می سازد. این قانون را هم خداوند علیم قدیر حکیم مقرر فرموده و به دست پاک ترین بندگان، به نام قرآن فرستاده و فرموده است: ای بندگان! که شما را من خلق کرده ام! بدانید این عالم قانون دارد و شما باید از این قانون تبعیت کنید. اگر نکردید و فردا گرفتار شدید، از کسی گله نکنید. کسی به شما ظلم نمی کند؛

آنچه هست، اعمال خودتان است و نتیجه‌ی اعمال خودتان:

﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛

امروز کسی مورد ستم واقع نمی‌شود؛ زیرا به شما داده نمی‌شود؛ مگر همان اعمالی که انجام می‌داده‌اید.

گر به خاری خسته‌ای خود کشته‌ای وز حریر قز* دری خود رشته‌ای
ز آنچه می‌بافی همه روزه بیوش و آنچه می‌کاری همه روزه بنوش
از تورسته است آر نکوی است، آر بد است

ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است

ما هر روز و هر ساعت داریم بذرافشانی می‌کنیم. همین جا که نشسته‌ایم، با نگاهمان، با گفتارمان بذر می‌افشانیم و پس از مرگ، محصول همان را بر می‌داریم.

چون عمل کردی، شجر بنشاندۀ ای اندر آخر، حرف اوّل خواندۀ ای
همین که عملی انجام دادی، درختی کاشتی. خدا می‌داند چه درخت‌هایی در زمین
جانمان کاشته‌ایم و فردا به ثمر خواهد نشست. به همان کیفیتی که هسته‌ی خرما باز می‌شود و
درخت خرما از آن بیرون می‌آید، ما هم فردا باز می‌شویم و درخت طوبی یا درخت زقوم از ما
بیرون می‌آید.

چون عمل کردی شجر بنشاندۀ ای اندر آخر حرف اوّل خواندۀ ای
حرفی را که اوّل زده‌ای، در آخر، همان را خواهی خواند و به تو خواهند گفت:
﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾؛^{۳۱۴}

بخوان نامه‌ی خود را که کافی است تو خودت حسابرس خود باشی.

آن نامه را هم از درون جانمان بیرون می‌کشند و نشانمان می‌دهند.

﴿وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَةً فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ

* قَز: ابریشم.

۳۱۴-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۴.

مَنْشُوراً؛^{۳۱۵}

و نامه‌ی عمل هر انسانی را به گردن او آویخته‌اند و روز قیامت برای او بیرون می‌آورند کتابی گشوده و به گردن او آویخته.

هم اکنون نامه‌ی اعمال ما را به گردنمان آویخته‌اند و فردا آن را از درون ما بیرون می‌کشند و می‌گویند: بخوان!

گرچه شاخ و برگ و بیدش اوّل است آن همه از بهر میوه مُرسَل است
هر درختی اینگونه است. اوّل شاخ و برگی دارد؛ اما غایت و مقصود اصلی از اینها، میوه است. الان درختی می‌کاریم و فردا میوه‌اش را می‌چینیم.

میوه‌ها در فکر دل اوّل بود در عمل ظاهر به آخر می‌شود

ذخیره‌ی عقبا، ناشی از اعمال دنیا

بزرگان گفته‌اند:

غایت، علّت فاعلیّت فاعل است که فکر تقدّم دارد؛ اگرچه عملاً در آخر تحقّق می‌یابد.

اوّل فکر، آخر آمد در عمل بنیه‌ی عالم چنین دان از ازل

آن جهان از این جهان زاید ابد هر سبب مادر اثر از وی ولد

به هر حال قرآن می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَعْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ﴾؛^{۳۱۶}

روزی که عذاب از بالای سرشان و از زیر پاهایشان، آنها را فرا می‌گیرد و می‌گویند، بجشید آنچه را

که در دنیا عمل می‌کردید.

یعنی؛ هیچ چیز در عالم آخرت برای شما ذخیره نشده؛ غیر از اعمالی که در دنیا انجام

می‌داده‌اید.

گر از دوزخ همی ترسی، به مال خود مشو عَرّه

۳۱۵- همان، آیه‌ی ۱۳.

۳۱۶- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۵۵.

که اینجا صورتش گنج است و آنجا شکش اژدرهاست

قرآن حکیم نیز فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا...﴾؛^{۳۱۷}

به یقین کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، در شکم‌های خویش، آتش می‌خورند...

آن کسانی که لقمه‌های چرب و نرم از "ربا" می‌خورند و سفره‌های رنگین از راه‌های حرام به دست آورده و زندگی مرفه‌ی به‌وجود آورده‌اند، بدانند هم اکنون دارند آتش می‌خورند و خود نمی‌فهمند.

نفرت اخروی گناهکاران از لذت‌های حرام دنیوی

این منطق قرآن است که با کمال صراحت می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا...﴾؛

همین الان در شکم‌های خویش آتش می‌ریزند.

﴿...وَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾؛^{۳۱۸}

و در آینده‌ی نه چندان دور خود را در میان آتش شعله‌ور می‌بینند.

همان‌طور که الان نمی‌فهمیم هسته‌ی خرما در درون خود چه دارد و فردا باز می‌شود و آنچه در درونش هست آشکار می‌گردد؛ الان نیز نمی‌فهمیم این لقمه‌های چرب و نرم حرام که می‌خوریم، آتش در درونش هست، فردا باز می‌شود و از درون جانمان شعله می‌کشد. همین آدمی که امروز بسیاری از مشتهیات لذت‌بخش دنیا را به خود می‌چسباند و از آنها دل نمی‌کند، فردا چنان از آنها متنفر می‌شود که آرزو می‌کند، ای کاش میان من و آنها فاصله‌ی بسیار دوری بود. این گفتار خداوند در قرآن شریف است که می‌فرماید:

﴿...وَمَا عَمِلْتُ مِنْ شُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا...﴾؛^{۳۱۹}

...و کار زشتی را که انجام داده‌ام آن روز دوست می‌دارم ای کاش میان او و آن عمل فاصله‌ی

۳۱۷-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰.

۳۱۸-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰.

۳۱۹-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۰.

دوری بود...

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ...﴾؛ ۳۲۰

ای کافران! امروز عذری [برای کفر خود] نیاورید که پذیرفته نخواهد شد...

﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛

امروز عین اعمال خود شما، مجازات شماست و چیزی از خارج به شما داده نمی شود.

از تجسم اعمال خود غافل نباشیم

به هر حال قرآن این دستگاه ضبط و پرورش عمل را به ما نشان می دهد که: مراقب باشید! شما دارید عمر خود را می گذرانید. گذشته، گذشته است و آینده هم به همین کیفیت خواهد گذشت و حتماً روزی می رسد که این اعمال و افکار و اخلاق ما و نفس های ما همه و همه برای ما مجسم می شود. ما داریم بذر خار کشت می کنیم و آرزو داریم از آن خرما بچینیم. خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم ما کشته ی نفسیم و بس آوخ که برآید از ما به قیامت که چرانفس نکشتیم ما می توانستیم نفس خود را بکشیم. این قدرت را به ما داده بودند؛ اگر نداده بودند، این همه افراد صالح و این همه انسان های وارسته و پاک و این همه افراد مؤمن مخلص و فداکار در عالم نبودند. پس معلوم می شود این قدرت را به آدمی داده اند و می تواند تمایلات نفس خود را بکشد؛ ولی روز قیامت افسوس خواهیم خورد که چرانفس رانکشتیم؟

افسوس بر این عمر گرانیامیه که بگذشت

ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم

بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم

پهلوی کبائر حسناتی ننوشتیم

پیری و جوانی چو شب و روز برآمد

ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت

شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم

مگر آن مقربان درگاه خدا دست لطف و عنایتی به سوی ما دراز کنند و ما را از فقر و فلاکت آخرت نجات دهند.

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشیم

سرمایه‌ی حیات ابدی، حبّ ولایت علوی

آنچه به طور مسلم در روح و جان خود می‌یابیم، محبّت حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خاندان رسول صلی الله علیه و آله است و همین را سرمایه‌ی حیات ابدی خود می‌دانیم.

چون سگی افتاده‌ام اندر نم‌کزار حسین

خوش مقامی هر که خواهد گویاید جا کند

همه‌ی امید ما به عنایت حسین علیه السلام است و بس

و لذا مولای عزیز ما و عزیز خدای ما حضرت حسین علیه السلام روز اوّل ولادتش شفاعتش را هم از آسمانیان شروع کرده و دست عنایتش را بر سر فطرس ملک نهاده و او را از تبعیدگاهش نجات داده. ملکی به نام فطرس، ترک اولی مرتکب شده بود (چون ملائکه هم مانند انبیاء، امکان ترک اولی در آنها هست؛ منتها لطیف‌تر) و مغضوب درگاه خدا بود. روز ولادت امام حسین علیه السلام دید رفت و آمد ویژه‌ای میان آسمان و زمین دیده می‌شود. آمد از حضرت جبرئیل علیه السلام سؤال کرد: در عالم چه غوغایی شده که امروز رفت و آمدی مخصوص میان آسمان و زمین دیده می‌شود؟ جبرئیل گفت: امروز خدا به رسول خاتم صلی الله علیه و آله نوه‌ای عنایت فرموده است. ما برای تبریک و تهنیت می‌رویم. فطرس گفت: آیا می‌شود از خدا اذن بگیری که من هم باشم یا بیام؟ جبرئیل علیه السلام از خدا استیذان کرد و او هم شرفیاب شد و به دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله خودش را به گهواره‌ی امام حسین علیه السلام چسبانید و همان ساعت مورد لطف خدا قرار

گرفت و همراه فرشتگان به آسمان رفت و می گفت: کیست مانند من که به این شرف رسیده باشد؟ من آزادشده‌ی حسینم.

ما هم امیدمان همین است که از آزاد شدگان حسین عزیز خدا باشیم و الا کار ما در همه‌ی مراحل، لنگ است. امام حسین علیه السلام تنها روز اوّل ولادتش بلکه حتی آن لحظه‌ی آخر حیاتش نیز شفاعت می کرد؛ در آن لحظه‌ی آخر می گفت:

(أُسْقُونِي شَرْبَتًا مِّنَ الْمَاءِ)؛

شربت آبی به من برسانید که جگرم سوخت.

همان جمله را هم برای شفاعت می فرمود، زیرا اگر در آن لحظه آب هم می آوردند، نمی خورد، برای این که بچه‌هایش در خیمه تشنه بودند و جوانان و یارانش همه تشنه جان داده بودند. این جمله را فرمود تا شاید قاتلش با همین جمله، تأثر خاطری پیدا کند و در اثر همین تأثر خاطر، عذابش کم شود. امام علیه السلام در همان حال که می داند توسط این فرد کشته خواهد شد؛ ولی باز هم نمی خواهد او جهنمی شود؛ بلکه می خواهد به همان مقدار از عذابش کم شود که می فرمود:

(أُسْقُونِي شَرْبَتًا مِّنَ الْمَاءِ)؛

خدایا! به حرمت امام حسین علیه السلام ما را ببخش.

ما را مشمول شفاعت آن حضرت قرار بده.

حسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت فرما.

وَالسَّلَامُ عَلَيكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۵۵ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ

۵۶ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ

۵۷ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَهُمْ مَا يَدْعُونَ

۵۸ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ^{۳۲۱}

به یقین امروز بهشتیان سرگرم بهره‌گیری از نعمت‌های خدا می‌باشند. آنها و همسرانشان در سایه‌ها [در ختان بهشت] بر تخت‌ها تکیه کرده‌اند. برای آنها در بهشت میوه‌ی خاصی آماده است و هر چه بخواهند در اختیارشان قرار می‌گیرد. سلام و درودی مخصوص از جانب پروردگار مهربان به آنها عنایت می‌شود.

معنا و مفهوم شغل

در این آیات شریفه، به زندگی غرق در سعادت بهشتیان اشاره شده است:

﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ﴾؛

بهشتیان، امروز شاداب و خرمند و سرگرم بهره‌برداری از لذات و نعمت‌های آن عالم می‌باشند.

﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ﴾ یعنی یاران بهشت؛ به آن گروه سعادت‌مندی اطلاق می‌شود که ملازم بهشتند و هیچ‌گاه از آن جدا نمی‌شوند.

﴿أَصْحَابُ النَّارِ﴾ آن تیره بختانی هستند که ملازم آتشند و از آن جدایی نخواهند داشت. شُغْل و شُغْل هر دو درست است و در زبان عرب به کار رفته است و آن حالتی است که انسان را به خود مشغول می سازد و او را از فکر درباره ی غیر خودش باز می دارد. گاهی آن حالت مسرت بخش و شادی آفرین است که انسان را به خودش مشغول می کند و گاهی حالت غم انگیز است؛ هر دو شغل است. یعنی آدمی را مشغول به خود می سازد. کسی که مصیبت زده است، غرق در غم است. به قدری غرق در مصیبت شده که توجه به هیچ جا و هیچ چیز ندارد؛ ولی چون این آیه مربوط به بهشت و بهشتیان است، معلوم می شود شغل در این آیه به معنای حالت شادی بخش است و "فاکه" مشتق از فکاه به معنای مزاح و ظریفه گویی است و فاکه یعنی انسان مسرور، خوشحال، خندان و شادان.

﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ﴾

شادی غیر قابل وصف بهشتیان

حقیقت این که بهشتیان امروز آن چنان شاداب و خرم، مشغول بهره برداری از نعمت های لذت بخشند که از هرگونه فکر ناراحت کننده ای انصراف خاطر دارند و به چیزی جز نعمت های بهشتی نمی اندیشند و با هم به گفتگو و سخنان ظریف و شادی آفرین می پردازند.

﴿هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ﴾

آنها با همسرانشان در سایه های نشاط آور در ختان بهشتی بر تخت ها تکیه کرده اند.

"ارائک" جمع اریکه است و به گفته ی مفسران و ارباب لغت به معنای تخت هایی است که در حجله گاه ها نهاده می شوند^{۳۲۲} و همین دلیل است بر این که ازواج در آیه ی شریفه به معنای همسران است نه به معنای همطرازان، چنان که برخی گفته اند. از کلمه ی ظلال به معنای سایه ها استفاده می شود که در بهشت هم آفتاب هست، منتها ناراحت کننده و آزار دهنده نیست چنان که در سوره ی مبارکه ی دهر آمده است:

﴿...لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا﴾^{۳۲۳}

۳۲۲- مفردات راغب و تفسیر مجمع البیان.

۳۲۳- سوره ی انسان، آیه ی ۱۳.

...بهشتیان در بهشت نه آفتاب سوزان می بینند و نه زمهریر یخندان.

﴿لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدَّعُونَ﴾؛

برای بهشتیان در بهشت، میوه‌ی خاصی (از آن جهت که نکره آمده است نشانگر این است که عظمت آن میوه، قابل توصیف نیست) فراهم است و برای آنان آنچه بخواهند، آماده است.

چیزی نیست که آنان بخواهند و در بهشت نباشد و در اختیار آنان قرار نگیرد.

﴿...فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ...﴾؛^{۳۲۴}

...در بهشت وجود دارد هر آنچه که دل‌ها بخواهد و چشم‌ها لذت برد...

جامع ترین تعبیر برای بهشتیان و جهنمیان

شاید جامع ترین تعبیری که در قرآن برای بهشتیان آمده این آیه باشد:

﴿...هُمْ فِي مَا اَسْتَحْتَأْنَفُسُهُمْ خَالِدُونَ﴾؛^{۳۲۵}

...آنها در هر چه که دلشان بخواهد همیشگی هستند.

جامع ترین تعبیر برای جهنمی‌ها این آیه است که:

﴿وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ...﴾؛^{۳۲۶}

بین آنها و بین آنچه دلشان می‌خواهد، حائل و مانع ایجاد می‌شود...

بهشتی‌ها هر چه بخواهند دارند و جهنمی‌ها هر چه بخواهند ندارند.

سلام مخصوص خداوند به بهشتیان

آخرین آیه بزرگ‌ترین و لذت‌بخش‌ترین نعمت‌ها را برای بهشتیان نشان می‌دهد و آن،

سلامی است که از جانب پروردگار رحیم، به آنها اعطا می‌گردد.

﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾؛

البته سلام‌هایی که از جانب خدا به واسطه‌ی فرشتگان به بهشتیان ابلاغ می‌گردد، در

۳۲۴-سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۷۱.

۳۲۵-سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۲.

۳۲۶-سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۵۴.

موارد متعدّد در قرآن آمده است؛ از جمله:

﴿...وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۖ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ...﴾؛ ۳۲۷

...فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند و می گویند، سلام بر شما به خاطر صبری که در دنیا داشتید و چه پایان خوبی است این سرا که نصیبتان شده است...

ولی سلام در آیه ی مورد بحث، امتیاز خاصی بر سایر سلام ها دارد و آن این که بر حسب استفاده از ظاهر آیه، سلامی است که به طور مستقیم و بدون وساطت فرشتگان، از سوی ربّ رحیم، پروردگار دارای رحمت خاصه ی بی انتها، به مؤمنان بهشتی اعطا می گردد و سلامت همه جانبه ی آنها را تضمین می نماید.

در روایتی آمده است: وقتی بهشتی ها با هم مجلس انس دارند، در همین حال جمعی از فرشتگان با مرکب هایی از نور مزین به انواع زینت ها وارد می شوند و می گویند، خدا مجلس ضیافتی ترتیب داده که از شما پذیرایی نماید و به ما مأموریت داده است شما را با این مرکب ها به آن مجلس ببریم. آنها برای شرفیابی در آن بارگاه قرب و قدس آماده می شوند و وقتی وارد آن مجلس پرشکوه الهی می شوند، می گویند:

(رَبَّنَا أَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْ عِنْدِكَ السَّلَامُ وَ لَكَ حَقُّ السَّلَامِ)؛

از خدای متعال - ربّ البیت - جواب می شنوند:

(عَلَيْكُمْ السَّلَامُ مِنِّي وَ مَحَبَّتِي وَ رَحْمَتِي مَرْحَباً وَ أَهْلاً بِعِبَادِي الَّذِينَ أَطَاعُونِي)؛ ۳۲۸

علیکم السلام از سوی من، رحمت و محبت و تهنیت بر شما باد! خوش آمدید ای بندگان اطاعت کار من!

بندگان که در دنیا عهد و پیمان مرا رعایت کردند!

(وَ كُنْتُمْ مِنِّي فِي كُلِّ حَالٍ مُشْفِقِينَ)؛

در همه حال از من در حال ترس بودید!

آنها وقتی آن عنایت را از جانب خدا می بینند، تضرّع کنان می گویند: خدا یا! ما در دنیا

۳۲۷-سوره ی رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۳۲۸-بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ی ۲۱۵، با اندکی تفاوت.

آن چنان که باید، تو را نشناختیم و نتوانستیم آنچه سزاوار تو بود، عبادت کنیم. حال اجازه بده اینجا در پیشگاه مقدّست سجده کنیم.

خدا در جواب می فرماید: نه! من دیگر مشقّت عبادت را از شما برداشته‌ام؛ اکنون که در رحمت و محبّت به روی شما گشوده است، آنچه می خواهید، از من بخواهید که من به شما نه به حساب اعمالتان بلکه به حساب فضل و کرم خودم، پاداش می دهم.

آنها هم مشتهیات مناسب با بهشت را از خدا می خواهند و به خواسته های خود می رسند که خودش فرموده است:

﴿...وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾؛^{۳۲۹}

...برای شما هر چه بخواهید در بهشت آماده است و هر چه طلب کنید به شما داده می شود.

نمایش شکوه بهشت و گداز جهنّم برای حفظ تعادل انسان

باری! خداوند علیم حکیم در قرآن کریمش هم شکوه بهشت و نعمت های بهشتی را نشان می دهد و هم صحنه های پرسوز و گداز جهنّم را، تا حالت خوف و رجا در دل های بندگان ایجاد کند و آنها برای رسیدن به نعمت های بهشتی در مسیر عبادت کوشا باشند و از ترس عذاب های جهنّم، خود را از آلودگی به گناه دور نگه دارند و نتیجتاً در زمره ی:

﴿...أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛^{۳۳۰}

به حساب آیند.

آنچه باید توجّه کامل به آن داشت، این است که: ما تنها راهی که برای درک حقایق آخرت داریم، همین قرآن کلام خدا و بیانات ائمّه ی هدی علیهم السلام است؛ البتّه بزرگان علما از فلاسفه و عرفا هم سعی شان مشکور است که لزوم معاد و حتمیّت بعث پس از مرگ را از روی ادلّه و براهین عقلیّه و طریق کشف و شهود اثبات کرده اند؛ امّا هیچ گاه آنها نمی توانند دقائق و لطائف بهشت و جهنّم را طوری تشریح کنند که حالت خوف و رجا در دل ها ایجاد شود. این کار از عهده ی هیچ بشری بر نمی آید. تنها خالق عالم و رسولان او هستند که راجع به حقایق

۳۲۹-سوره ی نحل، آیه ی ۵۷.

۳۳۰-سوره ی فضلت، آیه ی ۳۱.

آن عالم، با قاطعیّت سخن می گویند و با بیانات گوناگون، پرده از چهره ی بهشت و جهنّم آخرت بر می دارند و آن چنان شور و هیجان در دل ها ایجاد می کنند که صاحب دلان، همانند مرغ گرفتار در قفس، بال و پر زنان می گویند:

حجاب چهره ی جان می شود غبار تنم
خوش آن دمی که از این چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است
روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

از مسلّمات دین، اعتقاد به معاد جسمانی

امام امیرالمومنین علیه السلام فرموده اند:

(لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ)؛^{۳۳۱}

اگر نبود آن عمر مقدّری که خدا برای آنان [مؤمنان] مقرر فرموده که باید در دنیا بمانند؛ آنها یک چشم به هم زدن نمی توانند مرغ جانیشان را در این قفس تن نگه دارند...

قرآن کریم هم نعمت های مادّی بهشت را نشان می دهد و هم نعمت های معنوی آن را. آنان که اهل تأویلند و تمام نعمت های مادّی بهشت را تأویل به معنوی و روحی می کنند، کارشان خلاف نصوص و ظواهر قرآن است. اعتقاد به معاد جسمانی، از مسلّمات دین است و لازمه ی آن، اعتقاد به ثواب و عقاب جسمانی است؛ منتها باید توجه داشت که نعمت های مادّی بهشتی، با نعمت های مادّی دنیایی فرق دارند و نمی شود آنها را با هم مقایسه کرد. سبب اینجا هم هست و آنجا هم هست؛ اما اینجا کجا و آنجا کجا؟! به فرموده ی قرآن حکیم:

﴿وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا﴾؛^{۳۳۲}

آنجا که رفتی و رویت آن جایی پیدا کردی، آنگاه می توانی از نعمت و ملک عظیم آنجا آگاه گردی.

۳۳۱- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۸۴.

۳۳۲- سوره ی انسان، آیه ی ۲۰.

آیه‌ای که تفسیر ندارد

لذا خدای متعال در آیه‌ای که راجع به شب زنده‌داران است می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ...﴾^{۳۳۳}

کسی نمی‌داند آن نعمت‌هایی که سبب روشنائی چشم آنها و برای آنها ذخیره شده و در نهان نگه داشته شده است، چه چیزی است؟...

ذیل این آیه از ابن عباس نقل شده است:

(هذا ما لا تفسِّر له)؛

این آیه اصلاً تفسیر ندارد، تفسیرش روز قیامت خواهد بود؛ آنجا که رسیدیم می‌فهمیم یعنی چه و برای شب زنده‌داران چه نعمت‌هایی ذخیره شده است.

تفاوت سیب دنیوی با سیب اخروی

در روایت دیگری آمده است:

(إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَغْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ)؛^{۳۳۴}

خدایم می‌فرماید من برای بندگان صالحم چیزهایی ذخیره کرده‌ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه در فکر کسی خطور کرده است...

این دو مطلب با هم منافاتی ندارند. در عین این که بهشت، نعمت‌های مادی دارد ولی با نعمت‌های مادی دنیا متفاوت است و اصلاً سنخ آن در فکر بشر خطور نمی‌کند؛ درست مانند جنین در رحم مادر. ما، در رحم مادر که بودیم، غذایمان خون بود و آن خون از همین سیب و گلابی که مادر می‌خورد به ما می‌رسید؛ ولی آیا ما می‌توانستیم آنجا معنای سیب و گلابی دنیا را تصوّر کنیم؟ نه! حال آن که همین سیب و گلابی دنیا بود که به صورت خون به ما می‌رسید و غذای ما می‌شد، ولی ممکن نبود که بفهمیم سیب و گلابی دنیا چه شکل و رنگ و بو و طعمی دارد؛ در صورتی که هر دو مادی بودند؛ یعنی هم خون در رحم، مادی بود و هم سیب و گلابی

۳۳۳-سوره‌ی سجد، آیه‌ی ۱۷.

۳۳۴-بحارالانوار، جلد ۸، صفحه‌ی ۹۲.

دنیا، اما این کجا و آن کجا؟! تا وقتی که به دنیا آمدید و فهمیدیم معنای سب و گلابی چیست و شکل و رنگ و بو و طعم آن چگونه است ذائقه‌ی دنیوی لازم بود تا طعم سب و گلابی را بچشد. در رحم مادر این ممکن نبود، همچنین ذائقه‌ی اخروی لازم است تا طعم نعمت‌های بهشتی را بچشد و از حقایق آنها باخبر گردد. این در دنیا ممکن نیست که قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾

وقتی رؤیت اخروی پیدا کردی، آنگاه می‌فهمی چه نعمت‌های عظیم و چه ملک کبیری است. تا در دنیا هستی:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ...﴾؛

نمی‌توانی بفهمی که در بهشت چه نعمت‌های پنهانی وجود داشته است.

لزوم کسب آمادگی برای روز قیامت

باری! لازمه‌ی ایمان به روز قیامت، آمادگی برای آن روز و تحصیل زاد و توشه از این دنیا است. حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضمن وصایای خود به فرزند بزرگوارشان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرمایند:

﴿وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ وَمَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ﴾؛

بدان که پیش رویت راهی طولانی و پر مشقت داری و باید با آمادگی، آن راه را بیمایی.

﴿فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ﴾؛

مراقب باش که فوق طاقتت، بار بر دوش نگیری.

﴿وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ﴾؛^{۳۳۵}

هم اکنون اگر نیازمندانی را دیدی که آماده‌اند باری از تو بر دوش خود بکشند و بارت را سبک کنند، آن را مغتنم بشمار و از انفاق به آنها بخل نکن که فردا همان پول‌ها را با آتش جهنم می‌گدازند و به انسان می‌چسبانند.

﴿...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ

أَلَيْمٌ يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنَزْتُمْ لِنَفْسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْذِبُونَ ﴿٣٣٦﴾

... آنان که طلا و نقره را گنج می سازند و آنها را در راه خدا انفاق نمی کنند، آنان را به عذابی دردناک بشارت ده؛ آن روزی که در میان آتش جهنم بر آن گنج ها می دمنند و سوزانشان می سازند، آنگاه با آنها پیشانی ها و پهلوها و پشت های صاحبان گنج را داغ می کنند و می گویند، این همان است که برای خودتان ذخیره کرده اید؛ اینک بچشید آنچه را که برای خود ذخیره می کردید.

ای صاحبان مکنت! نیازمندان را دریابید

پس تا فرصتی هست و مهلتی باقی است، از انباشته های خود به نیازمندان بدهید که هم امروز بارتان را سبک می کنند و هم فردا در شدیدترین حالات نیازمندی تان، به شما برمی گردانند، اگر نه فردا که جهنم را دیدید، فریادتان بلند می شود:

﴿... يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾ ۳۳۷

... ای کاش برای امروز چیزی از پیش فرستاده بودم.

حال امروز که بی نیاز و توانگر هستی، بده تا فردا که نیازمند شدی، به تو برگردانند.

(وَاعْتَنِيْمْ مِّنْ اَسْتَقْرَضَكْ فِیْ حَالِ غِنَاكَ)؛ ۳۳۸

امروز که دارا هستی آن مستمندی را که به سراغت آمده و از تو قرض می طلبد و می خواهد بارت را سبک کند مغتنم بشمار که فردا دنبالش می گردی و پیدایش نمی کنی!

وقتی کسی آمد و از ابوذری (رض) کمک مالی خواست، گفت: من چند شتر دارم؛ خودت برو و هر کدام را که خواستی انتخاب کن. او رفت و به ابوذری رحم کرد و لاغرترین شتر را انتخاب کرد. ابوذری وقتی آگاه شد گفت: چرا این کار را کردی؟ چرا لاغرترین را انتخاب کردی؟ گفت: با خودم گفتم ابوذری به آن نیازمندتر است. ابوذری گفت: نیاز من آن روزی است که دستم به هیچ چیز نمی رسد؛ آن روز، روز نیاز من است. الان برو و چاق ترین را انتخاب کن

۳۳۶-سوره ی توبه، آیات ۳۴ و ۳۵.

۳۳۷-سوره ی فجر، آیه ی ۲۴.

۳۳۸-نهج البلاغه ی فیض، نامه ی ۳۱.

که در همان روز نیازم، به دردم می خورد.

خداوند بزرگ فرموده است:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾؛

هرگز به سعادت ابدی نخواهید رسید تا از آنچه که دوست دارید انفاق کنید...

﴿...وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾؛^{۳۳۹}

...هر چه را که انفاق می کنید خدا به آن عالم است و همین کافی است که خدا بداند چه می کنید.

وصال محبوب با انفاق محبوب

وقتی رسول خدا، قرآن را برای مردم می خواندند، آنها که صاحب دل بودند، چنان دگرگون می شدند که سراز پا نمی شناختند.

ابوطلحه ی انصاری (رض) در مدینه مرد ثروتمندی بود و یک باغ سرسبز داشت. وقتی این آیه نازل شد که:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾؛

این مرد ثروتمند پیش رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله! می دانید من باغی دارم که خیلی محبوب من است، این آیه نازل شده که خدا محبوب ما را از ما می خواهد، من می خواهم همین باغم را در راه خدا تقدیم کنم که خدا آن را در عالم آخرت به من بدهد. رسول خدا ﷺ فرمود:

(بَخِّ لَكَ ذَلِكَ مَالٌ نَافِعٌ لَكَ)؛

به به، آفرین بر تو! این مالی است که برای صاحبش سود می بخشد.

بعد فرمودند: آیا میان خویشاوندانت، نیازمندانی وجود دارند؟ گفت: بله! فرمودند: آنها مقدمند. آن مرد سعادت مند آن باغ را فروخت و در میان فقرا تقسیم کرد.

قباله ی خانه ای در فردوس برین

مردی از اهل جبل، علاقه و محبت شدیدی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داشت. هر

سال به قصد زیارت آن حضرت راهی مکه می شد و وقتی به مدینه می آمد، به منزل امام وارد می شد و آقا از او پذیرایی می فرمودند. او به علت عشق و علاقه ای که به امام علیه السلام داشت، چند روزی در مدینه و منزل امام می ماند. در یکی از این سفرها، خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: آقا! من سال هاست مزاحم شما هستم، دلم می خواهد خودم در مدینه خانه ای داشته باشم و هر سال که آمدم به آنجا بروم و مزاحم شما نباشم. بعد ده هزار دینار به امام علیه السلام داد و عرض نمود: من به مکه می روم و از شما تقاضا نمودم دستور فرمایید تا وقتی بر می گردم، برای من خانه ای بخرند که وقتی آمدم به خانه ی خودم وارد شوم و دیگر مزاحم شما نشوم.

امام صادق علیه السلام پول را گرفت و او رفت. وقتی سال بعد برگشت، خدمت امام صادق علیه السلام آمد. امام علیه السلام فرمود: خانه خریداری شد. آنگاه نوشته ای به دست او دادند و فرمودند: این هم قبالة اش. مرد آن را گرفت و خواند.

بسم الله الرحمن الرحيم. این قبالة ی خانه ای است که جعفر بن محمد، آن را برای (اسم آن مرد جبلی) در فردوس برین تهیه کرده است که ۴ حدّ دارد؛ یک حدّش خانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، حدّی به خانه ی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، حدّی به خانه ی امام حسن علیه السلام و حدّی به خانه ی امام حسین علیه السلام؛ خدا مبارک کند ان شاء الله.

آن مرد وقتی آن را خواند، گریه اش گرفت. بعد گفت: آقا! من راضی شدم. به من خیلی عنایت فرمودید. امام علیه السلام فرمودند: آن ده هزار دینار را که به من دادی، به مصرف مستحقّان از سادات حسنی و حسینی رساندم و ضامن شده ام که این خانه را در بهشت به تو بدهند. مرد خیلی خوشحال شد و رفت. وقتی به خانه اش رسید، همه ی اهل خانه اش را جمع کرد و گفت: من از شما خواهش می کنم وقتی مُردم، این قبالة را در کفنم بگذارید. مدّتی گذشت و او از دنیا رفت و آن قبالة را در کفنش گذاشتند. فردا که سر قبرش رفتند دیدند آن قبالة روی قبر افتاده و پشت آن نوشته شده است: امام صادق علیه السلام به وعده شان وفا کردند.^{۳۴۰}

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ اخْشُرْنَا فِي زَمَرَتِهِمْ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۵۹ وَامْتَاٰزُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ

۶۰ اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

۶۱ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

۶۲ وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ

۶۳ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

۶۴ اضْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ^{۳۴۱}

جدا شوید امروز ای تبهکاران. آیا من با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکاری است برای شما و این که مرا پرستید این است راه مستقیم. او افرادی از شما را همراه کرده. آیا در این مقام بر نیامدید که ببیند یسید این همان جهنمی است که به آن وعده داده می شد بد؟ حال، امروز در آن درآیید به خاطر این که داشتید کفر می ورزید بد.

روز جدا شدن گنهکاران از مؤمنان

در این آیات شریفه، اشاره ای به صحنه ای از وضع گنهکاران و جهنمیان در روز قیامت شده است. آن روز به گنهکاران خطاب می شود؛ خطابی که هم تهدید دارد و هم تحقیر:

﴿وَأَمَّا زُورَ الْيَوْمِ أَتُهَا الْمُجْرِمُونَ﴾

امروز جدا شوید ای گنهکاران!

صف خود را از صف نیکان جدا کنید. سپری شد آن دنیایی که شما با اهل ایمان همنشین می شدید و خود را در صف آنها جامی زدید و به زبان، تظاهر به اسلام و ایمان می کردید و احیاناً داغ تراز همه، شعار طرفداری از اسلام و قرآن می دادید و ساده دلان را مجذوب خود می ساختید. امروز دیگر از آن صحنه های تزویر و ظاهر نمایی خبری نیست. از صف مؤمنان خود را کنار بکشید تا اهل محشر، چهره های خائنه و مزورانه ی شما را ببینند.

روز قیامت یوم الفصل نیز هست

عجیب این که: روز قیامت که یوم الجمع است، یوم الفصل نیز هست. یک جامی فرماید:

﴿يَوْمَ يَجْمَعُكُم لِيَوْمِ الْجَمْعِ...﴾؛^{۳۴۲}

روزی است که همه‌ی شما را خدا، آن روز جمع می‌کند...

﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾؛^{۳۴۳}

...به‌طور حتم اولین و آخرین در میقات روز معلومی، گردآوری می‌شوند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾؛^{۳۴۴}

حقیقت این که روز جدایی، موعد مقرری است برای رستخیز آدمیان.

﴿هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمْعَانَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ﴾؛^{۳۴۵}

این، روز جدایی [نیکان از بدان] است که شما و گذشتگان را در آن روز جمع می‌کنیم.

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمَذُ يَتَفَرَّقُونَ﴾؛^{۳۴۶}

روزی که قیامت برپا شود، آن روز، انسان‌ها از هم جدا می‌شوند.

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴾؛^{۳۴۷}

آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، در میان باغی [از باغ‌های بهشتی] غرق در سُروِند.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾؛^{۳۴۸}

و آنان که کفر ورزیده و آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کرده‌اند، در صحنه‌ی عذاب احضار

می‌شوند.

روز قیامت، روز جدایی گل‌ها از خارها

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ...﴾؛^{۳۴۹}

۳۴۲-سوره ی تغابن، آیه‌ی ۸.

۳۴۳-سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۳۴۴-سوره ی نبأ، آیه‌ی ۱۷.

۳۴۵-سوره ی مرسلات، آیه‌ی ۳۸.

۳۴۶-سوره ی روم، آیه‌ی ۱۴.

۳۴۷-همان، آیه‌ی ۱۵.

۳۴۸-سوره ی روم، آیه‌ی ۱۶.

۳۴۹-سوره ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۰۱.

وقتی در صور دمیده شد، همه از هم جدا می شوند و هیچ ارتباط و اتصالی بین گل و خار باقی نمی ماند. پسر نوح از پدر جدا می شود. ابولهب عموی پیامبر، از پیامبر جدا می شود؛ حساب روی سبکی و سنگینی اعمال می رود.

﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ۖ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ۖ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ۖ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾؛ ۳۵۰

پس آن کسی که میزان اعمالش سنگین است، زندگی رضایت بخشی خواهد داشت و اما آن کس که میزان اعمالش سبک است، در میان جهنم جا خواهد گرفت. دنیا کشتگاه است و آخرت، دروگاه. آن روز، روز چیدن گلستان و جدا کردن گل ها از خارهاست. خارها باید در گلخن حمام بسوزند و گل ها روی دست سلطان بنشینند.

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۖ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾؛ ۳۵۱

نیکوکاران در زندگی غرق در نعمت به سر می برند و تبهکاران در میان آتش سوزان.

﴿...فَضْرِبَ بَيْنَهُمُ بُسُورًا لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾؛ ۳۵۲

...بین بهشتیان و جهنمیان دیواری کشیده می شود که یک سمت آن، رحمت است و سمت دیگرش عذاب.

﴿يُنَادُوا وَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمْ الْآمَانِي حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾؛ ۳۵۳

دوزخیان بهشتیان را ندا می کنند و می گویند: مگر ما در دنیا با شما نبودیم [چه طور شده که شما بهشتی و ما دوزخی شدیم] می گویند: آری! ما با هم بودیم؛ ولی شما خود را گرفتار کردید و فریب شیطان خوردید و سرگرم آرزوها شدید تا فرمان خدا رسید و شیطان فریبده شما را نسبت به خدا فریب داد.

﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ﴾؛ ۳۵۴

۳۵۰-سوره ی قارعه، آیات ۹ تا ۶.

۳۵۱-سوره ی انفطار، آیات ۱۳ و ۱۴.

۳۵۲-سوره ی حدید، آیه ی ۱۳.

۳۵۳-سوره ی حدید، آیه ی ۱۴.

۳۵۴-همان، آیه ی ۱۵.

امروز دیگر نه از شما و نه از کافران، عوضی پذیرفته نمی شود و جای شما آتش است و بد جایگاهی است.

اخذ پیمان خداوند از انسان در اجتناب از عبادت شیطان

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۖ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛

آیا من با شما پیمان نبستم ای فرزندان آدم که شیطان را عبادت نکنید؛ او دشمن شماست و این که مرا عبادت کنید؛ این است راه راست.

حال، این عهد و پیمانی که خدا از ما گرفته که شیطان را عبادت نکنیم و او را عبادت کنیم، کی و کجا بوده است؛ احتمالاً می شود گفت این آیه ی شریفه ناظر به عهد و پیمان فطری و عقلی و شرعی است. یعنی: پیمان گریز از شیطان و فرار به سوی رحمان، نخست در فطرت و سرشت انسان نهاده شده است و انسان فطرتاً از فساد و منبع فساد تنفر دارد و به کمال و منبع کمال، عشق می ورزد؛ شیطان هم منبع فساد است و حضرت رحمان منبع کمال. در رتبه ی دوّم نیز عقل در وجود انسان، آمر به گریختن از دشمن و پناه بردن به دوست است و در این که شیطان، دشمن آدم و فرزندان آدم است تردیدی نیست. او به عزّت خدا قسم یاد کرده که اولاد آدم را اغوا خواهد کرد:

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛^{۳۵۵}

خداوند متعال هم گوشزد فرموده است:

﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...﴾؛^{۳۵۶}

ای فرزندان آدم! به هوش باشید که شیطان فریبتان ندهد، همان گونه که والدین شما را از بهشت بیرون کرد... او و پیروانش، شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید...

با آن که برای والدین شما قسم خورده بود که من خیرخواه شما هستم:

۳۵۵-سوره ی، آیه ی ۸۲.

۳۵۶-سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.

﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾؛^{۳۵۷}

در عین حال، به آنها خیانت کرد. حال با شما که قسم خورده اغویان می‌کنم چه خواهد کرد؟! به آنها وعده‌ی خدمت داده بود و خیانت کرد، ولی به شما نه تنها وعده‌ی خدمت نداده؛ بلکه وعده‌ی خیانت داده است؛ پس چه توقعی می‌توان از او داشت؟!

لزوم عقلی گریز از شیطان

پس گریختن از این دشمن خائن، وجوب و لزوم عقلی دارد. این عهد و پیمانی است که علاوه بر عالم فطرت، در عالم عقل نیز خدا از ما گرفته است. در عالم شرع هم فرموده است:

﴿... لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾؛^{۳۵۸}

... پیروی از گام‌های شیطان ننمایید؛ چه آن که او دشمن آشکار شماست.

او مخصوصاً شما را قدم به قدم و گام به گام به سوی فساد می‌کشانند؛ به گونه‌ای که در قدم اول، به هیچ وجه نمی‌فهمید دارید کج می‌روید. یک وقت به خود می‌آید و می‌بینید عجب! فرسنگ‌ها از راه دور افتاده‌اید و غرق در لجنزار فساد شده‌اید.

عبادت در اینجا به مفهوم اطاعت است

تذکر این نکته هم لازم است که: مقصود از عبادت در آیه‌ی ﴿لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ به معنای پرستش نیست زیرا کسی شیطان را نمی‌پرستد؛ بلکه به معنای "اطاعت" است. گنهکاران، در مسیر طغیان و عصیان، از وسوسه‌های شیطان اطاعت می‌کنند؛ هم‌چنان که از نفس امّاره و هوای نفس خویش اطاعت می‌کنند که خدای تبارک و تعالی فرموده است:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾؛^{۳۵۹}

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای خود را اله و معبود خود قرار داده است...؟

روشن است که کسی هوای نفس خود را پرستش نمی‌کند، بلکه از آن اطاعت می‌کند.

۳۵۷- همان، آیه‌ی ۲۱.

۳۵۸- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۸.

۳۵۹- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۳.

قرآن حکیم، در مذمت "بنی اسرائیل" فرموده است:

﴿اتَّخَذُوا أَمْثَلَهُمْ وَرُءُفَاءَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا...﴾؛^{۳۶۰}

آنها دانشمندان و راهبان خود و همچنین مسیح پسر مریم را به جای خدا معبودان خود قرار دادند؛ در حالی که جز به عبادت "الله" که معبود واحد است، دستوری نداشتند...

ذیل همین آیه از حضرت امام باقر و حضرت امام صادق علیهما السلام رسیده است:
(أَمَّا وَاللَّهُ مَا دَعَوْهُمْ إِلَىٰ عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ دَعَوْهُمْ مَا أَجَابُوهُمْ وَلَكِنْ أَخْلَوْا لَهُمْ حَرَامًا وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ)؛^{۳۶۱}

به خدا سوگند آنها [دانشمندان و راهبان]، بنی اسرائیل را به عبادت خود دعوت نکردند و اگر دعوت هم می کردند، مردم دعوت آنها را اجابت نمی نمودند ولی آنها [دانشمندان و راهبان] حرامی را برای مردم حلال و حلالی را حرام کردند؛ آنها هم اطاعت نمودند و بدین طریق، بدون این که متوجه باشند، آنان را پرستش کردند.

اینجا هم عبادت به معنای اطاعت آمده است.

روز قیامت، روز غلبه‌ی باطن بر ظاهر

به هر حال عالم، عالم صورت است و ظاهر صورت، بر معنا غالب آمده و همه جا جلوه‌گری از آن ظاهر است. باطن، پشت پرده‌ی ظاهر پنهان شده است و کسی از آن آگاه نمی شود جز ارباب بصیرتی که چشم باطنشان باز باشد و بتوانند ظاهر را کنار بزنند و باطن را ببینند. آنها هم که جداً نادرالوجودند. از وسط دو انگشت حضرت امام سیدالسااجدین علیه السلام باید نگاه کنند و چهره‌ی باطن را ببینند. آن مرد از غوغای عرفات تکان خورد و گفت، عجیب است! امسال چقدر حاجی فراوان شده و این همه جمعیت به حج آمده‌اند. امام برای این که او را از اشتباه بیرون آورند، دو انگشت خود را مقابل چشم او گذاشته و فرمودند: از اینجا نگاه کن. او وقتی نگاه کرد، دید: عجب! گرگ و خوک و شیر و ببر و پلنگ و خرگوش بسیارند؛

۳۶۰-سوره ی توبه، آیه ی ۳۱.

۳۶۱-کافی، جلد ۱، صفحه ی ۵۳.

ولی جز چند نفر انسان، در این صحرای پرغوغا دیده نمی شود. حضرت امام
زین العابدین علیه السلام فرمود:

(كَثُرَ الضَّجِيجُ وَقَلَّ الْحَجِيجُ)؛

ناله و افغان کننده زیاد و حاجی بسیار اندک است.

تا قیامت برپا شود و:

﴿...تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾؛^{۳۶۲}

...باطن ها آشکار گردد.

آن روز دیگر صورت، تابع معنا و باطن، غالب بر ظاهر می شود. انسان قیامتی با صورت
باطنی اش وارد محشر می گردد و رسوایی ها به بار می آید. آری! یک روز، تمام لذّات دنیا، گند
و عفونتش آشکار خواهد شد و نوش هایش مبدّل به نیش خواهد گشت. شصت - هفتاد سال
خوش بودن و لذّت بردن؟ خیال می کنیم به همین سادگی رهایمان می کنند؟! گوسفند
زبان بسته که یک مشت علف بیابان خورده؛ سزایش این است که در میان دیگ های داغ ما
بیفتد و مغز استخوانش بپزد و در معده ی ما هضم گردد! پس ما که گوشت چرب و نرم آن را
می خوریم، چه سزایی خواهیم دید؟ در کدام دیگ از دیگ های داغ عالم پخته خواهیم شد و
در کدام معده از معده های این جهان هستی، هضم خواهیم گشت؟ زبان حال گوسفند
آویخته ی از قناره ی قصابان این است:

سزای هر خَس و خاری که خورده ام دیدم

تویی که پهلوی چربم خوری، چه خواهی دید؟!

ناله ی جانسوز انسان به هنگام مردن

دَم مردن چنان فشاری به جان آدم بدهند که ناله اش گرگ بیابان را بلرزاند. آن ناله،
ناله ی جان است و اطرافیان، آن را نمی شنوند. پس از آن نیز بوی گند و عفونت لذّت های
دنیوی اش در فضای برزخ و محشر می پیچد و دوزخیان را مشمزّ می سازد. اصلاً سیر طبیعی

دنیا همین است که لذت‌ش، گند دارد و راحتش، فشار. مبال‌های دنیا، گند جسم ما را نشان می‌دهند؛ وای از مبال‌های برزخ و محشر که گند روح ما را نشان خواهند داد.

﴿...قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾؛^{۳۶۳}

...بگو: از این لذت اندک دنیا بهره ببر؛ ولی بدان که تو از یاران آنشی.

این حقیقت باید از طریق وحی پیامبران خدا باورمان بشود که هر مقدار تن به تمایلات حیوانی بدهیم و از خدا و آخرت غافل شویم به همان مقدار دچار عذاب محرومیت از رحمت خدا خواهیم شد؛ از این رو عاقل آن کسانی هستند که با احتیاط و مراقبت بسیار، خودشان را آلوده‌ی دلبستگی به دنیا نمی‌کنند.

نظر آنان که نکردند بدین مشتی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند
هر چند از نظر دنیا داران، آن صاحب نظران -العیاذ بالله- ابله‌اند و اصلاً قابل معاشرت نیستند.

ستایش رسول اکرم ﷺ از او یس قرنی

اصحاب رسول اکرم ﷺ از آن حضرت درباره‌ی مردی به نام او یس قرنی مدح و ثنا می‌شنیدند؛ در صورتی که نه او پیغمبر ﷺ را دیده بود و نه پیغمبر ﷺ او را. رسول خدا ﷺ در حجاز می‌نشست و می‌فرمود:

(إِنِّي أَسْمُ رَائِحَةِ الْجَنَّةِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ)؛^{۳۶۴}

من بوی بهشت از جانب یمن استشمام می‌کنم.

پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ در زمانی که حکومت در دست عمر بود، او دلش می‌خواست آن مرد ممدوح پیامبر را ببیند و از وضع و حالش آگاه گردد. روزی در مجمع عمومی که بالای منبر بود، گفت: هر که از قبیله‌ی بنی مراد است، برخیزد. چند نفری ایستادند. گفت: هر که از طایفه‌ی قَرْن است بایستد. یک نفر ایستاد و بقیه نشستند. عمر سؤال کرد: تو شخصی به نام او یس می‌شناسی؟ او در جواب دادن، اندکی تأمل کرد. عمر اوصافی را که از رسول خدا درباره‌ی او یس شنیده بود، توضیح داد. آن مرد قرنی گفت: آری فهمیدم ولی او

۳۶۳-سوره ی زمر، آیه ی ۸.

۳۶۴-طرائف المقال، جلد ۲، صفحه ی ۵۹۳، با اندکی تفاوت.

کسی نیست که خلیفه، جویای حال او باشد! گفت: من همورا می‌خواهم. مرد قرنی نشانی او را داد که در فلان بیابان، شترچرانی می‌کند. عمر با همراهانش به آن بیابان رفتند و دیدند در حال نماز است. ایستادند تا نمازش تمام شد. عمر گفت: او یس! ما از جانب رسول خدا مأموریم سلام او را به تو برسانیم. او یس تا این حرف را شنید دگرگون شد و گریه کنان به سجده افتاد. آن قدر سجده را طول داد که گفتند، شاید مرده است. بعد سر از سجده برداشت و گفت: جانم قربان رسول خدا که نتوانستم زیارتش کنم. عمر گفت: او یس، تو که این گونه علاقه به پیامبر داشتی، چرانیامدی او را بینی؟ گفت: آیا تو او را دیدی؟ گفت: بله دیدم. او یس گفت: فکر می‌کنم تو تنها جسم او را دیده باشی! من از شدت علاقه‌ای که به دستوراتش داشتم نیامدم؛ چون او فرموده است، باید مادر را از خود راضی نگه داری. من مادر پیری داشتم که به خاطر وضع جسمی‌اش اجازه‌ی سفر به من نمی‌داد و چون رضایت خدا و رسولش را در رضایت مادر دیدم، برای تأمین رضایت او به زیارت رسول خدا نیامدم.

عمر خواست احسانی به او کرده باشد مبلغی پول پیش او بر زمین نهاد. او گفت: من دو درهم از شترچرانی به دست آورده‌ام؛ اگر قول می‌دهی این قدر زنده بمانم که این دو درهم را صرف کنم، می‌گیرم. عمر گفت: من چنین قولی نمی‌توانم بدهم. گفت: پس برو و مرا آلوده به دنیا مکن.

همین مرد بزرگ در جنگ صفین در رکاب امام امیرالمؤمنین علیه السلام جانبازی کرد و به شهادت رسید. ایشان در شب، اهل مناجات با خدا هستند و در روز هم، شیران میدان جنگ و جهاد در راه خدا.

آیا به پیمانی که با خدا بسته‌ایم وفاداریم؟

﴿أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۖ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

ای فرزندان آدم! آیا از شما پیمان نگرفتم که از شیطان اطاعت نکنید که او دشمن آشکار شماست و از من اطاعت کنید که این راهی مستقیم است.

این آیه هم اکنون بر سر اولاد آدم فریاد می کشد: ای فرزندان آدم! آیا من با شما عهد نکردم که بنده‌ی شیطان نباشید و بنده‌ی من باشید؟ پس چرا به عهد من وفادار نیستید؟ من به شما وعده‌ی اجابت دعا داده و گفته‌ام:

﴿...أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾؛^{۳۶۵}

شما هم با من عهد بندگی بسته‌اید. پس:

﴿...أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ...﴾؛^{۳۶۶}

شما به عهدی که با من بسته‌اید، وفادار باشید، تا من هم به عهدی که با شما بسته‌ام، وفادار باشم... آیا این درست و عقلانی است که از خالق مهربان خود بپسندید و به شیطان - دشمن آشکارتان - پیوندید و حال آن که به یقین افراد بسیاری از شما را گمراه کرده است.

﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾؛

آیا نخواست‌اید در این باب بیندیشید و از خیانت‌های فراوان او آگاه گردید؟ تاریخ گذشتگان که مقابل چشم شما هست و می‌بینید که ابلیس چه بلایی بر سر آنها آورده و آنها را به عذاب خزی در دنیا و عذاب ابد در آخرت مبتلایشان نموده است.

﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾؛

در روز جزا، آتش جهنم را نشان فریب خوردگان شیطان می‌دهند و می‌گویند، این همان جهنمی است که در دنیا وعده داده می‌شدید.

﴿اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾؛

امروز وارد آن شوید به سبب کفری که می‌ورزیدید و تن زیر بار هیچ منطقی نمی‌دادید.

پروردگارا!

توفیق گریز از شیطان و فرار به سوی حضرت رحمان را به ما عنایت فرما.

حُسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت فرما.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لِيَوْمِكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَنَتِّظِينَ لِظُهُورِهِ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

۳۶۵-سوره ی غافر، آیه ی ۶۰.

۳۶۶-سوره ی بقره، آیه ی ۴۰.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۶۵ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا

يَكْسِبُونَ^{۳۶۷}

امروز بر دهان‌هایشان مهر می‌نهم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهاشان به آنچه که انجام می‌داده‌اند، گواهی می‌دهند.

ویژگی‌های دادگاه آخرتی

این آیه‌ی شریفه در مقام بیان گوشه‌ای از وضع دادگاهی است که روز قیامت تشکیل خواهد شد و شاهدان نسبت به اعمال انسان، شهادت خواهند داد. اجمالاً باید دانست دادگاه عالم آخرت مانند دادگاه‌های دنیا نیست. اساساً نظام آخرت، نظام ویژه‌ای است و غیر نظام دنیا است. به فرموده‌ی قرآن مجید:

﴿يَوْمَ تُبَدِّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ...﴾^{۳۶۸}

آن روز، روزی است که همه چیز تحوّل و دگرگونی پیدا می‌کند...

زمین غیر این زمین است و آسمان غیر این آسمان. تفصیل این حقایق تا در دنیا هستیم بر ما مجهول و نامعلوم است. در دادگاه‌های دنیا مدّعی، منکر، قاضی و شاهد داریم که همه از هم جدا هستند. مدّعی، شخصی و منکر، شخص دیگری است. شاهد شخصی و قاضی هم شخص دیگری است و برای هر یک، پرونده‌ای جداگانه (اعم از صادق و کاذب) باید تشکیل داده شود؛ اما جریان در عالم آخرت چنین نیست. آنجا همه یک شخص است. مدّعی خود انسان، منکر خود انسان، شاهد خود انسان و چه بسا حاکم هم خود انسان است. پرونده هم وجود خود انسان است و جدای از هم نیستند و این بسیار عجیب است. در دنیا، تمام اعضا و جوارح انسان، تابع تمایلات انسان می‌باشند. مثلاً انسان میل می‌کند به جایی نگاه کند، چشمش به فرمان میلش به همان نگاه می‌کند. همچنین گوش و دست و پا و سایر اعضایش، همگی تابع میل او هستند؛ ولی در آخرت، نه تنها تابع میل او نخواهند بود؛ بلکه به مخالفت با او

برمی خیزند و شهادت به نافرمانی او نسبت به احکام خدا می دهند. همین دستی که اکنون در اختیار من است و بدون خواست من کار نمی کند و فرمانبر من است، در عالم آخرت بر خلاف خواست و میل من شهادت به زیان من می دهد که خدا می فرماید:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛

امروز مهر بر دهانشان می نهیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان به کارهایی که در دنیا انجام داده اند شهادت می دهند.

مراحل شهادت و گواهی در روز قیامت

پس معلوم می شود اعضاء و جوارح ما، هم اکنون "حمل شهادت" می کنند، تا در قیامت ادای شهادت نمایند. هر شهادت دو مرحله دارد:

۱- مرحله ی حمل.

۲- مرحله ی اداء.

شاهد باید هنگامی که جرمی واقع می شود، آن را ببیند و از وقوعش آگاه گردد تا بتواند در نزد قاضی ادای شهادت نماید. آن مرحله ای که وقوع جرم را می بیند، مرحله ی حمل شهادت و هنگامی که نزد قاضی از وقوع جرم آگاهی می دهد، مرحله ی ادای شهادت است. پس امروز تمام اعضاء و جوارح ما، حمل شهادت می کنند. یعنی حضور دارند و می بینند که من چه کار می کنم. معلوم می شود این اعضاء و جوارح، درک و شعور دارند که هم حمل شهادت می کنند و هم روز قیامت، آن را بیان می کنند. نه تنها اعضاء و جوارح، بلکه همین زمین زیر پای ما، حمل شهادت می کند و روز قیامت نیز ادای شهادت می نماید که خداوند متعال می فرماید:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۖ وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۖ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۚ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾؛^{۳۶۹}

هنگامی که زمین به لرزش ویژه ی خود لرزید... اخبار خود را گزارش می دهد...

زمان، حمل شهادت می کند؛ هوا و فضا، حمل شهادت می کنند و... لذا به قول بزرگی: کلمه ای که در هیچ جای عالم مصداق ندارد، کلمه ی خلوت است. مثلاً می گوئیم جای

خلوتی پیدا کنم که فلان کار را انجام دهم. خلوت یعنی جایی که هیچ بیننده و شنونده‌ای آنجا نباشد و آگاه از کار من نگردد و این معنا در هیچ جای عالم محقق نمی‌باشد و اصلاً امکان ندارد؛ زیرا در همه جا، همه چیز، ما را می‌بیند؛ زمین زیر پا، ما را می‌بیند؛ آسمان بالای سر، ما را می‌بیند؛ هوا و فضا، ما را می‌بیند و فرشتگان خدا ما را می‌بینند.

خلوتی در عالم وجود ندارد

خدا فرموده است:

﴿وَأَنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ ۖ كِرَامًا كَاتِبِينَ ۖ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾؛^{۳۷۰}

به یقین گماشتگانی از نویسندگان بزرگوار بر شما گماشته شده‌اند که اعمال شما را ضبط می‌کنند. هر کاری که انجام می‌دهید آنها می‌دانند و بدیهی است که علم به کیفیت یک عمل، وقتی برای کسی واقعیت پیدا می‌کند که از نیت و انگیزه‌ی آن عمل نیز آگاه گردد. شما الان کار مرا می‌بینید؛ ولی از نیت و انگیزه‌ی من نسبت به آن عمل آگاهی ندارید؛ از این رو نمی‌توانید داوری کنید که این کار من مخلصانه و برای رضای خدا انجام شده یا ریاکارانه و برای جلب توجه مردم بوده است؛ اما فرشتگان خدا که کرام الکاتبین هستند از نیت و انگیزه‌های بندگان خدا در اعمالشان آگاهند و می‌توانند در حضور خدا، کیفیت اعمال آنها را گزارش دهند و بالاتر از همه‌ی حاضران در حین وقوع عمل، ذات اقدس حق می‌باشد که فرموده است:

﴿...إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛^{۳۷۱}

...به یقین ما تمام اعمال شما را استنساخ می‌کردیم و از آن نسخه بر می‌داشتیم. پس کلمه‌ی خلوت در هیچ جای عالم مصداق ندارد.

نقل شده است: استاد بزرگی شاگردان متعدّد داشت. در بین شاگردانش یکی جوان تر از دیگران بود ولی استاد برای او بیش از همه، احترام قائل بود. بزرگ‌ترها از این جریان ناراحت می‌شدند و گاهی هم اعتراض می‌کردند. استاد برای این که به آنها جواب عملی بدهد، روزی به دست هر یک از آنها مرغی داد و گفت، آنها را به جای خلوتی ببرید و سرببرید و فردا

۳۷۰-سوره‌ی انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۲.

۳۷۱-سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۹.

بیاورید. آنها رفتند و همه با مرغ‌های ذبح شده، آمدند. تنها آن جوان با مرغ زنده آمد. استاد گفت: چرا زنده آوردی؟ گفت: شما شرط کرده بودید در جای خلوتی سرپریم ولی من هر جا رفتم خلوت ندیدم و ذات اقدس الله را که "ابصر الناظرین" است، آنجا ناظر دیدم. استاد رو به شاگردانش کرد و گفت: علت این که برای این جوان، احترام بیشتری قائلیم، همین است. یعنی: آن قدر مسأله‌ی حضور در محضر خدا، برایش مسلم است که در همه جا، خدا را حاضر و ناظر می‌بیند.

ذکر واقعی خدا احساس حضور است

ذکر واقعی خدا هم همین است که در همه جا و در همه حال انسان به یاد خدا باشد و گرنه گفتن (سبحان الله) و (الحمد لله) با غفلت قلب از یاد خدا، ذکر به معنای واقعی نیست؛ زیرا ذکر به معنای یاد کردن، یک امر قلبی است، نه یک کار لفظی. آن کس که زبانش خفته ولی دلش بیدار است و سراپای وجودش را در مقابل خدامی بیند، ذاکر واقعی است. این ذکر است که آدمی را از گناه باز می‌دارد و به عبادت وامی‌دارد.

تا فراموشت نگردد غیر حق در حقیقت نیستی ذاکر، بدان

چون فراموشت شود مادون او ذاکری گرچه نجبنانی زبان

این چند جمله‌ی نورانی از حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است:

(أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ)؛^{۳۷۲}

اعضای شما، گواهان او و اندام شما، لشکرها و فرمانبران او و اندیشه‌های شما، دیده‌بانان او [خدای

متعال] هستند و پنهانی‌های شما، نزد او آشکار و عیان است.

(اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ)؛^{۳۷۳}

از معصیت خدا در پنهانی‌ها بپرهیزید که شاهد، خودش حاکم است.

در صورتی که شاهد غیر قاضی باشد، ممکن است شاهد اشتباه کند یا دروغ بگوید؛ اما

۳۷۲- نهج البلاغه فیض، خطبه‌ی ۱۹۰.

۳۷۳- همان، حکمت ۳۱۶.

اگر خود قاضی شاهد باشد، چه مفزّی* در کار خواهد بود؟

شهادت اعضای انسان در روز قیامت

حالا کیفیت شهادت اعضا و جوارح انسان در روز قیامت که آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛

...دست‌ها ایشان با ما سخن می‌گویند و پاها ایشان به کرده‌های خود در دنیا شهادت می‌دهند.

معنای دیگر در کیفیت شهادت اعضا در روز قیامت

احتمال دارد اینگونه باشد که: خود این اعضا و جوارح، در حدّ خود دارای درک و شعورند و با همان درک و شعور خود، در دنیا اعمال را ضبط می‌کنند و در آخرت هم به سخن درآمده و شهادت می‌دهند. در قرآن کریم آمده است:

﴿...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...﴾؛^{۳۷۴}

...هیچ موجودی در عالم نیست مگر این که خدا را تسبیح می‌کند؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید...

در سوره‌ی مبارکه‌ی نور هم می‌خوانیم:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ...﴾؛^{۳۷۵}

آیا ندیدی که خدا را تسبیح می‌کنند آنان که در آسمان‌ها و زمین هستند و همچنین پرندگان که بر فراز آسمان بال و پر گسترده‌اند و همه نسبت به نماز و تسبیح خود آگاهی دارند...

این آیه نشان می‌دهد همه‌ی موجودات، علاوه بر این که دارای درک و شعورند و خدا را تسبیح می‌کنند، علم به تسبیح خود نیز دارند. بنابراین چه استبعادی هست در این که دست‌ها و پاها‌ی ما هم دارای درک و شعورند که هم در دنیا، ضبط اعمال می‌کنند و هم در روز قیامت،

* مفزّ: محلّ فرار، راه فرار.

۳۷۴-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۴.

۳۷۵-سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۱.

شهادت به ارتکاب اعمال می دهند.

آری! همان قدرت که الان به این زبان توانایی حرف زدن داده است، همان قدرت در روز قیامت به دست و پا و چشم و گوش ما توانایی حرف زدن می دهد. در آیه ی شریفه ای هم می فرماید:

﴿...شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ...﴾^{۳۷۶}

...چشم و گوش و پوست بدنشان شهادت بر گناهانشان می دهند...
تا آنجا که:

﴿وَ قَالُوا لِمَ لَجَلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا...﴾

گناهکاران به پوست بدنشان می گویند، شما چرا علیه ما شهادت می دهید...؟

﴿...قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ...﴾^{۳۷۷}

...می گویند آن خدایی که همه چیز را به سخن آورده، همو ما را به سخن آورده است...

خدایی که در دنیا به زبان، قدرت سخنگویی داده و به چشم و گوش و دست و پا نداده است، در روز قیامت، توانایی سخنگویی را از زبان سلب می کند و آن توانایی را به چشم و گوش و دست و پا و پوست بدن می دهد و می فرماید:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

امروز مهر بر دهانشان می نهیم و دست ها و پاهایشان با ما سخن می گویند و شهادت به اعمالشان می دهند.

﴿...شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ...﴾

...چشم و گوش و پوست بدنشان علیه آنها شهادت می دهند...

احتمال دیگر در معنای آیه این است که: هر عضوی از اعضاء و جوارح انسان، عین اعمالی را که در دنیا انجام داده است، در باطن خود مکتوم نگه داشته و روز قیامت که ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾ است و باطن ها، ظاهر و مکتوم ها، بارز می شوند، به امر خدا هر عضوی، عین

۳۷۶-سوره ی فصلت، آیه ی ۲۰.

۳۷۷-همان، آیه ی ۲۱.

اعمالی را که در باطن نگه داشته بارز می سازد؛ آن گونه که درباره ی زمین فرموده است:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۖ وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۖ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۖ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾؛

هنگامی که زمین به لرزش خاص قیامتی خود، به لرزه در آید و بارهای سنگینی را که در درون خود دارد، خارج سازد و انسان باشگفتی می گوید زمین را چه شده است؟ در آن روز، زمین تمام خبرهای خود را بازگو می کند. یعنی؛ آنچه از اعمال نیک و بد که به وسیله ی آدمیان روی صفحه ی آن انجام شده و پنهان بوده است، برملا می سازد و بدین طریق، شهادت خود را نسبت به وقوع اعمال نیک و بد از ناحیه ی انسان ها، ادا می کند.

منظور از اخبار زمین

در روایتی از حضرت رسول خدا ﷺ منقول است که به اصحابشان فرمودند: آیا می دانید منظور این آیه از اخبار زمین چیست؟ گفتند: خدا و رسولش دانا ترند. فرمودند:

(أَخْبَارُهَا أَنْ تَشْهَدَ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ وَ أَمَةٍ بِمَا عَمِلُوا عَلَى ظَهْرِهَا تَقُولُ عَمِلَ كَذَا وَ كَذَا يَوْمَ كَذَا فَهَذَا أَخْبَارُهَا)؛^{۳۷۸}

منظور از خبر دادن زمین، این است که اعمال هر مرد و زنی را که بر روی زمین انجام داده اند، شهادت می دهد و می گوید، فلان آدم در فلان روز فلان کار را انجام داده است.

در حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز آمده است:

(صَلُّوا مِنَ الْمَسَاجِدِ فِي بَقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ فَإِنَّ كُلَّ بُتْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّيِ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛^{۳۷۹}

در قسمت های مختلف مساجد نماز بخوانید؛ زیرا هر قطعه ی زمین، در روز قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می دهد.

بنابراین هر عضوی از اعضای انسان نیز، تمام اعمالی را که انسان با آن عضو انجام داده است در باطن خود ضبط و نگه داشته است، تا در روز قیامت، به امر خدا به گونه ای که فعلاً از

۳۷۸- بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ی ۹۷.

۳۷۹- وسائل الشیعه، جلد ۵، صفحه ی ۱۸۸.

حیطه‌ی درک ما بیرون است باز شود و آنها را بارز سازد و بدین طریق، شهادت خود را به وقوع آنها در دنیا ادا کند.

پس بنابر احتمال اوّل در آیه طریق شهادت اعضا و جوارح انسان به صدور اعمال از آنها، نطق و سخن گفتن است و بنابر احتمال دوّم، طریق ارائه و نشان دادن است. حاصل این که: آنچه از دیدگاه قرآن کریم مسلم است و ما اعتقاد قطعی به آن داریم، این است که اعضا و جوارح انسان، در روز قیامت، به ارتکاب اعمال از ناحیه‌ی انسان شهادت خواهند داد. ولی این که آن شهادت چگونه خواهد بود، تفصیل آن بر ما مجهول است و راهی جز بیان احتمالات گوناگون نداریم و علم به تفصیل آن نیز برای ما لزومی ندارد.

شهادت اعضای بدن در حالی که زبان بسته است!

نکته‌ای که اینجا توضیح آن لازم به نظر می‌رسد این است که در آیه‌ی مورد بحث می‌خوانیم:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛

امروز مهر بر دهان‌شان می‌نهم و دست‌های‌شان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به کارهایی که کرده‌اند گواهی می‌دهند.

این آیه نشان می‌دهد که آن روز دهان‌ها بسته است و زبان‌ها مأذون در تکلم نمی‌باشند. ولی در سوره‌ی نور آمده است:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛^{۳۸۰}

روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاها‌ی آنها، به اعمالی که انجام داده‌اند، شهادت می‌دهند.

آیه‌ی اخیر، بر این دلالت دارد که زبان‌ها هم آن روز مأذون در تکلم می‌باشند. در مقام جمع بین این دو آیه ممکن است گفته شود، آنچه در آیه‌ی مورد بحث از سوره‌ی "یس" نفی شده است تکلم به گونه‌ی عادی است که زبان در دنیا عادت به آن کرده و حیثاً با دروغ و تکذیب حقایق و انکار واقعیّات، توأم می‌باشد و آنچه در سوره‌ی مبارکه‌ی نور اثبات شده

است، تکلم به گونه‌ی ارائه‌ی آثار مضبوط و مکنون از گفتارها و سخنان جاری بر زبان است از سنخ تکلم دست و پای انسان که شهادت به عامل صادر شده از خود می‌دهند و لذا در سوره‌ی "نور" هم از کار زبان در ردیف «آیدی» و «أرجل» تعبیر به شهادت شده است که:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛

و دیگر این که: در سوره‌ی مبارکه‌ی یس سخن از زبان به میان نیامده بلکه تعبیر به دهان

شده است:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ﴾؛

امروز مهر بر دهان‌هاشان می‌نهم.

ولی در سوره‌ی نور تعبیر به «السنه» یعنی زبان‌ها شده است:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ﴾؛

روزی که زبان‌هاشان علیه آنها شهادت می‌دهند که ممکن است، این اختلاف در تعبیر

دو آیه، قرینه‌ای باشد بر مطلبی که در مقام جمع دو آیه به عرض رسید.

تعدد شاهدان بر اعمال

حال آن حقیقتی که شدیداً بر ما لازم است درباره‌اش بیندیشیم و آن را نصب‌العین خود قرار دهیم، موضوع تعدد شاهدان بر اعمال است که سبب به وجود آمدن حال "مراقبه" در زندگی دینی ما می‌شود و ما را به پرهیز از گناهان و انجام اعمال عبادی وامی‌دارد. در رأس تمام شاهدان، ذات اقدس حضرت حق است که فرموده است:

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ

شُهُوداً...﴾؛^{۳۸۱}

در هر حالی هستید و هر قسمتی از قرآن را که تلاوت می‌کنید و هر عملی را که انجام می‌دهید ما

شاهد بر شما می‌باشیم...

همچنین فرموده است:

﴿...إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛

...ماکنار اعمال شما بودیم و آنچه را که انجام می دادید، استنساخ می کردیم و از آن نسخه برمی داشتیم.

در رتبه ی بعد فرشتگان خدا شاهدند که درباره ی آنها فرموده است:

﴿وَأَنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ ۖ كِرَامًا كَاتِبِينَ ۖ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾؛

نگهداران و حافظانی بر شما گماشته شده اند آن هم نویسندگانی بزرگوار [که هیچ کم و زیاد در

کارشان راه نمی یابد] آنچه را که انجام می دهید، آنها می دانند.

انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام از جمله شاهدان اعمال

از جمله ی شاهدان عمل، انبیاء و امامان علیهم السلام می باشند که قرآن فرموده است:

﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...﴾؛^{۳۸۲}

بگو: عمل کنید و بدانید که خدا و رسولش و مؤمنان، عمل شما را می بینند...

در تفسیر آیه فرموده اند، مقصود از مؤمنان، امامان معصوم علیهم السلام هستند که در زیارتشان

عرض می کنیم:

(أَشْهَدُ أَنَّكَ تَرَى مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي)؛

من شهادت می دهم که تو [ای ولی خدا] محل ایستادن مرا می بینی و سخنم را می شنوی و جواب

سلامم را می دهی.

بانگ بیدارباش امام امیرالمؤمنین علیه السلام در شهادت زمان و زمین

قبلاً گفتیم که زمین و زمان نیز شاهدان اعمال هستند. از حضرت امام امیرالمؤمنین

علی علیه السلام نقل شده است:

(مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ أَنَا

عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِيَّ خَيْرًا وَ أَعْمَلْ فِيَّ خَيْرًا أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي

بَعْدَهَا أَبَدًا)؛^{۳۸۳}

۳۸۲-سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۵.

۳۸۳-کافی، جلد ۲، صفحه ی ۵۲۳.

هر روزی که بر فرزند آدم می گذرد، آن روز خطاب به او می کند و می گوید: ای فرزند آدم! من روز نویی هستم که قبلاً نبوده ام و بعداً نیز نخواهم بود و اکنون شاهد بر تو هستم و روز قیامت برایت شهادت خواهم داد؛ پس تاملی کن در من حرف خوب بزن و کار نیک انجام بده که بعد از این، هرگز مرا نخواهی دید.

این بانگ بیدارباش را هم از مولای عزیزمان حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشنویم که احدی همانند او نمی تواند از حقایق عالم باخبر گردد و هیچ بیدارگری مثل او نمی تواند خواب رفته ها را بیدار کرده تکان در دل ها بيفکند. آری اوست که بانگ می زند:

(اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيْنَا رَحَصًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ عَيْنًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ وَ حَقَّاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ وَ عَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ)؛

بدانید ای بندگان خدا! دیده بانی از خودتان و جاسوس هایی از اعضا و جوارحتان بر شما گماشته شده اند و ضبط کنندگانی راست کردار [از فرشتگان] در کنار شما هستند که اعمال شما را حفظ می کنند و حتی شماره ی نفس هایتان را [هم] ضبط می نمایند.

لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظِلْمَةٌ لَيْلٍ دَاجٍ وَ لَا يُكِنُّكُمْ مِنْهُمْ بَابٌ ذُو رِتَاجٍ

تاریکی شب تار، شما را از دید این فرشتگان نمی پوشاند و در بزرگی محکم بسته شده، شما را از آنها پنهان نمی گرداند [همیشه و در همه جا همراه شما هستند].

(وَ إِنَّ عَذَابَ مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ يَذْهَبُ الْيَوْمَ بِمَا فِيهِ وَ يَجِيءُ الْعَذَابُ لِحَقَائِبِهِ فَكَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ وَ مَخَطَّ حُفْرَتِهِ فَيَا لَهُ مِنْ بَيْتٍ وَحْدَةٍ وَ مَنْزِلٍ وَخَشَةٍ وَ مَقَرٍّ غُرْبَةٍ)؛

به یقین فردا [مرگ] نزدیک است. امروز با آنچه در آن است [از خوشی ها و بدی ها] می گذرد و فردا از پی آن فرامی رسد [زمان چنان به سرعت می گذرد که] گویی هر مردی از شما به منزل تنهایی و گودال قبر خویش از زمین رسیده است. پس وای که چه حالی خواهد داشت او در خانه ی تنها و منزل ترسناک و جای بی کسی!

(فَاتَّعِظُوا بِالْعَبْرِ وَاعْتَبِرُوا بِالْغَيْرِ وَانْتَفِعُوا بِالذُّدْرِ)؛^{۳۸۴}

پس، از عبرت‌ها پند گیرید و از دگرگونی‌های روزگار اندرز گرفته و آگاه شوید و از هشدار دادن‌ها [خدا و اولیایش] سود ببرید.

(قَالَ اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ وَاسْتَوَدَّكُمْ مِنْ حُوقِهِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً وَلَمْ يَدَعْكُمْ فِي جَهَالَةٍ وَلَا عَمَى)؛

از خدا بترسید، از خدا بترسید؛ ای مردم، درباره‌ی آنچه [خداوند تعالی] در کتاب خود محافظت و رعایت آن را به شما امر فرموده و در آنچه از حقوق خویش نزد شما ودیعه و امانت گذاشته؛ چه آن که خداوند سبحان، شما را بیهوده و عبث نیافریده و مهمل و بی‌ثمر رها نکرده و شمارا در نادانی و کوری و انداخته است [به شما عقل و هوش داده و وحی فرستاده است].

(وَأَلْقَى إِلَيْكُمُ الْمَعْذِرَةَ وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ)؛

بدین طریق، حجت را بر شما تمام کرده و جای عذری برای شما باقی نگذاشته است.

جای هیچگونه عذری باقی نیست

فردا (روز قیامت) چه می‌خواهید بگویید و چه عذری می‌خواهید بیاورید؟ اگر بگویید عقل و فکر نداشته‌ام که داشته‌اید، بگویید اختیار و آزادی در عمل نداشته‌ام که داشته‌اید. خدا می‌فرماید من علاوه بر این که به شما عقل داده‌ام، وحی فرستاده‌ام، ۱۲۴ هزار پیامبر از جانب من آمده‌اند و دوازده امام معصوم و دنبال آنها بزرگان از علما، حکما و فقها، این همه حرف زده‌اند، دیگر هیچ عذری از شما پذیرفته نیست.

(فَاسْتَدْرِكُوا بَقِيَّةَ أَيَّامِكُمْ وَاصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي كَثِيرِ الْأَيَّامِ الَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْعَفْلَةُ)؛

پس [از خواب غفلت بیدار شوید و] بقیه‌ی عمر خود را دریابید و در روزهای باقی مانده‌ی از عمر شکیبایی پیش گیرید [و خود را از معصیت و نافرمانی خدا بازدارید] که این روزهای باقی مانده [که می‌توانید تدارک گذشته‌ها را بنمایید] در جنب روزهای بسیاری که از شما در غفلت گذشته است، اندک

است [و به همین زودی سپری می شود و خود را در میان آتش حسرت و ندامت می بینید].

رنج بالله یک دوروزی بیش نیست راه چندانى تُرادر پیش نیست
 راه نزدیک است و مقصد بس بزرگ یوسف اینجا و تو هم آغوش گرگ؟
 گربه چشمت راه دور آید ولی چشم تا بر هم زنی در منزلی
 و چه منزل؟ کشور مُلک ابد روشن از نور خداوند اَحَد
 ای برادر! ساعتی هشیار شو طالب آن عالم انوار شو
 (فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامٍ مَّهْلَةٍ قَبْلَ إِزْهَاقِ أَجَلِهِ... وَ لِيَتَزَوَّدَ مِنْ دَارِ ظَعْنِهِ لِذَا رِ
 إِقَامَتِهِ)؛^{۳۸۵}

پس باید عمل کننده‌ی از شما به عمل پردازد در روزهایی که مهلت دارد پیش از آن که مرگ او را
 در یابد و باید از سرای کوچ کردن خود، برای جایگاه همیشگی اش توشه بردارد.

تحصیل سعادت آخرت با سرمایه‌ی عقل

خداوند مَنّان به انسان عقل داده که این حقایق را درک کند و بایی تفاوتی از کنار آن
 نگذرد. ابتدا ببیندیشد که این گوهر گرانقدر عقل را برای چه به او داده‌اند. آیا برای همین که در
 این ایام زودگذر دنیا، وسایل خوشگذرانی را فراهم کند و خوش بخورد و خوش بخوابد و از
 لذات فناپذیر دنیا برخوردار شود؟ این که یک زندگی حیوانی کاملی خواهد شد و تأمین آن
 نیاز به عقل ندارد زیرا حیوانات بی عقل نیز، این چنین زندگی‌ای دارند. در این صورت، ظلم
 بزرگی نسبت به عقل شده که آن را برای تحصیل زندگی حیوانی به کار انداخته‌ایم و حال آن
 که اولیای خدا فرموده‌اند:

(الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ)؛^{۳۸۶}

عقل آن گوهر گرانقدری است که به وسیله‌ی آن خداوند بخشنده عبادت می شود و بهشت
 جاودانی به دست می آید.

در واقع، عقل یک سرمایه‌ی بزرگ الهی است که در اختیار ما بندگان قرار داده شده

۳۸۵- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۸۵.

۳۸۶- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۱۱.

است تا در طول عمر دنیایی خود، با آن سرمایه تجارت کنیم و با سود آن، در عالم برزخ و محشر زندگی غرق در سعادت و بهجتی داشته باشیم و آن سود پر خیر و برکت که در دنیا باید به دست آید، عبارت است از معرفت خدا و محبت به خدا و تقرب به رضوان خدا که نیک بختانی این حقیقت را شناختند و آن سود را به دست آوردند و بار سفر بستند و رفتند. آنها در دنیا، لحظه‌ای از یاد خدا و تحصیل سعادت اخروی خود غافل نبودند و روز و شب با خدا انس داشتند و به تبعیت از مولای خود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می گفتند:

(وَلَيْتَ شِعْرِي يَا سَيِّدِي وَالْهَيْ وَ مَوْلَايَ أَتَسَلَّطُ النَّارَ عَلَى وَجْوهٍ خَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ سَاجِدَةً وَ عَلَى أَلْسِنٍ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً وَ عَلَى جَوَارِحَ سَعَتْ إِلَى أَوْطَانٍ تَعْبُدُكَ طَائِعَةً)؛^{۳۸۷}

ای کاش می دانستم ای آقا و معبود و مولای من! آیا ممکن است تو آن سری را که برای عظمت تو به خاک افتاده و سجده کرده است و آن پاهایی را که به مراکز عبادت باطوع و رغبت شتافته است، جهنمی سازی؟
خدا یا! من با این پاهای سعی بین صفا و مروه کرده و طواف کعبه نموده‌ام و با این لب‌ها، ضریح مطهر حسین عزیزت علیه السلام را بوسیده‌ام و در این چشم‌ها، نقش گنبد مطهرش را جا داده‌ام؛ آیا به راستی ممکن است تو این اعضا و جوارح را به آتش قهر و غضبت بسوزانی؟ من که باورم نمی‌شود...

(الْهَيْ وَ سَيِّدِي لَيْتَ طَالَبْتَنِي بِذُنُوبِي لَأُطَالِبَنَّكَ بِعُقُوبِكَ)؛

ای آقای من! اگر بگویی تو گناه کاری، من هم می‌گویم تو غفاری.

(وَلَيْتَ طَالَبْتَنِي بِلُؤْمِي لَأُطَالِبَنَّكَ بِكُرْمِكَ)؛

اگر بگویی تو آدم پست فرومایه‌ای هستی، من هم می‌گویم تو خدای کریم بزرگواری هستی.

(وَلَيْتَ اَدْخَلْتَنِي النَّارَ لَاخْبِرَنَّ اَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي لَكَ)؛

ای خدا!! اگر مرا به جهنم ببری، آنجا دادمی زخم و می‌گویم: ای اهل جهنم! آگاه باشید که من

دوستدار خدا بودم و خدا دوست خود را به آتش کشیده است.

همه ی امید ما به دستگیری مولای متقیان علی علیه السلام

ما هم می گوئیم: ای خدا! اگر ما را به جهنم ببری آنجا در میان دشمنان علی علیه السلام داد می زنیم و می گوئیم: ای جهنمیان! بدانید که ما دوستدار علی بوده ایم؛ حال ای خدا! با این اوصافی که ما داریم، ممکن است ما را به آتش قهرت بسوزانی؟
(ما هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ وَ لَا أُحْبِرُنَا بِفَضْلِكَ عَنْكَ يَا كَرِيم)؛^{۳۸۸}

ما که باورمان نمی شود و این کار از کرمی که از تو سراغ داریم، بسیار بعید است.

در روایتی آمده است: روز قیامت، بنده ای را می آورند و به سیئات و حسناتش رسیدگی می کنند و سیئاتش را غالب بر حسنات می بینند و محکوم به عذاب در جهنمش می کنند. وقتی فرشتگان عذاب، او را به سمت جهنم می برند، می بینند او به اطراف و پشت سر خود می نگرد و گویی انتظار چیزی را دارد. می پرسند، دنبال چه می گردی؟ می گوید، من باورم نمی شد رب کریم مرا محکوم به عذاب کند. خدای متعال به فرشتگان می گوید: به عزت خودم قسم او در دنیا لحظه ای هم به من حُسن ظنّ نداشت؛ ولی من الان، دروغ او را راست حساب می کنم و از رفتن به جهنم معافش می کنم.

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۶۶ وَ لَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ

۶۷ وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَ لَا يَرْجِعُونَ

۳۸۸-الاقبال، صفحه ی ۷۰۸، دعای کمیل.

۳۸۹-سوره یس، آیات ۶۶ تا ۶۸.

۶۸ وَ مَنْ نَعِمْرُهُ تُنَكِّسُهُ فِي الْخُلُقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ^{۳۸۹}

و اگر ما بخواهیم چشم‌های آنها را از بین می‌بریم [و کورشان می‌سازیم]؛ آنگاه برای عبور از راه می‌خواهند بر یکدیگر پیشی بگیرند اما چگونه می‌توانند ببینند. و اگر بخواهیم آنها را در جای خودشان مسخ می‌کنیم [به صورت غیر انسانی در می‌آوریم] تا نتوانند راه خود را ادامه دهند یا به عقب برگردند. و هر کس را که طول عمر بدهیم خلقتش را واژگون می‌سازیم [به ضعف و ناتوانی دوران کودکی‌اش بازمی‌گردانیم] آیا نمی‌اندیشند؟

استحقاق دو نوع عقوبت برای مجرمان در دنیا

در این آیات شریفه، (احتمالاً) استحقاق دو نوع عقوبت در دنیا برای مجرمان نشان داده شده است. یعنی در دنیا هم، مجرمان استحقاق عقوبت دارند؛ منتها بنای خدا بر این نیست که به آنها در دنیا، آن چنان که استحقاق آن را دارند، عقوبت دهد. به فرموده‌ی حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام:

(وَ إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابٌ وَ عَدَا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ)؛^{۳۹۰}

امروز میدان، میدان عمل است و حساب و جزایی مناسب با عمل در کار نیست و روز قیامت روز حساب است و عملی در کار نیست.

ولی در عین حال برای این که مایه‌ی عبرتی برای دیگران و سبب تنبّه‌ی برای خودشان باشد، خداوند متعال، گاهی مجرمان را در همین دنیا به عقوبت‌هایی - البته نه آن چنان که مناسب اعمالشان است - مبتلا می‌سازد و لذا می‌فرماید: اگر ما بخواهیم، آنها را به همان صورت که روز قیامت باید محشور شوند، در همین دنیا مبدّل می‌گردانیم.

نابینا شدن مجرمان در روز محشر

مثلاً روز قیامت باید کور و نابینا وارد محشر شوند؛ چنان که در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿...وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ

بَصِيرًا؛^{۳۹۱}

... ما او را کور محشور می کنیم. می گوید، خدای من! چرا کور محشورم کرده ای و حال آن که در دنیا بینا بودم.

﴿قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾؛^{۳۹۲}

در دنیا آیات ما به سوی تو آمد، تو آنها را فراموش کردی [مورد بی اعتنایی قرار دادی] حال امروز تو فراموش می شوی [مورد بی اعتنایی قرار می گیری].

حالا ما می توانیم آنها (گنهکاران) را در همین دنیا به این صورت در آوریم:

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ﴾؛

اگر بخواهیم، بینایی را از چشمشان می گیریم؛ آنگاه آنها می خواهند در پیدا کردن راه بر یکدیگر پیشی گیرند ولی کی توانایی دیدن خواهند داشت؟

مسخ شدن مجرمان در روز محشر

عقوبت دیگر این که:

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَبَقُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ﴾؛

اگر بخواهیم، آنها را در همان جایگاهشان مسخ می کنیم [صورتی غیر صورت انسانی به آنها می دهیم] آنگونه که نتوانند راه خود را ادامه دهند و نتوانند به عقب باز گردند.

چون در روز قیامت، کیفر مسخ هم هست یعنی؛ انسان هایی که در این دنیا صورت انسانی دارند، در عالم آخرت به صورت حیواناتی از قبیل خرس، خوک، روباه و گرگ در خواهند آمد. در روایت داریم که روز قیامت:

﴿يُخَشِّرُ النَّاسَ عَلَىٰ وُجُوهِ نَحْسُنُ عِنْدَهَا الْقِرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ﴾؛

مردم با چهره هایی محشور می شوند که میمون ها و خوک ها در کنار آنها، زیبا دیده می شوند.

اکنون ما در دنیا با صورت انسانی زندگی می کنیم و روی دو پا راه می رویم ولی نمی دانیم صورت باطنی ما چه شده؛ یعنی اعمال ما یک چهره ی باطنی دیگری به ما داده که

۳۹۱-سوره ی طه، آیات ۱۲۴ و ۱۲۵.

۳۹۲-همان، آیه ۱۲۶.

فعلاً آن رانمی بینیم؛ ولی روز قیامت، پرده کنار می رود و آنچه در باطن هست، آشکار می شود و آن روز، انسان هایی با چهره های منفور وارد محشر می شوند. حالا می فرماید:

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ﴾؛

اگر بخواهیم، می توانیم آنها را در همین دنیا در همان جا که ایستاده یا نشسته اند، مسخ کنیم و صورت انسانی شان را تبدیل به صورت حیوانی کنیم.

﴿فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ﴾؛

آنگونه که نه بتوانند راه خود را ادامه دهند و پیش بروند و نه بتوانند به عقب برگردند.

پس بر اساس این دو آیه ی شریفه، خداوند تبارک و تعالی می تواند این دو کیفر را در همین دنیا دامنگیر مجرمان سازد؛ ولی بنایش بر این نیست و مهلتی داده است تا شاید آنها متنبه شوند و به راه حق آیند.

احتمال دیگر در معنای این دو آیه ی شریفه

احتمال دیگری هم در معنای این دو آیه هست و آن این که این دو عقوبت نیز مربوط به عالم آخرت است که از جمله عقوبات مجرمان در آن عالم، مسخ و کور شدن است، از این جهت، اختلاف در تفسیر، میان آقایان مفسران وجود دارد که آیا این دو آیه ناظر به عقوبت مجرمان در دنیا است یا در آخرت.

تحولات دنیایی، دلیلی بر تحولات آخرتی

در آیه ی بعد، به تحولات و دگرگونی هایی اشاره شده است که در طول عمر انسان برایش پیش می آید و این خود دلیل بر تحوّل بزرگ دیگری است که با مرگ آغاز می شود و به بهشت یا جهنّم منتهی می گردد. در سوره ی مبارکه ی حج آمده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ...﴾؛

ای مردم! اگر شما در امر قیامت [مبعوث شدن خود] تردید دارید پس ما شما را آفریدیم از خاک،

بعد از نطفه، بعد از خون بسته و...

ای مردم! اگر شما شک و تردید در امر قیامت دارید که آیا ممکن است ما بعد از مرگ، باز زنده شویم و در موقف حساب اعمال گذشته‌ی خود قرار گیریم؛ اگر در امکان این امر، تردید دارید، در اطوار خلقت و مراحل آفرینش خویشتن بیندیشید که چگونه این تحولات در خلقت شما به وجود آمده است. ما شما را از خاک آفریدیم؛ ابتدا خاک بودید و سپس نطفه و علقه و مُضْغَه شدید.

﴿...ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ...﴾؛

پس از طیی مراحل، شما را به صورت طفلی از مادران متولد ساختیم و به سنّ اشدّ رسانیدیم (بین سی و چهل سالگی را سنّ اشدّ می‌دانند که انسان در این سنّ به شدت قوت جسمی و روحی می‌رسد):

﴿...وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوقَىٰ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا...﴾؛ ۳۹۳

...بعضی از شما در خلال این سنین می‌میرند و بعضی آن قدر عمر می‌کنند که به پست‌ترین مرحله‌ی از عمر که دوران پیری و از پا افتادگی است، می‌رسند؛ آن چنان که تمام دانستنی‌های خود را فراموش می‌کنند و چیزی از آنچه می‌دانستند، در یادشان نمی‌ماند...

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً...﴾؛ ۳۹۴

"الله" آن کسی است که شما را از ضعف و ناتوانی ساخته و بعد از ضعف، به قوت رسانیده و باز پس از قوت، به ناتوانی و پیری باز گردانیده است...

واژگونی خلقت انسان به سبب عمر طولانی

آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید:

﴿وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾؛

هر کس را عمر طولانی بدهیم، در [ساختمان] خلقت واژگونش می‌کنیم.

۳۹۳-سوره ی حج، آیه ی ۵.

۳۹۴-سوره ی روم، آیه ی ۵۴.

﴿نُنْكِشْهُ﴾ مشتق از نَكَس و تَكْيس به معنای واژگون ساختن است و اینجا، کنایه از بازگشت انسان در مرحله‌ی نهایی عمر و دوران پیری به حال و وضع طفولیت است که به‌راستی از دردناک‌ترین دوران‌های عمر آدمی است که تصوّر آن هم برای کسی که به آن مرحله‌ی از عمر نرسیده دشوار است که یک پیر نودساله همچون کودک پنج ساله‌ای از لحاظ جسم و روح بشود که به حقیقت، منکوس و واژگون شدن است.

چنین گفت روزی به پیری جوانی	که چون است با پیری ات زندگانی
بگفتا در این نامه حرفی است مبهم	که معنیش جز وقت پیری ندانی
تو به کز توانایی خویش گویی	چه می‌پرسی از دوره‌ی ناتوانی
متاعی که من رایگان دادم از کف	تو گر می‌توانی مده رایگانی

چرا عقل خود را به کار نمی‌گیری؟!

از این رو جمله‌ی آخر آیه بالحنی توییخ آمیز می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾؛

آیا این مردم خرد خویش را به کار نمی‌برند و بادیدن این تطوّرات و تحولات که روی ساختمان وجودشان پدید آمده است؛ بدون این که از خودشان اختیاری داشته باشند، از جنینی به طفولیت و از طفولیت به جوانی و از جوانی به پیری و ضعف و ناتوانی می‌روند، تا سرانجام، مرگ به سراغشان می‌آید؛ آیا نباید تعقل کنند و به‌وجود آورنده‌ی این تحولات را بشناسند و به هدف از کار او پی ببرند و از مراحل قوّت عمر، برای مراحل ضعف و ناتوانی و پس از مرگ توشه بگیرند و این متاع گرانبمایه‌ی عمر را با غفلت از هدف خلقت، به رایگان از دست ندهند که عاقبت فریاد:

﴿... يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ...﴾؛^{۳۹۵}

...ای حسرت و تأسف بر کوتاهی‌هایی که در انجام وظایف الهی خود مرتکب شدم...

از درویشان برخیزد و برای همیشه در آتش ندامت و حسرت بسوزند؟ خدا به پیامبرش

دستور می دهد:

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛^{۳۹۶}

اینان را از پیش آمدن روز حسرت انداز کن و هشدارشان ده که وقتی به خود آیند و ببینند کار از کار گذشته و آنها یک عمر با غفلت زندگی کرده و دست خالی از متاع گرانهای ایمان از دنیا رفته اند. حالا خداوند، افراد غافل بی تفاوت نسبت به هدف خلقت را توبیخ می کند که آیا اینان عقل خود را به کار نمی گیرند و نمی اندیشند آن قدرتی که خاک را حرکت داده از مراحل نطفه و علقه و مضغه و جنینی گذرانیده و به این حد از انسانیت رسانده است، همان قدرت است که بار دیگر این بدن مرده ی پوسیده ی خاک شده را به گونه ای که خود می داند زنده می کند و او را انسان بهشتی یا جهنمی می گرداند!!

سبب خاموشی چراغ عقل در وجود انسان!

آری! این فهم و درک، کار عقل است که نعمت بسیار بزرگ خدا در وجود انسان است. حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام ضمن حدیث پر محتوایی فرموده اند:

(إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا سَلَبَ الْعِبَادَ عُقُولَهُمْ)؛

وقتی خدا بخواهد مردمی را به کیفر زشت کاری هایشان برساند، اولین کاری که می کند، چراغ عقل را در وجودشان خاموش می سازد.

چون تا چراغ عقل در وجود انسان روشن است، او ممکن نیست راه را رها کند و رو به چاه برود و فضای جاننش را تاریک سازد. در موقع بی عقلی است که از ارتکاب هیچ جنایتی امتناع نمی ورزد. تمام جنایات و قتل و غارت ها که در جامعه ی بشری امروز به وقوع می پیوندد، بر اثر این است که چراغ عقل در فضای جان ها خاموش شده و ظلمت اتباع از هوای نفس، بر دل ها حاکم شده است. آری:

(إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا سَلَبَ الْعِبَادَ عُقُولَهُمْ فَأَنْفَذَ أَمْرَهُ وَ تَمَّتْ أَرَادَتُهُ فَإِذَا أَنْفَذَ أَمْرَهُ رَدَّ إِلَى

كُلِّ ذِي عَقْلٍ عَقْلُهُ فَيَقُولُ كَيْفَ ذَا وَمِنْ أَيْنَ ذَا؛^{۳۹۷}

وقتی خدا بخواد مردمی را به کیفر [زشت کاری هایشان] برساند، ابتدا عقلشان را از دستشان می گیرد و سپس خواست خود را در میانشان تنفیذ می کند و [آنها در فضای تاریک ناشی از خاموشی چراغ عقل] اعمال ناپسندی را که موجب شقاء و بدبختی خودشان است انجام می دهند و پس از آن خدا عقل هر صاحب عقلی را به او بر می گرداند. او به خود می آید و می بیند چه اعمال هلاکت باری را مرتکب شده است و می گوید ای عجب! چرا چنین شد و این اعمال از من صادر گشت؟ مگر من احمق و دیوانه بودم که چنین کردم؟ آری:

چون قضا آید نماند فهم و رای	کس نمی داند قضا را جز خدای
چون قضا آید شود دانش به خواب	مه سیه گردد بگیرد آفتاب
چون قضا آید فرو پوشد بَصَر	تانداند عقل ما پارا ز سر
زین امام المتّقین داد این خبر	گفت: إِذَا جَاءَ الْقَضَاءُ عَمِيَ الْبَصَرُ
چون قضا بگذشت خود را می خورد	پرده بدریده، گریان می درد
چون چنین شد ابتهال آغاز کن	ناله و تسبیح و روزه ساز کن
ناله می کن کای تو علام العیوب	زیر سنگ مکر بد، مارا مکوب
آب خوش را صورت آتش مده	واندر آتش، صورت آبی منه

کمال عقل خود را از خدا بخواهیم

گاهی این چنین می شود که مردمی منحرف از مسیر حق، آب حیات را آتش می بینند و آتش را آب حیات می پندارند. از آب حیات می گریزند و آنچه را مایه ی بدبختی است، چهار دست و پایی چسبند. از قرآن، نماز، مسجد، محراب و منبر فرار می کنند و به فرموده ی قرآن حکیم:

﴿كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ۖ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾؛^{۳۹۸}

۳۹۷- تحف العقول، صفحه ی ۴۴۲.

۳۹۸- سوره ی مدثر، آیات ۵۰ و ۵۱.

گویی آنها گله‌ی الاغ‌های رمیده‌اند که از شیر نرمی گریزند.

اما آن گفته‌ها و نوشته‌ها و فیلم‌هایی که آتش افروز و جهنم آفرین است، مانند آب

حیات، دنبالش می‌دوند!!

﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا...﴾؛^{۳۹۹}

عمل بدشان در نظرشان زینت داده شده و آن را زیبا می‌بینند...

لذا باید از خدا بخواهیم، به نور عقل ما بیفزاید و چراغ عقل ما را خاموش نفرماید. عجیب

آن که ما برای همه چیز دعا می‌کنیم الا عقل:

﴿اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي عَقْلاً كامِلاً وَ لُبّاً راجِحاً﴾؛^{۴۰۰}

خدا یا! عقل کامل و درک شایسته‌ای به من روزی فرما.

اگر خدا به انسان، عقل کامل و لب راجح بدهد، بسیاری از مشکلاتش حل می‌شود و خیلی

از بدبختی‌هایش، برطرف می‌گردد؛ منتها عقل کامل و لب راجح در انسان‌ها بسیار کم است.

دستورالعمل امام صادق علیه السلام برای شیعیان

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جملائی به صورت دستورالعمل فرموده‌اند و شیعیان، آنها

را به عنوان برنامه‌ی زندگی کامل می‌نوشتند و در خانه‌هایشان نگه می‌داشتند. هر روز بعد از

نماز صبح به آن نگاه می‌کردند که طبق آن عمل کنند. در ضمن آن جملاّت آمده است:

﴿أَيُّهَا الْعَصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ الْمُفْلِحَةُ﴾؛^{۴۰۱}

ای گروه شیعه که خدا شمار امشمول رحمت خود قرار داده و راه فلاح و رستگاری را نشان‌تان داده است.

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مَنْ

دُونَ ذَلِكَ مِنْ خَلْقِهِ كُلُّهُمْ إِلَّا طَاعَتُهُمْ لَهُ﴾؛^{۴۰۲}

این را بدانید که خدا برای هیچ مخلوقی از مخلوقاتش، چه ملک مقرب و چه نبی مرسل و چه غیر

۳۹۹- سوره ی فاطر، آیه ۸.

۴۰۰- مستدرک الوسائل، جلد ۱۰، صفحه ۲۲۲.

۴۰۱- کافی، جلد ۸، صفحه ۵.

۴۰۲- همان، صفحه ۱۱.

اینها از سایر خلقت و سیله ای بین خود و او، جز طاعت و بندگی قرار نداده است.

آنچه خدا از تمام بندگان خواسته است طاعت است و بندگی. فرشتگان مقرب، پیامبران الهی و امامان معصوم علیهم السلام چون در مسیر اطاعت و بندگی بوده اند، به آن مقامات عالی خاص به خودشان رسیده اند. ما در شبانه روز چند بار این جمله را تکرار می کنیم:

(أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛

من شهادت می دهم که محمد، بنده ی خدا و رسول اوست.

یعنی او چون بندگی کرده، به رسالت رسیده است. بنابراین:

(فَاجْتَهِدُوا فِي طَاعَةِ اللَّهِ إِنَّ سَرَكَمُ أَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛

تأمی توانید در راه طاعت خدا کوشا باشید؛ اگر دوست دارید مؤمن حقیقی باشید. البته نیروی طاعت نیز از جانب خداست.

(وَاعْلَمُوا أَنَّهُ إِنَّمَا أَمْرٌ وَنَهْيٌ لِيُطَاعَ فِيمَا أَمَرَ بِهِ وَلِيُنْتَهَى عَمَّا نَهَى عَنْهُ)؛^{۴۰۳}

و بدانید مقصود خدا از امر و نهی، این است که آنچه را امر کرده، انجام شود و آنچه را نهی کرده [از آن] خودداری گردد.

بی تفاوتی ما در قبال امر و نهی الهی!

ولی متأسفانه ما امر و نهی خدا را به شوخی تلقی کرده ایم و آن را نسبت به خودمان جدی نمی گیریم؛ از این رو از مخالفت با فرمان خدا، گریز و پرهیزی نداریم. مخصوصاً رعایت حقوق مردم در دین مقدس اکیداً مورد توجه قرار گرفته است که ممکن است تضییع حق خدا به آسانی مورد عفو قرار گیرد اما رهایی از آثار شوم تضییع حق مردم، مشروط به تحصیل رضایت صاحب حق است و آن هم به سادگی حاصل نمی شود.

فضیلت برجسته ی خشنود کردن دل ها

فرموده اند، دل کسی را خوش کردن، فضیلتی دارد که بسیاری از عبادات، در فضیلت به پای آن نمی رسند. از آن طرف دل کسی را رنجاندن و حق کسی را ضایع کردن، گناهی است

که بسیاری از گناهان، در خبائث به پای آن نمی‌رسند.

مردی خدمت حضرت امام صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: آقا! من در اهواز زندگی می‌کنم. استاندار اهواز برای من مالیات بسیار سنگینی معین کرده که من مستحق آن نمی‌باشم و زندگی من متلاشی خواهد شد. اگر شما توصیه‌ای بفرمایید، او عمل می‌کند چون می‌دانم او از ارادتمندان شماست. امام فقط یک جمله مرقوم فرمودند:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُرَّ أَخَاكَ يُسْرِكَ اللَّهُ)؛^{۴۰۴}

برادرت را خوشحال کن تا خدا تو را خوشحال کند.

مرد می‌گوید نامه را گرفتم و به سوی اهواز برگشتم. به خانه‌ی استاندار رفتم. دیدم حضار در مجلسش زیاد هستند. صبر کردم اندکی خلوت شد. نامه را به او دادم. وقتی نگاه کرد و فهمید از امام صادق علیه السلام است برخاست و ایستاد. نامه را بوسید و روی چشمش گذاشت و رو به من کرد و گفت: تو از من حاجتی داری که مولای من به من دستور داده‌اند تو را خوشحال کنم؟ گفتم: مشکل من این است که مالیات سنگینی بر من نوشته شده و من مستحق آن نیستم. فوراً به منشی دستور داد اسم این مرد محترم را از میان اسامی مالیات‌دهندگان محو کن و به جای او اسم خودم را بنویس و از مال شخصی خودم این مالیات را بپرداز که هم به او ظلمی نشده باشد و هم به بیت‌المال صدمه‌ای نخورد. بعد به من گفت: آیا با این کار، تو را خوشحال کردم؟ گفتم: بله! خداوند تو را خوشحال کند. به این اکتفا نکرد. دستور داد مرکب مخصوص خودش را آوردند و آن را با غلامی به او داد تا همیشه همراه او باشد و یک صندوق پر از لباس‌های فاخر هم به او داد. هر چه که به او می‌داد می‌گفت: آیا تو را خوشحال کردم؟ مولایم به من دستور داده تو را خوشحال کنم. بعد از همه‌ی اینها گفت: این اتاقی که در آن نشسته بودم و تو نامه‌ی مولایم را به من دادی به احترام آن لحظه، هر چه در این اتاق هست، مال تو باشد و بعد از این نیز هر حاجتی داشتی نزد من بیا.

آن مرد با کمال خوشحالی بیرون آمد و وقت دیگر که به زیارت امام صادق علیه السلام مشرف شد داستان استاندار اهواز را برای آن حضرت نقل کرد و امام اظهار خوشحالی فرمود. مرد

عرض کرد: یا بن رسول الله! گویی او شما را خوشحال کرده است. فرمود: آری! به خدا سوگند، او خدا و رسولش را مسرور کرده است.

پاداش بر آوردن حاجت مؤمن

در حدیثی دیگر همان امام بزرگوار خطاب به عبدالله بن جعفر فرمود:

(يَا ابْنَ جُنْدَبٍ الْمَاشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَالسَّاعِي بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ)؛^{۴۰۵}

ای پسر جندب! کسی که برای بر آوردن حاجت برادرش قدم بر می دارد، مانند کسی است که بین صفا و مروه سعی می کند.

(يَا ابْنَ جُنْدَبٍ بَلِّغْ مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا وَ قُلْ لَهُمْ لَا تَذْهَبَنَّ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا تُنَالُ وَلَا يُنَالُ إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ... مُوَاسَاةِ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ)؛^{۴۰۶}

ای پسر جندب! پیام مرا به شیعیان ما برسان و به آنها بگو: مذاهب گوناگون، شمارا به گمراهی نکشند. به خدا سوگند و لایت ماجز با ورع و پرهیز از محارم و کمک رسانی به برادران ایمانی به دست نمی آید.

از اموال خودتان برای آنها حقی قائل باشید. بدانید همه ی اموال، مال شما نیست و دیگران نیز در اموال شما حقی دارند که قرآن می فرماید:

﴿...وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلنَّاسِ وَالْمَحْرُومِ﴾؛^{۴۰۷}

در عین حال وقتی اتفاق می کنید مراقب باشید در مقابل دید و چشم مردم نباشد.

(لَا تَصَدَّقْ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لِيُرَكَّوْكَ)؛

مقابل چشم مردم اتفاق مال نکن که بخواهی تعریف کنند.

(فَإِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ اسْتَوْفَيْتَ أَجْرَكَ)؛^{۴۰۸}

اگر این کار را بکنی اجر خود را که مدح مردم بوده است، گرفته ای و اجری پیش خدا نخواهی داشت.

گستاخی و عیاشی جوان گناهکار

۴۰۵- تحف العقول، صفحه ی ۳۰۳.

۴۰۶- همان.

۴۰۷- سوره ی معارج، آیات ۲۴ و ۲۵.

۴۰۸- تحف العقول، صفحه ی ۳۰۵.

ابوبصیر از راویان و اصحاب خاص امام صادق علیه السلام است؛ می گوید: در همسایگی من جوانی بود که وابسته به دستگاه حکومت بود. ثروت فراوان داشت و قدرت هم پشتیبانش بود. به گفته ی شاعر:

إِنَّ الشَّبَابَ وَالْفَرَاغَ وَالْجَدَّةَ مَفْسَدَةٌ لِلْمَرْءِ أَيْ مَفْسَدَةٌ^{۴۰۹}

جوانی و بیکاری و پولداری وقتی یک جا جمع شد، چه فساد بزرگی به بار خواهد آورد. آن همسایه ی من هم، چنین بود. جوان بود، بیکار بود، وابسته به دستگاه حکومت هم بود. هر شب اراذل و او باش در خانه اش جمع می شدند و بساط عیش و عشرت و آوازه خوانی پهن می کردند. از تمام اهل محل سلب آسایش شده بود. من بارها موعظه اش کردم، اما مؤثر نشد.

آخرین موعظه به جوان گناهکار

وقتی خواستم مگه بروم، از همه خدا حافظی کردم و چون او همسایه ام بود، آمدم از او هم خدا حافظی کنم. برای آخرین بار موعظه اش کردم و گفتم: دست از این کارها بردار. آخر روز قیامتی هست و مرگ و حسابی در کار است. این چند جمله در او مؤثر شد. دیدم آهی کشید و گفت: آقا!

(إِنَّكَ رَجُلٌ مُعَافٍ وَ أَنَا رَجُلٌ مُبْتَلَى)؛^{۴۱۰}

من آدم بدبختی هستم، گرفتار شده ام. شما گرفتاری من را ندارید.

رفقای نابابی مرا دوره کرده اند. نمی توانم از چنگالشان رها شوم. حال از شما تقاضا می کنم در این سفر، وقتی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدید سلام مرا به ایشان برسانید و از آقا بخواهید درباره ی من دعا کنند که من راه نجاتی پیدا کنم. این حرفش به نظرم خالصانه آمد. از او جدا شدم ولی در بین راه پیوسته به فکر او بودم.

عنایت امام صادق علیه السلام به جوان گناهکار

در مگه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. ضمن صحبت، حرف او را هم نقل کردم. امام

۴۰۹- شرح نهج البلاغه، جلد ۳، صفحه ی ۳۴۰.

۴۱۰- کافی، جلد ۱، صفحه ی ۴۷۴، با اندکی تفاوت.

فرمود: وقتی به کوفه برگشتی، مردم به دیدنت می آیند؛ او هم می آید. وقتی خواست برود به او بگو بنشین. در خلوت به او بگو: جعفر بن محمد به تو سلام رساند و گفت: از این کارهایی که داری دست بردار؛ من گذشته‌ات را اصلاح می کنم و بهشت را برای تو ضامن می شوم.

دگرگونی حال جوان گناهکار

من پس از بازگشت به کوفه این جمله را به آن جوان رساندم. گفتم: امام صادق علیه السلام به شما سلام رساند. تا این جمله را گفتم، مثل این که انتظار شنیدن آن را نداشت، تکانی خورد و با تعجب گفت: چه فرمودید؟! جمله را تکرار کردم. دیدم چهره‌اش برافروخته شد و اشک از چشمانش جاری شد. گفت: فرمودید آقا به من سلام رساند؟ گفتم: بله، به خدا قسم به شما سلام رساند. او باورش نمی شد که بعد از آن زشتکاری‌ها، آن قدر شرف انسانی در او باقی مانده باشد که حجت خدا به او سلام برساند. او باورش نمی شد که در این عالم خانه‌ای هست که گناهکاران را هم به خود راه می دهد. لذا وقتی شنید امام صادق علیه السلام به او سلام رسانده، متعجب ماند و باز سؤال خود را تکرار کرد. به راستی آقا به من سلام رساند؟ گفتم: بله، آقا به تو سلام رساند و فرمود: تو دست از کارهای خودت بردار، من گذشته‌ات را اصلاح می کنم و بهشت را هم برای ضامن می شوم. گریه‌اش شدیدتر شد و نتوانست بنشیند. برخاست و از منزل من بیرون رفت. مدتی گذشت. من مشغول کارهای خصوصی خودم بودم تا اینکه روزی آن مرد، کسی را نزد من فرستاد که بیا کارت دارم.

توبه‌ی نصح جوان گناهکار

من به خانه‌اش رفتم. دیدم در خانه نیمه باز است؛ او هم پشت در نشسته و می گوید: من طبق دستور آقا عمل کردم. هر چه در زندگی‌ام بود بیرون ریختم و به صاحبان حق رساندم. حتی فرش خانه و لباس تنم را دادم و الان بی لباس پشت در نشسته‌ام. من از این حال او متأثر شدم؛ رفتم از رفقا پولی جمع کردم و برای او سرمایه‌ی کسب و کار و لوازم زندگی فراهم کردم. بعد از مدتی باز کسی را فرستاد که من مریض شده‌ام؛ بیا از من عیادت کن. به خانه‌اش رفتم. دیدم تنه‌است. گفتم: آن دوستان که دورت را گرفته بودند چه شدند؟

مگسانند دور شیرینی

این دغل دوستان که می بینی

امام صادق علیه السلام به وعده‌ی خود وفا کرد

من به پرستاری او پرداختم و شب و روز از او جدا نمی شدم. کم کم حالش رو به وخامت گذاشت. تا اینکه به حال احتضار افتاد. دیدم لحظه‌ای بیهوش شد. وقتی به هوش آمد چشم باز کرد و به صورت من تبسمی کرد و گفت:

(قَدْ وَفَى لَنَا صَاحِبُكَ)؛

ای ابابصیر! آقا به وعده‌اش وفا کرد.

چون گفته‌اند در لحظه‌ی پیش از مرگ، جایگاه انسان را در آن دنیا نشان می دهند؛ بهشتی یا جهنمی بودن برایش مشخص می شود. او هم گفت: ای ابابصیر! آقا به وعده‌اش وفا کرد. این را گفت و چشم از جهان فرو بست. من او را تجهیز کردم. بعد از مدتی که گذشت و باز به مکه مشرف شدم، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. هنوز پای من به دهلز خانه نرسیده بود که آقا فرمودند:

(قَدْ وَفَيْنَا لِصَاحِبِكَ يَا أَبَا بَصِيرٍ)؛^{۴۱۱}

ای ابابصیر! ما به وعده‌ی خود درباره‌ی رفیق‌ت وفا کردیم.

گفتم: قربان شما شوم! خودش هم در لحظه‌ی جان دادن به من گفت: آقا به وعده‌اش وفا کرد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ خَاتَمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامَ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۶۹ وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ

۷۰ لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحَقِّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ^{۴۱۲}

و ما به او تعلیم شعر نکرده ایم و شایسته ی او هم نیست که شاعر باشد؛ این که آورده است جز ذکر و قرآن مبین، چیز دیگری نمی باشد. برای این است که افرادی را که زنده اند [به حیات انسانی] انذار کند و بر کافران نیز اتمام حجت شود و فرمان عذاب بر آنها سزاوار گردد.

شأن رسول اکرم ﷺ اجلّ از شعر و شاعری است

این آیه ی شریفه به مسأله ی نبوّت بر می گردد و به برخی از شؤون رسول اکرم ﷺ اشاره می کند و می فرماید:

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ﴾؛

ما به رسول خودمان شعر یاد ندادیم.

﴿وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾؛

و شایسته ی شأن او هم نیست که دارای علم شعر باشد.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾؛

آنچه می گوید، وسیله ی یادآوری و بیدار کردن مردم است و قرآن آشکاری است که دلیل آسمانی بودنش، همراه خودش است. به این منظور نازل شده که:

﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا﴾؛

انسان های زنده دل را هشدار بدهد؛ آن کسانی که به حیات انسانی زنده اند، نه به حیات نباتی و حیوانی آنان که عقل خود را به کار می اندازند و در مقام پی بردن به مبدأ و معاد عالم بر می آیند؛ آنها را انذار و بیدار می کند و نسبت به کفّار هم، اتمام حجّت می نماید:

﴿وَيَحَقِّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛

تأفرمان عذاب بر کافران مسلّم گردد و روز قیامت نگویند، ما نشنیده بودیم و از جریان آگاه نبودیم.

تقابل انبیاء ﷺ و ثروتمندان قدرتمند

حالا آیه ی شریفه، علم شعر را از رسول خدا ﷺ نفی می کند، چون انبیاء الهی ﷺ برای ارشاد و هدایت مردم می آمدند و جلوی طغیان شهوات و حاکمیت اهواء نفسانی را می گرفتند و طبعاً این کار، ناخوشایند گروه ثروتمند و قدرتمند بود و پیامبران خدا ﷺ را مزاحم خود می دیدند و لذا چاره ای جز این نمی دیدند که از راه های گوناگون، شخصیت اجتماعی آنها را در میان مردم تضعیف کنند و قداست و معنویت آسمانی آنها را لکه دار سازند

تا مردم مجذوب آنها و رویگردان از اینها نشوند. چون اکثر مردم، مجذوب ثروت و مرعوب قدرتند و رغبتی به فهم و درک حقایق معنوی ندارند چشمشان به دهان آن دو گروه ثروتمند و قدرتمند دوخته است که به تعبیر قرآن ﴿مَلَأُوا﴾ و چشم پر کن در هر اجتماعی هستند.

حاصل این که: آنها برای بی ارزش کردن شخصیت رسول اکرم ﷺ گاه می گفتند دیوانه است، گاه می گفتند ساحر است و گاهی هم می گفتند شاعر است چنان که قرآن مجید می فرماید:

﴿وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرَاهُ لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾؛^{۴۱۳}

می گویند آیا این درست است که ما به خاطر گفتار یک آدم شاعر دیوانه ای دست از معبودهای خود برداریم؟

نسبت ناروای جنون و سحر و شاعری به رسول اکرم ﷺ

به او مجنون می گفتند؛ شاید از آن جهت بود که می دیدند او طالب هیچ چیز نیست، نه پول می خواهد، نه زن، نه ریاست و نه مقام؛ هیچ چیز نمی خواهد؛ و در عین حال کارهایی می کند و حرف هایی می زند که خودش را به زحمت می اندازد؛ دشنامش می دهند، کتکش می زنند و سنگسارش می کنند و او همچنان دست از کار و حرف خود بر نمی دارد. از این جهت می گفتند او دیوانه است و اگر ساحرش می خواندند نیز، از آن جهت بود که می دیدند سخنانش طوری است که مردم را جذب می کند، تفرقه در بین خانواده ها می افکند، اولاد را از والدین و والدین را از اولاد، زن را از شوهر و شوهر را از زن جدا می کند. این اثر را در سحر هم می دیدند.

می دیدند جوانی که در یک شرایط مرفّهی زندگی می کند، ناگهان دست از زندگی مرفّّه برمی داشت و بر خود گلیمی می پوشید و بانان خالی زندگی می کرد و گرد پیغمبر اکرم ﷺ می چرخید.

چه بسیار زن ها که از شوهرانشان و چه بسیار مردها که از زنانشان جدا می شدند و مجذوب رسول خدا ﷺ می گشتند. آنها می گفتند، این کار ساحران است و او ساحر است و اگر می گفتند شاعر است، از آن جهت بود که می دانستند شاعر، معانی متنوعی را در کلمات

منظمی می آورد که دل‌ها را جذب می کند. آنگاه می دیدند سخنانی هم که رسول اکرم ﷺ به نام قرآن بر آنها می خواند، تنظیم شده از الفاظ و کلماتی است که نظم و آهنگ خاصی دارد و دل‌ها را جذب می کند.

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿۴۳﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿۴۴﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿۴۵﴾ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿۴۶﴾ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿۴۷﴾﴾؛ ۴۴

حتی در تاریخ آمده که برخی از سران مشرکان، چنان مجذوب آیات قرآن می شدند که گاه شبانه به طور پنهان از یکدیگر، نزدیک خانه‌ی پیغمبر ﷺ می آمدند که آهنگ دلنشین تلاوت آن حضرت را در دل شب بشنوند!

بعد از سحر که به هم می رسیدند، یکدیگر را ملامت می کردند که این کار ما سبب ترویج کلام او می شود. از این رو آن حضرت را در میان مردم به عنوان شاعر معرفی می کردند اما این که آیه‌ی مورد بحث در مقام تخطئه‌ی مشرکان، نه تنها شاعر بودن آن حضرت، بلکه عالم بودن او به علم شعر را هم نفی می کند و می فرماید ما اصلاً علم شعر گفتن و شعر سرودن به او نداده‌ایم و شایسته‌ی شأن او هم نیست که شعر گفتن بلد باشد؛

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾؛

و ما به او شعر نیاموختیم و سزاوار او هم نیست که شاعر باشد.

باید دانست چرا قریحه‌ی شعر سرودن مناسب با شأن رسول الله ﷺ نیست. این شاید از آن نظر باشد که ساختمان شعر، روی پایه‌ی تخیل و خیالبافی و اغراق‌گویی و بلکه اکثراً دروغ نهاده شده است که گفته‌اند:

(أَحْسَنُ الشُّعْرِ اكْذِبُهُ)؛ ۴۱۵

بهترین شعر دروغ‌آمیزترین آن است.

این بیت ظاهراً از نظامی است که گفته است:

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست، احسن او

مثلاً فردوسی در مدح سلطان محمود غزنوی گفته است:

چو کودک لب از شیر مادر بشست ز گهواره، محمود گوید نخست

این دروغ است، زیرا سلطان محمود، هر چه هم بزرگ باشد طوری نیست که کودک نوزاد لب از شیر مادر شسته، اولین سخنش محمود-محمود باشد! آن بچه‌ی شیرخوار که هنوز پدر و مادر خودش را نمی‌شناسد از کجا با سلطان محمود آشنا شده است؟! ولی در عین حال، از جنبه‌ی شعری، بسیار زیباست. خداوند در ذمّ شاعران فرموده است:

﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾؛^{۴۱۶}

شاعران، کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می‌کنند.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿۴۱۷﴾ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾؛^{۴۱۷}

آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگردانند [پیوسته سرگرم تخیلات و بافته‌های دروغین خود می‌باشند] و نمی‌بینی سخنانی می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند.

البته هر نظم، شعر نیست. بسیاری از حقایق توحیدی، علمی و اخلاقی در لباس نظم عرضه شده است که از ذخائر علمی و اخلاقی امت اسلامی به شمار می‌آید. آنها در واقع حکمت منظومند، نه شعر متخیل. قرآن کریم نیز همان‌جا که از شعرا مذمت می‌کند، شعرای مؤمن صالح‌العمل را استثناء کرده می‌فرماید:

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا...﴾؛^{۴۱۸}

مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

دور بودن شأن رسول اکرم ﷺ از شعر و شاعری

حاصل این که چون پیامبر اکرم ﷺ کار اصلی اش گرفتن وحی از مقام ربوبی و ابلاغ آن به عالم خلق است، باید ساحت وجود اقدسش، از هرگونه زمینه‌ی شبهه و شک و تردید، بر کنار باشد تا دستاویزی برای دشمن حق و حقیقت در کار نباشد. از این رو اگر قریحه‌ی

۴۱۶-سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۲۴.

۴۱۷-همان، آیات ۲۲۵ و ۲۲۶.

۴۱۸-سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۲۷.

شاعری و علم شعرسرای در وجود اقدسش بود، دستاویزی برای مشرکان می شد و می گفتند، سخنانی را که به نام قرآن، به ما القا می کند، اشعاری است که خودش، آنها را می سراید و اسم وحی آسمانی روی آنها می گذارد.

از این جهت خداوند متعال برای تخطئه‌ی دشمنانش فرموده است:

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾؛

ما اصلاً به او تعلیم شعر نکرده‌ایم [و علم شعر یادش نداده‌ایم] و این شایسته‌ی شأن او نیز نمی باشد، زیرا زمینه‌ی شبهه‌انگیزی در امر رسالت را برای دشمنان آماده می سازد و می گویند، او علم شعر دارد و قرآن هم اشعاری است که خودش سروده است و به عنوان وحی آسمانی، به ما القا می کند و لذا به خواست خدا، آن حضرت اصلاً قادر بر شعر گفتن نبود، بلکه حتی بر حسب نقل از بعض تواریخ، آن حضرت نمی توانست اشعار دیگران را هم به همان گونه که سروده شده است بخواند. در موقع خواندن آنها کلمات پس و پیش می شد و از وزن شعری می افتاد. مثلاً می خواست این شعر معروف عرب را به عنوان شاهد بر سخنی بخواند:

سَتَبْدِي لَكَ الْاَيَّامَ مَا كُنْتَ جَاهِلًا وَيَأْتِيكَ بِالْاَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَتَزَوَّدْ^{۴۱۹}

به زودی روزگار حقایقی را برای تو آشکار می کند که از آن آگاه نبودی و کسانی، اخباری را برای تو می آورند که انتظار شنیدن آنها را نداشتی.

وقتی آن حضرت این شعر را می خواندند، این چنین می شد:

ستبدی لك الايام ما كنت جاهلاً و يأتیک من لم تتزود بالاخبار

و چنان که می بینیم از وزن شعری می افتاد. ابوبکر آنجا حاضر بود و گفت: یا رسول الله! شعر این چنین نیست که شما خواندید. فرمودند: من که شاعر نیستم و شایسته‌ی من هم نیست و این عجیب است و خود، معجزه‌ای است.

معنای امی بودن رسول اکرم ﷺ

کسی که محیط بر تمام حقایق عالم است و خودش به اذن خدا ایجاد کننده‌ی تمام کلمات

وجودی کتاب تکوین است، در عین حال، به خواست و اراده‌ی خدا، قادر بر گفتن و خوب خواندن شعر نمی‌باشد تا دستاویزی به دست دشمن ندهد و مقام رسالتش خدشه دار نگردد. ماهمین بیان را در موضوع امّی بودن رسول اکرم ﷺ نیز معتقدیم. آن حضرت، درس نخوانده‌ی مادر زاد بود؛ به همان بساطت که از مادر متولد شده بود، باقی بود تا آخر عمر مبارکش، نه صفحه‌ای خواند و نه سطری نوشت. در عین حال کتابی آورد که حاوی علوم اولین و آخرین است و این امّی بودن، نه بدین معناست که نمی‌خواند و نمی‌نوشت؛ ولی قادر بر خواندن و نوشتن بود؛ بلکه به این معناست که به اراده‌ی خدا، قادر بر خواندن و نوشتن نبود تا دستاویز برای دشمن نباشد که بگویند، او کتاب‌ها و نوشته‌های گذشتگان را می‌خواند و از روی آنها نسخه برداری می‌کند و می‌نویسد و نوشته‌های خود را به عنوان وحی آسمانی برای ما می‌خواند.

با این که هیچگاه از او خواندن و نوشتن ندیده بودند، مع الوصف:

﴿وَقَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾^{۴۲۰}

گفتند: این سخنانی که او می‌گوید، افسانه‌های پیشینیان است که او، آنها را نوشته است و صبح و شام به او املا می‌شود.

ولی خدا در مقام تخطئه‌ی آنها فرموده است:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ الْمُضْطَرُّونَ﴾^{۴۲۱} رسول گرامی ما! [قبل از این قرآن، نه کتابی را می‌خواندی و نه با دست خود، چیزی می‌نوشتی که در این صورت، زمینه‌ی ارتیاب و شبهه‌انگیزی برای باطل کاران به وجود می‌آمد و روشن است که این زمینه وقتی از بین می‌رود که رسول اکرم ﷺ به خواست خدا اصلاً قادر بر خواندن و نوشتن نباشد.

دو صفتی که برای رسول اکرم ﷺ نقص است

حالا در آیه‌ی مورد بحث ﴿مَا عَلَّمْنَاهُ الشَّعْرَ...﴾ زمینه‌ی شک و تردید و ارتیاب از دل دشمن، وقتی برطرف می‌شود که اصلاً رسول اکرم ﷺ قادر بر شعر گفتن نباشد و لذا دو

۴۲۰-سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵.

۴۲۱-سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۸.

صفت است که برای همه‌ی مردم کمال است ولی برای رسول اکرم ﷺ نقص است: یکی قریحه‌ی شعرسرای و دیگری خواندن و نوشتن که هر دو صفت برای ما کمال، ولی برای رسول اکرم ﷺ نقص است و نباید آن را داشته باشد؛ زیرا نبوت در واقع ارتباط با عین واقعیت هستی است و باید از آلودگی به افکار ناقص بشری پاک و مبرا باشد؛ اعم از تخیلات دروغ آمیز شاعران یا تحقیقات اشتباه آمیز دانشمندان و عالمان؛ بلکه:

﴿...إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾؛^{۴۲۲}

...آنچه او آورده است ذکر و بیدار کننده است و قرآن آشکار است که از جانب خدا بودنش، روشن است.

﴿لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛

هدف از انزال قرآن این است که رسول خدا ﷺ به وسیله‌ی آن، کسانی را که زنده به حیات انسانی هستند و آماده‌ی پذیرش حقند، انداز کند و نسبت به وقایعی که سر راهشان پیش خواهد آمد، هشدارشان دهد و بر کافران نیز اتمام حجت شود تا زمینه برای صدور فرمان عذاب از جانب خدا بر آنها فراهم گردد.

مؤمنان، زندگان واقعی

این آیه نشان می‌دهد، قرآن کریم، مرگ و حیات به معنای واقعی را معلول کفر و ایمان می‌داند. کافران از نظر قرآن مرده‌اند اگرچه به حیات حیوانی زنده‌اند؛ نفس می‌کشند، راه می‌روند، غذا می‌خورند و می‌خوابند و... اما مؤمنان، زنده به حیات انسانی هستند. عقل که "ما به‌الامتیاز" انسان از سایر حیوانات است، در وجود اهل ایمان شکوفای می‌گردد و آنها را با مبدء و منتهای عالم مرتبط می‌سازد و لذا تنها آنها هستند که جواب "لَبَّيْكَ" به ندای قرآن می‌دهند و دعوت او را که دعوت به حق است، از جان و دل می‌پذیرند و گرنه کافران مرده‌دل - که جز خوردن و خوابیدن و از لذات فناپذیر این زندگی موقت، تمتّع داشتن چیزی نمی‌فهمند - توقع پندپذیری از قرآن، از آنها توقعی نامعقول است. حال ما باید شدیداً مراقب باشیم که این نیروی

گرانمایه‌ی عقل - که مایه‌ی حیات ابدی ماست - در وجود ما تضعیف نشود و از کار اصلی‌اش که معرفت خدا، محبت او و تقرب به اوست، باز نماند.

راه زنگ زدایی از دل‌ها

از رسول خدا ﷺ منقول است:

(إِنَّهُ تَصَدَّءُ الْقُلُوبُ كَمَا تَصَدَّءُ الْحَدِيدُ)؛

دل‌ها زنگ می‌گیرد؛ آنگونه که آهن زنگ می‌گیرد.

البته می‌دانیم که عبارات مختلف عقل، قلب، روح و نفس نشان دهنده‌ی همان حقیقت واحدی انسانی است که درک حقایق می‌کند؛ اگرچه از نظر دقت علمی، تفاوت‌هایی دارند.

باری! از رسول خدا ﷺ سؤال شد، راه زنگ زدایی از دل‌ها چیست؟ فرمودند:

(تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرُ الْمَوْتِ)؛^{۴۲۳}

قرآن خواندن و به یاد مرگ بودن.

درباره‌ی قرآن فرموده‌اند:

(تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ)؛^{۴۲۴}

در قرآن بیندیشید و معارف آن را به دست آورید که بهار حیات بخش دل‌ها قرآن است.

(يُنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ لَا يَمُوتَ حَتَّى يَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ)؛

شایسته‌ی شأن مؤمن این است که تا نمرده، قرآن را یاد بگیرد که سرمایه‌ی حیات ابدی ما قرآن

است و درجات بهشتی را با آیات قرآن تنظیم می‌کنند.

برترین گروه از قاریان قرآن

از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام منقول است:

(قُرَّاءُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ)؛

قاریان قرآن سه گروه‌ند.

۴۲۳- مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه‌ی ۱۰۴، با اندکی تفاوت.

۴۲۴- تحف العقول، صفحه‌ی ۱۴۹.

(رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً وَاسْتَدَّرَ بِهِ الْمُلُوكَ)؛

گروهی، قرائت قرآن را کار و حرفه‌ی خود قرار می‌دهند و از طریق آن، خود را به صاحبان زور و زرنزدیک می‌کنند [و به منافع مادی از هر قبیل نائل می‌شوند].

(رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَ ضَيَّعَ حُدُودَهُ)؛

گروهی هم، قرآن را با دقت یاد می‌گیرند و آیات و حروفش را کاملاً حفظ می‌کنند؛ اما حدود آن را ضایع می‌نمایند [و طبق دستوراتش عمل نمی‌کنند].

امام علیه السلام این دو گروه را نفرین کردند و فرمودند:

(فَلَا كَثَرَ اللَّهُ هُؤُلَاءِ)؛

خدا امثال آنها را زیاد نکند که چهره‌ی آسمانی قرآن را با بدعملی‌های خودشان نازیبا و لگه‌دار می‌سازند. اما گروه سوم که بسیار کمیابند:

(رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَائِ قَلْبِهِ فَأَسْهَرَ بِهِ لَيْلَهُ وَ أَظْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ)؛

[گروه سوم] کسانی هستند که ابتدا پی به درد و بیماری قلبی خود برده‌اند و سپس داروی قرآن را روی درد خود نهاده‌اند؛ از این روش خود را بیداری و روز خود را با روزه‌داری به سر می‌برند.

(بِهِمْ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْبَلَاءَ وَ بِأَوْلِيكَ يُدِيلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ بِأَوْلِيكَ يُنْزِلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ فَوَ اللَّهُ لَهُؤُلَاءِ فِي قُرْآنِ الْقُرْآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَخْمَرِ)؛^{۴۲۵}

خدا به برکت وجود این دسته از قاریان قرآن است که بلاها را دفع می‌کند و به حرمت آنهاست که باران از آسمان نازل می‌کند. این گروه از قاریان قرآن، از طلای سرخ هم کمیاب‌ترند.

فرموده‌اند:

(إِقْرءِ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ وَ إِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَأُ)؛^{۴۲۶}

قرآن بخوان؛ اگر دیدی این قرائت، تو را از کارهای بدت باز داشت، بدان که قاری قرآن هستی و اگر اثری نکرد و از کارهای بدت باز نداشت بدان که قاری قرآن [به معنای واقعی] نیستی.

۴۲۵- کافی، جلد ۲، صفحه ۶۲۷.

۴۲۶- شرح نهج البلاغه، جلد ۱۰، صفحه ۲۳.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَمَحَبَّتَهُمْ وَ
شَفَاعَتَهُمْ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۷۱ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ

۷۲ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ

۷۳ وَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ^{۴۲۷}

آیا آنها ندیدند [ننید بشند تا بفهمند] که ما از ساخته های دست قدرت خود چارپایانی برای آنها خلق کرده ایم و آنها مالکشان شده اند و آنها را آرام آنان ساخته ایم که برخی از آنها را مرکب خود قرار می دهند و از برخی از آنها تغذیه می کنند. و برای آنان در چهارپایان منافع دیگری و نوشیدنی هایی وجود دارد؛ حال آیا آنها با این نعمت ها شکرگزار خالق منعم نمی باشند؟!

شرک، ذلّت دنیا، عذاب آخرت

محور سخن در این آیات، تحکیم اساس توحید و زایل ساختن رذیله‌ی شرک است که هدف اصلی قرآن نیز از تعلیماتش همین است. آنچه مایه‌ی بدبختی انسان در دنیا و آخرت است؛ شرک است. ذلّت در دنیا و عذاب ابدی در آخرت، نتیجه‌ی شرک است. منتها شرک گاهی "جَلّی" است و گاهی "خَفّی". بت پرستی شرک جَلّی است و ریاکاری در عبادت، شرک خَفّی، آنگونه که خود انسان نیز آگاه از آن نمی‌باشد که فرموده‌اند:

(أَخْفَى مِنْ دَيِّبِ النَّمْلِ عَلَى الْمَسْحِ الْأَسْوَدِ فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلِمَةِ)؛^{۴۲۸}

راه یابی شرک در دل انسان، پنهان تر از حرکت مورچه‌ی ریز سیاه در شب تاریک بر روی تخته سنگ صاف می‌باشد [که هرگز محسوس نمی‌شود].

دلبستگی به غیر خدا، غیر خدا را مؤثر مستقل در زندگی دانستن، از اقبال غیر خدا خوشحال شدن و از ادبار غیر خدا غمگین شدن، همه از مصادیق شرک خَفّی است و موجب بدبختی انسان. عزّت و شرف انسان در توحید است که جز به کمال مطلق و ذات اقدس حق دل نبندد و جز او چیزی یا کسی را مؤثر مستقل در زندگی اش نداند و از اقبال و ادبار احدی جز خدا خوشحال و غمگین نگردد.

توجه به نعمت‌های الهی، از جمله راه‌های توحیدگرایی

از جمله طرق شرک زدایی و توحیدگرایی، توجه داشتن به نعمت‌های خداست.

به ارزش نعمت‌ها پی بردن و دنبال آن، لطف و عنایت منعم را شناختن، نتیجه‌اش محبّت او را در دل گرفتن است. انسان بفهمد که خدا چه نعمت‌های بزرگی به او داده و چه لطف و احسان و انعامی عظیم درباره‌اش فرموده است و به حکم فطرت انسانی اش، در مقام شکر و سپاس از منعم بر آید. شکرگویی و سپاسگزاری از منعم، وظیفه‌ی فطری انسان است؛ علاوه بر وظیفه‌ی عقلی و شرعی اش. حال آیات شریفه‌ی مورد بحث، اشاره به قسمتی از نعمت‌های خدا که آفرینش چارپایان است می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ﴾؛

این استفهام به اصطلاح اهل ادب "استفهام انکاری" یا توییحی است که می‌فرماید: آیا کافران ندیدند یا نیندیشیدند در این که ما چارپایانی را با قدرت خود برای آنها آفریدیم و آنها را مالک آن چارپایان قرار دادیم؟

رام بودن چارپایان از جمله نعمت‌های خدا

آیه‌ی شریفه از میان این همه نعمت‌های خدا، تنها نعمت وجود چارپایان را مورد توجه قرار داده است که شاید از آن نظر باشد که انسان‌ها در زندگی خودشان نیاز شدید به حیوانات و چارپایان دارند آن گونه که اگر این حیوانات از زندگی انسان کنار بروند، گرفتاری‌های بسیاری برای انسان پیدامی‌شود. اگر همین گاوها، گوسفندها، شترها و سایر حیوانات که مورد نیاز انسان هستند، از صحنه‌ی زندگی او کنار گذاشته شوند، او با مشکلات فراوانی مواجه خواهد شد؛ از این نظر خداوند متان، نعمت وجود چارپایان را آیتی از آیات قدرت و حکمت خود معرفی کرده و می‌فرماید: آیا این کافران نمی‌اندیشند در این که ما چارپایان را، هم برای آنها خلق کردیم و هم در راه خدمتگزاری به آنها رامشان ساخته‌ایم؟

﴿خَلَقْنَا لَهُمْ... وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ...﴾؛

تذلیل در اینجا به معنای رام و مطیع و منقاد ساختن است. در مورد زمین فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا...﴾؛^{۴۲۹}

او [خدا] کسی است که زمین را رام شما کرده، اینک روی شانه‌های آن راه بروید...

این زمین اگر به فرمان آفریننده‌اش چموشی کند و شانه‌های خود را بلرزاند، زلزله‌های ویرانگر به وجود می‌آید و زندگی شما را به هم می‌ریزد. چارپایان نیز چنینند؛ اگر به فرمان خالقشان سر از فرمان شما بتابند شما قادر بر رام کردن الاغ جفتک پیران و شتر مست مهاردریده‌ی در بیابان نخواهید بود؛ در صورتی که خدا چنان رامشان کرده که شما می‌توانید یک قطار شتر تنومند زورمند را به ریسمانی بسته و آن را به دست یک بچه‌ی هفت-هشت

ساله بسپارید و او به دنبال خود، آنها را بکشد و هر جا که خواست ببرد.

﴿فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ﴾؛

بعضی از آنها را آدمیان به عنوان مرکب برای خویش اتخاذ می کنند و از [گوشت] بعضی از آنها

استفاده ی غذایی می نمایند.

تأمل در زندگی شتر آرام و مگس گستاخ!

﴿وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾؛

و برای آنان در چارپایان منافع و نوشیدنی هایی است آیا شکر او را به جانمی آورند؟

و برای آنان منافع و نوشیدنی هایی در چارپایان هست از قبیل شیر و مشتقات آن و پشم و

پوست و حتی مدفوع آنها که برای تقویت زمین ها و درخت ها مورد استفاده قرار می گیرد.

حال آیا با این وصف شکر منعم را در مقابل این نعمت ها به جانمی آورند؟ جمله ی ﴿أَفَلَا

يَشْكُرُونَ﴾؛ با استفهام توبیخی، فطرت و وجدان خفته ی آدمیان را بیدار می کند و آنها را به شناختن

نعمت و منعم وامی دارد و ضمناً ضعف و ناتوانی و بیچارگی انسان را به خودش می نمایاند که: تو ای

انسان که توانایی راندن یک مگس را از خود نداری! چگونه می توانی شتر به آن بزرگی و زورمندی

را رام خود سازی؟ اینک قدرت توأم با حکمت خدای متعال را بنگر که شتر را تسلیم تو کرده و از آن

سو، پشه و مگس با آن ضعف و ناتوانی اش را جری و گستاخ آفریده که نه ترسی از تو دارد و نه

تسلیم اراده ی تومی گردد. تو پ و تانک و تفنگ هم مانع کار او نمی تواند باشد. با کمال گستاخی

روی بینی مقتدرترین سلاطین عالم می نشیند و با کی ندارد.

مگس غرور شکن!

منصور دوانیقی، خلیفه ی مقتدر عباسی، بالای منبر سخنرانی می کرد. در اثنا مگسی

روی بینی اش نشست، او با دست خود آن را راند، مگس برخاست و روی چشمش نشست، او را

راند. برخاست و روی لبش نشست، او که از دست مگس عاجز شده بود از ادامه ی سخن

بازماند و با خشم تمام گفت: آخر خدا چه هدفی از خلقت مگس داشته است؟ آزاد مرد

موحدی که در مجلس حاضر بود گفت:

(لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَّارِينَ)؛^{۴۳۰}

برای این که جباران را ذلیل گردانند.

برای این خلق کرده که به وسیله‌ی آن، دماغ جبارها را به خاک بمالد و ذلت آنها را به خودشان نشان بدهد.

خدای حکیم فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾؛^{۴۳۱}

ای مردم! مثلی زده شده؛ به آن گوش فرا دهید. کسانی که شما آنها را به جای خدا می پرستید، آنها هرگز نمی توانند مگسی را بیافرینند؛ اگر چه گرد هم نیز آیند؛ و اگر مگس چیزی از آنها برباید، نمی توانند آن را از او پس بگیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

از نشانه‌های حکمت حق این است که: شیر و ببر و پلنگ را که درنده و زورمندند، طوری آفریده که هم زندگی انفرادی دارند و هم از انسان می ترسند و اگر بنا بود آنها با هم مجتمع باشند و از انسان هم نترسند، وارد زندگی انسان‌ها می شدند و مجال زندگی به آنها نمی دادند! از این طرف مگس و پشه را به رغم ضعف و ناتوانی که دارند، گستاخ و جری آفریده که هیچ ترسی از انسان ندارند و در زوایای زندگی انسان‌ها راه می یابند.

فلسفه‌ی آفرینش جُعَل

نقل شده است مردی متکبر روی مسندش با اعوان و انصار خود نشسته بود. یک جُعَل دید. جُعَل یک حشره‌ی کریمه‌المنظر و سیاه‌رنگ است و بوی بدی هم دارد. از گل و گلستان متنفر است و عاشق سرگین و مدفوع است. سرگین‌ها را جمع می کند و تا مقابل لانه‌اش می آورد. خودش وارد لانه می شود ولی نمی تواند سرگین را وارد آن کند. بسیاری از مردم دنیا دوست هم چنینند. از اطراف و اکناف، اموال را جمع می کنند و با خود تالب گور می برند؛

۴۳۰- بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه‌ی ۱۶۶.

۴۳۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۳.

آنگاه خودشان وارد گور می شوند و آن همه اموال را نمی توانند با خود ببرند. آن مرد متکبر، جَعَلَ را دید و از رنگ و بو و قیافه اش متنفر شد و با کبر تمام گفت:

(مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ مِنْ خَلْقِي هَذَا، حُسْنُ خَلْقِهِ أَوْ نَتْنُ رِيحِهِ)؛

خداوند از خلقت این جانور چه هدفی داشته است؟ از زیبایی قیافه اش خوش آمده یا از بوی بدش؟ چند روز گذشت. غده ای بسیار دردناک و عفونی در بدن آن مرد ایجاد شد. اطباء از علاج آن عاجز آمدند و او در بستر افتاد و بسیار ضعیف و دردمند شد. از بوی بد غده هم به رنج شدید و زجر عظیم مبتلا گشت. روزی در بستر افتاده بود؛ صدای مردی را در کوچه شنید که می گفت: من جراح و کَحَال و طبیبم (در گذشته، اطباء دوره گرد بودند) آن مرد تا شنید، گفت، او را بیاورید. وقتی آمد و غده را دید، گفت: یک جَعَلَ بیاورید. آنها که در مجلس بودند خندیدند و گفتند: جعل که درد را درمان نمی کند! مریض به محض این که این جمله را از طبیب شنید، تکانی خورد و فهمید یک روزی به جَعَلَ بی اعتنایی کرده و اعتراض به خلقت او داشته است. گفت: نکند این جریان کیفر آن تمسخر باشد؟

جعل را آوردند و سوزاندند و خاکستر آن را روی غده پاشیدند و فوراً درد آرام گرفت و بعد از چند روز غده به کلی از بین رفت و آن مرد گفت: خدا خواست به من بفهماند همان موجودی که در نظر تو بسیار بی ارزش است، درمان درد تو همان است.

خلقت حیوانات، از مظاهر قدرت الهی

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ﴾؛

آیا اینان نبیند پیشیده اند در این که ما از ساخته های دست قدرت خود چارپایانی را خلق کردیم و تحت تسخیر آنها قرار دادیم.

کلمه ی "ایدی" در آیه، جمع "ید" به معنای دست است و دست در مورد خدا، کنایه از قدرت است چون دست در وجود انسان مهم ترین عضوی است که با آن کار می کند و اعمال قدرت می نماید و به صورت جمع آمدنش، شاید اشاره به کثرت عواملی باشد که خداوند آنها را وسیله ی اعمال قدرت خود قرار داده است.

قریب به همین مضمون آیه‌ای از سوره‌ی مبارکه‌ی زخرف است که:

﴿وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ﴾؛^{۴۳۲}

آن خدایی که همه‌ی زوج‌ها را آفرید و برای شما از کشتی‌ها و چارپایان مرکب‌هایی قرار داد که بر آن سوار شوید.

مقصود از "ازواج" ظاهراً انواع حیوانات است که قانون زوجیت در میان همه‌ی آنها جریان دارد.

ضرورت شکر مُنعم در هر حالی

آنگاه می‌فرماید:

﴿لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾؛^{۴۳۳}

منظور از آفرینش آنها این است که شما بر پشت این مرکب‌ها به راحتی قرار گیرید و سپس نعمت پروردگار تان را متذکر شوید و بگویید، منزّه است آن خدایی که اینها را مستخر ما ساخت و گرنه ما قادر بر نگهداری آنها نبودیم.

این آیه‌ی شریفه تذکر می‌دهد که انسان باید در همه حال مخصوصاً هنگامی که از نعمت‌های خدا برخوردار می‌گردد، عنایت خدا را فراموش نکند و همه چیز خود را از خدا بداند و شکر منعم را از لوازم انسانیت خود بشناسد. دعا‌هایی که قرآن کریم و بیانات حضرات معصومین علیهم‌السلام در حالات مختلف تعلیم کرده‌اند، برای همین است که انسان به امکانات خود مغرور نگردد و از پروردگار نعمت‌بخش خود غافل نشود و لذا قرآن کریم می‌فرماید: به هنگام سوار شدن بر مرکب بگویید:

﴿...سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾؛

و برای فرود آمدن در منزلگاه پربرکت به حضرت نوح علیه‌السلام دستور داد بگو:

۴۳۲-سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۱۲.

۴۳۳-سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۱۳.

﴿...رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾؛ ۴۳۴

...پروردگارا! مرادر منزلگاهی پربرکت فرود آور و تو بهترین فرود آورندگان.

اظهار بندگی و دعا در همه حال

دعا، علامت انسانیت انسان است. نوعی تشکر و سپاسگزاری از منعم است. کسی که نعمت‌ها را صرف کند و سپاسگزاری از منعم نکند، در واقع انسان نخواهد بود. ما خیال می‌کنیم تنها اسب و الاغ و آستر را خدا ساخته و بقیه‌ی مرکب‌ها از قبیل ماشین، هواپیما و... را انسان‌ها ساخته‌اند؛ غافل از این که تمام ابزار و آلات و ادوات این مرکب‌ها، از خداست، ترکیب‌کننده‌ی آنها هم که انسان است با فکر و عقل و درک و شعورش مخلوق خداست. پس آنچه مخلوق خدا نیست و ساخته‌ی آنان است کدام است؟ و لذا انسان فهمنده‌ی عاقل به هر چه که برسد می‌گوید:

﴿...سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾؛

هم نعمت بودن آن را می‌فهمد و هم منعم را می‌شناسد و هم شکر منعم را وظیفه‌ی انسانی خود می‌داند و هرگز دعا را فراموش نمی‌کند. بر مرکب که سوار و از آن پیاده می‌شویم، در هر دو حال، دعا دارد. بر سر سفره که می‌نشینیم، در آغاز و پایانش، دعا دارد. به هنگام خوابیدن و بیدار شدن دعا دارد. در وقت خروج از منزل و بازگشت به آن دعا دارد. آخر ما مسلمانیم و مسلمان یعنی مربا به تربیت اسلامی و مؤدب به آداب دینی در تمام شؤون زندگی‌اش که هرگز خدا یادش نمی‌رود. در همه حال و در همه جا اظهار بندگی به حضور اقدسش می‌نماید ولی متأسفانه ما اکثراً این ادب و تربیت اسلامی را از دست داده‌ایم. بر سر سفره‌ی غذا کمتر کسی دیده می‌شود که با (بسم الله) آغاز کند با (الحمد لله) به پایان برساند!

دعای امان از بلیات

از حضرت امام سید الساجدین علیه السلام یک جمله‌ی کوتاهی دعا نقل شده که فرموده‌اند: من وقتی به قصد انجام کاری از منزل بیرون می‌روم، وقتی این دعا را می‌خوانم، از آفات و بلیات در

امان هستم.

(بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَسْلَمْتُ نَفْسِي وَإِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي وَإِلَيْكَ أَلْبَجَأْتُ ظَهْرِي وَإِلَيْكَ قَوَّضْتُ أَمْرِي اللَّهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ قُوَّتِي وَمِنْ تَحْتِي وَادْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ)؛^{۴۳۵}

با این دعا در واقع آدمی خود را به دامن لطف و عنایت خالقش می افکند و با تضرع از او می خواهد که پناهش داده و از تمام آفات و بلیات که در مسیر زندگی از چپ و راست و بالا و پایین و پیش رو و پشت سرش پیش می آید در کنف حمایت خود مصون و محفوظش نگه دارد. او تمام شؤون زندگی اش را با نام خدا آغاز و با نام او به پایان می برد: بسم الله و بالله... و لا حول و لا قوة الا بالله.

بسیاری از حوادث و آفات که پیش می آید، برای این است که آداب و سنن اسلامی در زوایای زندگی ما متروک و مهجور شده است و ما نسبت به آنها، بی اعتنا شده ایم.

غفلت از منعم تا کی؟!

در قسمت پایانی آیه ای که از سوره ی مبارکه ی زخرف نقل کردیم، آمده است:

﴿وَأَنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾؛^{۴۳۶}

و به یقین ما به سوی پروردگارمان باز خواهیم گشت.

این جمله پس از جملات قبلی آیه که مربوط به توحید بود، اشاره به حتمیت مسأله ی معاد و رستاخیز قیامت دارد و هشدار می دهد وقتی بر این مرکب ها سوار می شوید، به یاد مرکب تابوت هم بیفتید که روزی شما سوار مرکبی خواهید شد که خودتان سوار آن نمی شوید؛ بلکه شما را سوار آن کرده و در خانه ی قبر، پیاده تان می نمایند. صاحب این عالم فرموده است، فعلاً به شما مهلتی داده ام، می خوابانم و بیدارتان می کنم، سوارتان می کنم و پیاده تان می کنم تا شاید توجهی به صاحب اختیاران بنمایید و با او در ارتباط باشید ولی شما متوجه نمی شوید و همچنان در حال غفلت به سر می برید و خیال می کنید خودتان می خوابید و

۴۳۵- کافی، جلد ۲، صفحه ی ۵۵۹.

۴۳۶- سوره ی زخرف، آیه ی ۱۴.

خودتان بیدار می شوید؛ خودتان سوار می شوید و خودتان پیاده می شوید؛ ما را به کلی فراموش کرده اید. ولی یک شب شما را می خوابانم و دیگر بیدارتان نمی کنم تا روز محشر که از مرقد و خوابگاهتان برخیزید و وحشت زده بگویید:

﴿... يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا...﴾؛^{۴۳۷}

...ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت...

فعلاً شما را بر مرکب ها سوار و پیاده تان می کنم تا روزی سوار بر تابوتتان می کنم که دیگر پیاده شدن از آن در اختیارتان نیست.

وصف حال انسان به هنگام احتضار

در دعای ابو حمزه ی ثمالی می خوانیم:

(رَبِّ ارْحَمْنِي صَرِيحاً عَلَى الْفِرَاشِ تُقَلِّبُنِي أَيْدِي أَحِبَّتِي)؛

خدایا! بر من رحم کن در آن موقعی که میان بستر بیماری افتاده ام و دیگر توانایی از این دنده به آن دنده غلتیدن ندارم و دیگران مرا از این پهلوی به آن پهلوی می گردانند.

(وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ مَمْدُوداً عَلَى الْمُغْتَسَلِ يُغَسِّلُنِي صَالِحُ جِيرَتِي)؛

خدایا! تفضل کن بر من، آن لحظه ای که بدنم را روی سنگ غسلخانه انداخته اند و غسل غسلم می دهد.

(مَحْمُولاً قَدْ تَنَاوَلَ الْأَقْرَبَاءُ أَطْرَافَ جَنَازَتِي)؛

آن موقعی که خویشاوندانم، اطراف جنازه ام را گرفته اند و روی دوششان می برند.

(وَجُدْ عَلَيَّ مَنُقُولاً قَدْ نَزَلْتُ بِكَ وَحِيداً فِي حُفْرَتِي)؛

بخشش کن بر من آن لحظه ای که تنها در گودال قبرم وارد بر تو شده ام.

(وَ ارْحَمْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ الْجَدِيدِ غُرْبَتِي)؛^{۴۳۸}

ای خدا! در آن خانه ی جدید [که بی کس و بی یاور مانده ام] بر غربت من ترحم کن.

فریاد و احسرتای انسان در هنگام مرگ

۴۳۷-سوره ی یس، آیه ی ۵۲.

۴۳۸-بحار الانوار، جلد ۹۵، صفحه ی ۹۰.

آری! ما فعلاً سرگرم نو ساختن زندگی دنیایی خود هستیم؛ خانه‌ها را نو می‌کنیم، مرکب‌ها را نو می‌کنیم، لباس‌ها را نو می‌کنیم، سفره‌ها را چرب و نرم می‌کنیم و... هیچ به فکرمان نمی‌رسد که صاحب این سفره‌ها کیست و هدفش از گستردن این سفره‌ها چیست؟ این مرکب‌ها را چه کسی ساخته و در اختیار ما گذاشته و منظورش چه بوده است؟ وقتی به خود می‌آییم و صاحبخانه را می‌شناسیم که دیگر کار از کار گذشته و فریاد:

﴿...يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ...﴾؛^{۴۳۹}

از عمق جان بر می‌آوریم. آری! این باورمان بشود که:

﴿وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾؛

به طور حتم ما به سوی پروردگارمان داریم پیش می‌رویم و روزی به محضر او احضار خواهیم شد و مورد پرسش قرار خواهیم گرفت. پس تا دیر نشده است، هم‌اکنون از نافرمانی او دست برداریم و او را از خود راضی گردانیم و با قرآنش مأنوس باشیم ولی یاللاسف که اگر ما با یک آدم ثروتمند و قدرتمندی در ارتباط باشیم و او را مدح و ثنا بگوییم، میان مردم، آدم عاقل و روشنفکری به حساب می‌آییم؛ اما اگر خدا را عبادت کنیم و دست دعا به سویش برداریم، آدمی مرتجع کهنه‌پرست عقب افتاده محسوب می‌شویم. خدا را عبادت کردن و اهل دعا و مناجات با خدا بودن، نشانه‌ی تاریک فکری و کم‌عقلی است اما به قربان گفتن و مدح و ثنای مخلوق پوسیده‌ها را کردن علامت عقل و خردمندی است!

یک تصمیم انقلابی به دنبال یک تذکر

در روایت آمده است: علی بن عیسیٰ بغدادی، وزیر خلیفه‌ی مقتدر عباسی، در عین داشتن سمت وزارت، آدمی دانشمند، عالم دوست، خیر و نیکوکار بود. دوران وزارتش هفتاد سال طول کشید. روزی با جاه و جلال، با همراهانش حرکت می‌کرد. مردم در دو طرف مسیر او ایستاده بودند و تماشا می‌کردند. او در همین حال متوجه شد دوزن با هم حرف می‌زنند. یکی به دیگری گفت: این کیست که با عظمت و جلالت حرکت می‌کند؟ زن دیگر گفت:

کسی نیست! یک آدم بدبختی است که از چشم لطف خدا افتاده و گرفتار دستگاه ظلم و ستم شده است. به نقل مرحوم شیخ بهایی (رض) آن زن گفت:

(رَجُلٌ طَرَدَهُ اللَّهُ عَنْ خِدْمَتِهِ وَ شَعَلَهُ بِخِدْمَةِ أَبْعَدِ خَلْقِهِ مِنْهُ)؛

او مردی است که خدا او را از در خانه اش رانده و به خدمت دورترین بندگان از خودش واداشته است.

وزیر این حرف را که شنید، تکان خورد و همان لحظه تصمیم گرفت از سمت وزارت استعفا کند. این کار را کرد و به مکه رفت. مجاور مکه شد و همان جا از دنیا رفت.

تأثر نبی مکرم ﷺ از حبّ شدید مردم به دنیا

منظور این که: قرآن کریم هشدار می دهد، به طور مسلم، ما به سوی خدا باز می گردیم. مراقب باشید مسأله ی مرگ وبرزخ و محشر یادتان نرود و این زندگی زودگذر دنیا، سرگرمتان نسازد.

رسول خدا ﷺ با تأثر می فرمود:

(مَا لِي أَرَى حُبَّ الدُّنْيَا قَدْ غَلَبَ عَلَى كَثِيرٍ مِنَ النَّاسِ حَتَّى كَأَنَّ الْمَوْتَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى غَيْرِهِمْ كُتِبَ)؛

چه شده که می بینم محبت دنیا بر بسیاری از مردم غالب شده است! طوری زندگی می کنند که گویا اصلاً مرگ برای اینها نیست.

(وَ كَأَنَّ الْحَقَّ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى غَيْرِهِمْ وَجَبَ)؛

گویی حقوق و وظایف و تکالیف در این دنیا، بر دیگران واجب شده است نه بر آنها!

مرگ برای دیگران و وظایف هم برای دیگران است.

(حَتَّى كَأَنَّ مَا يَسْمَعُونَ مِنْ خَبَرِ الْأَمْوَاتِ قَبْلَهُمْ عِنْدَهُمْ كَسَبِيلِ قَوْمٍ سَفَرٍ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْهِمْ رَاجِعُونَ)؛

مثل این که اموات در نظر آنها مانند مسافرانی هستند که به سفر رفته اند و به زودی بر می گردند.

(تُبَيِّتُونَهُمْ أَجْدَاءَهُمْ وَ تَأْكُلُونَ ثَرَاتَهُمْ وَ أَنْتُمْ مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ)؛

اجساد آنها را در قبرهایشان دفن می کنید و ماترک آنها را می خورید؛ آنگونه که گویی شما بعد از

آنها همیشه در دنیا خواهید ماند.

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! أَمَا يَتَّعِظُ آخِرُهُمْ بِأَوَّلِهِمْ؛

چه خیال دور از واقعیتی! آیا باز ماندگان نباید از گذشتگان عبرت بگیرند؟

(لَقَدْ جَهِلُوا وَ نَسُوا كُلَّ مَوْعِظَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ)؛^{۴۴۰}

به یقین آنان در جهالت به سر می‌برند و اعتنا به موعظه‌های کتاب خدا نمی‌کنند.

از سر هر عاقبت بدی خود را در امان می‌بینند و از نزول بلاها و عقوبت‌ها نمی‌ترسند.

پناه بر خدا می‌بریم از این حال غفلت فراگیر هلاکت‌بار که دامنگیر ما شده است.

وظیفه‌ی جاهلِ عالم نما!

افرادی پیدا می‌شوند که اندکی سواد عربی دارند و به زعم خود می‌توانند آیه یا حدیثی را معنا کنند. به هر آدم مقدّسی که اهل عمل به دین است می‌رسند از باب اظهار فضل می‌پرسند: فلان مسأله در کجای قرآن آمده و کدام حدیث آن را گفته است؟ از همین راه افرادی - مخصوصاً جوان‌های خام ناپخته‌ی ناآگاه از موازین دینی - را در دینشان متزلزل می‌کنند و به شک و شبهه و تردید می‌اندازند.

به اینها باید گفت: آقای محترم! شما اگر اهل اجتهاد و استنباط هستی و با مبانی فقهی که خود فنّ خاصی است، آشنایی داری، وظیفه‌ی تو اجتهاد و استنباط از کتاب و سنّت و اجماع و عقل است و نیاز به سؤال از این و آن نداری و جایز هم نیست و اگر اهل اجتهاد و استنباط نیستی، وظایف‌ات به حکم عقل، تقلید از مجتهد و فقیه جامع الشّرایط است. این چنین آدمی، عقلاً مجاز نیست در مسائل دینی مربوط به احکام، مستقیماً به قرآن و حدیث مراجعه کرده و نظر بدهد، چه؛ این یک کار فتنی است و حکم بدیهی عقل این است که در هر فتنی دخالت غیر اهل فنّ، امری نارواست.

صدور فتوا، کار یک فرد عادی نیست!

فهمیدن آیات قرآن و احادیث حضرات معصومین علیهم‌السلام آنگونه که اهل اجتهاد و استنباط از فقها دارند، کار آسان و کار هر کسی نیست. آیات قرآن، ناسخ و منسوخ دارد،

تفسیر و تأویل و محکم و متشابه دارد، عامّ و خاصّ و مطلق و مقید و مُجْمَل و مُبَيِّن دارد؛ چه بسا حکمی، عامّ آن در آیه‌ای و مُخَصَّص آن در آیه‌ی دیگر است. اطلاق آن در آیه‌ای و تقیید آن در آیه‌ی دیگر است. شخص فقیه مجتهد، تمام این عناوین را در نظر می‌گیرد و فتوا می‌دهد. در روایات و احادیث که کار پیچیده‌تر می‌شود. یک حدیث ابتدا باید اعتبار سندش محرز شود و راویان حدیث که فرضاً از ما تا به امام معصوم علیه السلام برسد، سی نفرند؛ باید تمام آنها از لحاظ موثق و غیر موثق بودن شناخته شوند. علم رجال خود علم خاصی است. سپس به موضوع دلالت حدیث باید رسیدگی شود. از حیث نصّ و ظاهر، عموم و خصوص، اطلاق و تقیید.

در مرحله‌ی سوّم، مسأله‌ی تعارض اخبار پیش می‌آید و باید راه علاج آن دانسته شود. این، کار یک فرد عادی نیست که بگوید من از فلان آیه‌ی قرآن این چنین می‌فهمم و در کتاب "اصول کافی" و "من لایحضره الفقیه" مثلاً فلان حدیث را این چنین دیده‌ام. این خطا و گناه بسیار بزرگی است. این چنین آدمی، وظیفه‌اش تنها تقلید است؛ آن هم تقلید از فقیه جامع الشّرایط، نه هر کسی که در نظر مردم عوام، مجتهد شناخته می‌شود. افرادی که حبّ دنیا بر وجودشان غالب است و می‌خواهند مثلاً خمس ندهند دنبال فتوایی می‌گردند که بگویند، فلان چیز خمس ندارد! اینها بسیار خوشحال می‌شوند و دعا به طول عمر آن صاحب فتوا هم می‌کنند. در صورتی که اصلاً او را نمی‌شناسند! آنها هدفشان این است که تحت یک عنوان ظاهر شرعی تکلیف خمس از دوششان برداشته شود و نه علاقه‌ای به فتوا و نه به صاحب فتوا دارند.

آری! دینداری به معنای واقعی، کار دشواری است و پا روی اهوای نفسانی نهادن می‌خواهد که فرموده‌اند:

(حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ)؛^{۴۴۱}

بهشت در میان ناملازمات و دل‌نخواستن‌ها پیچیده شده و جهنّم میان شهوات و دل‌خواستن‌ها قرار گرفته است.

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْثِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَعْوَانِهِ وَ اَنْصَارِهِ وَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظُهورِهِ وَ اجْعَلْ خَاتَمَةَ اَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۷۴ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ

۷۵ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ^{۴۴۲}

و آنها به جای خدا معبودهایی [برای خویش] برگزیدند که شاید از سوی آنها یاری شوند [در حالی که] آنها قادر بر یاری آنان نمی باشند و این [عابدان در روز قیامت] لشکر آنان بوده و با هم در میان جهنم احضار می شوند.

عبادت در اینجا به مفهوم اطاعت است

این دو آیه، در مقام توبیخ مردم کافر بی خبر از مبدأ و منتهای هستی، مقهور اهواء نفسانی و سرگرم زندگی مادی است و می فرماید: اینها به جای خدا، موجودات دیگر را به عنوان "اله"

اتخاذ کرده‌اند. ﴿آلِهَةٌ﴾ جمع "اله" به معنای معبود است. البتّه معبود در اینجا به معنای مطاع است؛ زیرا عبادت، در همه جا به معنای پرستش نیست! یک معنای عبادت، اطاعت است؛ چنان که در آیات پیش خواندیم:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...﴾؛^{۴۴۳}

[ای فرزندان آدم] مگر من باشما [در عالم عقل و فطرت] عهد نکرده‌ام که عبادت شیطان نکنید... معلوم است کسی برای شیطان سجده نمی کند بلکه از او اطاعت می کند. پس مقصود این است که من از شما پیمان گرفته‌ام که اطاعت شیطان نکنید. در آیه‌ای راجع به "أخبار" و "رُهبان" نیز آمده است:

﴿اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾؛^{۴۴۴}

[قوم یهود] دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا ربّ خویش اتخاذ کرده‌اند... اینجا هم مقصود "اطاعت" است نه پرستش. حضرت امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

(أَمَا وَ اللَّهِ مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلُّوا)؛

به خدا قسم، آنها برای دانشمندان و راهبان‌شان نه روزه می گرفتند و نه نماز می خواندند.

(وَلَكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالَ فَاَتَّبَعُوهُمْ)؛^{۴۴۵}

بلکه دانشمندان و راهبان برای آنها حرامی را حلال و حلالی را حرام می کردند و [آنها هم می پذیرفتند و] پیروی می نمودند.

آنها دین خدا را دگرگون می ساختند و مردم هم از آنها پیروی می کردند! نه این که مردم برای عالمان و راهبان‌شان رکوع و سجود می نمودند. از این جهت، قرآن کریم آنها را توبیخ و تخطئه می کند که چرا در این مورد از عالمان و راهبان پیروی کرده‌اند؟! همچنین در مورد هوای نفس می فرماید:

۴۴۳- همان، آیه ی ۶۰.

۴۴۴- سوره ی توبه، آیه ی ۳۱.

۴۴۵- کافی، جلد ۱، صفحه ی ۵۳۲.

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾؛^{۴۴۶}

آیا دیده‌ای کسی را که هوای نفس خود را اله خود قرار داده است...؟
اینجا هم معلوم است که کسی هوای نفس خود را نمی‌پرستد، بلکه اطاعت می‌کند؛ در
همه‌ی این آیات، مقصود از عبادت، اطاعت است و مقصود از اله و معبود، مُطاع است. حال
آیه‌ی مورد بحث بالحن توبیخ آمیز می‌فرماید:

﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ﴾؛

موجودات دیگر را به جای خدا، اله و معبود و مطاع خود گرفتند، به این امید که آنها [پناهمان
خواهند داد] کمکشان خواهند کرد؛ در حالی که بدبخت‌ها غافل از این بودند که:

﴿لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ﴾؛

آن معبودهای خیالی، توانایی هیچ‌گونه کمک و یاری از آنها را ندارند...
در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ لَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصَرُونَ﴾؛^{۴۴۷}

آن بت‌ها نه تنها نمی‌توانند از عبادان خود حمایت کنند، بلکه حتی از یاری خودشان نیز عاجز و ناتوانند!

اقسام پیشوایان

روز قیامت که می‌شود، همین "پس‌روها" دنبال همان "پیش‌روها" ردیف شده، همه با
هم در دادگاه عدل الهی احضار خواهند شد و همان‌طور که در دنیا جزء لشکریان آنها بودند و
دنبال آنها حرکت می‌کردند، این رابطه در روز قیامت هم محفوظ است:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ...﴾؛^{۴۴۸}

روز قیامت، روزی است که ماهر جمعیتی را با امام و پیشوایشان می‌خوانیم [و وارد محشر می‌کنیم]...
منتها امامان و پیشوایان گوناگونند؛ دسته‌ای از آنها کسانی هستند که:

﴿وَ جَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾؛^{۴۴۹}

۴۴۶-سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

۴۴۷-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۹۲.

۴۴۸-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۱.

ما آنها را امامانی قرار داده ایم که به امر و فرمان ما هدایت می کنند...

گروه دیگری هستند که:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ...﴾؛^{۴۵۰}

ما آنها را پیشوایانی قرار داده ایم که دعوت به آتش می کنند...

و لذا درباره ی فرعون می فرماید:

﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ...﴾؛^{۴۵۱}

در روز قیامت، جلو می افتد و قوم خود را به دنبال خود کشیده آنها را وارد جهنم می کند...

خلاصه می فرماید: اینها اشتباه می کنند که:

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ﴾؛

به جای خدا، معبودانی برای خویش اتخاذ کرده اند به امید این که آنها را یاری کنند، در صورتی

که آنها توانایی یاری اینها را ندارند و روز قیامت در حالی که عابدان لشکر و دنباله رو معبودان خود

شده اند، در موقف حساب و جزا احضار می شوند.

مسأله ی شرک و توحید، از مسائل اساسی انبیاء ﷺ

حاصل این که: مسأله ی شرک و توحید از مسائل اساسی بعثت انبیاء ﷺ است. همه ی

پیامبران از جانب خدا مبعوث شده اند که شرک را از دل ها بزدایند و مردم را موحد تربیت کنند.

شرک مایه ی ذلت و بدبختی در دنیا و آخرت است و توحید مایه ی عزت و سعادت در هر دو

جهان. ام الفضائل توحید و ام الرذائل شرک است. از این جهت انبیاء ﷺ سعی می کنند شرک از

دل ها ریشه کن گردد و توحید در اعماق جان ها رسوخ پیدا کند و آن به این سادگی حاصل

نمی شود که انسان بایک سلسله اعمال عبادی که انجام می دهد، اطمینان پیدا کند که واقعاً موحد

شده و آلودگی شرک از صفحه ی جانش زدوده شده است؛ چون از نظر قرآن کریم ماموّن من

۴۴۹- سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.

۴۵۰- سوره ی قصص، آیه ی ۴۱.

۴۵۱- سوره ی هود، آیه ی ۹۸.

مشرك هم داريم؛ يعنى در عين حال كه مؤمن است، مشرك نيز هست. چنان كه مى فرمايد:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾؛^{۴۵۲}

اکثر کسانی که ایمان به الله دارند، مشرکند.

البته ایمان و کفر با هم قابل جمع نمی باشند؛ زیرا اجتماع ضدین می شود و آن محال است. اما ممکن است ایمان با شرک در فردی یا گروهی جمع بشود. آن چنان که قرآن فرموده است:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾؛

مخلص مشرک!

اگر تحلیل کنیم اکثر آنان که ایمان به الله دارند، مشرک از آب در می آیند که غیر الله را هم در شؤون زندگی خود مؤثر می دانند و به آن دلبستگی دارند. یگانه شناسی کار آسانی نیست که انسان جز یک معبود در عالم نشناسد و واقعاً موحد باشد، جز او کسی را مطاع خود نداند و جز او چیزی یا کسی را مؤثر مستقل در عالم معتقد نباشد. حتی مخلص مشرک هم داریم که باز قرآن می فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾؛^{۴۵۳}

مردمی هستند که در هنگام خوشی، با خدا رابطه ای ندارند؛ اما همین که در تنگنای مشکلات و میان کشتی وسط دریا و در حال غرق شدن قرار گرفتند [با خدا رابطه برقرار می کنند و] خدا را با اخلاص می خوانند که ای خدا! اگر ما را نجات بدهی در عمل به دستورات دین چنین و چنان می کنیم... ولی همین که خدا آنها را از مشکلات نجات داد، همه چیز را فراموش کرده؛ مشرک می شوند.

مراتب توحید

توحید هم مراتب دارد و انسان باید تلاش کند در جانزند و پیش برود.

الف: توحید در حد لفظ

۴۵۲-سوره یوسف، آیه ی ۱۰۶.

۴۵۳-سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۵.

مرتبه‌ی ناقص توحید، همان است که منافقین هم دارند، آنها هم لا اله الا الله می‌گویند ولی قلباً ایمان ندارند. این توحید نافع به حالشان نیست. تنها اثری که در دنیا برایشان هست این است که از نظر فقهی نجس و مهذور الدّم نمی‌باشند. اموال و خونشان محفوظ است. ولی همین که از دنیا رفتند، این توحید در عالم آخرت نجات بخششان نخواهد بود! این مرتبه‌ی از توحید، توحید منافقان است.

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ...﴾؛^{۴۵۴}

به راستی که جایگاه منافقان در پایین‌ترین درکات جهنّم است...

ب: توحید در حدّ اعتقاد

مرتبه‌ی دوّم توحید را همه داریم؛ توحیدی است که به زبان جاری می‌کنیم و در قلب هم اعتقاد به آن داریم؛ ولی این اعتقاد به حدّ رسوخ نرسیده که راسخ در جان ما شده باشد و قلب ما را رنگ توحیدی زده باشد. اگر رنگ الهی به قلب انسان بخورد، تبدیل به حقیقت دیگری خواهد شد. مثل این که سنگی تحت تأثیر عوامل مختلف قرار گرفته، تبدیل به یاقوت شود یا کود متعفن تبدیل به گل گردد. این چنین حرکتی لازم است که جوهر جان انسان در جهت توحید حرکت کند و اکتفا به تلفّظ و اعتقاد تنها ننماید که توحید لفظی و اعتقادی تنها، نمی‌تواند ما را به درجات عالیّه از مقامات اخروی برساند. این توحید خیلی اثر کند، ما را از عذاب جهنّم برهاند. آن هم اگر بتوانیم آن را سالم ببریم. معصیت‌ها و آلودگی‌ها آن را خدشه‌دار نکرده باشد که قرآن می‌فرماید:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَاؤُا السُّوَاىِٕ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾؛^{۴۵۵}

سرانجام کسانی که مرتکب کار زشت می‌شوند این می‌شود که آیات خدا را تکذیب می‌کنند و آنها را به مسخره می‌گیرند.

چه بسا مردم مسلمان مؤمن معتقد هم، بر اثر بد عملی‌ها و کارهای زشتی که انجام

۴۵۴-سوره ی نساء، آیه‌ی ۱۴۵.

۴۵۵-سوره ی روم، آیه‌ی ۱۰.

می دهند؛ کم کم آن توحید اعتقادی را هم از دست می دهند و آیات خدا را تکذیب و بلکه آنها را به استهزاء می گیرند و لحظه‌ی جان دادن کافر می میرند.

ج: توحید در حدّ باور

پس توحید لفظی و اعتقادی به شرط سالم ماندنش تا روز قیامت ما را از جهنّم می رهاوند ولی نمی تواند ما را از درجات عالیّه‌ی بهشتی بالا ببرد و به مرحله‌ی "لقاء خدا" برساند. این اثر از آن مرتبه‌ی سوّم از توحید است که در جان ما رسوخ پیدا کند و رنگ الهی به جوهر قلب ما بزند و آن چنان بشویم که قرآن کریم می فرماید: نه به خاطر آنچه که - از شئون دنیوی - از دست داده‌اید؛ افسرده و غمگین بشوید و نه به خاطر آنچه که به دست آورده‌اید خوشحال و شادمان گردید. اگر این چنین شدیم، موخّد واقعی شده‌ایم که غیر خدا از شئون دنیوی را مؤثر در سعادت خود نمی دانیم و از اقبال و ادبار آن خوشحال و غمگین نمی گردیم. این مرتبه‌ی سوّم از مراتب توحید است که از مرحله‌ی لفظ و اعتقاد گذشته به مرحله‌ی باور رسیده است. این مطلب مهمّی است که بدانیم "باور داشتن" غیر از "اعتقاد داشتن" است. باور داشتن آدمی را در گرو می کند و در وجود انسان انقلاب برپا می سازد و رنگ الهی به قلب آدم می زند.

تفاوت باور با اعتقاد

بعضی از علمای اخلاق از باب مثال می گویند: ما - افراد عادی - حاضر نیستیم شب، در یک اتاق، با یک مرده به سر بیریم و حال آن که او مرده است و هیچ حسّ و حرکتی ندارد، مثل یک تخته سنگ یا قطعه‌ی چوب است. در عین حال از ترس و وحشت و اضطراب خوابمان نمی برد. اگر هم چرتی بزیم با خواب‌های وحشتناک از خواب می پریم. اما آن مرده شوی که روزانه با ده‌ها مرده سرو کار دارد؛ مرتب مرده می شوید و مرده دفن می کند، چون او تکرار در عمل دارد، می داند که مرده هیچ کاری از او ساخته نیست. این مطلب باورش شده و لذا شب، تنها در قبرستان با صدها مرده می خوابد و خواب‌های خوش هم می بیند! حال باید دید فرق او با ما، در چیست؟

ما علم داریم که مرده هیچ کاره است، او هم علم دارد که مرده، هیچ کاره است؛ اما علم

ما با علم او خیلی فرق دارد! علم ما در حدّ تصوّر و در سطح قلب است، در جانمان رسوخ پیدا نکرده و باورمان نشده است چون عمل نکرده ایم و مرده نشسته و دفن نکرده ایم؛ اما او عمل کرده و تکرار در عمل داشته، نتیجتاً باورش شده که از مرده هیچ کاری ساخته نیست. در واقع علم او به حدّ باور رسیده ولی علم ما در همان حدّ سطحی قلب، باقی مانده است. عمل است که علم را به مرحله ی باور می رساند. اگر آنچه را که می دانیم به مرحله ی عمل آوردیم و تکرار کردیم و با توجّه هم انجام دادیم، همان عمل مکرّر با توجّه، کم کم علم ما را به مرحله ی باور می رساند. در این مرحله است که ”خدا باور“ می شویم، مرگ باور و قیامت باور می شویم.

ضرورت تلاش برای رسیدن به مقام باور

الان ما در مرحله ی خدادان هستیم، مرگ دان و قیامت دان هستیم، تنها می دانیم که مرگ و خدا و قیامت هست. این، دانستن است. دانستن، غیر باور داشتن است. ما در مرتبه ی دوّم توحید هستیم و نسبت به مرتبه ی سوّم آن بسیار عقب ماندگی داریم و تا به آن مرتبه نرسیم، نمی توانیم سعادت اخروی خود را تأمین کنیم. الان می کوشیم که به آن مرتبه برسیم. ولی به آن مرتبه رسیدن مشروط به زیر پا نهادن اهواء نفسانی و بیرون راندن غیر خدا از حومه ی قلب است که خدا با بیان توبیخ آمیز می فرماید:

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ﴾

به جای خدا، معبودهایی برای خویش اتخاذ کرده اند تا کمک کارشان باشند!

چرا موخّد واقعی نیستیم؟

ما اگر موخّد واقعی نیستیم برای این است که هوای نفس در وجودمان حاکم است. سر دوراهی که برسیم - راه خدا و راه هوئی - غالباً راه هوئی را بر راه خدا ترجیح می دهیم. ما در جهاد با نفس، سستی ها و سهل انگاری های فراوان داریم.

مرحوم فیض (رض) نقل می کنند: کسی گفت، ما شنیده ایم جماعتی بوده اند که شیر درنده را تسخیر می کرده اند و سوار بر شیر می شدند؛ آیا این ممکن است؟ ایشان می فرمایند: بله، ممکن است واقعیت داشته باشد. خدا در قرآن کریم فرموده:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِى السَّمَاوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ جَمِيعًا...﴾؛^{۴۵۶}

ما هر چه را که در آسمان‌ها و زمین است؛ همه را مسخر شما قرار داده‌ایم...

و استعدادی هم به انسان داده است که می‌تواند همه چیز را به تسخیر خود درآورد. آری! می‌شود انسان به جایی برسد که شیر را مسخر خود سازد. مگر از امامان ما علیهم‌السلام نبود که عکس شیر در پرده رازنده کرد و به جان دشمن خدا انداخت. انسان این استعداد را دارد که شیر را هم مسخر خود سازد.

او گفت: آیا می‌شود من علامتی داشته باشم که نشان دهد به آن مقام رسیده‌ام که شیر را مسخر خود کنم؟

مرحوم فیض فرمود: بله، اگر شما توانستی این سگی را که در درون خودت هست مسخر کنی و سوار بر آن بشوی، می‌توانی آن شیر بیرونی را هم مسخر کنی و سوار بر آن بشوی. وقتی انسان غضب می‌کند، تبدیل به یک حیوان درنده‌ای می‌شود و به هنگام طغیان شهوت تبدیل به بهیمه‌ای می‌گردد!

مرحوم فیض به آن مرد فرمود: تو که سالیانی دراز است با سگ درونی خود دست به گریبان هستی و هنوز نتوانسته‌ای آن را رام کنی و مسخر خود سازی، چگونه توقع داری که شیر درنده را در بیرون وجودت مسخر کنی؟! اگر سگ درونی مسخر تو شود، ممکن است شیر بیرونی هم مسخر تو گردد.

صبر و تحمّل با غلبه بر هوای نفس

مردی شنیده بود که بزرگی، اسم اعظم می‌داند (گفته‌اند: هر کس دارای علم اسم اعظم باشد، اسرار را می‌داند و قادر بر کارهایی می‌باشد) هوس کرد او هم اسم اعظم بلد باشد، نزد آن بزرگ رفت و تقاضا کرد اسم اعظم به او یاد بدهد. او استنکاف* کرد و مرد اصرار. عاقبت به او وعده کرد و گفت: من به شرطی این کار را انجام می‌دهم که فردا اوّل صبح از دروازه‌ی شهر بیرون بروی، هر چه دیدی، برگردی برای من نقل کنی. او فردا صبح طبق وعده عمل کرد و از

۴۵۶-سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۱۳.

* استنکاف: سرپیچی.

دروازه که خارج شد، دید پیرمردی شکسته حال، یک پشته هیزم از بیابان جمع کرده بر دوش خود انداخته و می خواهد وارد شهر بشود. نگهبان دروازه راه را بر او بست و مانع شد و خواست آن پشته ی هیزم را با زور و جبر از او بگیرد. پیرمرد مقاومت کرد، عاقبت نگهبان با چوب بر سر او زد و آن هیزم را از او گرفت.

این مرد پیش خود گفت: عجب مرد ظالمی است! من اگر اسم اعظم داشتم، همین الان او را نابود می کردم که به این پیرمرد ستم نکند. پیش "مرد بزرگ" برگشت و جریان را نقل کرد. او گفت: علت این که از یاد دادن اسم اعظم به تو استنکاف می کردم این بود که تو را لایق این کار نمی دیدم؛ همان پیرمرد هیزم شکن که دیدی، استاد من در یاد دادن اسم اعظم است! او چنان بر هوای نفس خود مسلط است که از آن قدرتی که دارد استفاده نکرده است؛ تو که به همین راحتی تصمیم گرفتی آن نگهبان را بکشی، چطور ممکن است بتوانی این امانت را تحمّل کنی؟

این است مرتبه ی سوّم توحید که هوای نفس بر انسان غالب نباشد.

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾

آیا دیده ای کسی را که هوای نفس خود را معبود خویش گرفته است...؟

زندگی ما آلوده به هوای نفس

ما باورمان بشود که در قسمت عمده ی از شوون زندگی مان، هوای نفس حاکم است! در کسب و کارمان هوای نفس حاکم است! در جشن های عروسی مان هوای نفس حاکم است! اگر دقت کنیم، در بسیاری از کارها خواهیم دید که ما دنبال هوای نفس خود می رویم.

﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ﴾

باید از شرّ نفس اماره و هوای نفس به خدا پناه ببریم و واقعاً از خدا بخواهیم که تانمرده ایم؛ در پرتو

انفاس قدسی ولیّ زمان ﷺ این قدرت مجاهده با نفس را به ما عنایت فرماید.

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...﴾^{۴۵۷}

آنان که در راه ما مجاهده می کنند، به طور مسلّم ما آنها را به راه های خودمان هدایت می کنیم...
در این حدیث دقت فرمایید که مرحوم کلینی (رض) در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) به عنوان حدیث قدسی نقل کرده که خدا فرموده است:

(يَا ابْنَ آدَمَ تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ غِنًى وَ لَا أَكِلُكَ إِلَى طَلَبِكَ وَ عَلَى أَنْ أُشَدَّ
فَاقْتِكَ وَ أَمَلًا قَلْبِكَ خَوْفًا مِنِّي وَ إِنْ لَا تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ شُغْلًا بِالدُّنْيَا ثُمَّ لَا أُشَدَّ
فَاقْتِكَ وَ أَكِلُكَ إِلَى طَلَبِكَ)؛^{۴۵۸}

ای فرزند آدم! تو خود را برای من فارغ بساز [واقعاً بنده‌ی من باش و] در آن دم که با من هستی به دیگران نپرداز. من به تو قول می دهم که متکفل امورت باشم و دل و جان را از غنا و بی نیازی پر کنم [و تو را قلباً مستغنی بسازم] و اگر خود را برای بندگی من آماده نسازی قلب تو را از محبت و اشتغال به دنیا سرشار می سازم و از فقر تو پیشگیری نمی کنم و تو را به آنچه دنبال آنی واگذار می کنم.

غنای روحی و بی نیازی قلبی، یک موهبت بزرگ الهی است که هیچ ارتباطی به ثروتمند بودن ندارد. هستند افرادی که دستشان از ثروت و مال دنیا خالی است اما قلبشان از غنا و بزرگواری و مناعت طبع موج می زند. به قدری عزیزالنفس و منیع الطبع هستند و بزرگواری روحی دارند که اگر از گرسنگی بمیرند؛ دم از احتیاج به خلق نمی زنند و شکایت خالق را پیش مخلوق نمی برند. خدا می فرماید: ای بنده‌ی من! تو از روی صدق و راستی بنده‌ی من باش و باور کن که من خدای تو هستم، باور کن که من خالق و روزی بخش تو هستم. اگر تو از روی صدق و راستی به این حدّ از باور رسیدی، من خودم متکفل امورت می شوم. تو را واگذار به کارت نمی کنم بلکه خودم زندگی تو را می چرخانم.

احتیاج به صمد، یک نیاز طبیعی و فطری است

آن کسی که از روی جدّ و اعتقاد و راستی، روزی چند مرتبه می گوید:

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ ۖ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ ۖ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾؛

خدا را صمد* می داند و همتایی برای او قائل نمی باشد، پس با چه معیار و ملاکی پیش

۴۵۸- کافی، جلد ۲، صفحه ۵۸۳.

* صمد: توپر.

این موجودات تو خالی خودش را کوچک می کند؟ از حضرت امام سجّاد علیه السلام منقول است:

(الصَّمَدُ الَّذِي لَا جُوفَ لَهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يَنَامُ...)؛^{۴۵۹}

صمد، آن موجودی است که جوف و شکم ندارد. صمد کسی است که نمی خورد و نمی آشامد و کسی است که نمی خوابد...

اصلاً ملاک و منشأ احتیاج، تو خالی بودن است؛ هر موجود تو خالی محتاج و نیازمند به این است که خودش را پر کند و لذا قهراً احتیاج طبیعی به یک موجود توپُر دارد که در پر تو او پر شود. در عالم خلق، هیچ موجود توپری نداریم، تمام موجودات تو خالی هستند! بر هر چه بنگری به همین درد مبتلاست.

سیه رویی ز ممکن، جدا هرگز نشد در هر دو عالم

همه‌ی مخلوقات تو خالی هستند. ذره‌ی اتم را هم - که خیال می کردند توپر است و ماده‌ی اولیه‌ی عالم است - شکستند و تو خالی اش یافتند. سراسر عالم طبیعت اَجُوف* است. از زمین و آسمان و کهکشان و... همه دست گدایی به سوی صمد یعنی یک موجود توپر دراز کرده اند. آن موجودی که صمد است، نه والد است و نه مولود، نه او از چیزی جدا گشته و نه چیزی از او جدا می گردد؛ اوست که همه‌ی خالی ها را پر می کند. احتیاج به صمد یک احتیاج طبیعی و فطری عالم خلق است. ما که سراسر نیاز و فقر و احتیاجیم، بازبان فطرت و طبیعت دادِ یاصمد می زنیم. حتی اگر به زبان، کافر و منکر صمد هم باشیم، اما همین شکم گرسنه‌ی ما، همین کام تشنه‌ی ما، همین بدن ضعیف ما که از سرما و گرما بیچاره می شود و تمام ذرات وجودی ما به زبان حالِ خلقتش داد می زند: یا صمد! من گرسنه‌ام، سیرم کن. من تشنه‌ام، سیرابم کن. من برهنه‌ام، پوشاکم ده و...

در تشخیص صمد به اشتباه نیفتیم

ما که انسان هستیم و به قول معروف گل سرسبد مخلوقاتیم، این چنین نیازمند به صمد می باشیم؛ پس دیگران نیز که پایین تر از ما هستند احتیاج مسلّم به صمد دارند. منتها چیزی که

۴۵۹- بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۲۲۰.

* اجوف: تو خالی.

هست، در تشخیص صمد در اشتباهیم؛ فکر می‌کنیم هر که پول و زور دارد، او صمد و توپر واقعی است؛ فکر می‌کنیم این آفتاب با زرق و برقش صمد است؛ در صورتی که همه تو خالی هستند. یک پوستی از هستی و وجود روی ماهیت امکانی اینها کشیده شده که توپر نشانشان می‌دهد. پرده‌ای از غنا و دارایی بر چهره‌ی فقر و نیاز این موجودات افتاده که غنی نشان داده می‌شوند. آن پرده انداز، اگر پرده را بردارد و این پوست را کنار بزند خواهیم دید همه، هیچند و همه پوچ.

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ * وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ * وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾؛^{۴۶۰}

در آن هنگام که خورشید در هم پیچیده شود و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند و در آن هنگام که کوه‌ها به حرکت در آیند و در آن هنگام که نفیس‌ترین اموال به حال خود را شوند و در آن هنگام که وحوش جمع شوند و در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند.

روزی خواهد رسید که تمام این پرده‌های فریبنده کنار می‌روند و قیافه‌های فقر و بیچارگی همه‌ی موجودات برملا می‌شود. آن روز، آن بدبخت‌هایی که در دنیا فریب این موجودات تو خالی را خورده‌اند و یک عمر به جای صمد، صنم‌ها را و به جای خدا، بت‌ها را پرستیده‌اند و در مقابل زورداران و پولداران گرنش کرده‌اند، به بدبختی خود واقف می‌شوند و پی به پوچی آنها می‌برند. به فرموده‌ی قرآن: از شدت حسرت و بدبختی، هر دو دست خود را به دندان می‌گزند.

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾؛^{۴۶۱}

آن روز، آدم ظالم هر دو دست خود را از روی حسرت و بدبختی می‌گزد... و می‌گوید: ای

عجب! چه اشتباهی کردم، چرا دنبال دیگران افتادم؟!

﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ﴾؛

به جای خدا این مخلوقات پوسیده را معبود خود گرفتیم که به کمک کاری من برخیزند.

۴۶۰-سوره‌ی تکویر، آیات ۱ تا ۶.

* صنم: بت.

۴۶۱-سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۷.

﴿يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾؛ ۴۶۲

آن روز که باصورت در میان آتش پایین و بالا می روند می گویند: ای کاش مطیع خدا و رسول بودیم.

مجرمان در فردای قیامت یکدیگر را لعنت می کنند

بعد فریاد می زنند:

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَا﴾؛ ۴۶۳

می گویند: ای خدا! ما تقصیر نداشتیم، آنهایی که پیش افتاده بودند ما را گول زدند و به دنبال خود

کشیده و گمراهمان کردند.

﴿رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ...﴾؛ ۴۶۴

حال ای خدا! آنها را دو برابر عذاب بده... یک عذاب ضلال و دیگر عذاب اِضلال.

در آیه ی دیگر می فرماید:

﴿...كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا...﴾؛

فردا فوج فوج وارد جهنم می شوند و هر گروهی گروه دیگر را لعنت می کند.

﴿...حَتَّىٰ إِذَا دَارَ كُوفِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَاهُم لَأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ

عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ...﴾؛

...وقتی همگی در میان جهنم مستقر شدند، [آنهایی که دنباله رو بودند] می گویند: خدا یا! این

"پیش روها" ما را گمراه کردند، حال ای خدا آنها را دو مقابل عذاب کن...

خدا هم جواب می دهد:

﴿...لِكُلِّ ضِعْفٌ...﴾؛ ۴۶۵

...شما هر دو گروه استحقاق عذاب مضاعف را دارید...

زیرا اگر آنها شما را با وعده ها فریب دادند، شما هم آنها را با تملق ها و چاپلوسی ها

۴۶۲-سوره ی احزاب، آیه ی ۶۶.

۴۶۳-همان، آیه ی ۶۷.

۴۶۴-همان، آیه ی ۶۸.

۴۶۵-سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.

مغرور کردید! شما اگر گردن خم نمی کردید، آنها نمی توانستند بر گردن شما بنشینند.

"پیش روها" بر می گردند به "پس روها" می گویند:

﴿...فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾؛^{۴۶۶}

...بنابر این شما بر ما هیچگونه برتری ندارید، [ما اگر گمراه بودیم شما هم گمراه بودید] اینک

بچشید عذاب را به خاطر کارهایی که مرتکب می شدید.

خلاصه! آن روز "پس روها" و "پیش روها" همه به بیچارگی یکدیگر پی می برند و همدیگر را لعنت می کنند.

ضرورت حفظ عزّت خود در هر حال

لذا قرآن کریم، صمد واقعی را به ما معرفی می کند:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾؛

ای رسول گرامی ما! به مردم بگو: صمد در عالم هستی الله است و بس. به این در و آن در نزید. خودتان را پیش این موجودات تو خالی، سبک و بی مقدار نکنید. این موجودات بی عرضه و ناتوانی که از شکمی بیرون آمده اند و خود شکم دارند و از شکم خود، چیزها بیرون می دهند، هم می زایند و هم زاییده می شوند، نه زاییدنشان در اختیار خودشان است و نه زاییده شدنشان، اینها لایق این نیستند که در عالم، صمد باشند. لایق این نیستند که قیوم و نگهبان جهان باشند. اینها سبدهایی بیش نیستند که سیب و گلایی و انگور را در خود می ریزند و تبدیل به چیزهای دیگر می کنند. تنهایی نیاز و یگانه و صمد الله است! اوست که همه ی خالی ها را پر می کند. اوست که همه ی نیازمندا را بی نیاز می سازد. "آل" در کلمه ی «الصّمد» در موقع گفتن نه تلفظ می شود و نه شنیده می شود. تنها در کتابت و نوشتن دیده می شود و این اشاره به مرحله ی رُبُوبیّت و غیب الغیوبی خدا دارد که در حواس و ادراک بشر نمی گنجد ولی در کتاب خلقت و کتاب تکوین به هر جا نگاه کنی، آثار رُبُوبیّت و نشانه های الوهیّت او را می بینی.

انسان به خودش که بنگرد روح خود را نمی بیند؛ لیکن آثار روح را بالعیان می بیند.

گفتن، شنیدن، خوردن، خوابیدن و... همگی آثار روح است. روح انسان ناپیدا اما آثارش پیداست! ذات اقدس حق در محیط حواس و ادراکات انسان ناپیداست ولی آثارش در همه جای عالم پیداست. جان فدای آنچه ناپیداست باد.

خفته را خفته کی کند بیدار؟!

قرآن کریم در این آیه ی شریفه به ما تنبّه می دهد و می خواهد ما را به وسیله ی این آیه بیدار کند و توجّه دهد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أَثُلُكُمُ...﴾^{۴۶۷}

به یقین کسانی که شما به جای خدا آنها را می خوانید، بندگانمانند شما هستند...

آیا این درست است که کوری عصاکش کور دگر شود؟! خفته را خفته کی کند بیدار؟! کل اگر طیب بودی، سر خود دوانمودی!

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنْكُبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لُبَيْتُ الْعُنْكُبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^{۴۶۸}

مثل کسانی که به جای خدا سرپرستانی برای خویش اتخاذ کرده اند؛ همچون مثل عنکبوت است که برای خود خانه می سازد و سست ترین خانه ها، خانه ی عنکبوت است؛ اگر می دانستند.

اینک خدا می فرماید:

﴿يَا ابْنَ آدَمَ تَقَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ غِنَى وَلَا أَكِلَكَ إِلَى طَلَبِكَ﴾

ای فرزند آدم! به سمت من بیا و خودت را برای من فارغ ساز؛ اطمینان داشته باش که من تمام درهای فقر را به روی تو می بندم و قلباً بی نیازت می سازم.

حتّی به کار خودت هم واگذارت نمی کنم و خودم ادارات می کنم. چه بسا دیده می شود آدمی که کار پردرآمدی ندارد اما زندگی اش به راحتی می چرخد و آسایش دارد. این همان کسی است که به کار خودش وا گذاشته نشده و خدا خودش او را اداره می کند. آن چنان که خودش هم نمی فهمد از کجا و چگونه اداره می شود. از آن طرف کسی هم دیده می شود

۴۶۷-سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹۴.

۴۶۸-سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۱.

که پست‌های حسّاس و کارهای پردرآمد دارد و شب و روز می‌دود ولی زندگی خوش ندارد. این همان کسی است که خدا او را به خودش وا گذاشته است. لذا آخر حدیث می‌فرماید:

(وَإِنْ لَا تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي)؛

اگر خودت را برای من فارغ نسازی و اصلاً مرا در زندگی به حساب نیاوری، همه‌اش بگویی خودم، خودم؛ در این صورت بدان که من:

(أَمَلًا قَلْبِكَ شُغْلًا بِالذُّنُوبِ)؛^{۴۶۹}

دل و جانت را از اشتغال به دنیا پر می‌کنم و تمام درهای فقر را به رویت می‌گشایم که همیشه خود را محتاج بینی و هیچگاه از زندگی ات راضی نباشی و آسایش نبینی و به‌راستی که دنیای امروز مصداقی روشن برای این حدیث شریف است. دنیای امروز، دنیای کار و فعالیت است. مردم، همه در حال دوندگی هستند. روز و شب با حرص و ولع تمام می‌دوند اما نه آسایش جسمی دارند و نه آرامش روحی؛ نه اعصاب راحت دارند و نه زندگی خوش! همیشه محتاج و نالانند! دل‌ها پر شده از حبّ دنیا و پشت کرده به خدا. امروز هر کسی کار خود را رزاق می‌داند و خدا را کاره‌ای نمی‌داند!! اگر این فکر شیطانی حاکم بر مغزها نبود، این همه حرام‌خواری در بازار مسلمانان دیده نمی‌شد.

همه فقط در فکر کسب درآمدند!

آری! هر کسی چشم به کارش دوخته و می‌خواهد روزی خود را از کار خود بیرون بکشد و دیگر اعتنایی به حلال و حرام بودن کارش ندارد! راننده‌ی تاکسی می‌خواهد به پول برسد، دیگر برای او فرق نمی‌کند از دست یک زن بدکاره‌ای برسد یا از دست یک انسان نمازخوان مقدّس. از هر جا که آمد خوش آمد. آن کاسب بازار می‌خواهد متاعش به فروش برسد و پولی عائدش بشود؛ حال مشتریانش از هر قبیله که شدند باشند. او می‌گوید: من نوکر کارم هستم نه نوکر خدا!! به قول او که گفته بود: من نوکر سلطانم نه نوکر بادمجان.

نوکر من باش تا با عزّت زندگی کنی

نقل می کنند، برای سلطان محمود غزنوی، بورانی بادمجان آوردند؛ چون خیلی گرسنه بود از خوردن آن غذا خیلی لذت برد و به مدح و ثنای بادمجان پرداخت که بادمجان چه غذای خوبی است! ندیم چاپلوسی آنجا بود، او هم شروع به تعریف از بادمجان کرد، چند دقیقه بعد سلطان دل درد گرفت و با خشم تمام گفت: چه غذای بدی است بادمجان! آن ندیم چاپلوس هم گفت: بله قربان، چه غذای بدی است بادمجان! سلطان تعجب کرد و گفت: تو چند دقیقه پیش از آن تعریف می کردی، الان مذمتش می کنی؟ ندیم گفت: قربان! من نوکر سلطانم نه نوکر بادمجان.

حالا خدا می فرماید ای انسان! تو نوکر من باش و نوکر دیگران نباش تا زندگی ات رابه نحو احسن بچرخانم. در مناجات امام سید الساجدین علیه السلام می خوانیم:

(إِلَهِي كَسْرِي لَا يَجْبُرُهُ إِلَّا لَطْفُكَ وَ خَنَائِكَ)؛

خدا یا! من در زندگی ام شکستن هافراوان دارم و آنها را جز لطف و محبت تو چیزی جبران نمی کند.

(و فَقْرِي لَا يُغْنِيهِ إِلَّا عَطْفُكَ وَ إِحْسَانُكَ)؛

فقر و نیازم را جز عنایت و احسان تو چیزی نمی تواند تبدیل به غنا بنماید.

(و رَوْعَتِي لَا يُسَكِّنُهَا إِلَّا أَمَانُكَ)؛

ترس و وحشتم را جز امان تو چیزی نمی تواند برطرف سازد.

(و لَوْعَتِي لَا يُطْفِئُهَا إِلَّا لِقَائُكَ)؛^{۴۷۰}

آتش در وجودم شعله وراست و جز [آب] دیدار تو چیزی نمی تواند آن را خاموش گرداند.

چگونگی رسیدن انسان به لذات انسانی

یعنی: به هوش باشید! انسان در میان موجودات، امتیاز خاصی دارد! یک بوته ی گل کافی است که آفتاب بر او بتابد و باران ببارد و خاک مناسبی داشته باشد؛ تمام نیازش برطرف می شود. ولی انسان که مظهر ﴿...نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...﴾^{۴۷۱} است، دریای مواجی است که با این شرایط از جوش و خروش نمی افتد و آرام نمی شود. اولنگری فوق عالم ماده و طبیعت

۴۷۰- بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه ۱۴۹.

۴۷۱- سوره ی حجر، آیه ۲۹.

می خواهد. انسان با آب و نان و خانه و زن و فرزند اشباع نمی شود. او خدا را می خواهد، او تا روح خود را با روح عالم پیوند نزند زنده نمی شود و به لذات انسانی خود نمی رسد و لذا امام سیدالشاجدین علیه السلام به خدا عرض می کند:

(...وَلَوْ عَنِّي لَا يُطْفِئُهَا إِلَّا لِقَائُكَ)؛

خدا یا! آتشی در وجودم شعله ور است و تا به آب لقاء و دیدار تو نرسم، آن آتش خاموش نمی شود. از این بیان امام علیه السلام معلوم می شود: آن کسانی که از خدا بریده و در لجنزاری از غفلت و شهوت غوطه ورنند، هم اکنون در آتش از خدا بریدگی می سوزند. منتها فعلاً آن سوزش را احساس نمی کنند، چون از خارج وجودشان مُبَرِّدات^{*} از آب و نان و خوراک و پوشاک و زن و فرزند و دوست و رفیق به جانسان می رسد و تبریدشان^{*} می کند. ولی کم کم این مبرّدات رو به زوال می روند. هر چه قوای بدنی کم می شود، اینها هم رو به زوال می گذارند تا روز مرگ که رابطه ی با آنها به کلی قطع می شود و آدم بیچاره ی بی کس وارد خانه ی قبر می گردد. در آن لحظه است که آتش از خدا بریدگی از عمق جانسانش شعله می کشد. خداوند از این آتش به آتش کبری یعنی آتش بزرگ تعبیر کرده و فرموده است:

﴿وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى﴾؛^{۴۷۲}

معلوم است آتشی که خدا آن را آتش بزرگ ارائه فرموده است، عظمت و بزرگی آن از حیطه ی درک ما بیرون است.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مُحِبَّتَهُمْ وَ لَا تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اجْعَلْ خَاتَمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

* مبرّدات: چیزهای خنک کننده.

* تبرید: خنک کردن.

۴۷۲-سوره ی اعلیٰ، آیات ۱۱ و ۱۲.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۷۷ أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ

۷۸ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ

۷۹ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ^{۴۷۳}

آیا انسان ندیده [نیندیشیده] که ما او را از نطفه‌ای بی ارزش آفریده‌ایم و او اکنون [چنان در سخنگویی نیرومند گشته که با ما] به مخاصمه‌ی آشکاری برخاسته؟ و برای ما مثلی زده و آفرینش خود را فراموش کرده است و می‌گوید چه کسی این استخوان‌هایی را که پوسیده است زنده می‌کند؟ بگو همان کس آنها را زنده می‌کند که نخستین بار آنها را آفریده است و او به هر نوع آفرینشی داناست.

تأثیر اعتقاد به معاد در اکثریت مردم

در گذشته عرض شد، بحث‌های قرآن در سوره‌های مکیه، اکثراً بر محور اصول عقاید از توحید و نبوت و معاد دور می‌زند و به خصوص روی مسأله‌ی معاد در آنها تکیه‌ی بسیاری شده است. اگرچه مسأله‌ی توحید، اساسی‌ترین مسأله‌ی بعثت انبیاء علیهم‌السلام است ولی از نظر سازندگی و تربیت انسان و تهذیب روح و واداشتن انسان به برنامه‌های عملی دین، اعتقاد به معاد در مورد اکثریت مردم تأثیر بیشتری دارد البته اقلیتی نیز هستند که خدا را از روی حب و شکر عبادت می‌کنند و هیچگاه ترس از جهنم و امید به بهشت رفتن به گونه‌ی انگیزه در عبادات آنان دخالتی ندارد. تنها انگیزه‌ی آنها در عباداتشان همان حب خدا و شکر و عرض سپاس به آستان اقدس اوست؛ یعنی فرضاً اگر قیامت و بهشت و جهنمی هم در کار نبود، آنها اهل عبادت و بندگی بودند چنان که از امام الموحّدین امیرالمؤمنین علیه‌السلام منقول است:

(إِلَهِي مَا عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ
فَعَبَدْتُكَ)؛ ۴۷۴

خدایا! من تو را نه به خاطر ترس از جهنم و نه به طمع بهشت عبادت کرده‌ام؛ بلکه تو را اهل
عبادت یافته‌ام و عبادت کرده‌ام.
اینها اقلیت بسیار نادری هستند.

سبب خودباختگی ما در قبال جلوه‌های دنیایی

اما اکثریت مردم - که ما هم جزء اکثریت هستیم - اینگونه رشد عقلی و معرفت در
مرتب‌های اعلا را نداریم که تنها توحید و ایمان به معبود واحد ما را در مسیر بندگی به حرکت
در آورد. چون ما اکثراً مقهور شهوات نفسانی هستیم و تعلقات فراوان نسبت به امور مادی
داریم. از آن سو تدین و تقید به دستورات دین - از حلال و حرام - موجب محرومیت‌ها در
زندگی مادی می‌شود و انسان متدین آزاد نیست که هر کاری خواست انجام بدهد و هر چه
خواست بخورد یا بپوشد و به هر جا که خواست نگاه کند. دین در زندگی محدودیت می‌آورد
و قهراً محرومیت‌های مادی در زندگی انسان متدین به وجود می‌آید. از آن طرف وقتی کفار و
فساق را می‌بیند که به تمتعات* و کامروایی‌ها در زندگی رسیده‌اند، احساس کمبود و نقص در
زندگی خود می‌کند و از طرف دیگر معرفت خدا آن چنان در وجودش غالب نیست که این
فقدان‌ها را در مقابل معرفت او فقدان نداند و بگوید اینها محرومیت نیست و به تبعیت از
مولایش امام سیدالشهدا (علیه السلام) بگوید:

(إِلَهِي مَاذَا فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ وَمَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ)؛

خدایا! آن کس که تو را یافته چه گم کرده است و آن کس که تو را گم کرده چه یافته است؟
آری! از یک سو عظمت و شکوه دنیا در جان ما ننشسته و از دیگر سو عظمت و شکوه
معرفت خدا چنان که باید در جان ما ننشسته است و لذا فقدان دنیا را فقدان می‌دانیم اما فقدان
خدا را فقدان نمی‌دانیم و از این رو حاضر نمی‌شویم که تنها برای رسیدن به قرب خدا پا روی

۴۷۴- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۸۶.

* تمتعات: برخورداری‌ها، لذات دنیایی.

اهواء نفسانی بگذاریم و محرومیت‌های زندگی را بدون جبران و تنها برای به دست آوردن رضای خدا و ایمان به خدا تحمّل کنیم بلکه تا اعتقاد به این پیدا نکنیم که این محرومیت‌ها در عالم پس از مرگ به نحو احسن جبران خواهد شد تن به تحمّل محرومیت‌ها در دنیا و از دست دادن مال و جان در راه خدا نمی‌دهیم. ما تاجر هستیم؛ تا چیزی عایدمان نشود، به سادگی چیزی به کسی نمی‌دهیم. ما انفاق مال و جان نمی‌کنیم تا بدانیم که جای آن پر خواهد شد و لذا با اعتقاد به معاد جای از دست داده‌ها را پر شده می‌دانیم که خدا فرموده است:

﴿... مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ...﴾؛^{۴۷۵}

... آنچه که انفاق می‌کنید، او جای آن را پر می‌کند...

﴿... وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْراً...﴾؛^{۴۷۶}

... آنچه را که برای خودتان پیش می‌فرستید در نزد خدا بهتر از آن را با پاداشی بزرگ‌تر خواهید یافت...

تأثیر پاداش اخروی در تحریک انسان به انجام اعمال معنوی

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

(لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ)؛^{۴۷۷}

این دسته از باورداران قیامت، آن چنان نسبت به کیفر و پاداش از بهشت و جهنم معتقدند که اگر نبود آن عمری که خدا برای آنها مقرر فرموده که باید در دنیا بمانند، یک چشم به هم زدن هم مرغ جانشان نمی‌توانست در قفس تنشان آرام بگیرد. چرا؟ از بس که اشتیاق به ثواب و ترس از عقاب دارند، دلشان می‌خواهد زود از این قفس تن رها شوند و به آن نعمت‌های ابدی برسند. پس اعتقاد به قیامت و روز حساب و اعتقاد به پاداش و کیفر است که باعث می‌شود انسان مسلمان تمام شدائد را در دنیا تحمّل کند و تن به محرومیت‌های مادی بدهد و از انفاق مال و جان در راه خدا دریغ نرزد. چون معتقد است، جای آنها در عالم پس از مرگ پر خواهد شد و

۴۷۵- سوره یس، آیه ۳۹.

۴۷۶- سوره ی مزمل، آیه ۲۰.

۴۷۷- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۸۴.

چیزی از دست نخواهد رفت. لذا حضرت امام سید الساجدین علیه السلام در ضمن دعایی از دعا‌های صحیفه‌ی سجّادیه می‌فرماید:

(وَصَوِّرْ فِي قَلْبِي مِثَالَ مَا ادَّخَرْتَ لِي مِنْ ثَوَائِكَ)؛^{۴۷۸}

خدایا! نمونه‌ای از آن پاداش‌ها [که در عالم آخرت] برای من مقرر فرموده‌ای در صفحه‌ی قلبم منعکس کن تا جمال آنها در دلم جلوه‌گر شود و من به اشتیاق رسیدن به آنها، تن به تکالیف مقرر در دین بدهم. این نشان می‌دهد، اعتقاد به معاد و روز حساب و کیفر و پاداش در واداشتن انسان به عمل و تحمل شدائد در دنیا لازم است و تنها ایمان به خدا کافی نیست! این هم منطق قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿...إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾؛^{۴۷۹}

... کسانی که از راه خدا [منحرف شده] به ضلالت می‌افتند، عذاب شدید در انتظار آنهاست و این برای آن است که روز حساب را فراموش کرده‌اند.

چنین کسانی ایمان به خدا دارند، ولی چون معاد و روز حساب و جزا را به طاق نسیان نهاده‌اند از این رو گمراه شده و در عالم آخرت به عذاب شدید خدا مبتلا می‌شوند. پس تا ایمان به معاد و روز جزا در دل‌ها زنده نشود و رسوخ پیدا نکند، تنها ایمان به خدا کافی نیست که ما را حرکت دهد و از چنگال تعلّقات مادی برهاند و تحمل محرومیّت‌های دنیوی را بر ما آسان گرداند. از این جهت است که قرآن روی مسأله‌ی معاد تکیه‌ی بسیار دارد و از طرق گوناگون اقامه‌ی برهان برای اثبات آن می‌نماید.

اثبات مسأله‌ی معاد از راه تفکر

از جمله راه‌هایی که قرآن در آیات مورد بحث پیموده و اقامه‌ی برهان می‌کند، راه تفکر در خلقت خود انسان از نطفه است و این مسأله‌ی بسیار مهمی است که انسان بیندیشد در این که خلقت من از چه بوده و چطور شده که به این حال درآمده‌ام؟ ولی یالاسف که مجال تفکر در این امور برای ما باقی نمانده است. یک عمر سرگرم خانه و ماشین و پوشاک و غیر آن

۴۷۸- صحیفه‌ی سجّادیه، صفحه‌ی ۱۴.

۴۷۹- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۶.

هستیم و اصلاً درباره‌ی خود نمی‌اندیشیم. با این که انسان دارای نیروی فکر است و از او تفکر خواسته‌اند و به راستی اگر فکر را به کار بیفکند و بیندیشد مطلب برایش به قدری روشن می‌شود که به حدّ رؤیت و دیدن با چشم سر می‌رسد که خدا می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ؟﴾

آیا انسان ندیده که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم؟

اندیشیدن در چگونگی خلقت انسان

با این که این جریان با چشم سر قابل رؤیت نیست و نیاز به اندیشیدن دارد ولی شاید این تعبیر اشاره به این باشد که تفکر آن قدر راه را روشن می‌کند که از شدّت روشنی به حدّ رؤیت و دیدن با چشم سر می‌رسد.

﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ؟﴾

آیا انسان ندیده [بیندیشیده] که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم.

به اصطلاح اهل ادب، کلمه‌ی "نطفه" - که به صورت نکره آمده - اشاره به بی‌ارزشی آن دارد. نطفه یعنی: آب اندک و بی‌ارزش و عجیب این که تمام اعضای بدن ما و تمام اجزای داخلی و خارجی ما با تمام این تفاوت‌ها که با هم دارند، گوشت و پوست و استخوان‌های ریز و درشت و سلسله‌ی اعصاب و عروق و پیچیدگی‌های مغز و دستگاه‌های محیرالعقول بینایی و شنوایی و... همه‌ی اینها ساخته شده‌ی از یک قطره آب است و عجیب‌تر این که تازه تمام این یک قطره‌ی آب هم صرف این ساختمان نشده بلکه فقط یک از صد میلیونیم آن صرف شده است!! از متخصصین فن نقل شده که می‌گویند: در یک سانتی متر مکعب از نطفه‌ی مرد، صد میلیون بلکه به گفته‌ی بعضی دویست میلیون سلول نر "اسپرم" شناور است و به قدری هم ریز هستند که بعضی از دانشمندان جنین‌شناس گفته‌اند، آن مقدار نطفه‌ای که مایه‌ی پیدایش تمام بشر فعلی روی زمین است در یک انگشتانه هم جای می‌گیرد، آنگاه از میان این صد و یا دویست میلیون اسپرم، یکی با سلول ماده‌ی نطفه‌ی زن "اول" با هم ترکیب می‌شوند و انسان به وجود می‌آید.

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ۖ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ۖ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ
التَّرَائِبِ﴾؛^{۴۸۰}

پس انسان باید ببیند بشد که از چه خلق شده است؛ از آب جهنده‌ای آفریده شده است که از پشت
مرد و سینه‌ی زن خارج می‌شود.

آنگاه این ذره‌ی نامرئی در تاریک‌خانه‌ی رحم ساخته می‌شود. در آن محیط تاریکی
که غیر از این ذره‌ی نامرئی و مقداری خون که اطراف آن را گرفته، هیچ چیز نیست! اما کدام
دست نقاش ماهر این همه نقش‌های بدیع آن هم با مقیاسی دقیق روی این قطره‌ی آب به وجود
آورده است؛ آن چنان اندازه‌گیری دقیق شده که چشم چطور باشد و گوش چطور، زبان چه
جور باشد و دست و پا و... به تمام اینها یک به یک شکل مناسب و اندازه‌ای مناسب داده شده
است تا آنجا که مژه‌ها کنار پلک‌ها و ناخن‌ها بر سر انگشتان قرار گرفته و خطوط بسیار باریک
کف دست‌ها و سر انگشت‌ها با حسابی دقیق تنظیم شده است.

دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است در آب صورتگری
معروف است که نقش بر آب محال است و نمی‌توان روی آب نقاشی کرد.
جز او کیست کز خاک، آدم سرشت و بر آب این چنین نقش زیبا نوشت
همو آفریند ز یک قطره آب گهرهای روشن تر از آفتاب

آفرین گفتن خالق بر خلق حسن خود

در سوره‌ی مؤمنون، تطورات* خلقت انسان در رحم مادر بیان شده و فرموده است:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ۖ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۖ ثُمَّ
خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ۖ ثُمَّ
أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾؛^{۴۸۱}

به یقین ما انسان را از عصاره‌ی گل آفریدیم؛ آنگاه آن را نطفه‌ای ساخته و در مقری مطمئن [رحم]

۴۸۰- سوره‌ی طارق، آیات ۵ تا ۷.

* تطورات: حالات گوناگون.

۴۸۱- سوره‌ی مؤمنون، آیات ۱۲ تا ۱۴.

قرار دادیم و سپس نطفه را علقه و علقه را مِضْغَه و مِضْغَه را به صورت استخوان‌هایی در آوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم و سرانجام آفرینش تازه‌ای به او دادیم [و روح در آن دمیدیم و زنده‌اش کردیم] پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است.

به این مرحله از تطوّر آفرینش انسان که رسیده و روح در آن دمیده شده است، حضرت خالق حکیم به خودش گفته که آفرین بر این خَلْق و آفرینش حَسَن و در این مرحله خود را به عنوان ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ستوده است؛ اگرچه ذات اقدس او در آفریدن نطفه و علقه و مِضْغَه و... نیز خالق حَسَن است که:

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...﴾؛^{۴۸۲}

او هر چه را که آفریده، حسن آفریده است...

اما در مرحله‌ی انشاء روح انسان خود را ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ نامیده است.

پاسخ به یک شبهه‌ی مهم اعتقادی

اینجا ممکن است شبهه‌ای در برخی از اذهان پیدا شود و آن این که خدا این همه سرمایه‌گذاری کرده، ایجاد کهکشان‌ها و کرات معلّقه‌ی در فضا و خلق انواع و اقسام جمادات و نباتات و حیوانات در دریاها و صحراها در زمین، همه برای این که انسان در روی زمین به وجود آید و شصت هفتاد سالی مثلاً از این نعمت‌ها برخوردار گردد و بعد بمیرد و پوسد؟ آیا این کار عاقلانه و حکیمانه است؟ این مثل آن است که ما مثلاً سفری به مشهد رفته و آنجا یک زمین چند هزار متری بخریم و میلیارد ها تومان خرج کرده و ساختمان مجلّلی بسازیم که می‌خواهیم مثلاً بیست روز آنجا بمانیم. مسلّم این کار از نظر عُقلاً محکوم به ذَمّ و نکوهش است.

در جواب این شبهه باید گفته شود: این وقتی درست است که هدف از خلقت انسان همین چند روزه زندگی در دنیا باشد اما چنین نیست و هدف از خلقت او حیات ابدی و سعادت جاودانه‌ی پس از مرگ و در عالم آخرت است و لذا خداوند حکیم، ذیل همین آیات در سوره‌ی مؤمنون می‌فرماید:

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ۖ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾؛^{۴۸۳}

سپس شما پس از طی این مراحل دنیوی می میرید و سپس شماروز قیامت برانگیخته می شوید] و مجدداً به زندگی همیشگی بر می گردید].

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ۖ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛^{۴۸۴}

ما شما را برای فردوس و بهشت برین آفریده ایم، آنجاست که شما به حیات ابدی و سعادت سرمدی نائل می شوید.

تا اینجا توضیح قسمت اول آیه بود که:

﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ﴾؛

آیا انسان در خلقت [اولیه] خود نمی اندیشد که ما او را از نطفه ای آفریده ایم؟

خصیم مبین کیست؟

﴿فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾؛

اینک [که این انسان به قوت و قدرتی رسیده و راه سخن گویی آموخته است آن چنان گستاخ و جسور شده که آشکارا] به مخاصمه ی با آفریننده اش برخاسته و در برابر او خصیم مبینی شده است.

﴿خصیم مبین﴾ یعنی: سخنگوی پر خاشگر آشکار. این انسان مغرور فراموشکار گذشته ی ننگینش را که نطفه و آبی اندک و بی ارزش بوده فراموش کرده و همین قدر که در خود درک و شعوری دیده است، به مجادله و مخاصمه ی با پروردگارش برخاسته:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾؛

برای ما مثلی زده و به پندار خود دلیلی آورده می گوید: چه کسی می تواند این استخوان های پوسیده را زنده کند؟

در تفاسیر آمده است: او، مردی به نام "امیه بن خلف" یا "عاص بن وائل" بوده که در بیابان قطعه ی استخوان پوسیده ای را از مرده ای پیدا کرد و به خیال این که اشکال بزرگی راجع به معاد به دست آورده است با خوشحالی تمام به خود گفت: من با همین استخوان پوسیده به

۴۸۳-سوره ی مؤنون، آیات ۱۵ و ۱۶.

۴۸۴-همان، آیات ۱۰ و ۱۱.

خصوصت با محمد ﷺ برمی خیزم، آن چنان که نتواند جوابی بدهد.
 با عجله نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و آن استخوان را در کف دست خود نرم کرد و آن را
 که پودری شده بود با میدن باد دهان در فضا پراکنده کرد و با پوزخند و خشم تمام گفت:
 ﴿مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾؛

آخر چه کسی می تواند استخوان های پوسیده و ذرات پراکنده ی در فضا رازنده کند؟
 در آن موقع این آیه به صورت یک جواب دندان شکن نازل شد:
 ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾؛
 بگو آن کسی اینها رازنده می کند که نخستین بار ایجادشان کرده است [و بدیهی است که خلق
 مجدد آسان تر از خلق نخستین است] او به هرگونه خلق و هر نوع آفرینش اعم از نخست و مجدد، داناست.
 ولی آدمی که مبتلا به بیماری لجاج و عناد است، روشن ترین دلیل را هم نمی پذیرد.

کلام امیرالمؤمنین علی در مذمت مستکبران مغرور
 امام امیرالمؤمنین علی در مذمت این انسان مغرور فراموشکار می فرماید:
 (أَمْ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ شُغْفِ الْأَسْتَارِ نُطْفَةً دِهَاقًا وَ عَلَقَةً
 مِحَاقًا)؛

این موجود مستکبر به نام انسان را بنگر که خالقش او را در میان تاریکی های ارحام و لابه لای
 پرده های پنهان آفرید در حالی که نطفه و علقه ای بود.

(حَتَّى إِذَا قَامَ اعْتَدَالُهُ وَ اسْتَوَى مِثَالُهُ نَفَرَ مُسْتَكْبِرًا وَ خَبَطَ سَادِرًا)؛^{۴۸۵}
 تا وقتی قامتی برافراشت و صورتی برافروخت، بی اعتنا به خدایش شد و با کبر و غرور تمام از او
 رو برگردانید و راه نافرمانی پیش گرفت.

به قول آن شاعر:
 أَعْلَمُهُ الرَّمَايَةُ كُلَّ يَوْمٍ
 فَلَمَّا أَشْتَدَّ سَاعِدُهُ
 رَمَانِي^{۴۸۶}

۴۸۵- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۸۲.

۴۸۶- بحار الانوار، جلد ۳۳، صفحه ی ۱۱۴.

هر روز زحمت کشیدم و تیراندازی یادش دادم و همین که بازویش قوّت و قدرتی یافت تیر به

سوی خودم انداخت.

أَعْلَمُهُ الْقَوَافِي كُلَّ حِينٍ فَلَمَّا قَالَ قَافِيَةً

پیوسته شعر گفتن یادش دادم و همین که توانست شعری بگوید، ^{۴۸۷}اول در هجو خودم شعر گفت.

لَقَدْ رَبَّيْتُ جُرُوءاً طَوَّلَ عُمُرِي فَلَمَّا صَارَ كَلْبًا عَضَّ رِجْلِي

بچه سگ را یک عمر تربیت کردم، همین که سگ شد، اول پای خودم را گاز گرفت!

﴿أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾؛

آیا انسان نیندیشیده که ما او را از نطفه‌ی بی‌ارزشی آفریده‌ایم؟ اینک [به قوّت و قدرتی رسیده]

آشکارا به محاصمه‌ی با ما برخاسته است:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ﴾؛

و مثل برای ما می‌زند و خلقت خودش را فراموش کرده [که اول چه بوده و اکنون چه شده است].

﴿قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾؛

می‌گوید: چه کسی می‌تواند استخوان‌های پوسیده را زنده کند؟

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾؛

بگو: همان کسی زنده می‌کند که اولین بار ایجادش کرده است.

تو خودت مگر از نطفه نبوده‌ای؟ آن کس که تو را از قطره‌ی آبی ساخته، همان کس تو را

دوباره از ذره‌ی خاکی می‌سازد و روشن است که از خاک ساختن راحت‌تر از آب ساختن است.

با هم بودن مرگ و حیات

آری! این انسان؛ خلقت اوّلیه‌ی خودش را فراموش کرده که چه بوده است و یادش رفته

که چندین بار مرده و زنده شده است. اصلاً مرگ و حیات با یکدیگر هم آغوشند. انسان از

صورت نطفه‌ای مرده و به صورت علقه زنده شده است. از علقه‌ای مرده و به صورت مضغه

زنده شده است. چون مردن نابود شدن نیست بلکه نوعی لباس عوض کردن و تغییر صورت

دادن است و لذا ما چندین بار مرده و زنده شده ایم و در حال طیّ مراحل، در هر مرحله ای صورت قبلی را از دست داده و صورت بعدی را به خود گرفته ایم. به قول شاعر عارف:

از جُمادی مُردم و نامی شدم وز نَما مُردم ز حیوان سر زدم

اوّل خاک بودم مبدّل به گیاهی شدم و سر از خاک برداشتم خوراک گوسفندی شدم و تبدیل به حیوان گشتم.

مُردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم، کی ز مردن کم شدم

بار دیگر هم بمیرم از بشر پس برآرم از ملائک بال و پر

پس همیشه مرگ و حیات با هم بوده اند ولی اکنون که به انسان می گوئیم: تو می میری و بعد زنده می شوی، تعجب می کند! در صورتی که فراموش کرده که چندین بار مرده و زنده شده است. قرآن می فرماید:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾^{۴۸۸}

این انسان فراموش کار، روزگاران گذشته اش را که او اصلاً چیز قابل ذکر نبود فراموش کرده است!!

آن کس که همه چیز را از عدم به وجود می آورد، هم می تواند این موجود را به وجود دیگری تبدیل کند. آن کس که از نیستی به هستی می آورد، بهتر می تواند هستی دیگری به موجود هست بدهد.

ممکن است به ذهن کسی بیاید او که می میراند و اجزا متلاشی می شود، چگونه می داند که هر جزیی به کجا رفته است؟ در جواب گفته است:

﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾

او می داند هر ذره ای هر مخلوقی کجاست ولی ما نمی دانیم! ما اگر تسبیحمان در کنار دریا پاره شود و دانه های آن در میان دریا بریزد، قادر نخواهیم بود آن دانه ها را پیدا کنیم. ولی کسی هست که بداند این دانه ها کجا رفته، زیرا او ﴿بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾ است. خیال نکنید ذرات بدن شما که متلاشی شد، دیگر کسی نمی تواند آن را جمع آوری کند، آن کس که خالق است، می داند هر ذره ای به کجا رفته و هر کسی چه فکری داشته و چه عملی انجام داده است.

روز رستاخیز؛ روز تجمع بعد از تفرُّق

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾؛

آیا انسان می‌پندارد که ما استخوان‌های پخش شده‌اش را جمع‌آوری نمی‌کنیم؟

﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛^{۴۸۹}

آری! ما می‌توانیم حتی سرانگشتانش را هم سر جای اوّلش قرار دهیم.

به هر حال ما چند بار پخش شده و سپس جمع شده‌ایم. ما از نطفه بوده‌ایم و نطفه از لقمه‌ی غذا و آن لقمه‌ی غذا در همه جا پخش بوده، در میان ذرات خاک و امواج هوا و قطرات باران و اشعه‌ی خورشید و... دست قدرتی اینها را جمع‌آوری کرده و لقمه را ساخته است. این لقمه تجمع بعد از تفرُّق است. اوّل پخش بوده و بعد جمع شده است. بار دیگر این لقمه در بدن پخش می‌شود و به تمام ذرات بدن می‌رسد و جذب می‌گردد. بار دیگر جمع می‌شود و مبدّل به نطفه می‌گردد. نطفه هم تجمع بعد از تفرُّق است؛ این نطفه پس از طیّ مراحل متعدّد، تبدیل به انسان می‌شود و این انسان نیز پس از پایان عمر دنیایی‌اش می‌میرد و ذرات بدنش در همه جا پخش می‌گردد و سپس در روز رستاخیز عمومی، آن ذرات پخش شده‌ی بدنش جمع‌آوری می‌شود و به صورت اوّلیّه‌اش بر می‌گردد. آری:

﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾؛

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَمَحَبَّتَهُمْ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۴۸۹-سوره‌ی قیامت، آیات ۳ و ۴.

۴۹۰-سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۰.

۸۰ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقَدُونَ^{۴۹۰}

همان کسی که برای شما از درخت سبز با طراوت آتش قرار داده و شما از آن، آتش می افروزید.

همه‌ی کائنات، مقدمه‌ی وجود انسان

در آیات گذشته، بحث راجع به معاد و اقامه‌ی برهان بر امکان حیات پس از مرگ و حتمیت و قطعیت وقوع آن بود. عرض شد، اصل اعتقاد به معاد، توجیه کننده‌ی خلقت حکیمانه‌ی عالم است که اگر فرضاً قیامت و حیات پس از مرگ و کیفر و پاداش نباشد، خلقت عالم لغو و خالی از حکمت خواهد بود. درست مثل این که جنین در رحم مادر پس از طی مراحل خلقت - از نطفه و علقه و مضغه که کودکی تام‌الخلق شده و روح در او دمیده شده است - به محض تولد از مادر، نابود شود و دنیایی در کار نباشد که در آن به زندگی بعد از تولدش ادامه دهد! آیا این جریان که خداوند حکیم، عالم رحم را بیافریند و جنین را در آن عالم با تطورات گوناگون حرکت دهد و همین که از رحم متولد شد نابودش سازد، یک جریان لغو خلاف حکمت نیست؟ حال اگر آمدن انسان به این دنیا نیز چنین باشد، یعنی این همه نظامات محیرالعقول از کهکشان‌ها و کرات معلق در فضا و عالم جماد و نبات و حیوان همه مقدمه‌ی وجود انسان باشند و انسان هم برای این که چند سالی در این دنیا بخورد و بنوشد و بپوشد و بعد بمیرد و بپوسد و دیگر عالم دیگری به نام عالم آخرت و حیات پس از مرگ و حساب و کتاب و کیفر و پاداشی در بین نباشد، طبیعی است که جداً جریانی لغو و خلاف حکمت خواهد بود، بدتر از جریان دوران جنینی که آنجا سرمایه گذاری کمتر بوده و اینجا به مراتب بیشتر و وسیع تر و عظیم تر است و لذا مسأله‌ی قیامت و حیات پس از مرگ و حساب و کتاب و کیفر و پاداش توجیه کننده‌ی خلقت حکیمانه‌ی عالم است و لذا قرآن کریم با جدّ تمام می فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾؛^{۴۹۱}

آیا چنین پنداشته‌اید که ما شما را به عبث آفریده‌ایم و باز گشتی به سوی ما نخواهید داشت؟ شما حاضر نیستید به گونه‌ی لغو و عبث برای خودتان ساختمان بسازید، پس چه طور به من نسبت می‌دهید که این ساختمان عظیم عالم را به عبث ساخته باشم و معاد و بازگشت انسان‌ها و روز قیامت در کار نباشد؟

حشر ما با همین بدن مادی

حال، معادی که قرآن اثبات می‌کند و باید معتقد به آن باشیم "معاد جسمانی" است؛ یعنی روز قیامت دوباره روح انسان به همین بدن جسمانی اش تعلق می‌گیرد و آنگاه بهشتی یا جهنمی می‌شود. چون برخی از فلاسفه‌ی پیشین معتقد بوده‌اند معاد، روحانی است؛ یعنی با آمدن مرگ، روح از بدن بی‌نیاز می‌شود و آن را رها می‌کند و به گونه‌ی مجرد از بدن زندگی می‌کند. حشر* هم روحانی است، بهشت و جهنم هم روحانی است. برخی هم معتقد بوده‌اند، معاد جسمانی هست اما نه با این جسم مادی و دنیوی، بلکه روح در عالم آخرت با بدن اختراعی خودش محسوس می‌شود و با آن زندگی می‌کند.

اما ظواهر بلکه نصوص* قرآن کریم اثبات می‌کند که معاد روحانی محض و جسمانی به آن معنای ساختگی هم که گفته‌اند نیست؛ بلکه روح به همین بدن مادی که در دنیا دارد در قیامت تعلق می‌گیرد، یعنی پس از مرگ، این بدن می‌پوسد و خاک می‌شود و در عالم محشر- که رستاخیز عظیم است- بار دیگر همین بدن خاک شده به اراده‌ی خدا و مشیت او زنده می‌شود و مورد تعلق روح قرار می‌گیرد و برای حساب و کتاب و کیفر و پاداش و بهشت و جهنم حاضر می‌شود. این حقیقت را ما خیلی واضح و روشن از قرآن کریم به دست می‌آوریم.

ناتوانی انسان از درک حقیقت معاد

حال، در مسأله‌ی معاد جسمانی شبیهاتی هم در برخی از اذهان پیش می‌آید و جواب‌هایی هم داده می‌شود. حال آن شبیهاتی که پیدا شده است بجای باشد یا نابجا و

*حشر: رستاخیز.

*نصوص: بیانات صریح.

جواب‌هایی هم که داده شده است رسا باشد یا نارسا، به هر حال هیچ لطمه‌ای به اصل اعتقاد ما که با دلایل و براهین متقن به دست آمده است نمی‌زند. آنچه که ما موظف به آن هستیم، تحصیل اعتقاد به حتمیت وقوع معاد است اما ناتوانی از درک کنه معاد سبب پیدایش شبهات در اذهان و نارسایی جواب‌هایی که در حلّ آن شبهات داده شده است می‌شود و لذا ما موظف به حلّ و رفع آن شبهات نمی‌باشیم و مکرّر عرض شده که اعتقاد به وجود یک حقیقت، غیر از درک کنه آن حقیقت است!!

ما اعتقاد به وجوب وقوع معاد داریم ولی از درک کنه آن ناتوانیم. همان‌گونه که اعتقاد به وجود خالق عالم داریم ولی از درک کنه ذات اقدس او ناتوانیم و لذا به سبب نقص و ناتوانی در ادراک، هم پیدایش شبهه طبیعی است و هم نارسایی جواب‌هایی که در دفع و رفع آن شبهه داده می‌شود طبیعی است و در عین حال اصل اعتقاد به حتمیت معاد، مانند اصل اعتقاد به توحید بر اساس وجدان فطری و برهان عقلی و نقلی، در نهایت درجه‌ی اتقان و احکام می‌باشد. در ظواهر آیات و روایات هم جواب‌های قاطعی راجع به این نوع از شبهات دیده نشده است. حال یا از آن جهت که دانستن آنها ضرورتی نداشته و یا از آن نظر که انسان تا در این دنیاست، توانایی درک حقایق تفصیلی معاد را ندارد.

بیان مثالی برای تفهیم مطلب

از باب مثل آیا به جنین در رحم مادر که در مرحله‌ی علقه و مُضْغَه است می‌شود موقعیت انسان چهل ساله را از لحاظ حالات و غرایز فهمانید؟ طبیعی است که ممکن نیست. در صورتی که انسان چهل ساله همان جنین در رحم مادر است که به این حدّ رسیده است. ما هم در دنیا نسبت به انسان قیامتی مانند جنین نسبت به انسان چهل ساله می‌باشیم که تا در دنیا هستیم ممکن نیست انسان قیامتی را آن چنان که هست درک کنیم و بفهمیم او را خدا چگونه پس از مردن و خاک شدن زنده می‌کند و روح را متعلق بر آن می‌سازد و چگونه آکل* و مأکول* را از هم ممتاز می‌گرداند و ارواح نامحدود انسان‌ها را با مواد زمینی محدود ترکیب

* آکل: خورنده.

* مأکول: خورده شده.

می‌کند. اینها را ما نمی‌فهمیم و لازم هم نیست که بفهمیم! اصل وجوب وقوع معاد برای ما مقطوع است و مسلم؛ ولی کیفیت و چگونگی آن بر ما مجهول است و مبهم و هیچ منافاتی نیست بین این که کاری وقوعش مقطوع و کیفیت وقوعش نامعلوم باشد.

اعتقاد به معاد از نگاه قرآن

حال برای این که ما در اصل اعتقاد به معاد با آیات قرآن آشنایی بیشتری پیدا کنیم، چند آیه تلاوت می‌کنیم تا بدانیم آیات قرآن معاد جسمانی به همان معنا را که گفتیم اثبات می‌کند. در یکی می‌فرماید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ۖ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛^{۴۹۲}

آیا انسان می‌پندارد که ما استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟ چرا! ما توانای بر این هستیم که حتی سرانگشتانش را هم به صورت اول در آوریم.

چنان که ملاحظه می‌فرمایید، آیه‌ی شریفه سخن از استخوان‌ها به میان آورده و انسان قیامتی را مجموعه‌ی استخوان‌های خاک و پراکنده شده‌ی در زمین نشان می‌دهد و می‌فهماند که شما علم و قدرت نامحدود خدا را با علم و قدرت محدود خودتان می‌سنجید و می‌گویید، چگونه می‌شود که ذرات پراکنده‌ی استخوان‌های پوسیده‌ی بدن انسان - که مثلاً در آتش سوخته یا جزء بدن حیوانات دیگر شده است - جمع آوری شود؟ البته برای شما این ناممکن است چون نه علم به وجود آن ذرات در مکان‌های متعدد دارید و نه قدرت جمع آوری آنها را.

ریزترین اعمال محفوظ نزد خداوند متعال

﴿...عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾؛^{۴۹۳}

...در نزد ما دستگاه [ضبطی هست که تمام آن ذرات در آن مضبوط و] محفوظ است و ذره‌ای از

آن از دید ما پنهان نیست. قرآن از لقمان حکیم نقل فرموده که به فرزندش می‌گفت:

﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ

۴۹۲-سوره‌ی قیامت، آیات ۳ و ۴.

۴۹۳-سوره‌ی ق، آیه‌ی ۴.

فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ...؛

ای فرزندم! اگر عملی از اعمال انسان به سنگینی دانه‌ای از خردل در لابه‌لای صخره‌ای [از صخره‌های کوهستان] و یا در اعماق آسمان‌ها و زمین باشد، خدا آن را می‌آورد...

یعنی نه تنها ذرات بدن انسان، بلکه ذرات اعمال انسان در دستگاه ضبط خدا مضبوط است. البته شما نمی‌توانید ذره‌ای را که در عمق اقیانوس است بیرون بیاورید اما خدا هم می‌داند آن ذره، کجای اقیانوس است و هم می‌تواند آن را بیرون بیاورد.

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾؛^{۴۹۴}

...به یقین، خدا آگاه ریزین است.

احیای مجدد استخوان‌های بدن

استبعادهایی* هم که منکرین معاد داشتند، روی همین بدن بوده است. آنها راجع به روح مشکلی نداشتند؛ بلکه می‌گفتند:

﴿... إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾؛^{۴۹۵}

...آیا ما وقتی استخوان‌های پوسیده و خاک شدیم، مجدداً برانگیخته می‌شویم؟!*

خدا هم در جواب آنها نفرموده که من نگفتم بدن، معاد دارد تا شما بگویید استخوان‌های پوسیده چگونه باز می‌گردند بلکه گفتم روح، معاد دارد و روح هم که پوسیدن ندارد. ولی خدا این چنین نفرموده بلکه کاملاً مطابق با شبهه و استبعاد آنها فرموده است:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ۖ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛

آیا انسان می‌پندارد که ما استخوان‌های او را جمع‌آوری نمی‌کنیم؟ آری! ما توانای بر این کار هستیم تا آنجا که سر انگشتانش را هم به صورت اولیته‌اش می‌آوریم.

منتها:

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾؛

۴۹۴-سوره ی لقمان، آیه ۱۶.

*استبعاد: بعید شمردن.

۴۹۵-سوره ی اسراء، آیه ۴۹.

بگو: آن کسی این [استخوان‌ها] را زنده می‌کند که نخستین بار آن را ایجاد کرده است.

اینجا هم سخن از انشاء اولی و احیای ثانوی استخوان‌ها به میان است.

﴿...إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾؛^{۴۹۶}

مردم کافر (از روی استهزاء و تمسخر به یکدیگر) می‌گفتند: آیا می‌خواهید شما را راهنمایی کنیم به مردی که (حرف عجیبی می‌زند و) می‌گوید شما وقتی پوسیده و کاملاً متلاشی گشتید، دوباره خلقت نوینی خواهید داشت. اینجا هم ملاحظه می‌فرمایید که استبعاد و انکارشان روی بدن بوده که اجزای متلاشی گشته‌ی بدن چگونه ممکن است به صورت اولیه‌اش درآید و روشن است آنچه که متلاشی و سپس از نوزنده می‌شود، همین بدن جسمانی است که در دنیا هست نه روح مجرد و نه بدن اختراعی دیگری همانند این بدن و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾؛^{۴۹۷}

در صور که دمیده شد، آدمیان از قبرها برمی‌خیزند و شتابان به سوی خدای خود می‌روند.

بدیهی است آنچه که در قبر هست و برمی‌خیزد، همین بدن خاک شده است نه روح مجرد و نه بدن اختراعی نفس.

داستان حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن آمده که از خدا می‌خواست کیفیتِ احیاء و زنده کردن اموات را به او نشان دهد:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ...﴾؛

هنگامی که ابراهیم گفت: ای پروردگار من! به من نشان بده که چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی...؟

سؤال از کیفیتِ احیاء بوده نه از اصل احیاء. از جانب خدا دستور رسید:

﴿...فَخَذَ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرَهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ

ادْعُهُنَّ يَا تَيْنِكَ سَغِيًّا...﴾؛^{۴۹۸}

۴۹۶-سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۷.

۴۹۷-سوره‌ی یس، آیه‌ی ۵۱.

۴۹۸-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۰.

...چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را [پس از ذبح کردن] قطعه - قطعه کن و گوشت های آنها را در هم بیامیز و سپس آنها را چند قسمت کن و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار و بعد آنها را صدا بزن و به سوی خود دعوت کن، آن موقع خواهی دید که همه زنده می شوند و به صورت اولی خود باز گشته و شتابان به سوی تو می آیند.

او طبق دستور عمل کرد و چهار نوع از مرغان را که بر حسب روایت عبارت بودند از: طاووس و خروس و کبوتر و کلاغ، انتخاب کرد و آنها را سر برید و گوشتشان را در هم آمیخت و سپس آن را به ده قسمت تقسیم کرد و هر قسمتی را بالای کوهی گذاشت و آنگاه آنها را به نامشان صدا زد: ای طاووس، ای خروس، ای کبوتر و ای کلاغ، به سوی من بیاید. با کمال تعجب دید اجزای در هم آمیخته ی مرغان از هم جدا شدند و به صورت نخستین باز گشتند و با شتاب به سوی او آمدند و صحنه ی رستاخیز و کیفیت احیای اموات آدمیان را بالعين و العیان نشان جناب ابراهیم علیه السلام دادند.

داستان حضرت عَزِیر علیه السلام نمونه ای دیگر از کیفیت معاد

همچنین داستان عَزِیر را قرآن نقل می کند:

﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا...﴾؛^{۴۹۹}

یا مانند کسی که از کنار یک آبادی [سوار بر الاغش] عبور کرد در حالی که دیوارهای آن روی سقف ها فرو ریخته و کاملاً ویران شده بود و اجساد و استخوان های اهالی آن در همه جا پراکنده بود. او با خود گفت:

﴿...أَنْتَ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا...﴾؛

...چگونه خدا اینها را بعد از مرگشان زنده می کند...؟

﴿...فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ...﴾؛

...[در همان حال] خدا خود او را میرانید و یکصد سال گذشت و سپس زنده اش کرد...

و به او گفت:

﴿...أَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ تُنْشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا...﴾

اینک به الاغ سواری خود بنگر که اجزایش به کلی متلاشی شده است و بین ما چگونه استخوان‌های متلاشی شده‌اش را بر می‌داریم و به هم پیوند می‌دهیم و گوشت بر آنها می‌پوشانیم و زنده‌اش می‌سازیم. یعنی از همین جریان پی ببر که ما با مردگان آدمیان نیز در رستاخیز عمومی چنین می‌کنیم. پس داستان حضرت ابراهیم و حضرت عزیر علیه السلام نیز دو نمونه‌ی روشن از کیفیت معاد جسمانی یعنی تعلق روح به همین بدن عنصری پس از مرگ است که قرآن در مقام اثبات آن است. البته به این نکته هم باید توجه داشت که انسان قیامتی با انسان دنیوی از جهت ماده یکی هستند اما از جهت صورت ممکن است اختلاف داشته باشند! اگر ما فرضاً خشتی را از قالب بیرون آورده آن را بشکنیم و تبدیل به خاکش کنیم و سپس مجدداً آب بر آن ریخته، گل بسازیم و در قالب ریخته و تبدیل به خشتش کنیم، بدیهی است که خشت دوم از لحاظ ماده همان خشت اول است اما از لحاظ صورت شبیه آن است. انسان قیامتی هم از لحاظ ماده همان انسان دنیوی است ولی از لحاظ صورت غیر آن و مانند آن است. در دنیا مثلاً پیر بوده آنجا جوان خواهد آمد. در بهشت آخرت پیر وجود ندارد. بهشتیان همه جوانان شاداب و زیبا صورتند و چه بسا در دنیا قیافه‌ی زیبایی داشته ولی چون رباخوار بوده، آنجا به صورت خوک کریه‌المنظر وارد محشر می‌شود. در عین حال هر کس او را ببیند می‌شناسد که این همان همسایه یا دوست و رفیق ماست! در عین تغییر صورت، شخصیتشان محفوظ است. مثل این کاریکاتورها که برای اشخاص می‌کشند مثلاً صورت، صورت الاغ است ولی در باطن فلان شخص است در قیامت هم می‌بینیم گروه - گروه گاو و الاغ و خرس و خوک و روباه و گرگ و ببر و پلنگ وارد محشر می‌شوند و به شخصیت دنیوی شان شناخته می‌شوند و انگشت نمای اهل محشر می‌گردند.

سروران پیران بهشت!!

اینجا ذکر این لطیفه خالی از تناسب نیست؛ راویان شیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل

کرده‌اند که فرموده:

(الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ)؛

حسن و حسین، دو سرور جوانان اهل بهشتند.

راویان سنی هم خواسته‌اند در مقابل این فضیلت، فضیلتی برای پیشوایان خود ثابت کنند! دست به جعل حدیث زده و گفته‌اند رسول خدا ﷺ فرموده:

(أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ)؛

ابوبکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشتند.

ولی از آنجا که دروغگو کم حافظه می‌شود، یادشان رفته که در بهشت اصلاً پیر وجود ندارد تا نیاز به سرور داشته باشند که فرموده‌اند:

(أَهْلُ الْجَنَّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ)؛^{۵۰۰}

بهشتیان، همه جوانان شاداب و بانشاطند.

چگونگی اسلام آوردن طبیب یونانی

مرحوم طبرسی (رض) در احتجاج از فضایل مولای عزیزمان امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام قصه‌ای نقل کرده که سبب تنویر قلوب شیعیان خواهد بود؛ ان شاء الله.

یک طبیب یونانی - که مسلمان نبود - خدمت امام علیه‌السلام آمد در حالی که پیامبر اکرم ﷺ بیش از چند روزی نبود که رحلت فرموده بودند. او به امام عرض کرد: آیا شما هم می‌توانید نمونه‌ای از کارهای خارق‌العاده که پیامبر شما برای اثبات نبوت خویش انجام می‌داد برای من بیاورید. ابتدا بحث‌هایی راجع به مطالب طبّی پیش آمد تا به اینجارسید که امام علیه‌السلام به او فرمود: تو هر کاری از کارهای خارق‌العاده از من بخواهی انجام می‌دهم. در نزدیکی همان جایی که نشسته بودند درخت خرما می‌بود. آن مرد اشاره به آن درخت کرد و گفت: پیشنهاد من این است که شما به این درخت امر کنید که اجزائش از هم جدا گردد. ریشه و ساقه و شاخ و برگش همه از هم جدا شوند و مجدداً به هم متصل گردند. امام علیه‌السلام فرمود: بسیار خوب، تو خودت پیام مرا به درخت برسان و بگو علی وصی

رسول خدا ﷺ امر کرده که تو متلاشی شوی.

آن مرد رفت و گفت. ناگهان حرکتی در درخت پیدا شد و اجزایش از هم پاشید و به کلی از بین رفت که گویی اصلاً نبوده است. طیب یونانی که متحیرانه نگاه می کرد گفت: حالا امر کن دوباره به حال اولش برگردد. امام علیؑ فرمود: تو از طرف من بگوای اجزای متلاشی گشته ی درخت، دستور وصی رسول خدا ﷺ این است که با هم مجتمع شوید و به حال اول برگردید. آن مرد گفت و ناگهان دید در هوا غبار و ذرات ریز پیدا شد و با هم مجتمع گشتند. ریشه در دل زمین فرو رفت و ساقه و شاخ و برگ ها هر یک در جای خود قرار گرفته و درخت به صورت اولیه اش درآمد.

آن مرد گفت: حال برای این که اطمینانم بیشتر شود دستور بدهید این درخت، میوه هم بدهد که قابل خوردن باشد. امام فرمود: این کار را هم می کنم ولی اگر از میوه ی آن بخوری و ایمان به حقیقت دین پیامبر اکرم ﷺ نیاوری خدا عقوبتی بر تو نازل می کند که مایه ی عبرت دیگران شوی! گفت: آقا! بعد از دیدن این خوارق عادات، دیگر ممکن نیست من عناد و لجاج از خود نشان داده و حق را نپذیرم. لذا اشاره به درخت شد و درخت هم خرما ی تازه آورد و از آن میل کردند. او هم به شرف اسلام مشرف شد.^{۵۰۱}

این هم نمونه ای بود از زنده شدن بعد از مرگ که به دست ولی خدا در عالم نبات ارائه گردید. در روز قیامت نیز به امر و اراده ی خدا ذرات از هم پاشیده ی اموات به حرکت درآمدند و به هم می پیوندند و به صورت اولیه ی انسان ها بر می گردند.

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾

در صور دمیده می شود و مردگان از قبرها بر می خیزند و شتابان به سوی پروردگارشان می روند.

چگونگی تولید آتش از دو درخت سبز

اکنون آیه ای را که از سوره ی یس در ابتدای سخن تلاوت شد ترجمه می کنیم:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقَدُونَ﴾؛

خدا آن کسی است که در درخت سبز باطراوت، آتش قرار داده و شما از آتش آن می گیرید و آتش می افروزید.

مرحوم فیض (ره) - در تفسیر صافی - ذیل همین آیه آورده است که در زمان های پیشین، میان قوم عرب دو نوع درخت معروف بود به نام مَرَحُ و عَفَار که در بیابان های حجاز می روید. این دو درخت بسیار سبز و باطراوت بودند و مردم از آنها به گونه ی آتش زنه همچون کبریت در زمان ما استفاده می کردند. یعنی یک شاخه از این و یک شاخه از آن می گرفتند و هر دو را به هم می زدند؛ تولید جرقه می کرد و از آن آتش می افروختند.

آری! آن قدرتی که آب و آتش را کنار هم قرار داده و از آب آتش بیرون می آورد، همان قدرت است که مرگ و حیات را کنار هم قرار داده، انسان زنده را می میراند و بار دیگر آن انسان مرده را زنده می سازد.

شگفتا از آفرینش ققنوس

﴿...يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ...﴾؛ ۵۰۲

از دانشمندان حیوان شناس نقل شده: مرغی به نام "قُقْنُوس" از عجایب عالم خلقت در دیار هند وجود دارد که عمر طولانی می کند و چه بسا به هزار سال می رسد! حیوانی عظیم الجثه است. دو بال سیاه و یک منقار سرخ دارد و آوازی خوش که وقتی نغمه ی خود را سر می دهد، حیواناتی که صدای او را می شنوند مجذوب او گشته و از حرکت باز می مانند. گفته اند: سازار غنون را از صدای او اقتباس کرده اند و از عجایب خلقت او این که تولید نسلش مانند سایر حیوانات نیست که از طریق زاییدن و تخم گذاری انجام شود. بلکه وقتی نرو ماده ی این حیوان احساس می کنند که عمرشان به پایان رسیده - که خالقشان این احساس را در وجودشان قرار داده است - می روند و هر دو مشغول جمع آوری هیزم می شوند و بعد خودشان در وسط هیزم ها رو در روی هم می ایستند و منقار به منقار هم می بندند و شروع به بال و پر زدن می کنند. آن قدر بال و پر به هیزم ها می زنند که آتش، جستن

می کند و هیزم ها مشتعل می شوند و خودشان در میان آتش می سوزند و خاکستر می شوند و سپس باران به آن خاکستر می بارد و تولید کرم می کند. آن کرم از همان خاکستر می خورد و دو قنفس دیگر نرو ماده به وجود می آیند. جلّ الخالق!

﴿...يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ...﴾

زنده را راه مردن می آموزد و او را در آتش خودش می سوزاند، آنگاه از خاکستر آن زنده ای بیرون می آورد.

می دمد می سوزد آن نفاث، کو؟ می دزد می دوزد آن خیاط، کو؟

ضرورت بیان شگفتی ها برای پیروان قرآن

البته بعض مطالب برای بسیاری از اذهان غیر قابل باور می آید و احیاناً می گویند، چه بهتر که این گونه مطالب در مجامع عمومی مردم گفته نشود. ما عرض می کنیم، اگر بنا شود هر مطلبی که برای بسیاری از مردم مُسْتَبَعِدٌ* دیده می شود از نقل آن چشم ببوشیم، پس باید بسیاری از آیات قرآن را که سخن از معجزات و خوارق عادات انبیاء علیهم السلام به میان آورده است کنار گذاشته و از نقل آنها خودداری نماییم. آیا داستان ابراهیم خلیل علیه السلام در قرآن از نظر روشنفکرمان قابل باور است که او را در میان خرمنی از آتش شعله ورا افکندند و خدای فرماید:

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾؛^{۵۰۳}

به آتش گفتیم ای آتش! بر د* و سلام باش بر ابراهیم.

دیدند ابراهیم علیه السلام در میان شعله های آتش آن چنان نشسته که گویی میان گلستان کنار آب روان نشسته است! آیا این که به اراده ی حضرت صالح پیامبر علیه السلام کوه شکافته شود و از شکم آن شتر زنده بیرون بیاید، از نظر جریان طبیعی قابل باور است؟ یا حضرت موسی علیه السلام به اذن خدا چوب بر پیکر دریا بنزد و دریا تبدیل به دوازده جاده و راه بشود. امواج آب روی هم سوار بشوند و دیوار آبی به وجود آورند. زمین دریا خشک شود و لشکر موسی علیه السلام از دریا عبور

*مستبعد: غیر قابل باور.

۵۰۳-سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹.

*برد: سرد.

کنند و دنبالشان لشکر فرعون وارد دریا بشوند و دیوار آب بر سرشان فرود آید و جملگی غرق شوند! آیا این جریان غیر قابل باور نیست؟ آیا عصا را تبدیل به اژدها نمودن استبعاد ندارد؟ اگر بنا بر این شود که هر چه از نظر مردم عادی مستبعد و غیر قابل باور باشد از نقل آن خودداری کنیم، پس باید قرآن را ببوسیم و کنار بگذاریم زیرا قرآن این گونه امور خارج از جریان عادی را از جمله آیات و نشانه‌های علم و قدرت خدا و دلیل بر صدق ادّعی نبوت و رسالت پیامبران خدا ﷺ معرفی می‌کند و ما هم که مبلغ قرآنی هستیم، باید آنها را برای پیروان قرآن نقل کنیم اگرچه با استبعاد و استنکار و روشن فکر مآبان جهان روبه‌رو گردیم. آنان که قبول این سنخ از مطالب برای آنها دشوار است، از آن جهت است که ایمانشان به خداوند متعال استحکام نیافته و در اعتقاد به توحید ضعف دارند. آنها ابتدا باید اصول اعتقادی خود را محکم کنند و سپس به بحث در اینگونه مطالب بپردازند که در غیر این صورت بحث با آنها بی ثمر خواهد بود.

بهترین شیعه از نگاه امام علی علیه السلام

ایام میلاد مسعود امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. چند جمله‌ی نورانی از آن امام بزرگوار عرض می‌شود.

حارث همدانی از قبیله‌ی همدان که محبّ مخلص امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده‌اند با جمعی از شیعه خدمت امام علی علیه السلام مشرف شدند در حالی که پیرمرد بیمار از پا افتاده‌ای شده بود. عصا کوبان و به دشواری راه می‌رفت و نزد امام علی علیه السلام قرب منزلتی داشت. امام علی علیه السلام از او احوال‌پرسی کرد. او عرض کرد: آقا! روزگار مرا از پا درآورده ولی از افکار بعضی مردم که درباره‌ی شما اعتقاد افراطی یا تفریطی دارند رنج می‌برم. امام علی علیه السلام فرمود:

(أَلَا إِنَّ خَيْرَ شِيعَتِي النَّمَطُ الْأَوْسَطُ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْغَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي)؛^{۵۰۴}

آگاه باش! بهترین شیعه‌ی من آنانند که در حدّ وسطند. تندروها باید به سمت آنها برگردند و کندروها به آنها ملحق شوند.

(أَلَا إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ وَ صَدِيقُهُ الْأَوَّلُ)؛

آگاه باش! من بنده‌ی خدا و برادر رسول خدا و اولین تصدیق کننده‌ی رسالت او هستم.

بشارت مولای متقیان به حارث همدانی

آنگاه امام علی^{علیه السلام} پس از بیان مطالبی فرمود:

(وَأَبَشِّرُكَ يَا حَارِثُ لَيَعْرِفُنِي وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِمَةَ وَلِيَّيَّ وَعَدُوِّي فِي مَوَاطِنَ شَتَّى)؛

بشارت دهم به تو ای حارث! قسم به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده است، در چند موطن متعدّد هم دوستانم مرا می بینند و می شناسند، هم دشمنانم.

(لَيَعْرِفُنِي عِنْدَ الْمَمَاتِ وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ وَ عِنْدَ الْمُقَاسَمَةِ أَقُولُ هَذَا وَلِيَّيَّ وَ هَذَا عَدُوِّي)؛ ۵۰۵

موقع مردن و هنگام عبور از صراط و هنگام تقسیم کردن می گویم، این دوست من است [و بهشتی است] و این دشمن من است [و جهنمی است].

شاعر محیی این مطلب را به نظم درآورده و گفته است:

قَوْلٌ عَلَىٰ لِحَارِثٍ عَجَبٌ كَمْ تَمَّ أَعْجُوبَةٌ لَهُ حَمَلًا

گفتار علی^{علیه السلام} به حارث همدانی چه شگفت انگیز است. آری! چه بسیار اعجوبه ها و شگفتی ها که این گفتار از علی در بر دارد.

يَا حَارِثُ هَمْدَانُ مَنْ يَمُتُ يَرْنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا

ای حارث همدانی! هر که می میرد در لحظه‌ی پیش از مرگش مرا می بیند، چه او مؤمن باشد و چه منافق.

يَعْرِفُنِي طَرَفُهُ وَ أَعْرِفُهُ بِنَعْتِهِ وَ اسْمِهِ وَ مَا فَعَلَا

هم او مرا می شناسد و هم من او را با اسم و وصف و اعمالش می شناسم.

وَ أَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ تَعْرِفُنِي فَلَا تَخَفُ عَشْرَةً وَ لَا زَلَالًا

و تو [ای حارث] در کنار صراط مرا می بینی؛ از این رو هیچ ترسی از لغزش و افتادن نداشته باش.

أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمًا تَخَالُهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلًا

من تورادر حالی که تشنه‌ای، از آبی سرد و گوارا که در شیرینی همانند عسل است سیراب می‌کنم.

أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُعْرَضُ لِلْعَذْوِ ضِ دَعِيهِ لَا تَقْبَلِي الرَّجُلَا

و موقعی که اهل محشر به جهنم عرضه می‌شوند من به جهنم می‌گویم این را واگذار و به خودت نپذیر.

دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مُتَّصِلًا ۵۰۶

او را واگذار و نزدیکش نشو؛ چه آن که او ریسمانی متصل به ریسمان علی در دست دارد.

یا امیرالمؤمنین! ما هم به درگاه خدا شاکریم که ریسمان قلب و دل و جان ما به ریسمان

ولای تو متصل است. البته معرفت ما نسبت به مقام ارفع و اقدس تو بسیار ناقص است ولی

می‌توانیم بگوییم که در محبت تو ای مولای عزیز صادقیم و همین را سرمایه‌ی اصلی خود در

حیات ابدی می‌دانیم.

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية أمير المؤمنين و الائمة عليهم السلام

اللهم عجل لوليک الفرج و اجعلنا من المنتظرين لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً

و صلّ علی محمد و آله الطّاهرين

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

۸۱ أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ
بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ

۸۲ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

۸۳ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است قادر بر این نیست که همانند آنها را [پس از مرگ و پوسیدن در میان خاک] بیافریند؟ آری [می‌تواند] و او آفریدگار داناست. کار او جز اراده‌ی ایجاد چیزی نیست، همین که چیزی را اراده کند به او می‌گوید: موجود باش، او هم بی‌درنگ موجود می‌شود. پس منزّه [از عجز و ضعف] است خداوندی که مالکیت همه چیز در دست اوست و [همگی] به سوی او باز می‌گردید.

سه واقعیت مهم در اثبات معاد

آیات شریفه‌ی قبل، در مقام اثبات حتمیت مسأله‌ی معاد و حیات پس از مرگ بود. این آیات نیز همان مطلب را تعقیب می‌کند و در جواب استبعاد و استنکاف کافران سه واقعیت را ارائه می‌نماید که با تحکیم آنها مسأله‌ی معاد و حیات پس از مرگ برای هر انسان باوجدان دور از لجاج و عناد، مقطوع و مسلم می‌گردد.

یکی از آن سه واقعیت، مسأله‌ی حکمت یعنی هدفدار بودن خلقت است. البته این حقیقت را هیچ‌گاه نباید از نظر دور داشته باشیم که ما بحث معاد را پس از ایمان و اعتقاد به وجود خالق حکیم علیم پی می‌گیریم که خودش فرموده است:

الف: حکمت خدا

﴿...إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾؛ ۵۰۸

۵۰۷-سوره‌ی یس، آیات ۸۱ تا ۸۳.

۵۰۸-سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۱.

بدیهی است حکیم هرگز کاری هدف انجام نمی دهد. چنان که می فرماید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾؛^{۵۰۹}

آیا انسان می پندارد که مُهْمَل و بیهوده به حال خود رها می شود؟

اگر بنا بر رها کردن بود که در مراحل قبلی خلقت رهاش کرده بودیم.

﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى﴾؛^{۵۱۰}

آیا او ابتدا نطفه و آب اندکی از منی که در رحم مادر ریخته می شود نبود؟

اگر قانون خلقت این بود که تکامل و حرکت به سوی کمال در کار نباشد، از همان اوّل نطفه و علقه و مضغه و... را از بین می بردیم. می بینید که چنین نشده است و خلقت در مسیر تکامل پیش می رود. اکنون اگر بعضی از افراد در شرایط خاصی قرار می گیرند و از مسیر تکامل خارج می شوند - مثلاً در مرحله ی علّقه و مضغه و جنین بودن سقط می شوند - این به قانون کلی خلقت مربوط نیست؛ بلکه تحت یک سلسله شرایط خاصّ استثنایی قرار می گیرند و از طریق دیگری باز به مسیر تکامل بر می گردند. توقّف و رکود در عالم خلقت تحقق پذیر نمی باشد. تمام موجودات در حال حرکت به سوی کمالند و مقتضای قانون حکمت در خلقت، تکامل و حرکت به سوی کمال است.

ب: علم خدا

واقعیت دوّم مسأله ی "علم خالق" است که احاطه ی بر همه چیز عالم دارد. او که می خواهد مخلوق خود را به هدف برساند طبیعی است که باید علمش به تمام ذرات عالم خلّق محیط باشد؛ به تمام اعمال آدمیان احاطه داشته باشد. او می داند که ذرات بدن شما پس از مرگ و پوسیدن، به کجا می رود و به چه صورت در می آید.

﴿...فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ﴾؛^{۵۱۱}

مردم کافر، سرپوش روی فکرشان نهاده اند و نمی خواهند ببیند یشتند! وقتی می شنوند که

۵۰۹- سوره ی قیامت، آیه ی ۳۶.

۵۱۰- همان، آیه ی ۳۷.

۵۱۱- سوره ی ق، آیه ی ۲.

بعد از مرگ زنده خواهند شد می گویند: این، چیز شگفت آوری است!

﴿إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾؛^{۵۱۲}

آیا وقتی ما مردیم و خاک شدیم، بازگشتی داریم؟ این چنین چیزی دور و بعید [از فکر و ذهن] است.

خداوند جواب می دهد:

﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ...﴾؛

به یقین ما می دانیم که زمین از آنها چه کم می کند...

اگر زمین اجزای بدن شما را خورده است، ما می دانیم آن اجزاء به کجا رفته و اگر باد وزیده و آن اجزاء دستخوش امواج هوا گشته، می دانیم به کجا رفته، جزء بدن کدام کرم شده، جزء بدن کدام حیوان درنده شده؛ همه ی اینها را می دانیم:

﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾؛^{۵۱۳}

آنچه را که زمین از بدن اینها می کاهد می دانیم و نزد ما کتابی هست که نگه دارنده ی همه چیز است

[و همه چیز در آن مضبوط است].

﴿...مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ

ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛^{۵۱۴}

...به قدر ذره ای در زمین و آسمان از علم خدای تو پنهان نمی ماند و چیزی کوچک تر و بزرگ تر از

ذره ای نیست مگر این که در کتاب آشکار کننده ای محفوظ است.

پس واقعیت اول، مسأله ی حکمت است که عالم خلقت هدفدار است و واقعیت دوم مسأله ی علم است که خالق عالم و آدم احاطه ی علمی بر تمام ذرات بدن آدمیان پس از مرگ و خاک شدنشان دارد و همچنین از تمام جزئیات اعمالشان آگاه است.

ج: قدرت خدا

واقعیت سوم، مسأله ی "قدرت" است که حضرت خالق حکیم علیم می تواند ذرات

۵۱۲- همان، آیه ی ۳.

۵۱۳- همان، آیه ی ۴.

۵۱۴- سوره ی یونس، آیه ی ۶۱.

پراکنده‌ی مرده‌ی در دل خاک را جمع آورده و از نو بسازد، نه مگر شما ابتدا نطفه و ذره‌ی نامرئی داخل آن نطفه بوده‌اید، و شما را از آن حالت به این شکلی که اکنون هستید در آورده است. همو یک ذره از بدن شما را از میان خاک‌ها بر می‌دارد و انسانی می‌سازد و عجیب این که:

﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ۖ أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا﴾^{۵۱۵}

این انسان [فراموشکار] می‌گوید: آیا من وقتی مُردم باز زنده از قبر برمی‌خیزم؟ آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را قبلاً خلق کردیم، در حالی که اصلاً چیزی نبود و هستی نداشت.

حکمت و علم و قدرت، سه عامل برای اثبات معاد

پس سه مطلب به دنبال هم آمده است و حتمیت مسأله‌ی معاد را اثبات می‌کند:

حکمت: این عالم هدف دارد. شما جزء- جزء این بدن خود را در نظر بگیرید، هیچ جزیی را بی‌هدف نمی‌بینید، یک موبی هدف نیست، یک ناخن بی‌هدف نیست، یک مژه‌ی چشم شما بی‌هدف نیست و... اگر یکی از اینها نقصی پیدا کند، زندگی شما مختل می‌شود. این حسنِ ذائقه که به وسیله‌ی آن با کمال آسانی طعم غذاها را می‌چشید، هیچ می‌دانید اگر نبود چه تلخی در زندگی تان پیدا می‌شد؟ به هر جای عالم که نگاه کنید، چیز بی‌هدفی نمی‌بینید! هر موجودی، از خلقتش غایتی منظور است. علومی که در دنیا به وجود آمده برای این است که هر علمی، مقررات و نظاماتی را در عالم کشف می‌کند و به نام علمی خاص نامیده می‌شود. آنچه که مقررات بدن انسان را کشف می‌کند، علم طب است، آنچه که نظامات کرات آسمانی را کشف می‌کند، علم هیأت است. هر علمی عبارت از نظامات و حساب‌ها و مقررات معینی است که در عالم به کار رفته است. اگر بنا بود در عالم حکمتی در کار نباشد و زندگی بیهوده و بی‌هدف باشد، علمی به وجود نمی‌آمد، وقتی بنا شد در جزء- جزء عالم، هدف و غایتی منظور باشد، پس نظام کلی عالم نیز دارای هدف و غایت خواهد بود. در این میان انسان که از اصالت و شرف خاصی برخوردار است، طبعاً هدف و غایت خاصی از

خلقتش منظور است؛ آن چنان که خالقش فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛^{۵۱۶}

من جنّ و انس را نیافریدم مگر این که عبادتم کنند.

و عبادت خدا یعنی حرکت به سوی او که کمال مطلق لایتناهی است از مسیری خاصّ با برنامه‌ی سیری خاصّ که همان دین و عمل به احکام آسمانی قرآن است. آری! خالق انسان می‌خواهد او را در این مسیر با این برنامه‌ی سیر حرکت داده او را از خاک بردارد و از افلاک هم بگذراند. طبع این چند سال عمر دنیوی‌اش، تیرگی‌ها را از گوهر جانش بزدايد و همچون آفتاب درخشان از این جهان به سرای آخرت منتقلش سازد و بر غرفه‌های جَنَّة المَآوِیش بنشاند و آنجانه به دستش بدهد که در آن نوشته است:

(أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَقُولُ لِلْشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ وَ قَدْ جَعَلْتُكَ الْيَوْمَ تَقُولُ لِلْشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ)؛

من خدای تو چنینم که به هر چه بگویم باش، موجود می‌شود. تو را هم اکنون چنین کرده‌ام که به هر چه بگویی باش، موجود می‌شود.

آری! هدف و غایت خلقت انسان این است که او را به مرتبه‌ی خَلَاقِیت برسانند.

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛^{۵۱۷}

...به یقین ما از آن اویم و به سوی او باز می‌گردیم [و همچون او خلاق می‌گردیم].

﴿...وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّلاقُوهُ...﴾؛^{۵۱۸}

...این را بدانید که سرانجام شما به لقاء و دیدار او خواهید رسید... و صفات او را در حدّ امکانی

خود به خود خواهید گرفت.

پس سه واقعیت در عالم حاکم است که به دنبال هم آمدن این سه واقعیت تحقّق معاد و حیات پس از مرگ را مقطوع و مسلّم می‌سازد:

۵۱۶-سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۵۱۷-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۵۱۸-همان، آیه‌ی ۲۲۳.

- ۱- حکمت که خلقت عالم، لغو و بیهوده و بی هدف نیست.
 - ۲- علم که خالق عالم می داند آن را از چه راهی به هدف برساند.
 - ۳- قدرت و توانایی خالق که می تواند آن را به هدف برساند.
- با توجه به این سه واقعیت تحقق معاد برای هر انسان سلیم الوجدانی قطعی است. حال:
- ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾

آیا آن کسی که آسمان ها و زمین را آفریده است، توانا و قادر بر این نیست که مثل آنها [آدمیان] را [پس از مرگ] از نو بیافریند؟ آری! قادر است و او خلاق و آفریدگار داناست.

شکستن سورت "کبر" انسان از دو راه

نکته ی دیگری که از آیات استفاده می شود این که خداوند کریم می خواهد سورت کبر انسان را بشکند. چون انسان طبعاً خودخواه است و بر اثر همین خودخواهی در او کبر پیدا می شود، کبر که آمد، طغیان می آید و از اطاعت فرمان خالقش گردنکشی می کند، از راه هدف منحرف می شود، استعداد های انسانی خود را تباه می سازد و قهراً به درکات جهنم سقوط می کند و این ندا به گوشش می رسد که:

﴿فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾^{۵۱۹}

داخل ابواب جهنم بشوید و برای همیشه در آن بمانید و جایگاه متکبران بد جایگاهی است. اکنون خداوند حکیم برای شکستن این سورت کبر در انسان از دو راه وارد می شود:

الف: توجه به ماده ی اولیه ی خلقت

- ۱- راه اول این که توجه او را به ماده ی اولیه ی خلقتش جلب می کند و نطفه را نشانش می دهد تا بنگرد که چه بوده است.

ای ایاز آن پوستین را یاد آر از منی بودن، منی را واگذار

این قدر اظهار متیت نکن، من من نکن! بین اول چه بودی؟

﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾؛ ۵۲۰

آیا انسان نیندیشیده و نفهمیده که ما او را از نطفه‌ای [آبی اندک بی ارزش] آفریدیم و او اینک گوینده‌ی پرخاشگر آشکاری شده است.

ای انسان! نطفه را بین و خجالت بکش و این قدر جست و خیز نکن! پا از گلیم خود فراتر دراز نکن!

﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ۖ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۖ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ ۖ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ﴾؛ ۵۲۱

آیا شما را از آبی پست نیافریدیم؟ آنگاه آن آب را در جایگاهی مکین [رحم مادر] تا مدت معلومی قرار دادیم. آری! ما توانستیم [این کار را انجام دهیم] و ما چه خوب توانایی هستیم!

ب: توجه به عظمت آسمان‌ها

۲- راه دومی که خدا برای شکستن سورت کبر انسان وارد می‌شود، این است که توجه او را به عظمت و رفعت آسمان‌ها جلب می‌کند تا انسان به حقارت خلقتش در جنب آنها پی ببرد. در واقع خدا می‌خواهد انسان هم نطفه را ببیند و احساس شرم و خجالت کند و هم آسمان‌ها را ببیند و احساس حقارت و کوچکی بنماید و به تعبیری، قرآن، گاهی پس گردن انسان می‌زند و سرش را به سمت پایین وجودش خم می‌کند که نطفه را ببین، گاهی هم به زیر چانه‌ی انسان می‌زند و سرش را بالا می‌برد که آسمان‌ها را بنگرد:

﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا ۖ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا﴾؛ ۵۲۲

آیا شما از لحاظ خلقت محکم‌ترید یا آسمان؟ تو انسان آن چنان ضعیفی که اگر یک قطره آب در خلقت گیر کند، بیچاره می‌شوی! اگر یک پشه‌ی ناتوان تو را نیش بزند، فریاد می‌زنی! چند روز دیگر هم زیر خاک می‌پوسی و خوراک مار و مور می‌گردی! حال ای انسان ضعیف! تو محکم‌تر ساخته شده‌ای یا آسمان؟ این همه کرات معلقه‌ی در فضا و کهکشان‌ها

۵۲۰-سوره‌ی یس، آیه‌ی ۷۷.

۵۲۱-سوره‌ی مرسلات، آیات ۲۰ تا ۲۳.

۵۲۲-سوره‌ی نازعات، آیات ۲۷ و ۲۸.

میلیون ها سال است می چرخند و می گردند و هنوز کوچک ترین سستی و فطوری در ساختمان و کارشان به وجود نیامده است:

﴿...فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ﴾؛^{۵۲۳}

...چشم [عقل و فکر] را بچرخان، آیا نقص و فطوری* در عالم می بینی؟

﴿ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ﴾؛^{۵۲۴}

نه یک بار، بلکه مکرراً [ببندیش و] به عالم بنگر، چشم فکرت خسته و ناکام به سوی تو بر می گردد و نقصی نمی بیند.

﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛^{۵۲۵}

آفرینش آسمان ها و زمین، از خلقت انسان ها بزرگ تر است ولیکن اکثر مردم نمی دانند! به هر حال در همین آیاتی که خوانده شد برای ایجاد فروتنی و تواضع انسان در مقابل خداوند سبحان به دو مطلب اشاره شده است:

۱- توجه به حقارت نطفه. ۲- توجه به عظمت آسمان ها و زمین.

مقصود از مِثْلَهُمْ در آیه ی شریفه

﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾؛

آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده، نمی تواند مثل آنها را بیافریند؟

مفسران در کلمه ی ﴿مِثْلَهُمْ﴾ بحث دارند که مقصود چیست؟ یعنی چه که خداوند در روز قیامت مثل انسان ها را می سازد؟ بعضی گفته اند: منظور از این کلمه همان کلمه ی خود است. ﴿مثلهم﴾ یعنی: خود آنها. ما هم در محاورات خود می گوئیم کسی مثل شما این کار را نمی کند؛ یعنی شما این کار را نمی کنید یا این کار از مثل شما بعید است یعنی از خود شما نیز

۵۲۳- سوره ی ملک، آیه ی ۲.

* فطور: ضعف و سستی.

۵۲۴- سوره ی ملک، آیه ی ۳.

۵۲۵- سوره ی غافر، آیه ی ۵۷.

بعید است. این یک معنای آیه است. یعنی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، انسان‌ها را نیز بعد از مرگ در روز قیامت می‌آفریند.

البته احتمال این هم هست که در قیامت، بدن‌های ما که همان جسم دنیوی است و خواهد آمد، صورتاً عین همان صورت دنیا نباشد بلکه ماده همان ماده و همان خاک است ولی به حسب صورت غیر آن و مثل آن است. اگر پیر بوده، آنجا جوان خواهد آمد و اگر نازیباً بوده، زیبا خواهد آمد. در روایات داریم که انسان‌های بدعمل به صورت حیواناتی خواهند آمد که در عین تغییر صورت جسمانی، هویت روحی شان محفوظ است. از باب تقریب به ذهن عرض می‌شود، در دنیا اگر شخصی در ۲۰ سالگی مرتکب قتل نفس شده و در ۶۰ سالگی دستگیرش کرده‌اند و قصاصش می‌کنند، آیا می‌توان گفت این کار در باره‌ی او ظلم است؟ زیرا این، آن شخص ۴۰ سال قبل نیست! انسان ۶۰ ساله از حیث بدن عین همان انسان ۲۰ ساله نیست زیرا بدن پیوسته در حال تحلیل و تبدیل است. اهل تحقیق گفته‌اند در طول مدت ۷ یا ۸ سال تمام اجزای بدن از بین می‌رود، گوشت و پوست و استخوان و سلول و اعصاب همه‌ی اینها فرسوده می‌شوند و از بین می‌روند و از نواز طریق تغذیه و جذب مواد غذایی، اجزای تازه از همان جنس ساخته می‌شوند.

انسان مواد غذایی را از خارج جذب می‌کند و قهراً دفع هم می‌کند و از این راه طبعاً در جریان مستمر پاکسازی و نوسازی قرار می‌گیرد و لذا انسان از ۲۰ تا ۶۰ سالگی از حیث بدن چند بار تحلیل و تبدیل یافته است و قهراً بدن شخص ۶۰ ساله عین بدن شخص ۲۰ ساله نیست که مرتکب قتل نفس شده است. پس این آن نیست تا محکوم به قصاص باشد.

در جواب عرض می‌شود، بله! انسان ۶۰ ساله از حیث بدن، عین آن انسان ۲۰ ساله نیست ولی از حیث روح که قوام شخصیت انسانی بسته به آن است عین همان انسان ۲۰ ساله است و هیچگونه تغیر و تبدل در آن به وجود نیامده و لذا عقلای عالم بالاتفاق می‌گویند: این شخص ۶۰ ساله، همان شخص ۲۰ ساله است که قاتل بوده و باید قصاص شود. پس انسان ۶۰ ساله از حیث بدن عین آن انسان ۲۰ ساله نیست بلکه مثل و مُمائل آن است. حال انسان قیامتی نیز از حیث بدن عین انسان دنیوی نیست اگرچه ماده‌اش همان است ولی صورتاً غیر او و مثل و

مُمائل آن است.

آسان بودن زنده شدن مردگان نزد خداوند سبحان

ذرات بدن انسان در هر حال محفوظ است و از حیطه‌ی علم خدا بیرون نیست چنان که می‌فرماید:

﴿...وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛^{۵۲۶}

...و هیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو مخفی نمی‌ماند! به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای و نه کوچک‌تر و نه بزرگ‌تر از آن نیست مگر این که [همه] در کتاب آشکاری ثبت است.

﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾؛^{۵۲۷}

ما می‌دانیم آنچه را که زمین از بدن آنها می‌کاهد و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است. اگر یک ذره هم از ذرات بدن باقی مانده باشد، خدا روز قیامت همان را بزرگ می‌کند و انسانی می‌سازد و آن را در اختیار روح قرار می‌دهد. در نتیجه بدن از لحاظ ماده، عین بدن دنیوی است ولی از لحاظ صورت، مثل آن است.

﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾؛

حال آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ قادر نیست که مثل آنها [آدمیان] را بیافریند؟ بله! می‌تواند و او آفریننده‌ای داناست.

آفریدن برای او مایه‌ای ندارد:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^{۵۲۸}

کار او جز این نیست که وقتی ایجاد چیزی را اراده کند، به او می‌گوید موجود شو! او هم بلافاصله موجود می‌شود.

۵۲۶-سوره یونس، آیه ۶۱.

۵۲۷-سوره یق، آیه ۴.

۵۲۸-سوره یس، آیه ۸۲.

در کلمه‌ی «کُنْ» یعنی موجود شو، معلوم است که مقصود، کاف و نون لفظی نیست و اصلاً گفتنی در کار نیست، بلکه مقصود اراده و خواست است که هر چیزی به محض اراده و خواست او موجود می‌شود و گرنه چیزی که هنوز موجود نشده است چگونه ممکن است مخاطب به خطاب «کُنْ» قرار بگیرد. این جز اراده و خواست برای ایجاد هر چیزی در کار نیست منتها چون در فکر و ذهن ما سریع‌تر و کوتاه‌تر از کلمه‌ی «کُنْ» چیزی نیست برای تقریب به ذهن ما از اراده‌ی محض تعبیر به «کن» فرموده است:

﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛

پس منزّه از هر نوع عیب و نقص است کسی که ملکوت هر چیزی به دست اوست و همه به سوی او بازگشت داده می‌شوند.

کلمه‌ی «ملکوت» مشتق از کلمه‌ی «مَلِكٌ» و مُلْكٌ به معنای حاکمیت و مالکیت است. اضافه شدن «واو» و «ت» هم دلالت بر مبالغه و تأکید می‌کند و معنای آیه‌ی شریفه این می‌شود: آن کسی که مالکیت و حاکمیت مطلقه‌ی عالم به دست قدرت اوست، از هر گونه عیب و نقص و عجز و ناتوانی منزّه و مبرا می‌باشد و لذا زنده کردن مردگان و از نو پوشاندن لباس خلق جدید بر استخوان‌های پوسیده‌ی آنان یک کار بسیار سهل و ساده و آسان برای او خواهد بود و بر این اساس، شما مسلماً به سوی او بازگشت داده می‌شوید و حقیقت معاد را بالعیان مشاهده می‌کنید. آری:

رو قیامت شو، قیامت را ببین

اینجا ترجمه و توضیح آیات شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی یس به پایان رسید. خدا را بر این توفیق سپاسگزاریم.

فضیلت و برکت سوره‌ی یس

در روایتی راجع به فضیلت و برکت سوره‌ی یس آمده است:

(إِنَّمَا مَرِيضٌ قُرِئَتْ عَنْدهُ يَسَ نَزَلَ عَلَيْهِ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا عَشْرَةُ أَمْلَاقٍ يُقُومُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ صُفُوفًا وَ يَسْتَعْفِرُونَ لَهُ وَ يَشْهَدُونَ قَبْضَ رُوحِهِ وَ يُشَيِّعُونَ جَنَازَتَهُ وَ يُصَلُّونَ

عَلَيْهِ وَ يَشْهَدُونَ دَفْنَهُ؛^{۵۲۹}

هر مریض محتضری که کنارش سوره یس خوانده شود، به تعداد هر حرفی از حروف آن، ده ملک فرود می آیند و مقابله می ایستند و برای او استغفار می کنند و شاهد قبض روحش می شوند و جنازه اش را تشییع می کنند و نماز بر او می خوانند و شاهد دفنش می شوند.

از یکی از بزرگان نقل شده که گفته بود: من به بیماری شدیدی مبتلا شدم، حالت غش به من عارض شد و اشراف به مرگ پیدا کردم. دیدم گروهی زشت صورت به من حمله کردند و می خواهند آزارم بدهند. در همین حال که مرا وحشت گرفته بود دیدم شخصی خوشرو و خوشخو و خوشبو در مقابل من ظاهر شد و آنها را از من دفع کرد و من راحت شدم. پرسیدم: شما کیستی؟ گفت: من سوره یس هستم. برای دفاع از تو آمده ام. در همان حال، حالم خوب شد و چشم باز کردم و دیدم پدرم کنار بسترم نشسته و سوره یس می خواند و می گرید. فهمیدم به خاطر قرائت سوره یس - از طرف پدرم - از من دفع شر شده است. بعدها به این روایت برخورد کردم که می گوید: بر محتضرین سوره یس قرائت کنید...

بدبختی انسان به سبب قساوت قلب

چند جمله ای از مواعظ مولای بزرگوارمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشنویم که با دلسوزی تمام می فرماید:

(عِبَادَ اللَّهِ! اللَّهُ فِي أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ)؛^{۵۳۰}

ای بندگان خدا! خدا را، خدا را [به یاد آورید] در مورد عزیزترین و محبوب ترین کس در نزد خودتان [و آن خودتان هستید].

آری! خودتان عزیزترین و محبوب ترین کس برای خودتان هستید. پس بکوشید تا خودتان رابه سعادت قرب خدا برسانید و از عذاب دوری از خدا در امان نگه دارید. آخر شمارا برای خوردن و خوابیدن که به این دنیا نیاورده اند؛ شمارا برای بهشت و رضوان خدا آفریده اند.

^{۵۲۹} - مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۱۳۶.

^{۵۳۰} - نهج البلاغه، فیض، خطبه ۱۵۶.

(إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَتَّبِعُوهَا إِلَّا بِهَا)؛^{۵۳۱}

بدانید! جان شما بهایی جز بهشت خدا ندارد! پس آن را جز به بهشت خدا نفروشید.

تو به قیمت، و رای هر دو جهانی چه کنم قدر خود نمی دانی
(فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَأَنَارَ طُرُقِهِ)؛^{۵۳۲}

به یقین، خدا راه حق را برای شما واضح کرده و راه های آن را روشن نموده است.

شما الان جاهل به راه حق نیستید و هیچگونه ابهامی برای شما وجود ندارد. راه باز است و منور.
(وَسَقَاوَةٌ لِّزِمَةٍ أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ)؛

بالاخره کار شما منتهی می شود به بدبختی که هرگز از شما جدا نخواهد شد و یا سعادت
که همیشه همراهتان خواهد بود. از این دو حال خارج نخواهید بود.

(فَأَفِقْ أَيْهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ وَاسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَ اخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ)؛

حالا ای شنونده! از بیهوشی ات به هوش بیا و از خواب غفلت بیدار شو و از شتاب زندگی ات کوتاه بیا.

این همه شتاب زدگی در باره ی دنیا و تجملات آن نداشته باش. ولی مع الاسف که
قساوت آن چنان قلب انسان را می گیرد که هر چه بانگ و فریاد از جانب خدا و اولیای خدا
بلند بشود، تکانی در او حاصل نمی شود! این مایه ی بدبختی انسان است.

(وَأَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ﷺ مِمَّا لَا يُدُّ مِنْهُ وَلَا مَحِيصَ عَنْهُ)؛

ای انسان! خوب ببیندیش درباره ی آنچه که بر زبان نبی امی راجع به تو جاری شده، از آنچه که جز
آن چاره ای نیست و گریز از آن ممکن نمی باشد.

(وَضَعْ فَخْرَكَ وَ اخْطُطْ كِبْرَكَ وَ اذْكُرْ قَبْرَكَ فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمَرَّكَ)؛^{۵۳۳}

فخرت را کنار بگذار و کبرت را فرود آر و قبرت را به یاد آور که قطعاً گذر گاهت خواهد بود.

۵۳۱- نهج البلاغه ی فیض، حکمت ۴۴۸.

۵۳۲- همان، خطبه ی ۱۵۶.

۵۳۳- همان، خطبه ی ۱۵۲.

نشانه‌های دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام

یکی از بزرگان علم اخلاق ضمن مواعظش می گوید:

(يَا جِيفَةً بِاللَّيْلِ بَطَالَةً بِالنَّهَارِ تَعْمَلُ عَمَلَ الْفُجَّارِ وَأَنْتِ تَطْلُبُ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ كَمْ تَضْرِبُ فِي حَدِيدٍ بَارِدٍ)؛^{٥٣٤}

ای مردار شب و هرزه کار روز! عمل تبهکاران را انجام می دهی و جایگاه نیکوکاران را می طلبی؟
چه دور از حق و حقیقت توقع داری! آخر آهن سرد کوبیدن تا کی؟

در خطاب‌های خدا به حضرت داوود پیامبر علیه السلام آمده است:

(يَا دَاوُدَ إِنَّ الْمُتَّقِينَ لَا يَنَامُونَ لَيْلَهُمْ إِلَّا بَصَلَاتِهِمْ لِي وَلَا يَقْطَعُونَ نَهَارَهُمْ إِلَّا بِذِكْرِي)؛ ٥٣٥

ای داوود! انسان‌های متقی خواب شبشان را جز با نماز برای من توأم نمی‌سازند و روزشان را جز با ذکر یاد من به پایان نمی‌رسانند.

بیداری ساعت آخر شب و استغفار بالاسحار از علایم دوستداران اهل بیت علیهم السلام است. شنیده ایم مولای بزرگوارمان امام امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی باشمشیر فرق مبارکش را شکافتند و فرزندانش او را به خانه می بردند بین راه که سپیدی صبح تازه دمیده بود، نگاهی به افق انداخت و فرمود: ای فجر صادق! شاهد باش که نشد یک شب تو طلوع کنی و چشم علی در خواب باشد. یعنی شما هم که شیعه ی علی علیه السلام هستید، نکند بخوابید و نماز صبحتان قضا شود!

در زندگی کنونی ما موجبات غفلت فراوان شده است! مردمی تانیمه‌های شب پای تلویزیون و تماشای فیلم می‌نشینند و برای نماز شب که هیچ، برای نماز صبح هم بیدار نمی‌شوند!

این بیماری مهلک غفلت از خداست که ما را به هلاک ابدی می‌افکند. آیا این سرمایه‌ی عظیم عمر را که با هر لحظه‌اش می‌شود درجات رفیع قرب خدا را به دست آورد، در پای تلویزیون و تماشای فیلم‌ها تلف کردن، سفاقت و کم‌خردی و بلکه بی‌خردی نیست؟ از خداوند متّان می‌خواهیم به حرمت مقربان درگاهش ما را از خواب غفلت بیدار کند و رشد

۵۳۴۔ ارشاد القلوب، جلد ۱، صفحہ ۸۷۔

۵۳۵- همان، صفحه ی ۸۶.

عقلی به ما عنایت فرماید.

مهلت حیات را مغتنم بشماریم

ضمن مواعظ دیگری امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

(يَا مَنْ يُسَلِّمُ إِلَى الدُّودِ وَيُهْدِي إِلَيْهِ اعْتَبِرْ بِمَا تَسْمَعُ وَ تَرَى)؛

ای کسی که عاقبت تسلیم و تقدیم مورهای زیر خاک خواهی شد، از آنچه می شنوی و می بینی عبرت بگیر.

(و قُلْ لِعَيْنَيْكَ تَجْفُو لَذَّةَ الْكَرَى وَ تَفِيضُ مِنَ الدَّمُوعِ بَعْدَ الدَّمُوعِ تَتْرَى)؛

به چشمانت بگو لذت خواب را از خود دور کنند و اشک های پیاپی بریزند.

(يَيْتُكَ الْقَبْرُ بَيْتُ الْأَهْوَالِ وَالْبَلَى وَ غَايَتُكَ الْمَوْتُ يَا قَلِيلَ الْحَيَاءِ)؛^{۵۳۶}

خانه ای تو قبر است، خانه ای وحشت ها و گرفتاری ها، پایان کار تو مرگ است ای آدم کم حیا!

(إِنَّهَا النَّاسُ الْآنَ الْآنَ مَا دَامَ الْوَثَاقُ مُطْلَقًا وَ السِّرَاجُ مُنِيرًا وَ بَابُ التَّوْبَةِ مَفْتُوحًا وَ مِنْ

قَبْلِ أَنْ يُخَفَّ الْقَلَمُ وَ تَطْوَى الصَّحِيفَةُ فَلَا رِزْقَ يَنْزِلُ وَ لَا عَمَلٌ يَصْعَدُ)؛^{۵۳۷}

ای مردم! بدون درنگ همین حالا به پا خیزید و به فکر آینده ای خود باشید؛ پیش از این که به غل و زنجیرها بسته شوید و در توبه مسدود گردد، قلم نویسندگان اعمال بخشکد و نامه ای اعمال پیچیده گردد که دیگر نه رزقی نازل می شود و نه عملی بالا می رود.

لحظه ای پیش خواهد آمد که در آن لحظه، هر چه از ملک الموت استدعا کنیم به قدر یک نفس به ما مهلت بدهد که بگوییم: لا اله الا الله. او می گوید خیر! نفس ها و ساعت ها، روزها و هفته ها، ماه ها و سال ها بر تو گذشت که قدر آنها را ندانستی و آنها را به بطالت و غفلت گذراندی، الان دیگر به قدر یک نفس هم به تو مهلت داده نمی شود! تمام سهم تو از همه چیز دنیا به پایان رسیده است. نه تنها دیگران از گلویت پایین نمی رود، بلکه آب هم اگر به حلقه بریزند، پایین نمی رود و حتی از هوا هم به قدر یک نفس کشیدن از تو سهمی باقی نمانده است!

پس تا چنین لحظه ای پیش نیامده و از همه جهت درها به روی ما بسته نشده است تنبّه

پیدا کنیم و بار خود را ببندیم و آمادگی برای فرارسیدن آن لحظه داشته باشیم که این کار عاقلان عالم است.

هین مگو فردا که فرداها گذشت تابه کلی نگذرد ایام گشت

خدا را سپاسگزاریم که توفیق اتمام ترجمه و توضیح آیات شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی یس را به ما عنایت فرمود و امیدواریم به فضل و کرمش ما را هم در زمره‌ی خدمتگزاران آستان اقدس قرآن و عترت علیهم‌السلام محسوب بفرماید؛ إن شاء الله.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مُحِبَّتَهُمْ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَ تَرْضَى وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

پایان

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
فضیلت سوره ی یس	۱
ریشه ی آسمانی قرآن کریم	۲
سوگند قرآن دلالت بر قاطعیت دارد نه حقانیت	۳
مگر ممکن است بشر مُنذر نداشته باشد؟	۴
چرا پیامبر اکرم ﷺ بیشتر مأمور به انذار است تا تبشیر	۶
انذار تکان دهنده ی رسول اکرم ﷺ	۷
عکس العمل ما در قبال هشدارهای قرآنی؟!	۱۱
نشانه های امام حق بعد از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام)	۱۲
"انذار" در انحصار انبیای الهی (علیهم السلام)	۱۵
التماس منافقان به مؤمنان در فردای قیامت	۱۶
از کار افتادن ابزار شناخت، یعنی مرگ معنوی	۱۸
امتیاز مؤمن بر کافر در "تعقل"	۱۸
چگونگی شکوفایی قوه ی عقل	۱۹
تشبیه عجیب قرآن	۲۰
آینده ی نکبت بار مسلمانان فاسق	۲۱
اغلال فراوانی که دست و پاگیر ما شده اند	۲۱
با حفظ دین، سلامت قلب خود را تأمین کنیم	۲۳
دین حقیقی کدام است؟	۲۴
ولایت مکمل رسالت	۲۵
ضرورت حضور بیان در کنار قرآن	۲۵

- ۲۶ مرد بهشتی و پاسخ او به عمر
- ۲۷ چه کسانی نعمت خدا را تبدیل کردند؟
- ۲۹ صدای علی علیه السلام آرام بخش قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۳۰ مستکبران محروم از "انذار" انبیاء
- ۳۳ معنا و مفهوم "خشیت"
- ۳۳ دو معنا برای غیب
- ۳۵ تقدّم با تقواست یا هدایت؟
- ۳۵ مراتب فهم قرآن
- ۳۶ برکات عامل بودن به علم خود
- ۳۶ سبب عمر پربرکت مرحوم سید عبدالله شبّر
- ۳۷ نمونه‌ای از عامل بودن مرحوم سید عبدالله شبّر
- ۳۸ مستجاب الدعوه بودن مرحوم سید محمدرضا شبّر
- ۳۸ تفاوت علمی که یار است با علمی که بار است!
- ۴۰ چه زمانی "انذار قرآن" بر دل ما می‌نشیند؟
- ۴۰ تقدّم "انذار" بر "بشارت"
- ۴۲ سبب این که خداوند از خود به "من" یا "ما" تعبیر می‌کند
- ۴۴ ماییم که انسان‌ها را می‌میرانیم و سپس مرده‌ها را زنده می‌کنیم
- ۴۵ منظور قرآن از مرگ
- ۴۶ حقیقت مرگ چیست؟
- ۴۷ حیات انسان در عالم برزخ با "قالب مثالی"
- ۴۸ نورانیت و ظلمت اعمال همراه با انسان‌ها
- ۴۹ ثبوت و ضبط اعمال انسان در سه کتاب
- ۵۰ باقی ماندن آثار اعمال
- ۵۱ تجسّم اعمال بد و نیک به صورت "مرغ پرنده"

- آشکار شدن حقیقت اعمال به زودی زود ۵۱
- نیش عقرب سزای نیش زبان ۵۲
- ناچیز جلوه کردن گناهان ریز و کوچك ۵۳
- اجر بیشتر به سبب دور بودن مسجد ۵۳
- باهوش ترین مردم کیست؟ ۵۴
- مفهوم دو واژه‌ی "قریه" و "صاحب" ۵۶
- اصحاب القریه چه کسانی بودند؟ ۵۸
- عکس العمل "اصحاب القریه" به رسولان ۵۸
- انبیاء طیبین دلسوز و درمانگر روح و روان ۶۰
- تأسف امام امیرالمؤمنین از سطحی بودن اندیشه‌ی مردم ۶۳
- نگرانی امام امیرالمؤمنین از لابی‌بازی بودن مردم زمان خود ۶۳
- ضرورت مبارزه با بیماری مهلك شرك در هر زمان ۶۴
- مقصود از امام مبین، امام امیرالمؤمنین ۶۵
- علم امام علی ۶۶
- احترام ویژه‌ی خلیفه‌ی عباسی به امام حسن عسکری ۶۷
- تذلل و عرض حاجت فقط در پیشگاه خداوند ۱۰۱
- بلا‌ی خداوند با مقام رحمانی او منافات ندارد ۱۰۲
- ولایت و شفاعت از نگاه شیعیان ۱۰۲
- شجاعت ستودنی مرد مؤمن در اعتراف به ربوبیت ۱۰۵
- معنا و مفهوم فطرت ۱۰۵
- مدفون شدن توحید فطری زیر غبار اوهام و خیالات ۱۰۶
- طالب آن است که عطشناك است ۱۰۹
- تفاوت خداخواهان صادق با خداجویان ناطق ۱۱۰
- دل در غم کدام دلبر؟ ۱۱۱

- ایمان قویم نشانه‌ی رسیدن به مقام یقین..... ۱۱۲
- به شهادت رسیدن مرد مؤمن..... ۱۱۶
- متّقیان همیشه مورد اکرامند..... ۱۱۷
- اثبات وجود عالم برزخ به دلیل این آیه..... ۱۱۸
- پایه‌های اعتقادی ما، سخنان سفرای الهی است نه فلاسفه..... ۱۱۸
- ورود مرد مؤمن به بهشت برزخی..... ۱۲۰
- دلالت آیات قرآن و روایات بر وجود بهشت و جهنّم برزخی..... ۱۲۱
- مرگ برای مؤمن همچون آزادی از زندان است..... ۱۲۲
- احضار روح دشمن اهل بیت (علیهم‌السلام)..... ۱۲۳
- داستانی جالب از شیخ محمود یاسری..... ۱۲۵
- لزوم آماده بودن برای انتقال به عالم باقی..... ۱۲۶
- تا دیر نشده فرصت را مغتنم شماریم..... ۱۲۷
- سفارش حضرت زهرا (علیها‌السلام)..... ۱۲۹
- خداوند حکیم، حافظ نظام عالم..... ۱۳۰
- چهار سنّت الهی برای پیشگیری از گسترش فساد..... ۱۳۲
- الف: سنّت دعوت..... ۱۳۳
- ب: سنّت طبع..... ۱۳۳
- ج: سنّت استدراج..... ۱۳۴
- د: سنّت اهلاک..... ۱۳۵
- تحقّق خواسته‌ی الهی با يك فرمان "کُن"..... ۱۳۶
- سرکشی نمرود در برابر موعظه‌ی حضرت ابراهیم (علیه‌السلام)..... ۱۳۶
- تاریخ زندگی انسان این سه روز است..... ۱۳۸
- الف: روز تولّد..... ۱۳۸
- ب: روز مرگ..... ۱۳۸

- ج: روز حساب ۱۳۸
- مثال ما، مثال پروانه و شمع است ۱۳۹
- شعله‌وری آتش کبرای قیامت از درون انسان ۱۴۱
- اثبات مبدأ و معاد، اساس دعوت انبیاء ﷺ ۱۴۳
- حیات چیست و حیات آفرین کیست؟ ۱۴۴
- خاک، منشأ پیدایش انسان و نبات ۱۴۵
- آیا پس از مردن برانگیخته خواهیم شد؟ ۱۴۶
- کدام شگفت‌انگیزتر است؟ ۱۴۷
- الف: تخت سلیمان ۱۴۸
- ب: معراج پیغمبر اکرم ﷺ ۱۴۸
- ج: طول عمر امام زمان ﷺ ۱۴۸
- د: زنده شدن مردگان ۱۴۹
- مهمترین مشکل ما خداشناسی است ۱۵۰
- نشانه‌هایی از علم و قدرت خدا برای خردمندان ۱۵۰
- شکرگزاری نتیجه‌ی شناخت نعمت و منعم ۱۵۱
- غنیمت شمردن فرصت‌ها ۱۵۲
- بدترین جنبندگان عالم ۱۵۴
- نشانه‌هایی برای انسان‌های بیدار دل ۱۵۴
- کمال انسان در خداشناسی است ۱۵۵
- علم حقیقی، رسیدن به خداست ۱۵۶
- اعجاز علمی قرآن کریم ۱۵۷
- چنین کسانی مشمول رحمت حقّند ۱۵۸
- فرق مکتب قرآن با سایر مکاتب ۱۵۹
- داستان عبرت‌انگیز بلعم باعورا ۱۵۹

- مرد واقعی کیست؟ ۱۶۰
- پناه بر خدا از فرجام سیاه ۱۶۲
- دشمنی با خدا در لحظه ی مرگ! ۱۶۲
- خورشید و ماه به عنوان نشانه هایی از توحید و قیامت ۱۶۴
- اعجاز قرآن در اشاراتی به سایر اجرام آسمانی ۱۶۶
- دعوت قرآن از متفکران عالم برای شناخت حیوان، ستاره و... ۱۶۷
- فکرآفرینی کتاب خلقت برای متفکران ۱۶۸
- یادآوری نام خداوند به هنگام سوار شدن بر مرکب ها ۱۶۹
- توبه ی جوان گنهکار از مشاهده ی لطف پروردگار ۱۷۰
- نیاز همواره ی انسان های سعادت طلب به سه نفر ۱۷۱
- غفلت بزرگ بشر امروز از پاسخگویی به نیازهای معنوی ۱۷۲
- نیاز اساسی بشر به شب بیداری و استغفار سحرگاهی ۱۷۳
- لزوم تطهیر روح و روان از غبار غفلت و معصیت ۱۷۴
- نیاز جدی همگان به نصیحت و موعظه ۱۷۵
- گسترش بی پروایی بین محرم و نامحرم ۱۷۶
- بخل ورزی کافران ۱۷۸
- توجیه غیرمنطقی کافران ۱۷۹
- فقر و دارایی بندگان بر اساس حکمت الهی ۱۸۰
- تفاوت انسان های گبیج با افراد باهوش ۱۸۰
- هزینه ی تحصیل بهشت ۱۸۲
- کسب جوهر انسانی با تحصیل تقوا ۱۸۳
- مرگ جامعه به سبب امساك مالی ۱۸۴
- حلاوت دنیا، هلاکت انسان ۱۸۵
- ای مردم! تا مهلت است انفاق کنید ۱۸۷

- ۱۸۷.....انفاق و ایثار مولای متقیان حضرت علی علیه السلام و پاداش الهی
- ۱۸۹.....شفاعت حضرت زهراى اطهر علیها السلام در روز محشر
- ۱۹۱.....این سؤال صحیح نیست
- ۱۹۱.....ناتوانی ما از پی بردن به کنه ذات اقدس حق جلّ جلاله
- ۱۹۲.....درک قیامت برای ما ممکن نیست
- ۱۹۳.....وقت وقوع قیامت را فقط خدا می داند و بس
- ۱۹۴.....یک صبحه، نابود کننده‌ی مشرکان منکر
- ۱۹۵.....تمام عمر آدم يك دم!
- ۱۹۶.....افسوس بر این عمر گرانبه که بگذشت
- ۱۹۷.....حسرت بسیار به سبب از دست دادن فرصت‌ها
- ۱۹۸.....باهوش ترین مردم کیست؟
- ۱۹۹.....کسب آمادگی برای هجرت از این عالم فانی
- ۲۰۱.....اعتقاد به دو مطلب مهم
- ۲۰۱.....اعتقاد قطعی به وقوع نفخ صور
- ۲۰۲.....وقوع چهار نفخ در روز قیامت
- ۲۰۳.....ناتوانی از درک حقیقت نفخ صور
- ۲۰۵.....حتمی و قطعی بودن وقوع نفخ صور
- ۲۰۶.....غیر قابل تصوّر بودن عذاب روز قیامت و بی خیالی ما
- ۲۰۷.....چرا نسبت به این خطر جدی این قدر بی تفاوتیم؟!
- ۲۰۸.....سه روز مهم در پیش روی هر انسانی
- ۲۱۰.....پاداش و کیفر اخروی به نحو عادلانه
- ۲۱۱.....مجازات اخروی متناسب با گناه دنیوی
- ۲۱۱.....پاسخ به دو شبهه
- ۲۱۱.....الف: فایده‌ی مجازات در عالم آخرت

- ب: عدم تناسب بین جرم و جریمه ۲۱۲
- مثالی برای تفهیم مطلب ۲۱۳
- ضرورت انطباق با قانون عالم هستی ۲۱۴
- همان محصولی را درو می‌کنیم که خود کشته‌ایم ۲۱۵
- ذخیره‌ی عقبا، ناشی از اعمال دنیا ۲۱۷
- نفرت اخروی گناهکاران از لذت‌های حرام دنیوی ۲۱۸
- از تجسم اعمال خود غافل نباشیم ۲۱۹
- سرمایه‌ی حیات ابدی، حبّ ولایت علوی ۲۲۰
- همه‌ی امید ما به عنایت حسین علیه السلام است و بس ۲۲۰
- معنا و مفهوم شغل ۲۲۲
- شادی غیر قابل وصف بهشتیان ۲۲۳
- جامع‌ترین تعبیر برای بهشتیان و جهنمیان ۲۲۴
- سلام مخصوص خداوند به بهشتیان ۲۲۴
- نمایش شکوه بهشت و گداز جهنم برای حفظ تعادل انسان ۲۲۶
- از مسلّمات دین، اعتقاد به معاد جسمانی ۲۲۷
- آیه‌ای که تفسیر ندارد ۲۲۸
- تفاوت سیب دنیوی با سیب اخروی ۲۲۸
- لزوم کسب آمادگی برای روز قیامت ۲۲۹
- ای صاحبان مکنت! نیازمندان را دریابید ۲۳۰
- وصال محبوب با انفاق محبوب ۲۳۱
- قباله‌ی خانه‌ای در فردوس برین ۲۳۱
- ویژگی‌های دادگاه آخرتی ۲۴۵
- مراحل شهادت و گواهی در روز قیامت ۲۴۶
- خلوتی در عالم وجود ندارد ۲۴۷

- ۲۴۸..... ذکر واقعی خدا احساس حضور است
- ۲۴۹..... شهادت اعضای انسان در روز قیامت
- ۲۴۹..... معنای دیگر در کیفیت شهادت اعضا در روز قیامت
- ۲۵۱..... منظور از اخبار زمین
- ۲۵۲..... شهادت اعضای بدن در حالی که زبان بسته است!
- ۲۵۳..... تعدّد شاهدان بر اعمال
- ۲۵۴..... انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام از جمله شاهدان اعمال
- ۲۵۴..... بانگ بیدارباش امام امیرالمؤمنین علیه السلام در شهادت زمان و زمین
- ۲۵۶..... جای هیچگونه عذری باقی نیست
- ۲۵۷..... تحصیل سعادت آخرت با سرمایه‌ی عقل
- ۲۵۹..... همه‌ی امید ما به دستگیری مولای متّقیان علی علیه السلام
- ۲۶۰..... استحقاق دو نوع عقوبت برای مجرمان در دنیا
- ۲۶۰..... نابینا شدن مجرمان در روز محشر
- ۲۶۱..... مسخ شدن مجرمان در روز محشر
- ۲۶۲..... احتمال دیگر در معنای این دو آیه‌ی شریفه
- ۲۶۲..... تحولات دنیایی، دلیلی بر تحولات آخرتی
- ۲۶۳..... واژگونی خلقت انسان به سبب عمر طولانی
- ۲۶۴..... چرا عقل خود را به کار نمی‌گیرد؟!
- ۲۶۵..... سبب خاموشی چراغ عقل در وجود انسان!
- ۲۶۶..... کمال عقل خود را از خدا بخواهیم
- ۲۶۷..... دستورالعمل امام صادق علیه السلام برای شیعیان
- ۲۶۸..... بی تفاوتی ما در قبال امر و نهی الهی!
- ۲۶۸..... فضیلت برجسته‌ی خشنود کردن دل‌ها
- ۲۷۰..... پاداش برآوردن حاجت مؤمن

- گستاخی و عیاشی جوان گناهکار ۲۷۰
- آخرین موعظه به جوان گناهکار ۲۷۱
- عنایت امام صادق علیه السلام به جوان گناهکار ۲۷۱
- دگرگونی حال جوان گناهکار ۲۷۲
- توبه‌ی نصح جوان گناهکار ۲۷۲
- امام صادق علیه السلام به وعده‌ی خود وفا کرد ۲۷۳
- شأن رسول اکرم صلی الله علیه و آله اجل از شعر و شاعری است ۲۷۵
- تقابل انبیاء علیهم السلام و ثروتمندان قدرتمند ۲۷۵
- نسبت ناروای جنون و سحر و شاعری به رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۲۷۶
- دور بودن شأن رسول اکرم صلی الله علیه و آله از شعر و شاعری ۲۷۸
- معنای امی بودن رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۲۷۹
- دو صفتی که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقص است ۲۸۰
- مؤمنان، زندگان واقعی ۲۸۱
- راه زنگ زدایی از دل‌ها ۲۸۲
- برترین گروه از قاریان قرآن ۲۸۲
- شرك، ذلت دنیا، عذاب آخرت ۲۸۵
- توجه به نعمت‌های الهی، از جمله راه‌های توحیدگرایی ۲۸۵
- رام بودن چارپایان از جمله نعمت‌های خدا ۲۸۶
- تأمل در زندگی شتر آرام و مگس گستاخ! ۲۸۷
- مگس غرور شکن! ۲۸۷
- فلسفه‌ی آفرینش جُعَل ۲۸۸
- خلقت حیوانات، از مظاهر قدرت الهی ۲۸۹
- ضرورت شکر مُنعم در هر حالی ۲۹۰
- اظهار بندگی و دعا در همه حال ۲۹۱

- دعای امان از بلیات ۲۹۱
- غفلت از منعم تاکی؟! ۲۹۲
- وصف حال انسان به هنگام احتضار ۲۹۳
- فریاد و احسرتای انسان در هنگام مرگ ۲۹۳
- یک تصمیم انقلابی به دنبال یک تذکر ۲۹۴
- تأثر نبی مکرم ﷺ از حب شدید مردم به دنیا ۲۹۵
- وظیفه‌ی جاهلِ عالم نما! ۲۹۶
- صدور فتوا، کار یک فرد عادی نیست! ۲۹۶
- عبادت در اینجا به مفهوم اطاعت است ۲۹۸
- اقسام پیشوایان ۳۰۰
- مسأله‌ی شرک و توحید، از مسائل اساسی انبیاء ﷺ ۳۰۱
- مخلص مشرک! ۳۰۲
- مراتب توحید ۳۰۲
- الف: توحید در حدّ لفظ ۳۰۲
- ب: توحید در حدّ اعتقاد ۳۰۳
- ج: توحید در حدّ باور ۳۰۴
- تفاوت باور با اعتقاد ۳۰۴
- ضرورت تلاش برای رسیدن به مقام باور ۳۰۵
- چرا موحد واقعی نیستیم؟ ۳۰۵
- صبر و تحمل با غلبه بر هوای نفس ۳۰۶
- زندگی ما آلوده به هوای نفس ۳۰۷
- احتیاج به صمد، یک نیاز طبیعی و فطری است ۳۰۸
- در تشخیص صمد به اشتباه نیفتیم ۳۰۹
- مجرمان در فردای قیامت یکدیگر را لعنت می‌کنند ۳۱۱

- ۳۱۲..... ضرورت حفظ عزّت خود در هر حال
- ۳۱۳..... خفته را خفته کی کند بیدار؟!.....
- ۳۱۴..... همه فقط در فکر کسب درآمدند!.....
- ۳۱۴..... نوکر من باش تا با عزّت زندگی کنی.....
- ۳۱۵..... چگونگی رسیدن انسان به لذّات انسانی.....
- ۳۱۷..... تأثیر اعتقاد به معاد در اکثریت مردم.....
- ۳۱۸..... سبب خودباختگی ما در قبال جلوه‌های دنیایی.....
- ۳۱۹..... تأثیر پاداش اخروی در تحریک انسان به انجام اعمال معنوی.....
- ۳۲۰..... اثبات مسأله‌ی معاد از راه تفکّر.....
- ۳۲۱..... اندیشیدن در چگونگی خلقت انسان.....
- ۳۲۲..... آفرین گفتن خالق بر خَلق حَسَن خود.....
- ۳۲۳..... پاسخ به يك شبهه‌ی مهم اعتقادی.....
- ۳۲۴..... خصیّم مبین کیست؟.....
- ۳۲۵..... کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در مذمت مستکبران مغرور.....
- ۳۲۶..... با هم بودن مرگ و حیات.....
- ۳۲۸..... روز رستاخیز؛ روز تجمّع بعد از تفرّق.....
- ۳۲۹..... همه‌ی کائنات، مقدّمه‌ی وجود انسان.....
- ۳۳۰..... حشر ما با همین بدن مادی.....
- ۳۳۰..... ناتوانی انسان از درک حقیقت معاد.....
- ۳۳۱..... بیان مثالی برای تفهیم مطلب.....
- ۳۳۲..... اعتقاد به معاد از نگاه قرآن.....
- ۳۳۲..... ریزترین اعمال محفوظ نزد خداوند متعال.....
- ۳۳۳..... احیای مجدد استخوان‌های بدن.....
- ۳۳۵..... داستان حضرت عَزِیر علیه السلام نمونه‌ای دیگر از کیفیت معاد.....

- ۳۳۶..... سروران پیران بهشت!!
- ۳۳۷..... چگونگی اسلام آوردن طیب یونانی
- ۳۳۸..... چگونگی تولید آتش از دو درخت سبز
- ۳۳۹..... شگفتا از آفرینش ققنوس
- ۳۴۰..... ضرورت بیان شگفتی‌ها برای پیروان قرآن
- ۳۴۱..... بهترین شیعه از نگاه امام علی علیه السلام
- ۳۴۲..... بشارت مولای متقیان به حارث همدانی
- ۳۴۴..... سه واقعیت مهم در اثبات معاد
- ۳۴۴..... الف: حکمت خدا
- ۳۴۵..... ب: علم خدا
- ۳۴۶..... ج: قدرت خدا
- ۳۴۷..... حکمت و علم و قدرت، سه عامل برای اثبات معاد
- ۳۴۹..... شکستن سورت "کبر" انسان از دو راه
- ۳۴۹..... الف: توجه به ماده‌ی اولیه‌ی خلقت
- ۳۵۰..... ب: توجه به عظمت آسمان‌ها
- ۳۵۱..... مقصود از مِثْلُهُمْ در آیه‌ی شریفه
- ۳۵۳..... آسان بودن زنده شدن مردگان نزد خداوند سبحان
- ۳۵۴..... فضیلت و برکت سوره‌ی یس
- ۳۵۵..... بدبختی انسان به سبب قساوت قلب
- ۳۵۷..... نشانه‌های دوستداران اهل بیت علیهم السلام
- ۳۵۸..... مهلت حیات را مغتنم بشماریم